

کتاب آزان

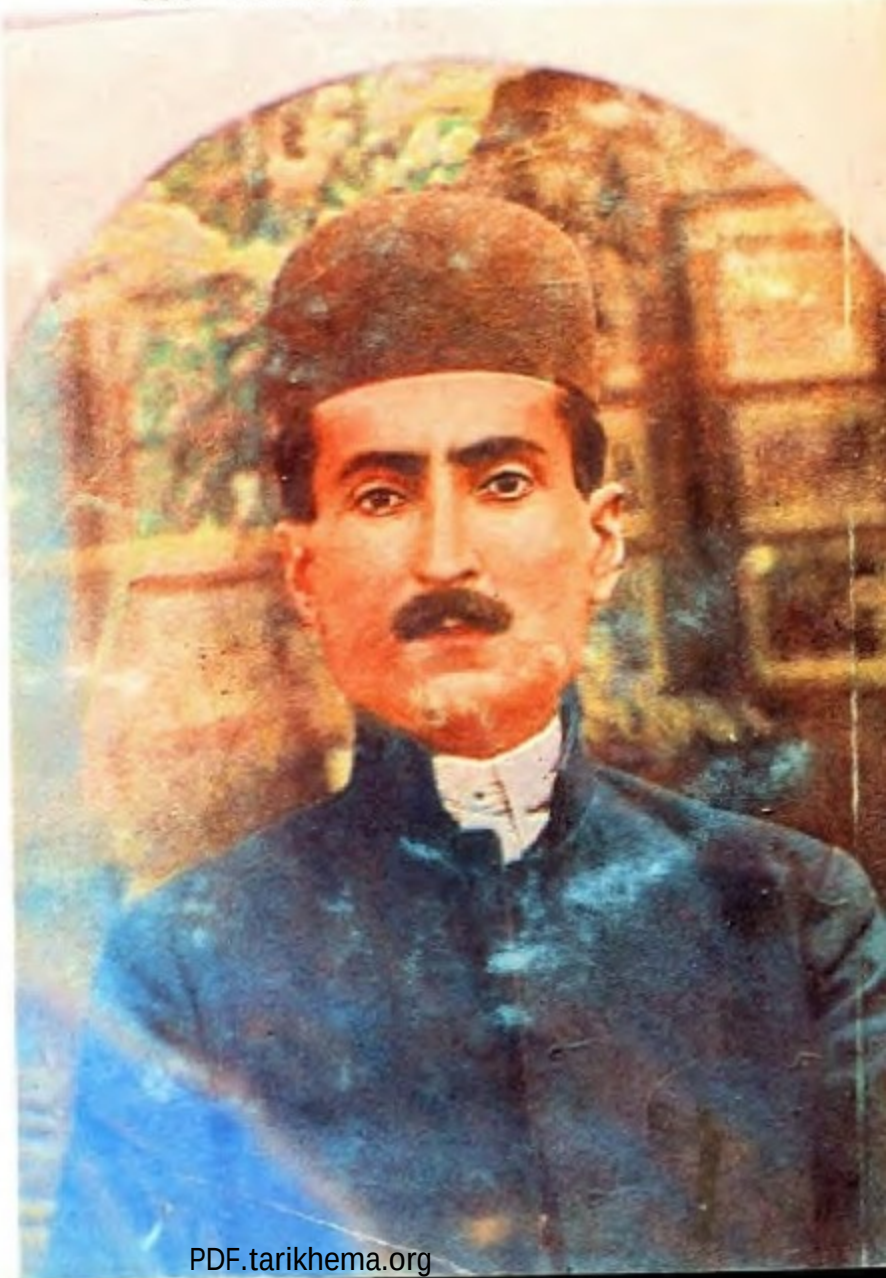
ویژة فرهنگ، هنر، تاریخ و تمدن بختیاری

کتاب دوم

به کوشش: غلامعباس نوروزی بختیاری

با مطالبی از:

قباد آذرائین
 سید محمد آدینه پور
 مهاد احمدی
 عباس ارشاد
 گودرز اسعد بختیاری
 مهرباب امیری
 دکتر قیصر امین پور
 علی محمد بهرامی
 روشنگر بختیار
 دکتر مظفر بختیار
 بهروز تراب احمدی
 مسعود تقی نجات
 قاسم جهان بخش تاجمیر
 اکبر جمال منش
 فریده پیراغبی
 حسن زاده راهدار
 فرهاد شادعی آنکوهی
 عبدالعلی خسروی
 گودرز رزمگاه
 نورپرز خواجہ برج سفید
 دکتر امیدوار رضایی
 دکتر محمد علی سجاد
 مهتدیس بابک شالویی
 هوشنگ شاهینی زاده
 منوچهر شفیعی
 سید علی صالحی
 ایرج عالیپور
 عباسیان فرج اله
 حسین عبداللہی پیدنی
 حیاتیقی فرخ منش
 کورش کیانی
 پدالہ گودرزی
 کتابون لموچی
 قهرمان محمدی
 غلامرضا محمدی
 ظہراب مددی
 داریوش مرادی
 نورالہ مرادی
 منصور ملکی
 بهجت میری
 دکتر علی نوذری
 ابوالحسن نوروزی
 فرزاد نیک اندیش





کتابخانه ملی و اسناد ایران

کتاب آفران

کتاب دوم

«ویژه فرهنگ، هنر، تاریخ و تمدن بختیاری»



انتشارات آفران



خان بابا خان اسعد بختیاری همراه با آندره مالرو اسعدیه ۱۳۰۸ شمسی
 این عکس پشت جلد کتابی که آندره مالرو در آن سال به روانشاد
 خان بابا خان اسعد بختیاری تقدیم کرده چسبانده شده بود
 از آرشیو عکس گودرز اسعد بختیاری

ددویل!

گوئل!

هر کم و کرسی یا ناگوکی من و کتاب آتران هه، تئک واصل مشورت، رفع ابو. ایما، یه فینگه ای وندیم و
تشی وُر کردیم. ایسا، بلا زترس کُنین! تی زه نظرات و انتقادات ایسانیم.

آرمون داریم سردیاری بختیاری ن.

آتران

توجه

این کتاب با هزینه شخصی گردآورنده چاپ و منتشر میشود. برای استمرار و چاپ شماره های بعدی
کتاب به کمک های مادی و معنوی هموطنان، بویژه همبازان بختیاری، نیازمندیم.
کمک های نقدی خود را میتوانید به نشانی و شماره حساب زیر واریز کنید:

تهران - خیابان کارگر شمالی - بانک صادرات شعبه کارگر شمالی کد بانک ۹۲۱
شماره حساب ۱۶۷۹ - بنام غلامعباس نوروزی

این کتاب تقدیم می‌گردد به:

روانشاد احمد باقرپور
روانشاد مهراب امیری
روانشاد حسین منجزی
روانشاد مهین خانم اسعد بختیاری
روانشاد میرزا نصیر نیکبخت
روانشاد محمد کریمی میر
روانشاد عبدالکریم سعدیان
روانشاد شاهپور نوروزی



انتشارات آنزان

کتاب آنزان - کتاب دوم

به کوشش غلامعباس نوروزی بختیاری

چاپ اول بهار ۷۷

تیراژ ۳۵۰۰ نسخه

شماره نشر: ۱۵

چاپ: چاپخانه خاشع

عکسها: احمد و خشوری - گودرز اسعد بختیاری

صفحه آراء: راحله بادرستانی

حروفچین: میترا اصفهانی

شابک ۹۴۶-۹۱۴۸۴-۳-۴

ISBN 946-91484-3-4

تهران - خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - پلاک ۲۴ - طبقه اول - صندوق پستی ۳۹۱-۱۳۱۴۵

آنچه می خوانید:

● پیشگفتار - در راستای وحدت ملی

● پژوهش

- ☐ در پیرامون نامهای آنزان، آنزلی، ازنا، انزاب
- ☐ تحلیلی بر چگونگی عملکرد نهادها و مراکز و سائل اشاعه فرهنگی
- ☐ فعل در زبان بختیاری
- ☐ واژه های هم ریشه در زبانهای انگلیسی و بختیاری
- ☐ آیا ما نیمی از ۶۰۰۰ زبان موجود خواهیم بود
- دکتر محمد علی سجادی
- مهندس علی نودرپور
- ظهراب مددی
- فرزاد نیک اندیش
- مسعود تقی نجات

● مقاله تاریخی

- ☐ خان های بختیاری، دولت ایران و بریتانیا - پرفسور جن. راف. گارثویت

● زندگینامه

- ☐ حماسه علی مردان خان بختیاری (شیر علی مردون)

● معرفی یک شاعر

- ☐ واهب المیری

● شعر (فارسی)

- ☐ پیشگامان
- ☐ شیرهای سنگی
- ☐ مهربانها
- ☐ خورشید و روستا
- ☐ تاج ماه
- ☐ لبان سوخته
- ☐ مرثیه - مرد بی اسب
- ☐ عاشقانه
- ☐ کودکی جهان
- ☐ دوبیتی
- ☐ منم بختیاری
- ☐ حماسه ایذه
- ☐ مزامیر کوچ
- ☐ ای بختیاری
- قهرمان محمدی
- ابرج عالیپور
- فریده چراغی
- دکتر قیصر امین پور
- منصور ثلثلی
- مهرداد احمدی
- کوروش کیانی قلعه سردی
- یداله گودرزی
- حیانقلی فرخ منش
- فرج اله عباسیان
- حسین عبدالهی پیدنی
- عبدالملی خسروی
- داریوش مرادی
- ابوالحسن نوروزی

● شعر بختیاری

- ☐ پاره ای از مثنوی حافظ
- ☐ آشنا - گاکریو
- دکتر قیصر امین پور
- سیدعلی صالحی

عباس ارشاد
فرج‌اله عباسیان
گودرز رزمگاه
ح. حسن زاده راهدار
غلامرضا محمدی

قیاد آذرآئین
بهروز تراب احمدی
فرهاد خادمی آلکوهی
منوچهر شیبانی

کتابون لموچی
نوراله مرادی
کتابون لموچی

مهندس بابک شالویی
بهجت میری
بهجت میری

نوراله مرادی

قاسم جهان‌بخش تاجمیری

دکرامیدوار رضائی
هوشنگ شاهین زاده
سیدعلی صالحی
عبدالعلی خسروی

حسن زاده راهدار

□ ولات ور
□ ترانه بختیاری (سارا)
□ موچه بگم
□ دو بیتی
□ بختم سیاید

● داستان

□ آمبولانس
□ پیشکشی
□ تی به ره
□ قصه گاوه‌های پیرزن

● افسانه

□ گل گیس و چوپان
□ افسانه سه برادر
□ محمدیکونه

● فولکلور

□ چند باور در بین بختیارها
□ ضرب‌المثل
□ چنه چنه (چیستان)

● شناخت یک منطقه

□ کارتا

● شناخت یک باب بختیاری

□ ذلکی

● گفتگو

□ گهی بانماینده اول مردم مسجد سلیمان
□ گهی بااستاد
□ اولاد عشق و گاکریو و آزادی
□ شاعر و پژوهشگر معاصر

● یاد

□ آرش بارانپور

● اسناد

● افتخارات

□ دکتر مظفر بختیار
□ زینت لیموچی

● نامه‌های رسیده

● اخبار

ایرانی به پلست حاکم ایرون
 همه حین خُم و گویل بریسه
 زیو بهدر که چارانگست حاکم
 بسحاک کشور بیگونه دیسه

«داراب رئیسی»

در راستای وحدت ملی

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا

(آیه ۱۳ سوره حجرات)

خلقت انسان از یک نرینه و مادینه و برقراری قبیله‌ها و تیره‌های مختلف بشری برای شناخت انسان‌ها از یکدیگر بوده و هیچ گروهی در خلقت بر دیگری برتری ندارد و در نزد خدای باری تعالی تقوی ملاک گرامی‌تر بودن انسان‌ها نسبت به یکدیگر می‌باشد. بنابراین توجه به هویت قومی اگر در راستای ایجاد قوم محوری و برتری جویی‌های قبیله‌ای باشد، از نظر ارزش‌های اسلامی، مردود می‌باشد. لیکن در صورتی که توجه به قومیت و احیای عناصر فرهنگ خودی در راستای اشاعه اصالت‌ها و ترویج فرهنگ بالنده بشری باشد، امری پسندیده و مورد تأیید شرع مقدس اسلام می‌باشد.

تجربه عینی برخورد سپاهیان اسلام با ملل کشورهای فتح شده، مؤید موضوع پیش گفته است. اسلام در مقابله با موضوع قومیت ایرانی نه تنها در صده محو‌ایرانیت برنیامد، بلکه با تعمیم جهان‌بینی و توجه ملت ایران به تعالیم انسان‌ساز موجبات اعتلاء و شکوفایی تمدن ایرانی گردید. بالندگی فرهنگ ایرانی با تمسک به تعالیم اسلام، پرورش دهنده بزرگ اندیشمندانی نظیر حافظ، سعدی، ابوریحان بیرونی، ابونصر فارابی و ده‌ها دانشمند و اندیشمند در عرصه‌های مختلف علمی در سطح و مقیاس جهانی شد. قرون سوم و چهارم هجری دوران اعتلاء و شکوفایی تمدن ایرانی - اسلامی در تاریخ ایران می‌باشد.

ارزشمندی موضوع در مقایسه با نحوه برخورد مذاهب و تمدن‌های غیراسلامی، با مقوله قومیت‌ها بهتر خودنمایی می‌کند. حذف قومیت‌ها از طریق استحالة تدریجی، حذف فیزیکی از طریق کشتار آنها در درون و یا اخراج آنها به بیرون از کشور از شیوه‌های مورد احوال غریبا با گروه‌های قومی و اقلیت‌های فرهنگی و مذهبی می‌باشد.

اگر بپذیریم که فرهنگ ایرانی از تجمع و تلفیق فرهنگ قومیت‌های مختلف ایرانی اعم از کرد، ترک، لر، بختیاری و... پدید آمده است. بنابراین تلاش و جستجو برای شناخت عناصر و اجزاء فرهنگ بختیاری و

ترویج وجوه مثبت و بالنده آن، تلاش در راستا ارتقاء فرهنگ کشور است و کوشش در راستای پرورش استعدادهای بالقوه فرهنگی و هنری نسل جوان و هنرمند بختیای در راستای تقویت بنیه فرهنگی کشور تلقی می‌شود.

کتاب آئزان تلاش دارد که ترویج و تقویت مشابهت های فرهنگی بختیاری ها با سایر اقوام ایرانی در جهت تحکیم وحدت ملی کشور گام بردارد. همچنین تلاش در جهت ثبت، ضبط، نگهداری و گردآوری اسناد، مدارک، دست نوشته ها و کلیه مظاهر فرهنگی و تحقیق و پژوهش در عرصه آداب و رسوم، سنن، زبان، ادب و هنر، اعتقادات و باورها وجهه همت این کتاب خواهد بود.

در عرصه پژوهش و تحقیق، تاکید بر شناخت و ترویج عناصر فرهنگی ممد توسعه است. عناصری که می‌توانند انگیزه برای پیشرفت و ترقی را در جامعه ایجاد کنند. بنابراین هر عنصر فرهنگی مورد توجه این کتاب نیست و تلاش در جهت حفظ کلیت اجزاء و عناصر این فرهنگ نمی‌باشد. و در طرد برخی از عناصر فرهنگی چون باورهای خرافی که مانع رشد و توسعه جامعه است، کوشش می‌شود.

این شماره کتاب آئزان را مدیران همکاری های ارزشمند عزیزان روانشاد احمد باقرپور، مهندس شهیار قربانی، مهندس داریوش کاشه، محقق ارجمند حسن زاده راهدار، محقق ارجمند نوراله مرادی، می‌دانیم.

یاری اندر کس نمی‌بینم یاران را چه شد دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد

وقفه‌ای که بیش از دو سال از کتاب اول تا چاپ کتاب دوم آئزان ایجاد گردید. بواسطه بالا رفتن هزینه‌های کتاب و نبود یاری از طرف همیاران بود.

کار فرهنگی در این دوران وانفسا یعنی از جان مایه گذاشتن. ما به فرهنگ و ادب سرزمینمان معتقد و علاقمندیم پس دست یاری ما را پاسخگو باشید.

کتاب آئزان، کتابی است کاملاً مستقل که به هیچ کجا و هیچ قدرتی وابسته نیست مگر به دستهای توانای همیاران عاشق سرزمین بختیاری و خوانندگان ارجمند آن.

آرمون داریم سردیاری بختیارینه

آئزان

پژوهش

در پیرامون نام های آنزان - انزلی - ازنا - انزاب

سید محمد علی سجادیه

آنزان یا انشان نام حکومت نشین کوچکی درون ایران بوده که به خاطر برخاستن کورش بزرگ شهرت جهانی یافته است. بطور مسلم انزان بخشی از ایلام بوده. چنانچه کورش در برخی از منابع به کورش علمی معروف گردیده و البته روشن است که منظور کورش ایلامی است (همانگونه که دکتر باستانی پاریزی دریافته اند).

آنچه ما را به ریشه انزان رهنمون می سازد نامهای دیگری بشرح زیر است: انزاب (تبریز) انزلی (گیلان) ازنا (لرستان) اوز(فارس) اگر نام آخر تصادفاً به این نامها شبیه باشد بهرحال شباهت انزاب و انزلی و ازنا بی گفتگوست. بدین روی ریشه ANZ که به انش هم بدل شده می باید مورد تجسس قرار گیرد. با توجه به دو کلمه انزاب و انزلی احتمالاً رابطه این واژه با آب و دریا مطرح است. در زبان تورستانیها آژه به معنی استخر آب است. ظاهراً نام انزان دیگری در استان گیلان وجود داشته است. در واژه انزلی میتوان پسوند ـا را شناسایی کرد. در همان محوطه پسوند ـاا برای شهر و مکان بکار میرفته است. مثل Argishji ili یعنی شهر ارگیشتی. میتوان اندیشید که ـاا همانست که ویل را ساخته یا با واژه ویل پیوند دارد. پس انزلی یعنی شهر ANZ و ANZ همانست که در ازنا و انزان و انزاب دیده می شود. نام یک شاه ماتتایی AZA بوده که معنی آنرا نمی دانیم. اما در کردی معانی خاصی برای آزا از جمله آزاده می توان دریافت آیا این همان واژه است ؟ یک شاه دیگر ماتتاین ANZU نام دارد و میان ایرانز و آنز ANZ شباهت دورادوری هست آیا یک ریشه درکارست؟ بازیک واژه کاسی iANZU می باشد که بمعنی شاه و شهریارست احتمالاً ریشه روسی کنیاز KNIASZ و فارسی کیاشه با آن رابطه دارند احتمالاً از تقابل این واژه ها می شود به یک نتیجه رسید که خیلی دربارہ آن نمی شود تأکید کرد. اماممکن است سرفصلی برای یک تحقیق گسترده زبانشناسی و تاریخی باشد ANZAN احتمالاً باید با iANZU هم ریشه باشد بمعنی مکان و شهر شهریاری، اما قرارگیری انزلی درکنار دریا و نیز انزاب (انز درکنار واژه آب) این معنی را تداعی می کند که احتمالاً انزان به معنی جایگاه سلطنتی مشرف برآب می باشد اگر پیشوند AN همان معنی سومری - ایلامی در متون مقدس به معنی آسمانی و ایزدی را تداعی می کند در اینجا باهمان قصه قدمای یگانگی فره، شهریاری و ایزدی در میان اقوام کهن روبرو می شویم اما ZU یا ZAN چیست؟ ZU سومری معنی دانایی را دارد و ZAN درکردی و زبانهای معاصر ایرانی و حتی ریشه روسی ZNAT معنی دانایی را دارد آیا معنی این واژه فروغ و دانایی ایزدی است؟ آیا انزان و ازنا بمعنی مکانهای حاکی از فروغ و خرد ایزدی مجسم درحاکم یا شهریار هستند که بدلیل روش اقتصادی می باید کنار آب واقع شوند گفتنی است نام آریا آس بر قوم سکا اتلاق شده و بعضی نویسندگان

ترک معتقدند نام قومی ترک یا شبه ترک هم بوده است که گویا ترکان اولیه در ریشه کن کردن آنها هم مصمم بوده اند، این نام ریشه کلمه را دشوارتر می سازد، در فارسی متأخر آژ به معنی حرص و در فارسی ثانوی نام اهریمن آژ و طمع است اما بنظر می رسد آژ ابتدا نام یکی از ایزدان به معنی خورست و آرزو و برکت بوده که بعداً با حرص تداخل یافته، شاید نام آژیدهاک با آن مربوط باشد اگرچه ریشه آن بیشتر آژی (آتش) + دهاک (دهنده) مربوط می باشد اما آژی (آتش) و اژدها هم زمانی مقدس و مظهر فره و ایزدی بوده اند و جالب است در همان انزان هم مارپرستی و اژدهاگرایی رواج داشته است. بدین روشباهتهای لفظی کار را بر مادشوارتر می سازد.



ایذه - اشکفت سلمان

پسوند آژ در یکسری نامهای متأخر مثل بیداز (بیدآسا) - قفقاز - شیراز دیده می شود شیراز احتمالاً به ریشه SHIR ایلامی یعنی دوستی و شاید شیرین یعنی محل گردآمدن دوستی و شیرینی پس آیا این همان AZ است که در ازنا و انزان و انزلی می یابیم کار باز دشوارتر می گردد.

ممکن است همه این شباهتها بی دلیل باشد بخصوص اینکه مربوط به تواریخ گوناگونی هستند ولی بی دلیل نباید همه را کنار گذاشت شاید از سنجش این شباهتها خیلی نکته ها بدست آید.

اگر نام اوستایی AZITA به معنی نظر سعادت و برکت و نیک کامی باشد شاید بتوان این را هم با نامهای قبل سنجید.

در مجموع می باید نام ازنا - انزان - انزاب در رابطه با مکان پرشکوه و سلطنتی و یا حکومت نشین مشرف بر آب و دارای برکت باشد اما کدام از این ریشه ها بهم مستقیماً مربوط هستند یا از هم اشتقاق یافته اند یا اصلاً مربوط نیستند افسوس که از زبانهای کهن مثل ایلامی اطلاع خوبی نداریم.

تحلیلی بر چگونگی عملکرد نهادها و مراکز و وسائل اشاعه فرهنگ در جامعهٔ عشایری ایران

مهندس علی نوذرپور

الف - وسائل اشاعه فرهنگ

۱ - کتاب و کتابخانه

نوشتن دربارهٔ کتاب و کتاب خوانی در جامعه‌ای که اکثریت آنها بی‌سواد (بیش از ۹۰ درصد)^۱ هستند، شاید چندان درست نباشد. لیکن باید اذهان داشت که کتاب خوانی یکی از طرق گذران اوقات فراغت نزد عشایر ایران است. کتاب‌هایی چون شاهنامه تقریباً نزد اکثریت عشایر کشور مورد استفاده است. نوع کتاب خوانی در عشایر بدین گونه است که یک نفر که باسواد است، کتاب را خوانده و دیگران گوش می‌دهند. عشایر به اقتضای تاریخ و فرهنگ ویژه خود از برخی کتب بیشتر استفاده می‌کنند و لذت می‌برند. به عنوان مثال:

"بختیاری‌ها از خواندن شاهنامه و شنیدن آن لذت می‌برند و وقتی که صحبت از شقه شدن سوار با اسبش توسط رستم می‌شد یک دفعه الوار صدای عظیمی می‌کردند و دست بر روی دست زده و شمشیرها را از خلاف کشیده با یکدیگر شمشیربازی می‌نمودند. این اشعار به درجات بر هیجان آنها می‌افزود. وقتی به شعری می‌رسید که پهلوانی کشته می‌شد، یک مرتبه همگی افسوس کنان و انگشت حیرت به دندان گزان، سینه‌های خود را باز کرده با مشت به سینه می‌زدند و به صورت غمناکی مترنم می‌شدند و به قاتلش فحش می‌دادند و لعنت می‌کردند. هنگامی که از اشعار بدبختی‌های خسرو و شیرین و چگونگی آنها شنیده می‌شد. اشک از رخسار آنها می‌چکید و بنای گریه و وای وای را می‌گذاشتند."^۲

اما نزد عشایر کرمان کتابهایی چون "پیغمبر دزدان"، "تاریخ کرمان" و "یعقوب" نوشته‌های آقای باستانی پاریزی، "مجله حیدری" نوشتهٔ میرزا حسین و "سوابق ایل" نوشتهٔ بهرام سلیمانی و کتب دیگری چون "سرگذشت ایل و کوچ" از خوانندگان بیشتری برخوردار هستند.

۱. علی تهرانی، "ضرورتها و روشها در آموزش و پرورش عشایر سیار ایران" در فصلنامه عشایری ذخایر انقلاب، شماره ۵،

۲. علی قلی خان بختیاری (سرداراسعد)، تاریخ بختیاری، تهران، ۱۳۵۵، ص ۳۰۱

عشایر کرمان در درجه نخست به کتب مذهبی و در مرتبه بعد به کتب داستانی علاقه مندند. براساس پژوهش فرهنگی که توسط ارشاد اسلامی استان کرمان صورت پذیرفت، در کل منطقه عشایری کرمان ۲۰ کتابخانه سیار و ۱۲ کتابخانه ثابت وجود دارد که اکثریت قریب به اتفاق آنها متعلق به آموزش و پرورش استان است و ارگانها و نهادهایی چون سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی و سازمان تبلیغات اسلامی نیز هرکدام یک کتابخانه در منطقه داشته‌اند. عشایر این استان علاوه بر استفاده از کتابخانه‌های موجود خود از کتابفروشی شهرهای در مسیر کوچ نیز اقدام به خرید کتاب می‌کنند.

۲- مطبوعات و نشریات ادواری

فصلنامه عشایری "ذخائر انقلاب" تنها نشریه ویژه عشایر توسط دبیرخانه شورای عالی عشایر ایران از زمستان سال ۱۳۶۶ به صورت مرتب تا مدت زمان مدیدی انتشار یافته است. قبل از نشر "ذخائر انقلاب" گاهنامه‌های "نامه نور" و "کتابخانه نیاوران" و "کوچ" توسط مرکز امور عشایری وابسته به وزارت جهاد سازندگی منتشر می‌گردید که پس از مدت زمان کوتاهی انتشار آنها متوقف شد.

فصلنامه عشایری "ذخائر انقلاب" در چند بخش تحت عنوان "مبارزات عشایر درگذر تاریخ"، "شناخت ایلات و طوایف عشایر"، "تحقیقات عشایری"، "فرهنگ هنر و ادبیات عشایر"، "همراه با عشایر"، "عشایر، جبهه و جهاد" و... تدوین شده بود و مسائل و موضوعات مختلف تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را به صورت تخصصی و با زبان علمی مطرح می‌کرد.

نشریه یاد شده به واسطه زبان تخصصی مطالب خود، تنها برای پژوهشگران امور عشایری و بعضاً تحصیل کرده‌های جامعه عشایری قابل استفاده بود، بنابراین عشایر دارای سواد قرآنی قادر به استفاده از این فصلنامه نبودند.

۳- رادیو و تلویزیون

در محث "بررسی عملکرد صدا و سیما جمهوری اسلامی" خواهد آمد که تلویزیون به واسطه نوع زندگی کوچندگی نقش اندکی در نظام فرهنگی عشایر دارد. تحقیق مرکز پژوهشهای نهاد ریاست جمهوری در سال ۱۳۶۸ نیز موبد این ادعاست. همان طور که در جدول (۵) منعکس است تنها ۵/۰ درصد از عشایر استانهای نمونه گیری شده دارای تلویزیون و ۶/۳ درصد آنها تلویزیون و رادیو در اختیار دارند که از این تعداد قریب $\frac{1}{3}$ آنها تصویر تلویزیون را بخوبی و به طور کامل مشاهده نمی‌کنند، جدول (۲). در پژوهش فرهنگی عشایر کرمان نیز مشخص شده است که کمتر از ۱۰ درصد عشایر این خطه، قادر به استفاده از تلویزیون می‌باشند.

ولی رادیو نقشی بس فراتر از تلویزیون در جامعه عشایری دارد و براساس سرشماری عشایر کوچنده در سال ۱۳۶۶، قریب $\frac{1}{3}$ عشایر کشور از رادیو استفاده می‌کنند که سهم برخوردارای استانهای لرستان،

هرمزگان، اصفهان، کرمان، خوزستان و سیستان و بلوچستان به ترتیب برابر است با ۴۳/۷، ۳۶، ۳۳/۵، ۲۸/۸، ۲۸ و ۲۲/۱ درصد. در جدول (۱۸-۲۱)، توزیع فراوانی و درصدی خانوارهای عشایر کوچنده برحسب استفاده از رادیو در اختیار استان مربوطه آمده است. آمارگیری نمونه‌ای "مرکز پژوهشهای اجتماعی نهاد ریاست جمهوری" در سال ۱۳۶۸ و همچنین آمارگیری نمونه‌ای "گروه مطالعاتی هامون" نسبت بر خورداری بیشتری از رادیو را نشان می‌دهند. به عنوان مثال درصد برخورداری عشایر استان خوزستان از رادیو در سرشماری عشایر کوچنده، تحقیق نهاد ریاست جمهوری و آمارگیری نمونه‌ای هامون به ترتیب برابر است با ۲۸، ۵۲/۹ و ۶۶/۷ درصد. در استان سیستان و بلوچستان به ترتیب برابر با ۲۲/۱، ۲۶/۹ و ۳۶ درصد. به محال افزایش درصد استفاده کنندگان از رادیو طی این دو سال نکته ویژه ای است که از مقایسه جداول (۳)، (۴)، (۵) به دست می‌آید.

همچنین در پژوهش "مرکز تحقیقات نهاد ریاست جمهوری" از پاسخگویان سوال شده است که صدای رادیو ایران را می‌شنوید؟ ۴/۶ درصد آنها اظهار داشته‌اند خیر و ۱۳/۵ درصد گفته‌اند صدای رادیو ایران را در محل سکونت خود بخوبی نمی‌شنوند، جدول (۱). پژوهش فرهنگی عشایر استان کرمان نیز نشان می‌دهد که ۹۸ درصد عشایر استان از رادیو استفاده می‌کنند و از جمله برنامه‌هایی که اکثریت آنها گوش می‌دهند، برنامه رادیوهای بیگانه بویژه B.B.C است. از ۱۲۸ مورد طوایفی که در این رابطه پاسخ داده‌اند، ۹۴ مورد اظهار داشته‌اند که به رادیو B.B.C گوش فرا می‌دهند.

ب- نهادهای سازمانهای فرهنگی

برنامه‌ریزی در راستای رشد و ارتقای فرهنگ عشایری، پرورش استعدادهای هنری نوجوانان و جوانان، برقراری نماز جمعه، تشکیل کلاسهای آموزشی و مدارس هماهنگ با تقویم عشایری، جلب و تشویق بزرگسالان جهت شرکت در کلاسهای سوادآموزی، پخش برنامه ویژه عشایر توسط صدای جمهوری اسلامی، تشکیل انجمن‌ها و شوراهای اسلامی در بین عشایر، برنامه‌ریزی جهت نشر بیشتر فرهنگ اسلامی در بین عشایر چون تشکیل اردوهای اسلامی و زیارت اماکن (مقدسه) از جمله فعالیت‌ها و عملکردهای سازمان‌ها و مراکز اشاعه فرهنگ پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که آنها را از سازمان‌های دولتی قبل از انقلاب متمایز می‌سازد. در این بخش از مطالعه به فعالیتهای فرهنگی سازمانهای دولتی می‌پردازیم.

۱- صدای و سیمای جمهوری اسلامی

رادیو و تلویزیون به عنوان دو وسیله مهم ارتباطی، نقش بس مهمی در اشاعه و ترویج باورها و ارزش‌های مورد قبول نظام‌های سیاسی به عهده دارند. در این راستا نظام‌ها و کشورهایی که در راستای توسعه و پیشرفت جامعه خویش تلاش دارند، از وسایل مذکور در جهت تأیید باورها و ارزش‌های ممد توسعه و

تخریب عناصر و ویژگی‌های فرهنگی مانع توسعه استفاده می‌کنند.

الف - سیما

نقش و جایگاه سیمای جمهوری اسلامی در جامعهٔ هشایری بسیار کم‌رنگ است. چرا که سواى نمایش بسیار محدود فیلم‌های مستند از زندگی هشایر، برنامه‌ای ویژهٔ هشایر نداشته است. از سویی زندگی مبتنی بر تحرک و کوچندگی هشایر نیز به آنها اجازهٔ مستمر استفاده از این وسیلهٔ ارتباطی را نمی‌دهد. به عنوان مثال هشایر استان کرمان تنها در ییلاق ۸ تیره و در قشلاق ۱۷ تیره از ۱۹۷ تیره اظهار داشته‌اند که برنامه‌های مورد علاقه خود را از تلویزیون تماشا می‌کنند.

ب - صدا

رادیو نقشی پس فراتر از تلویزیون در جامعهٔ هشایری به عهده دارد و براساس سرشماری هشایر کوچنده در سال ۱۳۶۶، نزدیک به ۳۰ درصد هشایر کشور از رادیو استفاده می‌کنند. مع الوصف از مجموعه برنامه‌های رادیو، تنها یک برنامهٔ یک ساعته در طول هفته اختصاص به هشایر دارد. این برنامه که تا اوایل سال ۱۳۶۷ پخش می‌شد، عمدتاً مسائل و مشکلات روستاییان را منعکس می‌نمود. از این رو ضرورت تهیه برنامه‌ای ویژهٔ هشایر با اهداف مشخص و مستقل از برنامهٔ "صدای روستا" احساس گردید که تهیه و اجرای آن به عهده وزارت جهاد سازندگی نهاده شد.

هدف از تهیه "برنامه کوچندگان"^۱، تلاش در راستای معرفی آداب و رسوم، سنن و نحوهٔ معیشت و گذران زندگی جامعهٔ هشایری به جامعهٔ یکجانشین کشور در جهت تفاهم و وحدت ملی و شناساندن ویژگی‌ها و خصوصیات فرهنگی و اجتماعی طوایف و ایلات به یکدیگر به منظور ایجاد حس همکاری و تقویت روحیهٔ مشارکت بین آنها است. این برنامه در نیمهٔ اول سال، از ساعت ۱۹ الی ۲۰ به مدت یک ساعت و در نیمهٔ دوم سال از ساعت ۱۸/۵ تا ۲۰ به مدت یک ساعت و نیم پخش می‌شود.

ارزیابی این برنامه از سوی واحد سنجش افکار رادیو در سال ۱۳۶۸ حکایت از موفقیت برنامه کوچندگان دارد. ولی در این نظرسنجی تعداد شنوندگان و اینکه چه بخش‌هایی از برنامه مورد توجه شنوندگان بوده، مشخص نشده است و برای دست اندرکاران این برنامه مشخص نیست که هشایر از چه برنامه‌هایی استقبال می‌کنند؟ میزان موفقیت برنامهٔ کوچندگان در جامعهٔ هشایری نیز معلوم نیست. نامه‌هایی که از سوی هشایر به دست اندرکاران رادیو نوشته می‌شود صرفاً از مشکلات اقتصادی و شرایط سخت زندگی آنها حکایت می‌کند.

۱. برنامه کوچندگان توسط جهاد سازندگی تهیه و به وسیله کارکنان صدای جمهوری اسلامی اجرا می‌شود.

۲- سازمان تبلیغات اسلامی

۱- ۲ تاریخچه فعالیت

سازمان تبلیغات اسلامی تا قبل از سال ۱۳۶۶ فعالیتهای پراکنده‌ای در برخی از استان های کشور داشته است که آمار دقیقی از آنها موجود نیست. با تأسیس شورای عالی عشایر در این سال، سازمان اقدام به تأسیس سازمان های امور عشایری در استان های کشور نموده است. در ابتدا استان های فارس، چهارمحال بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد تحت پوشش فعالیتهای سازمان قرار گرفتند و در سال ۱۳۶۷ علاوه بر استان های یاد شده، عشایر استان های لرستان و آذربایجان شرقی از فعالیتهای فرهنگی سازمان بهره مند شدند. فعالیتهای فرهنگی سازمان تبلیغات اسلامی در سال ۱۳۶۸ با تحت پوشش قرار دادن استان های خراسان، ایلام و کرمان ابعاد گسترده تری یافت. پیش بینی شده است که در سال ۱۳۶۹، استان باختران نیز از فعالیت های تبلیغی - فرهنگی سازمان برخوردار گردد.

توضیح این نکته ضروری است که تاکنون فعالیت سازمان یافته‌ای در راستای امور فرهنگی عشایر اهل سنت ساکن در استان سیستان و بلوچستان و دیگر مناطق کشور به عمل نیامده است، ولی نمایندگی های سازمان در این مناطق فعالیت های پراکنده‌ای داشته‌اند که از کمیت و کیفیت آنها اطلاعی در دست نیست.

۲- ۲ عملکردها و فعالیت ها

معمولا در دو فصل تابستان و زمستان که عشایر در مناطق ییلاقی و قشلاقی ساکن می‌شوند و همچنین در ایام محرم و رمضان، گروه هایی متشکل از یک روحانی و افراد نمایش دهنده فیلم، حداکثر به مدت یکماه به حوزه های ماموریت گسیل می‌شوند. این گروه ها در مدت ماموریت، اقدام به تشکیل کلاسهای آموزش قرآن، احکام و جلسات موعظه و سخنرانی و نمایش فیلم می‌کنند و در مواردی نیز کلاس های تربیت مربی آموزش احکام نیز تشکیل می‌گردد که در چند نوبت از میان بانوان شرکت کننده، مربیانی جهت آموزش عشایر انتخاب شده‌اند. همچنین این سازمان در مقاطعی و به مناسبت های مختلف ملی و مذهبی، پوسترهایی را چاپ و انتشار داده است در جدول (۶)، تنها اطلاعات و آمار مدون موجود از فعالیتهای سازمان تبلیغات اسلامی در سال ۱۳۶۷ منعکس شده است. علاوه بر موارد مطروحه در جدول، شرکت در مراسم برگزاری یاد و خاطره اسرا و مفقودین، دیدار از مجروحین و جانبازان، شرکت در مراسم سنتی و عشیره‌ای، از جمله مجالس فاتحه خوانی و عقد و هروسی، از جمله فعالیتهای سازمان تبلیغات اسلامی است.

۳- شواری عالی عشایر ایران

شورای عالی عشایر ایران به منظور سیاستگذاری، برنامه ریزی و هماهنگی بین دستگاه های اجرایی جهت رسیدگی به وضع جامعه عشایری در سال ۱۳۶۵ تأسیس شد. در جلساتی که تاکنون داشته است، طرح هایی چون ایجاد و گسترش مدارس علمیه در مناطق عشایری، تهیه اطلس کوچ عشایر توسط مرکز آمار

و ایجاد ستاد تبلیغی عشایر را تصویب نموده است.

واحد انتشارات شورای عالی عشایر نیز با انتشار فصلنامه "ذخائر انقلاب"، مسائل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی عشایر را منعکس کرده است. همچنین انتشار بولتن ماهیانه "عشایر درآینه مطبوعات"، کتاب های "عشایر از دیدگاه امام"، "چشم انداز آینده زندگی عشایر"، طرح خط مشی بیست ساله آینده زندگی عشایر، منابع و مآخذ مربوط به عشایر و "دولت، سیاست و عشایر" از فعالیتهای این شورا است. همچنین شورای عالی عشایر در استان های کشور نیز فعالیت های فرهنگی داشته است. به عنوان مثال در استان لرستان، اردوی عشایر "لیک یا امام" تشکیل گردید و در استان های همدان و هرمزگان، برنامه های رادیویی ویژه عشایر تهیه گردید.

شورای عالی عشایر ایران در کتاب "خط مشی بیست ساله آینده زندگی عشایر" جهت رفع مشکلات و معضلات فرهنگی - اسلامی عشایر و آشنایی آنان با احکام اسلامی و انجام واجبات، خط مشی های ذیل را تعیین کرده است:

۱- لازم است از طریق تشکیل حوزه های علمیه مخصوص عشایر، طلبه ها و مبلغینی از خود عشایر تربیت شده و دائماً در بین خانوارهای عشایری به تبلیغ بپردازند. این اقدام بایستی توسط ارگان ها و نهادهای مسئول صورت پذیرد.

۲- تشکیلات مناسب در وزارت ارشاد اسلامی و سازمان تبلیغات اسلامی و سایر دستگاه های فرهنگی جهت اعزام مبلغ، تشکیل کتابخانه، نمایش فیلم، سخنرانی و غیره ایجاد شود.^{۱۰}

۴- سازمان امور عشایر ایران

این سازمان در سال ۱۳۵۳ تحت عنوان "سازمان دامداران متحرک" رسماً تشکیل و شروع به کار نمود. در سال ۱۳۵۸ با تصویب شورای انقلاب، طرح های خاص ناحیه ای مناطق عشایری، در این سازمان ادغام و به نام طرح جامع مناطق عشایری که در گذشته تحت پوشش استانداری ها و سرچنگلداری کل استان ها اجرا می شد، به سازمان دامداران متحرک واگذار شده و سازمان با حفظ مقررات و اختیارات قبلی، مرکز عشایری ایران نامگذاری گردید. پس از تصویب اساسنامه جهاد سازندگی در سال ۱۳۶۲ مرکز عشایری از وزارت کشاورزی منتزع و با کلیه امکانات و اختیارات به جهاد سازندگی واگذار گردید و به "سازمان امور عشایر ایران" تغییر نام داد.

سازمان امور عشایر ایران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در زمینه های فرهنگی هیچ گونه فعالیتی

۱. شورای عالی عشایر ایران، دبیرخانه، طرح خط مشی بیست ساله آینده زندگی عشایر، تهران، ۱۳۶۶، ص ۳۲-۳۳

نداشته است و پس از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون ۸۴۸ مورد اردوهای عشایری تشکیل داده است^۱ و
سوی آن عملکرد فرهنگی، اقداماتی در این راستا به عمل نیاورده است.

جدول (۱): تعداد و توزیع نسبی نحوه دریافت صدای رادیو در محل به تفکیک استان محل سکونت

(۱۳۶۸)

شنیدن صدای	جمع		خوزستان		سیستان و بلوچستان		لرستان		فارسی		چهارمحال و بختیاری		آذربایجان غربی	
رادیو	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
جمع	۲۶۰	۱۰۰	۸۷	۱۰۰	۳۹	۱۰۰	۶۷	۱۰۰	۴۱	۱۰۰	۱۲	۱۰۰	۱۴	۱۰۰
بلی	۲۱۳	۸۱/۹	۶۷	۷۷	۳۹	۱۰۰	۵۰	۷۴/۶	۳۳	۸۰/۴	۱۰	۸۳/۴	۱۴	۱۰۰
تأحدودی (ضعیف است)	۳۵	۱۳/۵	۱۸	۲۰/۷	۰	۰	۱۲	۱۷/۹	۴	۹/۸	۱	۸/۳	۰	۰
خیر	۱۲	۴/۶	۲	۲/۳	۰	۰	۵	۷/۵	۴	۹/۸	۱	۸/۳	۰	۰

مأخذ: تحقیق مرکز پژوهشهای نهاد اجتماعی ریاست جمهوری (۱۳۶۸).

جدول (۲): تعداد و توزیع نسبی نحوه مشاهده تصویر تلویزیون در محل به تفکیک محل سکونت

(۱۳۶۸)

مشاهده تصویر	جمع		خوزستان		سیستان و بلوچستان		لرستان		فارسی		چهارمحال و بختیاری		آذربایجان غربی	
تلویزیون	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
جمع	۱۶	۱۰۰	۷	۱۰۰	۳	۱۰۰	۰	۰	۱	۱۰۰	۰	۰	۵	۱۰۰
بلی	۱۱	۶۸/۷	۲	۲۸/۶	۳	۱۰۰	۰	۰	۱	۱۰۰	۰	۰	۵	۱۰۰
تأحدودی (ضعیف است)	۵	۳۱/۳	۵	۷۱/۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰

مأخذ: تحقیق مرکز پژوهشهای نهاد اجتماعی ریاست جمهوری (۱۳۶۸).

۱. سازمان امور عشایر ایران، عشایر و دولت جمهوری اسلامی ایران، تهران: اتحادیه مرکزی تعاونی‌های عشایری ایران.

جدول (۳): تعداد و درصد استفاده از رادیوی در اختیار مناطق نمونه

منطقه	استان	تعداد خانوار	استفاده از رادیو	
			تعداد	درصد
	لرستان	۲۹۶۴۷	۱۲۹۶۰	۴۳/۷
زاگرس	خوزستان	۳۴۳۲۸	۹۶۰۴	۲۸/۰
میانی	اصفهان	۸۷۴۵	۲۹۲۹	۳۳/۵
	چهارمحال بختیاری	۲۷۶۶۸	۷۲۳۱	۲۶/۱
جنوب	سیستان و بلوچستان	۳۴۰۴۲	۳۷۶۸	۲۲/۱
شرقی	کرمان	۳۷۲۰۵	۱۲۱۷۵	۲۸/۸
	هرمزگان	۱۵۱۳	۵۴۴	۳۶/۰

مأخذ: سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده (۱۳۶۶).

جدول (۴): درصد استفاده از رادیو و تلویزیون در مناطق نمونه

منطقه	استان	گوش کردن به رادیو	تماشا کردن تلویزیون
زاگرس	لرستان	۵۵/۰	۳/۸
	خوزستان	۵۲/۹	۰
	اصفهان	۷۱/۴	۰
میانی	چهارمحال بختیاری	۳۳/۰	۳/۷
جنوب	سیستان و بلوچستان	۲۶/۹	۳/۸
شرقی	کرمان و هرمزگان	۷۸/۶	۷/۱

جدول (۵): تعداد و توزیع نسبی خانوارهای نمونه آماری بر حسب مالکیت وسیله ارتباط جمعی به تفکیک استان محل سکونت

مالکیت وسیله ارتباط	جمع	خوزستان	سیستان و بلوچستان	لرستان	فارس	چهارمحال و بختیاری	آذربایجان غربی
تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
۳۹۰	۱۰۰	۱۲۳	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۷۰	۱۰۰
۲۴۶	۶۳/۱	۸۲	۶۶/۷	۳۶	۹۵/۷	۴۰	۳۷/۱
۲	۰/۵	۲	۱/۶	۰	۰	۰	۰
۱۴	۳/۶	۵	۴/۱	۳	۰	۱	۱/۹
۱۲۸	۳۲/۸	۳۴	۲۷/۶	۶۱	۳	۱۳	۳/۳

مأخذ: تحقیق مرکز پژوهشهای اجتماعی نهاد ریاست جمهوری، سال ۱۳۶۸، نقل از فصلنامه عشایری ذخایر انقلاب، شماره ۱۰، (بهار ۶۹).

جدول (۶): خلاصه عملکرد سازمان تبلیغات اسلامی در سال ۱۳۶۷*

استان	جلسات سخنرانی	اقامه نماز جماعت	آموزش احکام	آموزش قرآن	نمایش فیلم	شرکت در مراسم بزرگداشت شهدا	حل اختلاف نزاعهای عشایری
فارس	۴۰۰۰	۶۰۰	۲۵۰	۲۵۰	۲۵۰	موارد متعدد	۵۰
خوزستان	۳۰	۱۷۰	۶۵	—	—	۲۴	—
سمنان	۹۰	موارد متعدد	موارد متعدد	موارد متعدد	۲۰	۷	۳
خراسان	۸۶۴	موارد متعدد	۳۶۰	۳۶۰	موارد متعدد	۴	—
چهارمحال و بختیاری	۴۰۰۰	۲۰۰۰	۳۰۰۰	—	۳۵۰	۶۰	—
کهگیلویه و بویر احمد	۴۴۰	موارد متعدد	۵۰۰	—	۴۴۰	۳۰	۱۳۵
لرستان	۱۲۵۰	—	۲۸۰۰	—	موارد متعدد	۱۵	۱
کرمان	موارد متعدد	موارد متعدد	۱۸۹	۲۴۴	موارد متعدد	—	—
ایلام	۲۰۰	موارد متعدد	۱۸۹	۱۰	—	—	—

* گزارش آیت الله جنتی ریاست سازمان تبلیغات اسلامی پیرامون فعالیتهای سازمان.

فعل در زبان بختیاری

ظهراپ - مددی

خواننده ارجمند

قبل از خواندن مقاله توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنم:

(۱) آنچه تحت عنوان "فعل در زبان بختیاری" می‌آید، خلاصه بخشی از کتاب چاپ نشده "توصیف ساختمان زبان بختیاری" است که در ۱۹ مهرماه ۱۳۷۳ در سمینار شعر و ادبیات گویشی در شهرکرد قرائت شد.

(۲) در نگارش مقاله بیشترین توجهم به لهجه طایفه خودم یعنی آل محمود (عالی محمود) ساکن مسجد سلیمان بود که به دلایلی گویا اختلافات طایفه‌ای از طایفه اصلی خود در اینده (سوسن) جدا شده‌اند و پس از پراکنده شدن در میان طوایف دیگر، دوباره در سرزمین مستقل از دیگر طوایف گردهم آمدند و جایگیر شدند. هم‌اکنون به خود: "عالی محمد ای‌رهی" و به آنانی که درایده سوسن‌اند: "عالی محمد او رهی" گویند. (۳) معنی فارسی شواهد و افعال را حذف کرده‌ام.

(۴) امیدوارم با چاپ این مقاله و مطالب مشابه آن این باور را در ذهن هم ایلان ارجمندی که چندان رغبتی به این زبان ندارند و نسبت به آن کم‌لطفی می‌کنند و حتی مانع یادگیری و تکلم آن از سوی فرزندان خود هم می‌شوند، به وجود بیاورد که زبان ما هیچ چیزی از دیگر زبانها حتی زبانهای معیار و رسمی کم ندارد و دوباره آن را وسیله ارتباطی خود با هم ایلان خود کنند.

خوشبختانه ما در کشوری زیست می‌کنیم که داشتن لهجه و زبانی سواي زبان رسمی کشور، گناه محسوب نمی‌شود و مشکلی برای کسی به وجود نمی‌آورد. از خداوند می‌خواهم که روزی را نصیب ما کند که به این زبان: فکر کنیم، بگوئیم، بنویسیم و بخوانیم.

باقی درد دلها و حرفهایم را برای مقدمه کتاب "توصیف ساختمان زبان بختیاری" می‌گذارم.

ساختمان فعل در زبان بختیاری از عناصر زیر تشکیل می‌شود: (۱) پیشوندها (۲) بن ماضی یا مضارع (۳)

شناسه‌ها (۴) فعلهای کمکی، که به ترتیب به آنها خواهیم پرداخت:

(۱) پیشوندها: پیشوندها قبل از بن فعل به کار می‌روند و بر ۳ دسته‌اند:

الف - ای (اِ) که به صورت ا (ə) و اِ (ē) هم کاربرد دارد همیشه همراه ماضی استمراری و گاهی با مضارع اخباری می‌آید. اگر فعل منفی باشد ای (اِ) با علامت نفی ادغام شده به صورت نی (ni) یا نی (nē) تلفظ می‌شود:

ای رهدم	irahsom	—	ارهدم	erahsom	—	ایرهدم	ērahsom
ای رم	irom	—	ارم	erom	—	ایرم	ērom

نی رهدم nirahsom — نی رهدم nērahsom
 نی رم nirom — نی رم nērom

ب = (be) به این پیشوند علاوه بر کاربرد اصلیش در مضارع التزامی گاهی هم برای تأکید با ماضی ساده می‌آید:

برم berom — بروم berewom — برهد berahs
 پ = (ma) در فعل نهی و (be) در فعل امر که در بیشتر مواقع (be) حذف می‌شود:
 برو beraw — رو raw
 بون bevan — ون van — بینداز
 مرو maraw
 مگر بو magerēv

(۲) بن - فعل در زبان بختیاری دارای دو بن است: ۱- ماضی ۲- مضارع.

مصدر	بن ماضی	بن مضارع	معادل فارسی
رهدن rahsen	رهد rahs	ر ۲ رو rev	رفتن
گدن gosen	گد gođ	گو go	گفتن
خردن xarden	خرد xard	خور xor	خوردن
دردن derden	درد derd	در der	دریدن
گریوستن gerēvesten	گریوست gerēvest	گریو gerēv	گریستن
ورستادن verestāsen	ورستاد verestās	ورست verest	برخاستن
وندن vanden	وند vand	ون van	انداختن

با کمی دقت در مصادر بالا و بن‌های ماضی و مضارع آنها درمی‌یابیم که با افزودن عناصر ماضی‌ساز:

(۳) د (d, đ, id) ید (id) ست (est) و اد (ād) به بن مضارع، بن ماضی ساخته می‌شود:

مصدر	بن مضارع	عناصر ماضی‌ساز	بن ماضی
دردن derden	در der	د d	درد derd
کشتن košten	کش koš	ت t	کشت košt
گریوستن gerēvesten	گریو gerēv	ست est	گریوست gerēvest
دویندن dawniden	دون dawn	ید id	دویند dawnid
ورستادن verestāsen	ورست verest	اد ad	ورستاد verestād

البته گاهی هم هنگام افزودن این عناصر در بن مضارع تغییرات صوتی هم رخ می‌دهد.

۳) شناسه‌ها - پسوندهایی هستند که پس از بن فعل می‌آیند و نمایندهٔ شخص و شمارند و بر دو دسته‌اند:
الف - در افعال ماضی ساده، ماضی استمراری، ماضی بعید و ماضی مستمر این شناسه‌ها به کار می‌روند:

im	یم	اول شخص جمع	om	م	اول شخص مفرد
in	ین	دوم شخص جمع	i	ی	دوم شخص مفرد
en	ن	سوم شخص جمع	Ø	ندارد	سوم شخص مفرد

مثال:

rahsim رهدیم rahsom رهدم

rahsin رهدین rahsi رهدی

rahsen رهدن rahs رهد

ماضی التزامی چون فعل کمکی‌اش مضارع است در آن شناسهٔ افعال مضارع به کار می‌رود:

rahse-buhim رهنده بوهیم rahse-buhom رهنده بوهم

rahse-buhin رهنده بوهین rahse-buhi رهنده بوهی

rahse-buhen رهنده بوهن rahse-buhe رهنده بوهه

اما در محاوره و هنگام مخفف کردن این افعال، چون فعل کمکی، مختوم به مصوت می‌شود تغییراتی در شناسه به وجود می‌آید: در ساختهای اول شخص مفرد و سوم شخص جمع فقط مصوت شناسه‌ها و در ساخت سوم شخص مفرد خود شناسه حذف می‌شوند ولی در ساختهای دوم شخص مفرد شناسه و در اول و دوم شخص جمع مصوت - شناسه تبدیل به صامت ی (y) می‌شود.

rahse-buyم رهنده بوی م rahse-bum رهنده بوم

rahse-buyن رهنده بوی ن rahse-buy رهنده بوی

rahse-bun رهنده بون rahse-bu رهنده بو

ب - در افعال مضارع وقتی بن فعل مختوم به صامت باشد این شناسه‌ها کاربرد دارند:

im یم اول شخص جمع om م اول شخص مفرد

in ین دوم شخص جمع i ی دوم شخص مفرد

en ن سوم شخص جمع e ه سوم شخص مفرد

مثال:

erevim ارویم erewom ارورم

erevin اروین erevi اروری

ereven ارون ereve اروه

کاربرد این ساختها بسیار کم است و بیشتر به صورت مخفف به کار می‌روند:

erim	اریم	erom	ارم
erin	ارین	eri	اری
eren	ارن	ere	اره

اگر بن فعل مختوم به مصوت باشد علاوه بر تغییرات گفته شده در ماضی التزامی، در بن فعل هم تغییراتی پدیدار می‌شود:

eguyim	اگویم	egom	اگوم
eguyn	اگوین	eguy	اگویی
egon (اگون)	اگن	ego	اگو

۴) افعال کمکی:

الف - ه (θ) در ساختمان ماضی نقلی به کار می‌رود و معادل (ام، ای، است، ایم، اید، اند) است با این تفاوت که در تمام ساختها بدون تغییری پس از شناسه آورده می‌شود به عبارت دیگر صرف نمی‌شود.

rahsime	رهدیمه	rahsome	رهدمه
rahsine	رهدینه	rahsie	رهدیه
rahsene	رهدنه	rahse	رهده

ب - بیدن / bisen / معادل بودن فارسی است و در ساختمان ماضی بعید به کار می‌رود:

rahse-bisim	رهده بیدیم	rahse-bisom	رهده بیدم
rahse-bisin	رهده بیدین	rahse-bisi	رهده بیدی
rahse-bisen	رهده بیدن	rahse-bis	رهده بید

پ - بو / bu / که معادل باش در ماضی التزامی است:

/ rahse-buym /	رهده بوی م	/ rahse-bum /	رهده بوم
/ rahse-buyn /	رهده بوی ن	/ rahse-buy /	رهده بوی
/ rahse-bun /	رهده بون	/ rahse-bu /	رهده بو

باید توجه داشت که این فعل گاهی به عنوان فعل غیر کمکی در معنی "شود" و "باش" هم به کار می‌رود:

کاربرد فعل کمکی: آئی نروده بو یام (اگر نرفته باشد می‌آیم)

کاربرد غیر کمکی در معنی "باش": او چو بو تا یام (آنجا باش تا بیایم)

کاربرد غیر کمکی در معنی "شود": آئی خسته بو یام (اگر خسته می‌شود می‌آیم)

جملهٔ اخیر می‌تواند معنی (اگر خسته باشد می‌آیم) را هم بدهد که باز به عنوان غیرکمیکی به کار رفته است.
ت - واپیدن / wābisen / در ساختمان فعل مجهول به کار می‌رود و در جای خود به آن هم خواهم پرداخت.

• • مصدر: در زبان بختیاری با افزودن پسوند /en/ به بن ماضی، مصدر ساخته می‌شود:

خرَد + ن — خَرَدَن یا هَرَدَن xarden

دَرَد + ن — دَرَدَن derden

گَرُوَسْت + ن — گَرُوَسْتَن gerēvesten

مصدرها یا ساده‌اند یا مرکب. اَلِف - مصدر ساده مانند: خَرَدَن، زَهَدَن، زِیْدَن، گَدَن
ب - مصدر مرکب: بر چند نوع است:

(۱) پیشوند + مصدر همکرده ← ورگشتن vargašten ورگنیدن varganiden

واخَرَدَن wāxarden دَرَدَن daronden

(۲) اسم مصدر + مصدر همکرده ← آراشت کردن. āraš-t-k

زَهَشْت_دَاشْتَن zehešt-dāšten

گَاَرَشْت_کَنْدَن gārešt-kanden

(۳) بن مضارع + و (-) + بن مضارع + مصدر همکرده

گَش + و (-) + بَنَد + کَرَدَن — گُش_وِیَنَد_کَرَدَن goš-o-band-k.

گَر + و (-) + جَم + کَرَدَن — گَر_وِجَم_کَرَدَن ger-o-jam-k.

وَن + و (-) + وَرِیَز + کَرَدَن — وَن_وَرِیَز_کَرَدَن van-o-varēz-k.

(۴) اسم یا صفت + مصدر همکرده: تَهْدَه_کَرَدَن، هُوش_کَرَدَن (خوشه کردن)، فاس_کَرَدَن (شکوفه دادن)،
خَو_کَرَدَن

• • مصدر مجهول - در زبان بختیاری از فعل متعدی دو نوع مصدر مجهول ساخته می‌شود که یک

نوع آن مانند مصدر مجهول زبان فارسی است و در ساختن آن فعل کمیکی واپیدن نقش دارد: خَرَدَه واپیدن -
زِیْدَه واپیدن

ولی نوع دوم به گونه‌ای است که در دیگر زبانها یافت نمی‌شود: ابتدا بن مضارع فعل متعدی را مشخص

می‌کنند سپس با افزودن دو جزء به میانه و پایانه‌اش مصدر مجهول می‌سازند:

مصدر	بن مضارع	صامت و مصوت آغازی بن	جزء اول	صامت پایانی بن	جزء پایانی
بریدن	bor	bo	h	r	ستن = بُهرستن
دردن	der	de	h	r	ستن = دهرستن

گشادن	گش goš	گ go	h a	ش š	ستن = گهشتن
گرهیدن	گر ger	گ ge	h a	ر r	ستن = گهرستن

باید توجه داشت که افعال مجهول در زبان بختیاری که از افعال متعدی ساخته می‌شوند، علاوه بر کاربرد مجهولی، گاهی به عنوان فعل لازم هم کاربرد دارند:

دیال بهرست: دوال بریده شد یا دوال برید.

زمان - فعل در زبان بختیاری دو زمان دارد: ماضی و مضارع. انواع ماضی:

- ۱- ماضی ساده - بن ماضی + شناسه - رهدم / رهدی / ارهد - رهدیم / رهدین / ارهدن
- ۲- ماضی استمراری - پیشوند ای + بن ماضی + شناسه - ای رهدم / ای رهدی / ارهد - ای رهدیم / ای رهدین / ای رهدن

۳- ماضی نقلی - بن ماضی + شناسه + فعل کمکی ه / θ /

رهدمه	rahsome	رهدیمه	rahsime
رهدیه	rahsiye	رهدینه	rahsine
رهده	rahse	رهدنه	rahsene

۴- ماضی بعید - بن ماضی + ه + فعل کمکی بیدن + شناسه

رهده بیدم / رهده بیدی / رهده بید - رهده بیدیم / رهده بیدین / رهده بیدن
علاوه بر کاربرد صورت فوق، شکل دیگری به کار می‌رود که ساختمان آن چنین است:

بن ماضی + شناسه + فعل کمکی (بدون این که صرف شود)

رهدم‌بی	rahsom-bi	رهدیم‌بی	rahsim-bi
رهدی‌بی	rahsi-bi	رهدین‌بی	rahsin-bi
رهدی‌بی	rahs-bi	رهدن‌بی	rahsen-bi

۵- ماضی التزامی - بن ماضی + ه + فعل کمکی + شناسه

رهده بوم / رهده بوی / رهده بو - رهده بوی م / رهده بوی ن / رهده بون

۶- ماضی مستمر - شبیه زبان فارسی است: داشتم ارهدم / داشتی ارهدی / داشت ارهد - داشتیم ارهدیم / داشتین ارهدین / داشتن ارهدن.

افعال مضارع: ۱- مضارع اخباری - این فعل علاوه بر زمان حال برای آینده هم به کار می‌رود و ساختمان آن چنین است:

پیشوند ای / i / (θ i) + بن مضارع + شناسه

ای + ون - م - ای ونم (evanom) - ای + ون + یم - ای ونیم (اونیم)

ای + ون + ی = ای ونی (اونم evani) - ای + ون + ین = ای ونین (اونین)

ای + ون + ه = ای ونه (اونه evane) - ای + ون + ن = ای ونن (اونن)

۲- مضارع التزامی - پیشوند به /be/ + بن فعل + شناسه

به + ون + م = بونم bevanom - به + ون + یم = بونیم bevanim

به + ون + ی = بونی bevani - به + ون + ین = بونین bevanin

به + ون + ه = بونه bevane - به + ون + ن = بونن bevanen

این دو فعل یعنی مضارع اخباری و مضارع التزامی بیشتر، بدون پیشوندهایشان (ای و به) به کار می‌روند

که در این صورت کاملاً مانند هم هستند و شناخت آنها از راه دقت در جمله و معنی آن امکان‌پذیر خواهد بود:

رُم اوچو: می‌روم آنجا - مضارع اخباری

آی رُم اوچو یا - اگر بروم آنجا می‌آید - مضارع التزامی.

باید توجه داشت که برخی از افعال مضارع (اخباری و التزامی) فقط یک صورت کاربردی دارند و بس:

گریوم gerēwom گریویم gerēvim

گریوی gerēvi گریوین gerēvin

گریوه gerēve گریون gerēven

ولی افعال دیگری هم هستند که به دو صورت به کار می‌روند:

الف -

اروم erewom ارویم erevim

اروی erevi اروین erevin

اروه ereve ارون ereven

ب -

ارم erom اریم erim

اری eri ارین erin

اره ere ارن eren

اگر بن فعل مختوم به مصوت باشد در بخش الف بین بن و شناسه، ه /h/ میانجی قرار می‌گیرد:

یا + ه + م' - یا هم yâhom - یا + ه + یم = یا هم yâhim

یا + ه + ی - یا می yâhi - یا + ه + ین = یا مین yâhin

یا + ه + ه - یا هم yâhe - یا + ه + ن = یا هن yâhen

در هنگام مخفف کردن آنها در بخش "ب" تغییراتی همچون ماضی التزامی در آنها صورت می‌پذیرد:

یا + م - یام yâm - یا + ی م = یای م yâym

یا + ی - یای yây - یا + ی ن = یای ن yâyn

یا + Ø - یا yâ - یا + ن = یان yân

مضارع مستمر: در این فعل به جای مضارع داشتن از "اونو" /ono/ یا مخفف آن یعنی آن (on) بدون هیچ گونه صرفی استفاده می‌شود:

اونو رم ono-rom اونو ریم ono-rim

اونو ری ono-ri اونو رین ono-rin

اونو ره ono-re اونو رن ono-ren

فعل رعایی: با افزودن ا (â) به بن مضارع ساخته می‌شود:

رهدن ← رو + ا = روا rowâ

بُردن ← بر + ا = برا borâ

دیدن ← بین + ا = بینا binâ

فعل امر: در زبان بختیاری فعل به همان صورت زبان فارسی یعنی + بن مضارع است که در بیشتر مواقع پیشوند آن حذف می‌شود.

برو be-raw رو raw

بگو be-go(h)

صورت منفی فعل امر یعنی فعل نهی به صورت مه + بن مضارع است:

مه رو ma-raw

باید توجه داشت که گاهی به ویژه در هنگام خشم به جای مه (ma) مه (mah) گویند.

واژه های هم ریشه در زبان های انگلیسی و بختیاری

فرزاد نیک اندیش

اقوام مختلف در طول دوره های مختلف زمانی، از هم تأثیر گرفته یا با هم بوده و از هم جدا شده اند، و هریک راهی جدا در پیش گرفته اند. اقوام موسوم به هند و اروپایی که از منتهی الیه غرب اروپا تا آسیای مرکزی و هندوستان سکونت دارند هرچند زمان درازی است که در این پهنه وسیع پراکنده گشته اند و هر کدام از راهی رفته اند، ولی هنوز هم می توان آثار وحدت ابتدایی آنان را با استفاده از تاریخ و فرهنگشان اثبات کرد و نشان داد که فرضاً اگر قومی از این اقوام، امروز پیشرفته یا عقب مانده محسوب می شود، به دلیل نژاد خاص آن و یا برتری یا عقب ماندگی ژنتیکی نیست بلکه به دلیل موقعیت جغرافیایی و بستر تاریخی است که این اقوام داشته اند؛ قوم بختیاری یکی از این اقوام هند و اروپایی یا آریایی می باشد که کوله باری از چند هزارسال تاریخ بردوش دارد. در قرن اخیر با کشف نفت در جنوب منطقه بختیاری توسط انگلیسیها، و توسعه شهری مناطق نفت خیز جنوب، همانندی های بین زبان بختیاری و انگلیسی مورد توجه بعضی قرار گرفت که این با ورود بعضی لغات جدید انگلیسی در منطقه و رواج آن بین عامه مردم بومی همراه بود. در اینجا کوشش بر این است که تا حد امکان لغات همانند در هر دو زبان شناسایی شود، ولی سعی بر ریشه یابی لغات نیست، بلکه مقایسه ای است بین بعضی لغات انگلیسی و بختیاری و باقی برعهده خواننده است؛ برای سهولت بیشتر لغات به دو دسته لغات وارداتی و لغات اصیل تقسیم می شوند.

الف - لغات وارداتی: با کشف نفت در منطقه مسجد سلیمان کنونی، ورود انگلیسی ها و به همراهشان تکنولوژی بهره برداری نفت و برقراری نظام اداری انگلیسی در این منطقه، کلمات جدیدی که زاینده اوضاع جدید بود، وارد زبان بختیاری گشت که با کم شدن بهره برداری نفت و برچیده شدن بساط شرکت نفت در منطقه بیشتر این کلمات نیز آرام آرام به فراموشی سپرده شد و از زبان بختیاری خارج گردیدند که فهرست وار به تعدادی از آنها اشاره می شود:

۱- جک "jak" در زبان انگلیسی به معنی پارچ آب می باشد که با همین تلفظ و معنی در بختیاری

کاربرد دارد.

۲- وایر "wire" سیم برق، شیلنگ آب که به همین صورت و معنی به کار می رود.

۳- کیپ "keep" به معنی نگه داشتن و ممانعت که با همین تلفظ «بسته» و «بستن» معنی می دهد.

۴- پلیت "plate" به معنی صفحه، تخته، ورقه، ورقه فلزی.

۵- گس "Gas" به معنی گاز و بخار که بختیاربان گیس گویند.

- ۶- درایور "Draiver" راننده که با تلفظ دریول "derayvel" در میان بختیارها رایج است.
- ۷- "Drum" چلیک، بشکه، طبل که در زبان بختیاری درام "dram" تلفظ می‌شود.
- ۸- "Valve" شیر آب یا سوپاپ که بختیارها والف "valf" گویند.
- ۹- "glob" گُره و گوی یا حباب که با تلفظ گلوپ glup لامپ برق معنی می‌دهد.
- ۱۰- "Time" وقت و زمان که تیم، "teym" تلفظ می‌شود و به معنی وقت کار و کلاً وقت است.
- ۱۱- "beame" تیرآهن یا فولاد، میله، تیر عمارت که هیناً در زبان بختیاری کاربرد دارد.
- ۱۲- "Off" خاموش، خوابیده، ایام مرخصی یا استراحت که آف "äf" تلفظ می‌شود.
- ۱۳- "Face" رو، صورت که تلفظ آن فیس "feys" می‌باشد.
- ۱۴- "Fence" حصار و پرچین
- ۱۵- "Fit" به اندازه بدن، متناسب
- ۱۶- "manhole" به معنی کانال، پساب شهر و سوراخ آدم رو که بصورت من هول menhowl به همین معنی به کار می‌رود.
- ۱۷- "Light" آتش، نور، فروغ که در کلمه چراغ لیت یا همان چراغ قوه کاربرد دارد.
- ۱۸- "Line" خط، صنف، رشته همان لین "ləyn" یا خانه‌های ردیف ساز شرکت نفت است.
- ۱۹- "Nurse" پرستار که همان نرس است.
- ۲۰- "Rapport" گزارش و خبر که لاپورت تلفظ می‌شود.
- ۲۱- "Refrigerator" یخچال، سردکننده، که با تلفظ فریج به کار می‌رفته.
- ۲۲- "Overtime" اضافه کاری
- که بر اینها بسیاری دیگر از قبیل Cap به معنی کلاهک، سرپوش. Trip، گردش، سفر، هربار به سفر رفتن، Cement یا همان سَمَنَت و سیمان را می‌توان افزود. گرچه بعضی امروزه از دور خارج شده و بعضی کم و بیش بکار می‌رود. بسیاری دیگر از لغات وارداتی را می‌توان برشمرد ولی هرچه کمتر به آنها پرداخته شود بهتر است تا آرام آرام و با سیری طبیعی از زبان بختیاری بیرون روند.
- ب- لغات اصیل: بسیاری از واژگان با تلفظ و معانی نزدیک به هم به چشم می‌خورد که به هیچ رو وارداتی نیست و هیچکس نمی‌تواند بگوید که بختیاری آنها را از انگلیسی وام گرفته و یا بالعکس. تنها دوره‌ای که این لغات مشترک را باعث شد، فقط می‌تواند زمانی باشد که اقوام آریایی همه با هم در نقطه‌ای از بر قدیم که شاید جنوب سیبری یا آسیای مرکزی و یا ایران کنونی باشد، گذران زندگی می‌کرده‌اند و ایزدمهر هر صبحگاهان سوار بر گردونه زرین خویش نظاره گر کاشانه‌های آنان بود، زمانی پس دور که آثار آن بر روی زمین شاید از بین رفته باشد، ولی سینه بشر هنوز خاطره آن را حفظ کرده. بررسی مشترکات زبانی بین اقوام

آریایی نژاد می‌تواند در اثبات این امر بسیار مفید باشد که در اینجا سعی شده است بیشتر روی واژگان کار شود.

دُھون "dohon" به معنی پایین یا دومین "dumen" می‌تواند با "down" انگلیسی به همین معنی و دامن فارسی قیاس گردد.

نام هوشنگ پیشدادی را بختیارها "هوشنگ" گویند که به تلفظ و معنی باستانی آن نزدیکتر است، بهره اول این نام هوش "hawš" است، به معنی خانه و حیاط خانه و در زبان بختیاری هنوز زنده و رایج است، نیز قصبه‌ای در چهارمحال بختیاری است که بنام هوش گون معروف است. "hawšgon" که امروزه به غلط «هفشجان» نامگذاری شده و در زبان انگلیسی "house" به معنی خانه است. این واژه کنه "Kofe" بختیاری که به فارسی سرفه معنی می‌شود انگلیسیها "cough" گویند.

کلمه "mind" در انگلیسی معانی ذهن، فکر، عقیده، خیال، رأی، فهم و خاطر را می‌رساند و "ming" نیز به یاد آوردن و به خاطر آوردن معنی می‌دهد؛ وقتی که فردی بختیاری می‌خواهد فکر و انگاره خود را بیان کند می‌گوید: مَنَم... "manom" یعنی فکر می‌کنم... و منی "mani" یعنی انگار و فرض و همچنین منستی "manseti" یعنی، e، مثل اینکه، که برآمده از ریشه "man" بمعنی فکر و گمان و اندیشه است. کما اینکه در زبان اوستایی man اندیشه و گمان است و همچنین در پهلوی.

در مورد آستاره بختیاری و "star" انگلیسی و ستاره فارسی نیز زیاد گفته‌اند.

ذوب مواد را تَوُز "taw" گویند و در حالت مصدری "tawniden" است در زبان انگلیسی نیز "thaw" عیناً همین معنی را دارد.

«تش بالا زی» یعنی آتشی که دارای شعله خوب باشد یا حداقل دارای شعله باشد و جمله «تش بلا زکن» یعنی آتش را «شعله ورکن» که شباهت تام به کلمه "blaze" انگلیسی به همین معنی را دارد. ترات کندن "terāt kanden" در زبان بختیاری چهارنعل تاختن است انگلیسیها trot را یورتمه رفتن دانند.

بوت but، تنه درخت که میانش را از طول خالی کرده باشند گویند و معمولاً بعنوان کانال کوچکی که آب از آن عبور کند، استفاده می‌شود. در حقیقت شبیه اولین قایق هایی است که انسان استفاده می‌کرده است. جالب است که در زبان انگلیسی boat بمعنی قایق یا هر چیز شبیه قایق است. «نرولاس» ترکیبی است بمعنی نر و ماده و سگ ماده را نیز «لاس» گویند و "lass" در انگلیسی دختر و زن جوان معنی می‌دهد. "Lassie" نیز همین معنی را افاده می‌کند.

سوسک‌های بزرگ از دسته قاب بالان را بختیارها «بُتل» "botol" یا «پُتل»، "potol" گویند. مانند پُتل گی ترن، "potol gi torn" یا همان «سوسک سرگین غلطان». "beetle" در انگلیسی نیز به همین معنی

است.

در فارسی صبحگاه را «پگاه» گویند که همان بگاه پهلوی یا به هنگام است، یعنی وقت مناسب یا وقت نیکو برای برخاستن از خواب که هنوز بختیارها آن را «به گه» "begah" گویند یعنی صبح زود، به هنگام و وقت مناسب و انگلیسیها "betimes" را دقیقاً به همین معانی بکار می‌برند.

"bott" در انگلیسی تپه، بشکه و گنجل را می‌رساند و بختیاری به گنجل و سرین می‌گوید: «بُت» "bot". «بیست و چهار آستون» معروف در گرمسیر بختیاری تشکیل شده از حدود بیست و چهار پله کان مارپیچ و سنگفرش که «دشتگل» را به «شلا» متصل می‌کند و قسمتی از راه بزرگ مالروی است که از مرکز بختیاری می‌گذرد و نیز قسمت‌های صخره‌ای کوه و نیز ستون را نیز «آستون» "āston" گویند و "stone" در زبان انگلیسی به معنی صخره و ستون و همچنین سنگ چین و سنگ فرش کردن است.

"bundle" با تلفظی شبیه بَندل در زبان انگلیسی طومار، بسته و بقچه معنی می‌دهد. و «بندل» "bandal" در بختیاری به معنی بسته و بقچه یا مقداری از چیزی که زیر بغل جا بگیرد، است. انگلیسی به آدم متقلب و فریبکار و کلاً به خدعه و فریب می‌گوید، "cheat" و بختیاری فرد متقلب، مزور و بداخلاق را «چُت» cot خطاب می‌کند.

"chine" در زبان انگلیسی ستون فقرات و تیرۀ پشت است و «چینه» "cine" در بختیاری دیوار و سنگ چین معنی می‌دهد، در گنجل چیزی که روی هم چیده شده باشد.

"drachm" یا همان درهم قدیمی که واحد پول بوده در انگلستان واحد کوچکی در وزن است و در بختیاری نیز «درم» "dram" واحد وزن است که هرچهار صد درم یک من است. در زبان انگلیسی "gam" دندان یا دندان گراز معنی می‌دهد و در بختیاری گم "gam" یا گم زیدن "gamzeyden" گاز گرفتن یا بدن‌دان گرفتن را می‌رساند و در ادامه نیز "gear" در انگلیسی بمعنی دنده و در دنده افتادن و یا به چیزی خوردن است که شاید بتوان آنرا باگیر به معنی دندان نیش یا گیرافتادن و گیرکردن مقایسه کرد.

"tree" در انگلیسی درخت است که اختصاصاً درخت بلوط را هم گویند و نیز واژه "kildare" به معنی سوراخ بزرگ تنۀ درخت بلوط است یا حجره‌ای که در تنۀ درختان بزرگ بلوط ایجاد کند. در بختیاری «دار» "dar" به معنی درخت است و همچنین درخت بلوط را گاهی «دار» گویند و اسم مرکب «دارودرخت» یعنی درخت بلوط و دیگر درختان بطور توأم.

"hale" (با تلفظ hayl) نیرومند و قوی و سالم است و هیله "hayle" در بختیاری به معنی شیر یا صفتی برای شیر که نیرومند و پرتوان است. «نر هیله» "nar hayle" یعنی مرد قوی تن و مانند شیر. hush (با تلفظ hāš) در انگلیسی یعنی سکوت، ساکت کردن و آرام کردن، شاید مضحک به نظر بیاید،

ولی یک فرد بختیاری چهارپایان بزرگ را با صدای «هاش» یا «هش» امر به سکون و آرامش و ایستادن می‌کند، که همان صدای «هیس» است که امر به سکوت می‌کند و امروز در کشور ما رایج شده است. «کیوسک» که اتاقک معنی می‌دهد از انگلیسی "kiosk" است که قابل قیاس با «کوشک» kúšk بختیاری است. همانطور که ملاحظه می‌شود بیشتر حرف های شین (ش) در انگلیسی تبدیل به سین (س) شده است. این رابطه بین زبان فارسی (بیشتر حرف شین) و زبان بختیاری (بیشتر حرف سین) نیز صادق است.

"Leak" چکه و تراوش کردن است که عیناً در بختیاری به همین صورت و معانی کاربرد دارد. "kyphos" به انگلیسی قوز یا خمیدگی ستون فقرات است که همان قوز یا «کوژه» قدیمی است. "Lot" تکه و سهم و قسمت در انگلیسی است که در بختیاری لت "Lat" بمعنی تکه و تکه پارچه می‌شود.

"Lumb" و "Lumbo" کمر و بالای ران را معنی می‌دهد و «لمبه» "Lombe" در بختیاری به معنی بامن است.

"mean" به زبان انگلیسی میانه و وسط است که «من» men و «مین» min در بختیاری عیناً به همین معانی است و قابل قیاس است با «میان» فارسی.

"os" در انگلیسی استخوان است و لاتین آن "steom" و پیشوند "osteo" به معنی استخوان و استخوانی است و در بختیاری استخوان را «هست» "hast" گویند مانند «هست چمبر» "hastecambar" که همان استخوان ترقوه است.

"mamma" در انگلیسی پستان و نوک پستان معنی می‌دهد که ممه بختیاری نیز به همین معنی است. "puddle" (یا تلفظ pēd) در انگلیسی یعنی پاروی قایق و تخته‌ای در آسیاب که مقدار خله وارده به آسیاب را تنظیم می‌کند و در بختیاری «پل» Pal بمعنی پاروی قایق و دسته موی بلند است.

"road" در زبان انگلیسی جاده و معبر معنی می‌دهد و در بختیاری «رَو» raw جاده و رد و نشان معنی می‌دهد و «رودگه» "rawdghah" را داریم که قدمگاه معنی می‌دهد.

"Pith" در انگلیسی مغز درخت یا چوب پنبه یا عموماً مغز هر چیزی معنی می‌دهد که بختیارها به همین معانی کلمه «پفه» "pife" را بکار می‌برند.

"turn" در زبان انگلیسی چرخش، گردش و گردیدن معنی می‌دهد که در بختیاری «تُرن» "tom" یا مصدر «ترنیدن» "torniden" همین معانی را می‌رساند و «توتُرن» "tutom" بوم غلطان یا همان غلطک است.

"burn" سوزاندن، آتش زدن و پختن و رنگ رفته شدن معنی می‌دهد و "burnet" رنگ قهوه‌ای است ،

در بختیاری ته دیگ را که معمولاً سوخته و قهوه‌ای رنگ است «بُزن»، "boran" گویند.

"tamp" در زبان انگلیسی جمع و فشرده کردن یا سوراخی را با فشار پرکردن معنی می‌دهد که مشابه آن در بختیاری «تهنیدن» یعنی فشرده کردن و چیزی را با فشار پرکردن که به صورت «چپاندن» در فارسی بکار می‌رود.

"terebinth" به انگلیسی درخت سقز یا درخت بته است که بختیارها «بَن» گویند، جزء اولین این واژه "tere" است که احتمالاً معنی «درخت» "tree" می‌دهد و جزء دوم آن "binth" قابل قیاس با «بنه» یا «بَن» است.

"trudge" راه رفتن آهسته و با طمأنینه، قدم زدن و هازم شدن معنی می‌دهد که «تُرُکستن»، "torokesten" در بختیاری به همین معانی است، و فعل امر آن «تُرُک» "torok" یا «بُتُرُک» "betorok" است.

در مورد واژه «تاتار» و شباهت آن از نظر معنی و نگارش با «تیارت» بختیاری نیز پیشترها نوشته و گفته شده است.

سوی این موارد که اشاره شد، باز وجوه مشترک بیشتری بین دو زبان بختیاری و انگلیسی وجود دارد، چه در دستور و چه در واژه‌ها. بسیاری از لغات نیز وجود دارند، که بین فارسی و بختیاری و انگلیسی مشترک هستند، مانند «نام» فارسی و «نَم» بختیاری و "name" انگلیسی یا «بُرُج» فارسی و بختیاری و "burg" انگلیسی به معنی پادگان و قلعه و "buss" در انگلیسی همان «ماچ و بوسه» فارسی و بختیاری است.

"Dödar" در بختیاری همان دختر فارسی است که در انگلیسی "daghter" (داتر) گویند و به زبان پهلوی "dagheder" می‌گفتند.

شباهت لغات پدر، مادر و برادر، در هر سه زبان که به احتمال قوی دیده یا شنیداید. بعضی از لغات در زبان انگلیسی است که احتمالاً از طریق زبان فارسی وارد آن زبان شده‌اند، مانند "Pajama" که در زبان انگلیسی به معنی لباس خواب است و همان پیژامای فرانسوی که مجدداً به زبان فارسی وارد شده است و مشابه آن در بختیاری «پاجوه» "Pajove" یا «پاجمه» "pajome" می‌باشد، یا واژه «بُرُج» که در بالا به آن اشاره شد.

به طور فهرست وار و خلاصه به چند مورد شباهت بین لغات زبان بختیاری و زبان انگلیسی اشاره شد، هرچند این مقوله بسیار وسیع‌تر است، امیدوارم در آینده بیشتر به آن بپردازم.

آیا ما نیمی از ۶۰۰۰ زبان موجود خواهیم بود؟!

مسعود تقی نجات

مسأله زبان و زیانشناسی امروزه یکی از علوم است که مورد توجه بسیاری از دانشمندان در سراسر دنیا قرار گرفته و با توجه به گستردگی آن دانشمندان این رشته از جهات متفاوت به آن نگاه می‌کنند، در این راستا بسیاری از جامعه‌شناسان زبان از قبیل «لِبا» ۱۹۶۶، هایمز ۱۹۷۲، گومپرز ۱۹۷۲، چایکا ۱۹۸۲، ترادگیل ۱۹۸۳، واردها ۱۹۸۹، هادسن ۱۹۹۰ معتقدند، زبان در درجه نخست یک پدیده اجتماعی بوده و رابطه زبان و جامعه بسیار نزدیک و ناگسستی می‌باشد.

اگر این نظریه را قبول کنیم در مورد زبان می‌توان چنین گفت: زبان یکی از عمده‌ترین دست آورد یا تولید هر قوم و در نهایت جامعه می‌باشد؛ به بیان دیگر زبان حامل پیوند دهنده مردمی است که با گویش مشابه، قومی را پدید می‌آورند و در چارچوب آن، نامی مشابه به خود می‌گیرند و هر فرد در این قوم متعلق به جامعه‌ای است با خصوصیات اجتماعی خاص خود.

در سال ۱۹۸۳ "ترادگیل" دو جنبه از رفتار زبانی را که از نظر اجتماعی دارای اهمیت هستند بیان داشته که عبارتند از: نقش زبان در ایجاد ارتباط اجتماعی و دیگر نقش زبان در اطلاعات دهی در خصوص زمینه اجتماعی فرد، وی در ادامه چنین بیان می‌کند که این دو جنبه از رفتار زبانی، رابطه نزدیک و متقابلی که بین زبان و جامعه وجود دارد را نشان می‌دهد.^۱

با این همه، گروهی رابطه نزدیکی برای مسائل زبان شناختی و باستان‌شناسی قایل شده‌اند. این موضوع با گرایش به تخصصی شدن زبان در حال حاضر، با سرعتی قابل توجه روبه رشد است.

با شکل‌گیری علم زیانشناسی هند و اروپایی و بحث‌های هند و ژرمن و هند و ایرانی، رابطه نزدیک تر این علم با باستان‌شناسی هیت خود را بیش از پیش مشخص نمود به طوری که برخی از دانشمندان معتقداند، کار بر روی نژادهای نوع بشر تنها به وسیله باستان‌شناسی و سوای زبان‌شناسی کاری بیهوده است.

بنابراین بطور کلی نظریات ارائه شده در بالا را می‌توان چنین بیان نمود: اول، نظریه‌ای که بیان می‌دارد زبان در رابطه نزدیک با خصوصیات اجتماعی افراد و قومیت و جامعه آنها است. دوم نظریه‌ای که مطالعات باستان‌شناسی و شناخت نژادهای نوع بشر را بدون استفاده از علم زبان‌شناسی مردود می‌داند.

1. Trudgill, P (1983) Sociolinguistics: an Introduction to Language and Society, England (Penguin Books).

چنانچه طبق نظریه اول در مورد قومیتی مشخص و یا جامعه‌ای معین بحث شود می‌توان چنین اظهار داشت که زبان، بخش وسیعی از فرهنگ بومی هر قوم را شامل می‌شود و در واقع مانند رودی است که همواره در طول تاریخ جاری بوده و اندیشه‌ها، حماسه‌ها، احساسات و حالات درونی انسانها را منتقل می‌گرداند. یعنی زبان تصویرگر افکار آدمی است که برگرفته از خصایص اجتماعی، اقلیمی و تاریخی او می‌باشد. در این باره "چایکا" در ۱۹۸۲ چنین می‌گوید: از طریق مطالعه ضمائر شخصی و کلمات جانشین آنها می‌توان راهی به ساختار درونی یک جامعه پیدا نمود.^۱

ولی در مورد نظریه دوم، گروهی نظریه زبان‌های نوستراتیک^۲ را بیان داشته‌اند. نظریه نوستراتیک چه می‌گوید؟ اصطلاح زبان‌های نوستراتیک را پدرسن^۳ برای همه زبان‌هایی که آنها را خویشاوند زبان‌های هندواروپایی می‌دانست بکار برده است و به معنای «زبان همه ما» می‌باشد که از ریشه لاتینی Noster به معنای «از آن ما» گرفته شده است.

بنابراین نظریه، بسیاری از زبان‌های موجود دنیا متعلق به خانواده‌ای فراگیرتر و کهن‌تر هستند که اصطلاحاً کلان خانواده‌های زبانی نامیده می‌شوند. طبق نظریه بومهارد^۴ کار بر روی زبان‌های هندواروپایی همانندی‌های بسیاری را با زبان‌های دیگر از جمله، اورالی و آفریقا - آسیایی (حامی - سامی) مشخص نمود که خود دلیلی بر خانواده‌ای فراگیرتر می‌باشد.

پیتر کده فوگر^۵ درباره زبان‌های موجود جهان چنین گفته است:

"برآورد شده است که در حدود نیمی از ۶۰۰۰ زبان موجود در جهان در خلال قرن آتی از بین خواهند رفت."

این جمله یک محرک بسیار قوی برای همه دوستداران زبان بختیاری می‌تواند باشد و سوال برانگیز که آیا زبان بختیاری هم عضو این نیمی هست؟ و اصلاً چرا باشد؟ پس برای حفظ و دوام این زبان باید تلاش نمود؛ اما چگونه تلاش و کوششی؟! تا به امروز کارهای

1. Chaika, E (1982) Language the Social mirror, Rowlegi New burg House Publisher, Inc.

2. Nostratic

3. Holger Pedersen (1903)

4. Bomhard, Allan R, 1992 "The Nostratic Macrofamily with Special Reference to Indo - Europeen" word, Vol.43, No.1 (Apr. 1992), pp 61-83.

۵. مقاله میزان دانش کافی برای تجزیه و تحلیل زبان‌های گفتاری، مجله زبان‌شناسی، سال نهم، شماره دوم، پاییز و

متعددی دربارهٔ هویت بختیاریان صورت گرفته و خود بختیاریان هم نشان داده‌اند که در پی شناخت بهتر تاریخ قومیت، فرهنگ، آداب و رسوم و زبان خویش هستند. بسیاری از این کارها در گذشته توسط اشخاص غیربختیاری و حتی فرهنگهایی بسیار بیگانه صورت گرفته و در این میان بوده‌اند کسانی که بواسطهٔ عدم آگاهی کافی و یا فقدان منابع و امکانات موجود آنگونه که باید به واقعیات در مورد بختیاری نپرداخته‌اند. در سالهای اخیر نیز، خیزش و تحرکاتی جدی از سوی بختیاریان انجام گرفته که در میان آنها «فرهنگ بختیاری» در سال ۶۸ کار «عبدالعلی خسروی» (قاید بختیاری) و در حدود یکسال بعد کتاب دیگری تحت عنوان «ایل بزرگ بختیاری و فرهنگ واژگان بختیاری» توسط سید علی صالحی، به چاپ رسید که این آثار هرچند نشان دهندهٔ علاقه و وفاداری به زبان و فرهنگ بختیاری را نشان می‌داد اما خالی از اشکال نبود. اما آثار دیگر چه بود؟ جز چند مجموعه شعر و ترجمه چند سفرنامه دیگر هیچ.

ولی باید به این نکته اعتراف نمود که همین کتابهای اندک نشان داد که می‌شود و باید بشود تا بختیاری مانند گذشته بماند و سربلند هم بماند.

علاوه بر آنچه در بالا آمد، در بسیاری از نشریات و مجله‌ها بسته و گریخته مقالاتی دربارهٔ زبان و فرهنگ بختیاری دیده می‌شود که هرکدام آن را به سویی کشیده‌اند؛ زمانی بحث پرسر تشابه زبان بختیاری با پهلوی به میان آمده و زبان‌های دیگر فارسی باستان و حتی مقایسه زبان بختیاری و انگلیسی و گروهی هم قاعده و برخی قواعد را در زبان بختیاری نوشته‌اند که در میان آنها کلماتی دیده می‌شود و الفاظی بکار برده شده که خود بختیاریان برای اولین بار بوسیلهٔ این نوشتجات بسیاری از این ترکیبات ناهمگون و جالب را فرا گرفتند!

اما با همین مختصر بختیاریان نشان دادند، آنگونه که کرزن گفته، بختیاریان معمای لاینحل تاریخ ایران نیستند؛ چون دارای فرهنگ غنی و پربار میباشند و از طرف دیگر دارای تاریخ و هویتی مشخص در ساختار درونی قبایل و طوایف خود، که با مکتوب شدن آنها راه به بیرون می‌گشایند و مهمتر از همه، دارای زبانی مشخص که دربرگیرندهٔ هویتی معلوم و متمایز از دیگر مردمان است.

زبان بختیاری زبان کاملی است، دارای خصوصیات و ویژگی‌های آوایی خاص خود و دارای گسترهٔ وسیعی از کلمات و الفاظ و ترکیبات و همانطور که تا به امروز بسیاری از نویسندگان نوشته‌اند، دارای ریشه در زبان‌های اصیل و باستانی ایران؛ اما همان طور که خانم دکتر "مکبن رز" ذکر کرده‌اند:

"تا آنجا که من اطلاع دارم، زبان بختیاری در مکاتبات و نوشتجات به کار برده نشده است و شاید همین علت باعث گردیده که گذشته دور این مردم در صفحات تاریخ ثبت نشده است."^۱

۱. دکتر الیزابت مکبن رز، ترجمه مهراب امیری، با من به سرزمین بختیاری بیایید، ص ۴۱.

اما آیا برآستی چنین است؟ در این مورد نیز تحقیق و پژوهش بیشتری نیاز است چون بختیاریان ساکن سرزمینی هستند بسیار باستانی با تاریخی نهفته در دل خاک که بیل و کلنگ باستان شناسان و کارشناسان زبان های باستانی را به پیکار و جستجو در دشت ها و کوه های آن می طلبد، اینان وارثان سرزمین کهن هستند. سرزمینی که پژوهشگر فرانسوی "ام.ج.استیو" درباره آن می نویسد: "عیلام، فقط با اکراه شدید به آشکار کردن اسرار خود رضایت می دهد".^۱

با تلاش بسیاری از باستان شناسان، در شوش طی سالیان گذشته، واقعیت های زیادی از این سرزمین کشف شد و حالا نوبت به قسمتی دیگر از این سرزمین رسیده است که "والتر هیتس" آن را ثروت زراعی عیلام نامیده است؛ قسمت کوهستانی آن در بختیاری فعلی جایی که «عیلامیان قدیم این کوهستانها را آنزان یا آنشان می نامیدند».^۲

در این میان سومریها عیلام را به اختصار (NIM) نیم، می نامیدند که به زبان سومری به معنای بالاست و در واقع آنها عیلام واقعی را در بالا و در کوهستانهای آن می دانستند.^۳ یکی دیگر از نکات مهمی که در رابطه با موضوع بحث جا دارد به آن اشاره شود، زبان مردم عیلام است؛ بطوری که «والتر هیتس» می گوید «آخرین، امانه کم اهمیت ترین امر اینکه زبان عیلام، که یکی از ظریف ترین زبانهای است که پژوهشگران شناخته اند، به سختی در مقابل کشف شدن رمزش مقاومت می کند».^۴ بختیاری یا آنزان باستان، بنا به موقعیت خاص خود شاید بهتر از دیگر نقاط عیلام توانسته باشد یادگارهایی از این زبان را در دل خود نگهدارد و به کودکان خود بیاموزد و شاید با پی گیری و تحقیق بیشتر در این زمینه واقعیات بیشتری بر محققین آشکار گردد.

سخن از عیلام و آنزان به میان آمد، شاید تا به امروز بسیاری از مردم با نام آسور، ماد، پارس و حتی شاید سومر و بابل آشنایی داشته باشند اما احتمالاً عیلام و آنزان را کمتر شنیده اند و یا شاید برایشان ناشناخته باشد، جایی که در عهد باستان برای همسایگانش هم چندان شناخته شده نبود و شناخت آنان از شوش فراتر نمی رفت، اما قدرت را در دست اقوام کوه نشین آن می دانستند؛ بطوری که دکتر "گیرشمن" می نویسد: "عیلامیان از جبال که دشت سوزیانا (شوش) را از شمال و مشرق احاطه کرده بود فرود آمده بودند" و اینان بودند که هسته اصلی قدرت این سرزمین را در دست داشتند و با ضعف آنان کم کم این

1. Iranica Antiqua 2, Leiden, 1962, 22.

۲. والتر هیتس، ترجمه فیروز فیروزنیا، دنیای گمشده عیلام، ص ۲۵

۳. همان مأخذ

۴. همان مأخذ ص ۱۱

۵. ر. گیرشمن، ترجمه محمد ممین، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۹

سرزمین به دست فراموشی سپرده شد.

با ورود پارسیان و قدرت گرفتن آنان به مرور زمان، این مردم حضوی از سرزمین پارس شدند و در کنار آن همچنانکه برخی از آداب و فرهنگ آنان را پذیرفتند، در مقابل تأثیر زیادی در شیوه زندگی و رفتار و حتی لباس و زبان در پارسیان گذاشتند؛ اما نتیجه گسترش قدرت پارسی در این سرزمین، نفوذ زبان پارسی و آمیخته شدن آن با ایشان گردیده با این همه جغرافی دانان غرب تا ۱۰۰۰ سال بعد از میلاد در گوشه و کنار خوزستان به زبان نامفهومی برخورد کرده‌اند که احتمالاً آخرین شکل از زبان باقی ماندهٔ هیلانی می‌توانسته باشد.

با همه آنچه که در بالا گفته شد، نمی‌توان نتیجه گرفت تمامی اشکال و الفاظ و کلمات زبان هیلانیان از بین رفته است و در زبان فارسی مستهلک گردیده شاید با ژرف نگری بیشتر در زبان بختیاری، رد پای بیشتری از این زبان را پیدا کنیم.

تا به امروز سعی بسیاری از پژوهش گران و نویسندگان بر این بوده که به شکلی کلمات و واژگان زبان بختیاری را به زبان فارسی مرتبط کنند و در واقع یا آن را ریشه در گذشته فارسی و یا تحریف شده آن قلمداد نمایند و بدون در نظر گرفتن این مهم که از دیرباز سرزمین تحت سکونت بختیاریان حتی قبل از ورود پارسیان دارای زبان و فرهنگ مستقلی بوده، به مشابعت برخی واژگان بختیاری و فارسی اکتفا نموده و در ضمن این نکته اساسی را از یاد برده‌اند که تنها پارسیان نبوده‌اند که زبان و فرهنگ خود را به دیگران داده‌اند بلکه آنان هم از بقیه اقوام تأثیر گرفته‌اند؛ بطوریکه "هرودت" پدر تاریخ دربارهٔ عادات پارسیان می‌گوید: "هیچ قوم و ملتی مثل ایرانیان (پارسیان) زود و آسان راه و رسم بیگانه را فرا نمی‌گیرد..."^۱

از طرفی با کار بیشتر در مورد زبان بختیاری که احتمالاً تنها بوسیله کاربرد کلمات و آشنایی با دستور صرف و ساختن کلمات میسر می‌شود، می‌توان تفاوت آنچه تاکنون گفته شده با آنچه وجود دارد را درک کرد.

همچنین، در ابتدای این بحث اشارهٔ مختصری به اصطلاح زبان های نوستراتیک یا کلان خانواده های زبانی شده است؛ با پذیرفتن این موضوع که احتمالاً زبان های گذشته که زبان های امروز دنیا بازماندگان آنها هستند بسیار به هم نزدیکتر بوده‌اند و تشابهات فراوانی داشته‌اند، موضوع پیدا شدن واژگان متشابه قابل قبول‌تر می‌شود.

در اینجا بد نیست جدیدترین نظریه از جمله نظر "بومهارد" را که در مورد کلان خانواده نوستراتیک پیشنهاد کرده ذکر شود، برخی از این خانواده‌ها عبارتند از: هندواروپایی، آفریقایی - آسیایی (حامی -

۱. هرودت یونانی، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تواریخ ص ۷۵ (عادات پارسیان)

سامی)، هیلامی - دراویدی، کارت ولی (قفقازی جنوبی) و... احتمالا سومری.^۱

با توجه به اشاره مختصر در بالا زبان بختیاری همانطور که قبلا گفته شد زبانی است که دارای نظام خاص خود می‌باشد و با نزدیکی که با زبان فارسی دارد تفاوت‌های آن بخوبی قابل رویت است؛ حتی این موضوع را خانم مکین رز نیز اشاره کرده‌اند و در کتاب خود می‌نویسند: "همانطور که کرزن هم قبلا اشاره کرده است می‌توان پذیرفت که گویش بختیاری یک نوع زبان فارسی است ولی با آشنایی کلی که با این زبان دارم مرا مجبور می‌کند که بگویم گویش بختیاری چیز دیگری است" و در ادامه می‌نویسد: "هیچ رابطه لغوی بین واژه‌هایی مثل تیم یعنی چشم، نُغت یعنی دماغ و پُوم یعنی پدرم و پاکش یعنی شلوار وجود ندارد."^۲

در این رابطه بد نیست اشاره‌ای داشته باشیم به تلفظ حروف (د) و (ت) در آخر بعضی از کلماتی که به این حروف ختم می‌شوند. در زبان بختیاری معمولا این حروف را در آخر چیزی بین این دو، که در فارسی هیچ حرفی برای آن نداریم و بد نیست بدانیم که در زبان هیلامی به گفته والتر هینتس "تا آنجا که به تلفظ مربوط می‌شود، بعضی اوقات بندرت اختلافی میان (دی) و (تی)،... وجود دارد."^۳ همچنین در زبان بختیاری برخی از حروف از قبیل (ه) در پاره‌ای از موارد به شکلی تلفظ می‌شوند که اغلب شنونده وجود آن را حس نمی‌کند، درباره این گونه تلفظ نیز والتر هینتس نوشته، "در تلفظ این واژه (تمپت) چنان از متخیرین صورت می‌گرفت (توسط هیلامی‌ها) که آسوری‌ها فکر می‌کردند از زبان هیلامی‌ها (ت) می‌شنوند."^۴

با تحقیق بیشتر در زمینه‌های ذکر شده، شاید به اطلاعات بارزشتی بتوان دست یافت و این مهم کار عزیزان بیشتری را می‌طلبد. اما حقیقت مسلم و غیرقابل انکار درهم آمیختگی زبان فارسی و بختیاری می‌باشد و همانطور که پیشتر اشاره شد، در همان ابتدا با نفوذ پارسیان به سرزمین‌های ذکر شده این کار صورت گرفت؛ ولی در قرون بعد از آن این درهم آمیختگی که متقابل هم بوده است، بتدریج راه خود را برای شکل‌گیری زبانی خاص در این منطقه باز نمود؛ زبانی که نشانه‌های آن در بختیاری نظریه‌های گوناگونی ایجاد نموده و پس از طی قرن‌های متمادی به صورت شگفت‌آوری درون مایه خود را حفظ کرده و حتی بروی مهاجرینی که به درون این منطقه می‌آمدند تأثیر می‌گذاشته است.

این وضعیت تا ظهور اشکانیان و بعد از آنان یعنی ساسانیان در این سرزمین ادامه داشته است بطوری که دانشمندان زبان پهلوی را به دو لهجه تقسیم بندی نموده‌اند.

۱. مأخذ ذکر شده در شماره ۵.

۲. مکین رز، ترجمه مهرباب امیری، با من به سرزمین بختیاری بیایید، ص ۴۱.

۳. والتر هینتس، ترجمه فیروز فیروزنیا، دنیای گمشده هیلام، ص ۴۶.

۴. همان مأخذ

این دو زبان را (پهلوی)، که معمولاً بنام لهجه شمالی یا شمال غربی و لهجه جنوب غربی می‌خوانند، امروز کاملاً مورد دقت قرار داده و از رموز صرف و نحوی و صوتی آنها آگاهی حاصل کرده‌اند.^۱ و معتقد هستند در زمان اشکانیان برخی از لغات و مستثنیات وارد زبان پهلوی جنوب غربی گردیده و بعد از به قدرت رسیدن ساسانیان، زبان پهلوی جنوب غربی زبان رسمی کشور شده است. و طبق این نظریه ابراز می‌دارند که مردم قسمت‌های شرقی به زبان دیگری تکلم می‌کرده‌اند.^۲

در این خصوص "کرزن" به نقل از "راولینسون" می‌نویسد: "زبان آنها از فارسی قدیم گرفته شده است که با پهلوی زبان ساسانی تجانس، ولی از جهاتی با آن تفاوت دارد."^۳

مسیر تغییر و تحول زبان در منطقه تحت سکونت بختیاریان، تا بعد از اسلام نیز ادامه داشته اما چون در این مناطق معمولاً با فقدان منابعی که دربارهٔ زبان آنها اطلاعات دقیقی به ما بدهد روبرو هستیم، دقیقاً نمی‌توان اظهار نظر کلی نمود؛ همانطور که قبلاً هم اشاره شد، با مهاجرت‌های احتمالی که مجدداً به این منطقه شده است زبان این مردم با مختصر تغییراتی ساختار اصلی خود را به عنوان یک زبان حفظ نموده، اولین مورخی که در این باره توضیحاتی داده حمدالله مستوفی در قرن هشتم می‌باشد. وی در این باره می‌نویسد: "در زبان لری الفاظ عربی بسیار است اما این ده حرف در زبان لری نمی‌آید: ح - خ - ش - ص - ض - ط - ظ - ع - غ - ق"^۴

وی در ادامه به مهاجرت تعدادی قبایل مهاجر از جبل السحاق شام (سوریه) اشاره می‌کند^۵ که پایه گذار حکومت اتابکان گشته و در نهایت به بختیاری منتهی می‌شود این مهاجران به احتمال قوی دارای زبان بومیان این منطقه نبوده‌اند ولی باز تحت تاثیر احوال زبان آنان قرار گرفته و زبان بومی مردم منطقه جایگزین زبان آنان گردیده است، نمونه روشن تر در این مورد وجود قبایل عرب از قبیل عرب هلی بیگ و کنگرگز در بین دورکی باب را می‌توان نام برد که به زبان بختیاری تکلم می‌کنند. شاید موضوع دیگری که دربارهٔ زبان بختیاری بتوان عنوان نمود گذشته از بحث تاریخی، فرهنگی آن، قواعد و اصول آوایی و گویشی این زبان باشد.

این زبان دارای خصوصیات آوایی و گویش خاص خود است و از طرفی دارای قواعد ویژه که معمولاً

۱. آرتور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، ایران در زمان ساسانیان، ص ۷۹.

۲. همان مأخذ

۳. جرج کرزن، وحید مازندرانی، ایران و قضیه ایران، جلد دوم، ص ۳۲۹.

۴. حمدالله مستوفی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تاریخ گزیده، ص ۵۴۱، ۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۸

۵. مأخذ پیشین.

سعی بر این شده که آنها را با فارسی مطابقت نمایند؛ در صورتی که در مواردی دیده شده با مصدر کلمات به آن شکل که در فارسی وجود دارد روبرو نمی‌شویم، بنابراین نمی‌توان دستور زبان فارسی را بر آن تحمیل نمود و اگر چنین کاری صورت گیرد نتیجه کار معمولاً به کلمات فارسی ختم می‌شود که گاهی به حالت خاص زبان بختیاری بیان می‌گردد و خود زمینه ساز استهلاک در این زبان خواهد گشت. این اختلاف در ساختار زبان حتی برای خارجانی که در مورد بختیاری تحقیقاتی انجام داده‌اند نیز قابل حس بوده است، بطوریکه "مینورسکی" می‌نویسد: "علائم جمع در زبان لری بختیاری عبارت از گل - یل و ال می‌باشد... برای درست کردن فعل ماضی معلوم در زبان لری (بختیاری)، مانند فارسی، ضمائر شخصی به آن اضافه می‌کنند که البته این با لهجه کردی و غالب لهجه های دیگر ایرانی (منجمله لهجه فارسی) که در آنها فعل ماضی حالت انفعالی بخود می‌گیرد مغایرت دارد".^۱

به عنوان نمونه در زبان بختیاری چهار مصوت مرکب، او (ow) چپو (capow)، ای (ey) مینا meyna، آی (ay) مانند می (may) مگر، او (aw) مانند او aw وجود دارد. در حالی که به اعتقاد بعضی از زبان شناسان در زبان فارسی مصوت مرکب وجود ندارد.

به عنوان نمونه دیگر می‌توان اشاره‌ای داشت به کلمات «این» و «آن» در فارسی که وقتی با اسم به کار می‌روند صفت و بدون اسم ضمیر هستند در حالیکه در زبان بختیاری برای هر کدام از موارد گفته شده شکل خاصی وجود دارد:

صفت اشاره به دور:	او (u):	اوپیا	upiya	آن مرد
صفت اشاره به نزدیک:	ای (i):	ای پیا	ipiya	این مرد
ضمیر اشاره به نزدیک:	یو (yo):	این مرد (مفرد)	جمع آن: یونون	younun یا
یونون yonov ضمیر اشاره به دور:	هو (ho):	آن (مفرد)	جمع آن: هونون	honov یا honun ^۲

همچنین علاوه بر ضمائر فاعلی و مفعولی زبان بختیاری دارای ضمیر شخصی نیز می‌باشد که خود بر دو نوع است.

۱- ضمیر شخصی جدا:

اول شخص مفرد: «مو» mo اول شخص جمع: «ایما» ima

۲- ضمیر شخصی پیوسته:

۱. ولادیمیر مینورسکی، دکتر سکندر امان الهی بهاروند، رساله لریستان و لرها، ص ۲۹

۲. ظهرا ب مددی، کتاب آئران، کتاب اول ص ۳۳

اول شخص جمع: «مون» mun یا mov^۱

اول شخص مفرد: «م» mo

که زمینه‌های ذکر شده جای بحث و تحقیق بیشتری را دارد.

علاوه بر موارد ذکر شده، در زبان بختیاری علامت جمع به صورت (یل) و (گل) بکار برده می‌شود.

مانند:

زنگل = زنها - دُرگل (دُدُرگل) = دخترها - گُرگل = پسرها

بُرگل = ابروها

پیایل = مردها - گیویل = برادرها - ددویل - خواهرها

از طرف دیگر در زبان بختیاری به شکل‌های دیگری نیز کلمات جمع بسته می‌شوند که عبارتند از:

۱- الف (ا) در آخر کلماتی مانند:

تی، تیا = چشم‌ها - می، میا = موها - ری، رییا = صورتها

۲- بوسیله (ون) در آخر مانند:

بختیارِیون = بختیارِها، بختیارِیان - گپون = بزرگان

مطالب ارائه شده، مختصری از قواعد و دستورات زبان بختیاری می‌باشد ولی نکته مهم‌تر از آنچه تا به الان گفته شده حفظ و بقای این زبان می‌باشد؛ زبانی که باید همه بختیارِیان آگاه و مطلع بنابه وظیفه، در احیا و حفظ آن بکوشند. متأسفانه در گذشته تلاش چندانی برای ساخت و تطبیق و معادل سازی واژگان در این زبان انجام نگرفته و شاید زبانی دست بسته و بی سلاح در مقابل ورود واژگان خارجی بوده است و هرچند که ساختار و درون مایه اصلی را برای زایش واژگان جدید و احیاناً فنی دارا می‌باشد ولی کاری بسیار اندک در این زمینه انجام گرفته، شاید جدای از ورود واژگان فارسی و کاربرد آنها در این زبان، سهم واژگان فنی که بوسیله نفوذ شرکت نفت و توسعه قدرت انگلیس در این سرزمین صورت گرفته بی‌تأثیر نباشد. علاوه بر این تأثیر سویی که شهرنشینی و کار در ادارات دولتی بر این زبان گذاشته را نباید از نظر دور داشت. برای آنکه یک زبان از قدرت کلام و بقا در مقابل زبان‌های دیگر برخوردار باشد، باید توانایی معادل یابی و زایش واژگان در زمینه‌های مختلف را دارا باشد. برای شکافته شدن بهتر موضوع بد نیست به تعدادی از کلمات عاریتی در زبان بختیاری اشاره شود.

برخی از کلمات اخذ شده از زبان انگلیسی عبارتند از: گیلان، لیت، والف، وایر، لین، فنس، نرس،...

و برخی دیگر که از زبان فارسی گرفته شده و کاربرد عمومی پیدا نموده‌اند عبارتند از:

زبان فارسی	زبان بختیاری
عمو	تاته (آقا)
پسرعمو - پسرعموزاده	تاته‌زا
دایی	هولو
خاله	بُتی
عمه	کیچی
گود	قیل
خسته	زَمَند
منتظر	مندیر
عروس	بهیگ
اشک	خَرس
سیاه	شَه

که با گسترش شهرنشینی و توسعه ادارات دولتی و خصوصی کاربرد فراوانی این قبیل کلمات پیدا نموده‌اند. در زمینه حفظ و تداوم زبان بختیاری تهیه و چاپ روزنامه، مجله و هفته نامه های محلی و یا کشوری به زبان بختیاری تاثیر فراوانی می‌تواند داشته باشد. نقش رادیو و تلویزیون و تهیه برنامه‌هایی به زبان بختیاری و تهیه گزارش و پخش اخبار به این زبان متناسب با سه گویش رایج در بختیاری یعنی گویش، هفت لنگ شمالی، چهارلنگ و دیناران شاید یکی از ضروری ترین کارهایی باشد که می‌تواند صورت گیرد. ایجاد فرهنگستانی که در زمینه معادل یابی و زایش واژگان جدید در زبان بختیاری فعالیت جدی و مستمر انجام دهد، از دیگر اقدامات و کارهای مناسب برای حفظ این زبان می‌تواند باشد.

و در انتها خواست، میل و اراده همه بختیاران در این باره بطوری که همیشه این سوال را پیش رو داشته باشند:

«آیا ما نیمی از ۶۰۰۰ زبان موجود خواهیم بود؟»

منابع

- ۱- ایران از آغاز تا اسلام، دکتر ر. گیرشمن، ترجمه محمد معین
- ۲- ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستین سن، ترجمه رشید یاسمی
- ۳- دنیای گمشده عیلام، والتر هینتس، ترجمه فیروز فیروزی
- ۴- تواریخ، هرودت یونانی، ترجمه وحید مازندرانی
- ۵- کتاب آنزان، کتاب اول، گردآورنده غلامعباس نوروزی
- ۶- با من به سرزمین بختیاری بیایید، مکین رز، ترجمه مهرباب امیری
- ۷- رساله لرستان و لرها، ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سکندر امان الهی بهاروند
- ۸- قوم لر، سکندر امان الهی بهاروند
- ۹- ایران و قضیه ایران جلد دوم، جرج کرزن ترجمه وحید مازندرانی
- ۱۰- تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی به اهتمام عبدالحسین نوایی
- ۱۱- فرهنگ واژگان بختیاری، سیدعلی صالحی
- ۱۲- مجله زیانشناسی، سال نهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۷۲
- ۱۳- تاریخ و فرهنگ بختیاری، عبدالعلی خسروی



مقاله تاریخی

خان های بختیاری، دولت ایران و بریتانیا

نشریه بین المللی - خاورمیانه - انتشارات دانشگاه کمبریج سال ۱۹۶۹

نوشته: پرفسور گارثویت

ترجمه: گودرز اسعد بختیاری

رقابت قدرت های بزرگ در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایران، و پشت گرمی سلسله قاجاریه به حمایت های بریتانیا و روسیه از دیرزمان مورد توجه محققان غربی بوده است. تحقیق اخیر بر روی مسئله جابجایی قدرت های داخلی با توجه به شرایط مذکور معطوف گردیده است. یک عنصر مهم در رابطه با روند تحولات سیاسی، تشکیل کنفدراسیون های بزرگی از ایلات بویژه ایل بختیاری است. یک سری عوامل و عناصر در انتقال و توزیع قدرت سیاسی به ایل بختیاری دخالت داشت که تاکنون مورد مطالعه و بررسی قرار نگرفته اند. در ابتدا مستحکم شدن فعالیت سیاسی در داخل ایل، همزمان با کاهش قدرت استیلای حکومت مرکزی و افزایش رقابت بین روس و انگلیس در ایران، آغاز می شود. همچنین این نکته مهم بود که تمرکز قدرت و ثروت در میان یک فامیل شاه گون بختیاری صورت گیرد. علاوه بر این تعدادی از عوامل گوناگون اقتصادی و استراتژیکی در ایجاد این همبستگی جدید و قدرت میان بختیاری، تهران و بریتانیا نقش داشتند

اهمیت استراتژیکی و اقتصادی مناطق چراگاه زمستانی ایل که بدنبال کشف مناطق نفت خیز اهمیت بیشتری یافت، دراین ناحیه و نقش سیاسی جدیدی که بختیارپها درانقلاب مشروطه ایران بازی کردند، از جمله اهم این عناصر بودند. ییلاق واقع در بلندپهای بختیاری و قشلاق واقع درمناطق نفت خیز خوزستان، اهمیت و نقش تازه‌ای را پس ازانقلاب مشروطه نصیب بختیارپها کرده است.

طوایف مختلف ایل بختیاری پس از سال ۱۸۴۶ زمانی که به حسین قلی خان ایلخانی^۲ از طرف محمد شاه لقب ایلخانی اعطاء گردید، از نظر دولت مرکزی بصورت یک کنفدراسیون و یا یک واحد مدیریت سیاسی شناخته شد.

حسینقلی خان از خوانین طایفه زراسوند که شعبه‌ای از طایفه دورکی، یکی از طایفه‌های بزرگ ایل بختیاری بود، اولین رئیس ایل بود که بعنوان ایلخانی تمام طوایف بختیاری از طرف محمدشاه منصوب گردید. این انتصاب در آن زمان اثر کمی در ایلاتی‌ها و طوائف بختیاری گذاشت، لیکن تسلیحاتی را برای حکومت مرکزی به منظور کنترل ایل و بخصوص از لحاظ جمع آوری مالیات سالیانه فراهم آورد.

قبل از اعطای منصب ایلخانی مأخذ نشان می‌دهند که خوانین رهبری کننده ایلات بزرگ، محدود به رقابت با هم به منظور برتری و کسب امتیاز در جمع آوری مالیات سالیانه یا قسمتی از آن، یا ثبت نام سواران بیشتر برای ارتش سلطنتی و سهمیه سواران استانی بود. این دو عملکرد بصورت سستی از جانب شاه جهت به رسمیت شناختن حاکمیت شاه، از بختیارپها مورد تقاضا بود. به منظور حصول اطمینان از وفاداری ایل، چندی از اعضای فامیل اصلی خان به عنوان گروگان در خانه شاه می‌ماند.

قبل از نیمه قرن ۱۹ میلادی حکومت مرکزی ایران در قدرت دادن به هریک از رهبران طوایف به خرج و هزینه ایلات دیگر دو دل بود و آنرا تهدیدی برای قدرت مرکزی خود می‌دانست و ترجیح می‌داد که خوانین مشغول مقابله با یکدیگر باشند.

این مسئله در واقعه دستگیری محمدتقی خان^۳ مقتدرترین خان ناحیه لرستان در سال ۱۸۴۱ میلادی و بدنبال آن سالها بعد در قتل خود حسینقلیخان ایلخانی در سال ۱۸۸۲ میلادی قابل مشاهده است. روش گروگان‌گیری سهمیه سلطنتی، برتری نظامی نیازهای سواره نظام و تأمین منابع اجرایی دولت و مواقع لزوم جابجایی قبایل توسط دولت مرکزی برای کنترل قبایل بکار گرفته می‌شد. شرایط صعب‌العبور کوهستانی از موجبات محفوظ ماندن بختیاری بود. لیکن هنوز برای دولت مرکزی امکان این بود که هرزمان که لازم باشد در منطقه نفوذ نماید و به دستگیری خوانین ایل بپردازد. اگرچه اغلب نیز هرزمان که مقدار کمی از مالیات به خزانه می‌رسید و یا نظم مناطق ایلیاتی به حداقل می‌رسید خان و رهبر طوایف تنها رها می‌شدند.

در قرن ۱۸ و اوائل قرن ۱۹ میلادی بعضی از خوانین دوباره تقویت شدند و از پشتیبانی قبایل ملاحظه‌ای در میان ایل خود برخوردار شدند، لیکن بنظر نمی‌رسید که هیچ کدام از آنها برای ایجاد

همبستگی بین تمام بختیارها و تشکیل کنفدراسیون بختیاری مایل باشند.

اگر طرحی درمورد وحدت بختیاری وجود داشت، آنچه که علیه آن عمل می‌کرد، خود مکانیسم زندگی ایلی بود که به دولت مرکزی کمک می‌کرد تا رقابت موجود ایلی را تحریک و دستکاری کند. ساختار زندگی ایلی و چادرنشینی و ساختار مجزا از هم ایلات بختیاری که در آن سود اقتصادی اجتماعی و سیاسی افراد را بر واحدهای تولیدی کوچک در درون ایل متمرکز می‌ساخت، از بوجود آمدن یک واحد سیاسی بزرگتر و موثرتر ممانعت می‌کرد. هرگونه خطری که موجب محدود کردن اهداف یکی از واحدهای کوچک (طایفه‌ها) بود موجب می‌گردید که آن طایفه حمایت خود را از قدرت رقیب، قطع کند. به منظور حصول اطمینان از حمایت افراد طوایف و گردش نظام ایلی در جهت منافع خودشان، خوانین متوسل به ایجاد یک سری همبستگی‌ها براساس وابستگی‌های اجتماعی و ازدواج و وابستگی خونی، اتحادهای اقتصادی، چراگاهی و مربوط به منابع طبیعی وابستگی‌های سیاسی برای حصول به منافع خود، می‌شدند.^۵

بختیاری اغلب به آن دسته از افرادی که زندگی شبانی و چادرنشینی داشته، به زبان بختیاری که گویشی از زبان فارسی است تکلم نمایند و مابین چراگاه‌های خود به همراه رَمه و گله و افراد طایفه خویش از زاگرس مرکزی تا بخش‌های شمالی خوزستان ییلاق و قشلاق نمایند و معتقد به رهبری و ایفای نقش کدخدانمنشی خان که از افراد یکی از نژادهای اصلی بختیاری باشد اطلاق می‌گردد. این تعریف گاهی توسط خود بختیاری شامل آن دسته افرادی که در این منطقه به امور کشاورزی می‌پردازند و گویش بختیاری ندارند و لیکن در میان چادرنشینان بختیاری زندگی می‌کنند و به زبان آنها نیز کاملاً آشنا هستند و همچنین آنهایی که در شهرها سکنی گزیده‌اند و به رهبری سیاسی بختیاری معتقد هستند نیز بسط داده می‌شود. این گروه اخیرالذکر پس از انقلاب مشروطه ۱۲۰۹-۱۲۰۶ اهمیت بیشتری یافتند. تمامی بختیاری‌ها به دو تیره بزرگ و اصلی هفت لنگ و چهارلنگ تقسیم می‌شوند.^۶ لیکن طی قرن گذشته شاید احتمالاً پیش‌تر از آن، هیچگونه عملکرد سیاسی نداشتند. دو تیره هفت لنگ و چهارلنگ خود به تیره‌ها و طوایف کوچکتری تقسیم می‌شوند.^۷

در این سطح و براساس این تقسیم‌بندی مراتع تحت مالکیت درمی‌آیند و خوانین حکومت می‌کنند. طوایف و طایفه‌های منشعب از آن نهایتاً براساس تعداد چادرهای کوچک یا اداره امور چادر که واحد تولیدی کوچکتری می‌باشد تقسیم می‌شوند. اگرچه خوانین قدرت موثر طایفه خود می‌باشند و عمدتاً بخاطر وسعت منابع اقتصادی و (قشون) همیشگی در کنارشان و اولویت و برتری دودمانی عرضه شده به آنها از قدرت زیادی برخوردارند ولی واحدهای کوچکتر طایفه‌ای، می‌توانند قدرت و خودکامگی خان را از طریق حمایت نکردن از آنها یا حمایت از رقیب آنها بشدت محدود نمایند.^۸

محمدتقی خان و حسینقلی خان از جمله خوانین بسیار مشهور قرن ۱۹ می‌باشند که قدرت و موقعیت خودشان را مدیون به زیرسلطه درآوردن رقبای خود بودند. این رقبای اکثراً شامل صموها، پسر صموها و

برادرهایشان می‌شدند که هرکدام با کیاست، شجاعت و لیاقت فطری خود، و با اعطاء هدایا و الطاف، بخصوص دادن اسلحه، مراتع و معافیت مالیاتی زیر نفوذ می‌گرفتند. محمدتقی خان از طایفه کیانرسی از طوایف چهارلنگ بود. قدرت خود را بدون پشتیبانی قاجار افزایش بخشید. تاهنگامیکه منوچهرخان معتمدالدوله به خاک بختیاری نفوذ کرد و او را دستگیر نمود و خطر او را پایان داد. در این ماجرا سایر خوانین بخاطر رقابت و بافریب، معتمدالدوله را همراهی کردند. پس از آن سه تن از این خوانین به نامهای علیرضا کیانرسی، کلبعلی خان زراسوند از طایفه دورکی و جعفرقلی خان بختیاروند و یا بهداروند (که دوخان اخیرالذکر از هفت لنگ بودند) جهت رسیدن به قدرت باهم به مبارزه پرداختند و سرانجام برادرزاده کلبعلی، حسینقلی خان با کمک سه تن از برادرهایش و باحمایت والی اصفهان و تایید قانونی حکومت مرکزی تهران به قدرت رسید. بعدازاینکه حسینقلی خان موقعیت خود را در بختیاری مستحکم نمود لقب ایلخان^۹ را دریافت کرد و والی منحصر به فرد بختیاری گردید، و حکومت مرکزی از طریق او بر بختیاری حکم میراند. نتایج مهمی که از حکومت ایلخانی نصیب بختیاری شد عبارت بودند از حکومتی طولانی و بدون صدمه در بین سالهای (۸۲-۱۸۴۲) و علیرغم دخالتهای مجدانه والی جدید اصفهان ظل السلطان، پسر بزرگ ناصرالدین شاه، درکار ایلخان بختیاری هیچ کدام از خوانین دیگر بختیاری نتوانستند با ایلخان با موفقیت به رقابت برخیزند، ثانیاً در نتیجه این ثبات ایلخانی و برادرانش موفق به جمع آوری ثروت زیادی شدند که همین امر موجب حفظ و گسترش قدرت آنها در میان بختیاری و دربار قاجار شد. در دوره ایلخانی مالیاتهای طوایف مرتباً جمع آوری می‌شد. بخشهای پهناوری از جانب حکومت مرکزی به خاطر شجاعت و حمایت از دولت به بختیارها هدیه می‌شد. بعلاوه زمینهای بیشتری از خوزستان یا خریداری یا خلع ید و دراختیار بختیاری قرار می‌گرفت. این ثروت و قدرت بی سابقه بطور غیر مستظه‌ای درلوی داستان های گوناگون از شجاعت‌ها و سخاوت‌ها و عدالت و خرد ایلخانی چه در منابع بختیاری یا فارسی و چه منابع غربی انعکاس یافته است.

بدگمانی و سخن چینی و بدگویی دربار قاجار سرانجام ظل السلطان را وادار به مسموم کردن و کشتن ایلخانی نمود. زیرا ظل السلطان از امکانات و توانایی‌های سیاسی و نظامی ایلخانی بر علیه مقاصد و جاه طلبی‌های سیاسی خویش بیمناک بود. ایلخانی بعنوان حامی و طرفدار پروپاقرص امین السلطان^{۱۰} و مظفرالدین میرزا برادر کوچکتر او که به مقام ولیعهدی منصوب شده بود شناخته شده بود.

پس از مدتی دراز، پایان ناگهانی حکومت ایلخانی، منطقه بختیاری را مجدداً دچار ناامنی کرد و در مجادلات طولانی بر سر مسائلی مانند جانشینی و میراث ایلخانی فوطه‌ورگرداند، لیکن این بار شکی نبود که رهبری ایلخانی در خانواده ایلخانی باقی می‌ماند و ایلخان جدید از میان دو برادر با شش پسر و سیزده برادرزاده می‌بایست انتخاب گردد. (از آن زمان فامیل ایلخانی به سه بخش تقسیم شد. خاندان ایلخانی که

پسران اعقاب خود حسین قلی خان ایلخانی آنرا تشکیل می‌دهند، خاندان حاجی ایلخانی که اعقاب برادر دوم ایلخانی یعنی امام قلی خان را شامل می‌شوند. رضاقلی خان ایلگی که برادر سوم ایلخانی است). همچنین شکی نبود که قاجارها بخصوص ظل السلطان نقش مهمی در افزایش قدرت خود طی شش سال آینده در بختیاری و توسعه نفوذ قضایی خود در ایل داشته‌اند. پس از مرگ ایلخانی، بزرگترین پسرش اسفندیارخان و کوچکترین پسرش حاجی علیقلیخان توسط ظل السلطان دستگیر و زندانی شدند و امام قلی خان و رضاقلی خان بعنوان ایلگی^{۱۱} و ایلخانی برگزیده شدند و با این حال این انتصابها اکنون باتوانایی ظل السلطان دست بدست هم داده تا موجب توسعه نفوذ ظل السلطان در رابطه با ولیمهد و امین السلطان شود. جاه‌طلبی‌های ظل السلطان برای رسیدن به سلطنت در صورت فوت ناصرالدین شاه و گسترش مناطق نفوذ خود در حمل فرمانرواییش، در فوریه سال ۱۸۸۸ هنگامی که شاه نقطه نظر گروه ضد ظل السلطان را در دربار پذیرفت، ضربه مهلکی بر او وارد آورد.^{۱۲}

سپس ناصرالدین شاه استعفای ظل السلطان را پذیرفت که این کار منجر شد به اینکه قدرت و نفوذ اداری وی از میان برود و منصوبین او از مقامات خود خلع شدند. نفوذ او منحصر و محدود به حکومت اصفهان شد.

در بختیاری، امین السلطان، امام قلی خان را بجای رضاقلی خان به مقام ایلخانی منصوب کرد و اسفندیارخان به مقام ایلگی برگزیده شد. در این اثنا اسفندیار خان شروع کرد تا به امین السلطان بیشتر نزدیک شود و به او کمک نمود تا در منطقه خوزستان آرامش و نظم برقرار سازد و به پاس این خدمت به لقب صمصام السلطنه منصوب شد.^{۱۳} در سال ۱۸۹۰ امام قلی خان به ایلخانی رسید و کماکان اسفندیارخان منصب ایلگی را داشت، لیکن در سال ۱۸۹۲ رابطه اسفندیارخان با امین السلطان روبه سردی و جدایی گذاشت، در حالیکه امام قلی خان و رضاقلی خان دستگیر و زندانی شدند و اسفندیار خان مستعفی شد. دو تن خان زندانی شده نیز با واسطه قراردادن آقا نجفی، یکی از پیشوایان مذهبی اصفهان، متوسل به امین السلطان شدند. لیکن امین السلطان در پاسخ به پیشوای مذهبی نوشت: در مورد رضاقلی خان و امام قلی خان که دستشان به استبداد و زورگویی باز شده و این در رابطه با شکایت خود شما در مورد استبداد و زورگویی آن دو بود، شاه دستور اقامت آن دو را در شوشتر صادر فرمودند ولی اکنون، که شما مایل به آزادی آنها هستید در رکاب شاهی از تهران فرستاده خواهند شد و آنچه لازمه آسایش آنها است انجام خواهد شد و آقا می‌توانید بستگانشان را از این امر مطلع و مطمئن بفرمایید و بستگان آنان می‌توانند بدون ترس اگر بخواهند به میان ایل خود بازگردند.^{۱۴}

با بازگشت ایلخانی و حاجی ایلخانی و خوانین ایلگی از خدمت شاه به منطقه بختیاری در نتیجه اتحاد این دو خان، ایلخانی و حاجی ایلخانی بر علیه ایلگی به فعالیت پرداختند، و با اوج گرفتن رقابت میان آنها

در سال ۱۸۹۳ منطقه چهارمحال بختیاری دوباره دچار ناامنی شد و ظل السلطان مجدداً شروع به تجاوز به دهات ایلخانی نمود و چهارمحال بختیاری زیر نفوذ حقوقی ظل السلطان درآمد. کنسول انگلستان در اصفهان جی، آر، پریس گزارش کرد که، رضاقلی خان بابت مالیات معوقه مبلغ ۷۰ هزار تومان به ظل السلطان پرداخت کرد که سی هزار تومان به عنوان هدیه جهت اطمینان از حمایت ظل السلطان از وی، به او پرداخت گردیده است.^{۱۵} سرانجام در سال ۱۸۹۴ میلادی (۱۲۷۳ شمسی) فرزندان ایلخانی و حاجی ایلخانی اقدام به برقراری آرامش و نظم در منطقه نمودند و مضافاً تصمیم گرفتند که دست رضاقلی خان را از قدرت نمایی و مداخله در تمام امور کوتاه نمایند. زیرا وی را موجب خراب کاری در کار خود، در امور دهات و املاکی که بنا بود بین همه تقسیم شده و یا به صاحبان آنها برگردانده شود می‌دانستند. منطقه میزدج، تیول سواران، یکی از مبناهای مهم این جدال و کشمکش بود. با استناد به خاطرات خسروخان سردار ظفر، ناصرالدین شاه به توسط امین السلطان به علیقلیخان سردار اسعد دستور داد که نزد ظل السلطان رفته و به این خاتمه دهد. رای بر این قرار گرفت که هریک از خانها که ادعا دارد، ملکی را در میزدج خریداری نموده است، بمنزله ملک شخصی خودشان باشد و آنچه که باقی بماند بین حکومت چهارمحال بختیاری تقسیم شود. اما این امر بزودی تغییر کرد.^{۱۶} همچنین قرار بر این شد که پول گله داری که اغلب به شاخ شماری معروف است بین سه نفر خان شریک و اغلب در میان اقوام این سه خان (احتمالاً بین سه خاندانی که آنها نماینده‌اشان بودند) تقسیم شود.^{۱۷} بلافاصله بعد از این توافق باز به قول سردار ظفر، که یکی از شرکت‌کنندگان بود، محمدحسین خان شهاب السلطنه که پسر بزرگ ایلخانی بود پیشنهاد کرد که خانواده‌های ایلخانی و حاجی ایلخانی، دست خانواده ایلگی را از حکومت بختیاری کوتاه کنند. (امکان دارد که امین السلطان در این امر دخالت داشته باشد) و همچنین موافقت گردید که مسن‌ترین خان به مسند ایلخانی و خان جوانتر بر مسند ایلگی بنشینند. علاوه بر این قرار شد که پس از اینکه هر خانی سهم خود را از میزدج برداشت آنچه باقی می‌ماند دارائی عمومی به حساب بیاید.

تا پیش از این توافق در دوران زمامداری بلندمدت ایلخانی بزرگ، این اصل مهم وجود داشت که هر اولاد ذکور، در این مسیر عمده می‌توانست خان اعظم بشود و در طول قدرت حکومت ایلخانی این مسأله تعدیل شد و فقط افراد ذکور ایلخان یا برادر ایلخان می‌توانستند کاندیدی مقام خان اعظم شوند.

اکنون این مسئله بصورت دقیقی تعریف شده بود که هر دو خانواده در اداره حکومت بختیاری سهیم خواهند بود و برادر بزرگتر، ایلخان خواهد شد. این تصمیم‌گیری، کشمکش‌هایی را بین سه خانواده ایلخانی و حاجی ایلخانی و ایلگی ایجاد کرد. لیکن خانواده ایلگی هرگز موفق نشد که جبران ضرر خود را بکند. در این قرارداد نیز اصلاحاتی بوجود آمد و دو فامیل بدین منوال حکومت کردند تا اینکه ۱۹۳۶ میلادی رضاشاه حکومت بختیاری را جزو مناطق کشوری تحت فرمان خود درآورد. برای قوت دادن به قرارداد

۱۸۹۴، اسفندیارخان ایلخانی و محمدحسین خان از خانواده حاج ایلخانی هریک دختری از دیگری را بقصد خود درآوردند. به منظور ثبوت این هم بستگی هریک از دو فامیل نماینده‌ای برای رهبری سواران بختیاری در گارد شاهی به تهران گسیل داشتند.^{۱۸}

هم زمان با این رویداد خوانین توانستند نفوذ خود را تا منطقه رامهرمز در جنوب توسعه دهند، و این شامل زمینهای خالصه دولت بود که امین السلطان قسمتی از این زمینها را به بهای ارزان به خوانین فروخت. این زمینها نیز بین دو فامیل بطور مساوی تقسیم شد. اگرچه مناطقی در هر سهم وجود داشت که نمی‌توانستند آنرا تقسیم کنند. ایلگی به تهران رفت به این امید که در این تقسیم سهمی به چنگ آورد. لیکن موفقیتی در این امر حاصل وی نشد.^{۱۹} در انتها علیه شرقی چهارمحال بختیاری ظل السلطان مرتباً به اجحاف و ناراحت کردن خوانین و زارهمین می‌پرداخت، زیرا او نه تنها حاکم آن قسمت بود بلکه خود وی نیز زمینهای پهناوری را زیر تملک درآورده بود. لیکن در این اثنا بختیاری بار دیگر از زیر نفوذ او خارج شد و مستقیماً تحت فرمان حکومت مرکزی قرار گرفت و در سال بعد یعنی ۱۸۹۵ دوباره به وی بازگردانده شد در بسیاری از موارد اوسمی داشت که از نفوذ خوانین بختیاری در آن نواحی بکاهد تا مالیات بالاتری مطالبه کند و سوارانش برای ارباب زارهمین، مکرراً به دهات حمله می‌کردند و خانواده ایلگی در ایجاد این هرج و مرج او را تشویق می‌کرد.

از ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۵ مالیاتی که بختیاری به دولت مرکزی می‌پرداخت همان پانزده هزار تومان بود که سالی هزار تومان بابت مواجب به ایلخانی پرداخت می‌شد. آقای یارینگ که از طرف وزیرمختار بریتانیا در تهران، سررونالد تامسون، در ۱۸۸۲ برای رسیدگی به اوضاع بختیاری به آن ناحیه سفر کرد گزارش داد که خوانین بختیاری چهارده هزار تومان بابت مالیات پرداخت می‌کردند که دولت بابت مواجب آنها هزار تومان در سال به ایلخانی و پانصد تومان به ایلگی می‌پرداخت.^{۲۰}

این درآمدها و مضافاً درآمدهای دیگر غیرایلی با عایدات اراضی و املاک در اوائل قرن بیستم برتری اقتصادی و سیاسی خوانین بختیاری، ایلخانی و حاجی ایلخانی را که اختصاصاً ملقب به خان بزرگ شدند باعث شد. علاوه بر برتری اقتصادی و سیاسی ایلخانی و حاجی ایلخانی که در ادبیات بختیاری معروف است، گشایش راه بختیاری در ۱۸۹۹ که طبق قرارداد با برادران لینچ Lynch قرارداد مؤید و محافظ آن در واگذاری نفت به شرکت «سندیکای واگذاری دارسی بامسئولیت محدوده» ویلیام ناکس دارسی Darsy در سال ۱۹۰۵ و تعلق ۳ درصد از سهام آن به شرکتی بنام «شرکت نفت بختیاری» و موفقیت در انقلاب مشروطه نیز دست خوانین را دربرگزیده شدن آنها از طرف دولت مرکزی به مناصب وزارت و فرمانداری و پرداخت مستقیم سوبسید به دو خانواده ایلخانی توسط بریتانیا، بعد از سال ۱۹۱۵ در عوض محافظت از مناطق نفت خیز در طول جنگ جهانی اول توسط بختیارها و کنترل ایلخانی و حاج ایلخانی بر روی این

منابع تازمان روی کار آمدن رضاشاه بدون رقابت باقی ماند.



نشسته از راست سردار محتشم، سردار ظفر، سپهدار، اسفندیار خان، صمصام السلطنه، امیر مجاهد و پشت سر آنها نفر وسط مرتضی قلی خان صمصام نفر سمت چپ سردار اقبال با همه اینها بین فامیل‌های فرمانروای بختیاری رقابت و نزاع درمی‌گرفت و اتحادهای متغیری با قدرتهای بیرون از منطقه بختیاری صورت می‌گرفت، و وقتی این بی‌نظمی منافع بریتانیا را به خطر می‌انداخت، بخصوص در مورد نفت و امنیت خوزستان، بریتانیا سعی در ایجاد تغییرات بنیادی و نهادی در سیستم سیاسی به این امید که ثبات را ایجاد کند، کرد.

نخستین ارتباط رسمی بین بریتانیا و خوانین بختیاری، در گفتگوهای که برای کشیدن جاده بختیاری انجام گرفت، بوجود آمد. در این قرارداد و موارد منتج از آن، نمایندگان بریتانیا نقشی میانجی داشتند، همچنانکه در مورد مشاجرات قبیله‌ای یا فراقبیله‌ای، سایر مناطق که در آنجا منافع داشتند، انجام می‌دادند. در اوایل قرن نوزدهم، یک قشون بختیاری، توسط بریتانیائیان تعلیم داده شد و نتیجتاً ایده ایجاد یک قشون دائمی بختیاری، بطور مداوم در دستور کار آنها بود. در نیمه دوم قرن نوزدهم، تعدادی از جهانگردان از سرزمین بختیاری دیدن کردند و گزارشاتی در مورد ایلات و قبائل بختیاری در اختیار قرار دادند. در ۱۸۹۹ لرد کرزن پیشنهاد کرد: «نباید هیچ فرصتی را در تقویت نفوذ خود در قبائل عرب، بختیاری و لر از دست بدهیم. کوششی که توان ما را در برخورد با احتمال بروز هر نوع عملی از جانب رقیب، خیلی زودتر از وقوع

آن، بما بدهد.^{۲۱}

گرچه پیشنهادات دیگر لرد کروزن در مورد سیاست خارجی بریتانیا در شرق، عمدتاً در وزارت خارجه به کنار نهاده شدند و فراموش گشتند^{۲۲}، اما ایده او در مورد تقویت روابط بریتانیا با رهبران قبایل مورد پشتیبانی قرار گرفت و افکار مشابهی را در وزارت خارجه بریتانیا و در هند برانگیخت و در دهه نخست قرن بیستم مورد استفاده قرار گرفتند.

اندیشه ساختن و بهسازی راه خوزستان به اصفهان که از سرزمین بختیاری بگذرد، به گذشته‌های دور می‌رسد و همواره فکر بریتانیا و خوانین بختیاری را به خود معطوف می‌کرد. در سال ۱۸۴۰ میلادی، لیارد Layard این نظریه را با محمدتقی خان چارلنگ در میان گذاشت^{۲۳}. بخصوص لزوم بهره‌برداری از چنین راهی، بویژه بعد از گشایش دریانوردی در کارون در سال ۱۸۸۸ که آبراهی دریایی و بین‌المللی محسوب می‌شد، از نظر بریتانیا حائز اهمیت بسیار بود. خوانین بختیاری در مورد این پروژه نظر مساعدی نداشتند، چرا که می‌ترسیدند منجر به دخالت بیشتر تهران شود. در عین حال نگران این مسأله بودند که بریتانیای کبیر از سرزمین بختیاری بعنوان یک پایگاه واز جاده مورد نظر بعنوان راهی برای حمله به شمال ایران استفاده کند و یا حتی برای انضمام خوزستان به سرزمینهای خود استفاده کند.^{۲۴} نگرانیهای بختیارها توسط کنسول «پریس» فرو نشانده شد و آنها موافقت کردند تا با برادران لینچ که صاحب شرکت «کشتی‌رانی در دجله و فرات بغداد و بصره» بودند تحت حمایت وزیر مختار سفارت بریتانیا در تهران به گفتگو بپردازند. قبل از شروع مذاکرات، «پریس» بر حمایت و پشتیبانی بریتانیا از ایلخان بختیاری اسفندیار خان ایلخانی، در رقابتش با ظل‌السلطان اینگونه اصرار ورزید:

«برای بازنگهداشتن همیشگی این جاده‌ها و حفظ ثبات تجارت ما، در کشور، بر ما واجب است تا از حفظ قدرت اسفندیار خان و برادرانش در ملک بختیاری و چهارمحال حمایت کنیم و تحت هیچ شرایطی اجازه ندهیم پای ظل‌السلطان برای ایجاد دره سر و آزار به آن منطقه برسد. ظل‌السلطان با کمک «سر فرانک لاسلس» منطقه بختیاری را به حکومت خود افزود و قدرت خود را با استثمار آنها و مکیدن هر قران پولی که می‌توانست از آنها بگیرد، بدست آورد. من فکر می‌کنم که ما باید در شناسائی هر حکومتی در خطه جنوب، دستی داشته باشیم، بخصوص در چنین مناطقی مانند این منطقه که از هر لحاظ به راههای تجاری ما مربوط می‌شود. برای مثال در مناطقی مانند خوزستان، لرستان، فارس، اصفهان، کرمان و یزد، حکام این مناطق باید دوستان ما باشند و بیاد داشته باشند که فقط تا وقتی که با ما در امر تجارت همکاری می‌کنند، بعنوان حاکم توسط ما تحمل می‌شوند و اینکه هر فردی که به هر طریقی برای منافع ما مضر باشد، شانس باقی ماندن در مقام حاکم ولایات را نخواهد داشت».^{۲۵}

دولت شاهنشاهی بجای دادن امتیاز به یک موسسه خارجی و وخبیم تر کردن رقابت بین بریتانیا و

روسیه، تصمیم گرفت که این امتیاز را به خوانین بدهد که بنوبه خود براساس اصول این امتیاز مجاز بودند سرمایه‌داران خارجی را برای همکاری با آنان فراخوانند.

امتیاز نامه‌ای که وزیر مختار سفارت انگلیس طرح کرده بود، توسط دولت ایران و نمایندگان دو خانواده خوانین بختیاری در ۲۳ آوریل ۱۸۹۸ امضاء شد. قرارداد به مدت ۶۰ سال اعتبار داشت و به خوانین حق ساخت، تعمیر و نگهداری و حفاظت جاده‌ای را بین اهواز، شوشتر و اصفهان می‌داد تا در مسیر آن کاروانسراهائی بسازند و عوارض عبور بگیرند.^{۲۶} در همین حال موافقت نامه‌ای که براساس ماده ۵ قرارداد مجاز بود، بین خوانین و برادران لینچ در سوم مارس ۱۸۹۸ امضاء شد. براساس این موافقت نامه، برادران لینچ مبلغ ۵/۵۰۰ لیر انگلیسی به نرخ بهره ۶ درصد در سال به مدت ۲۵ سال به خوانین قرض می‌دادند، این مبلغ هزینه کل احداث دوپل، نگهداری جاده و ساختمان کاروانسراها می‌شد و تمام کار احداث جاده را با صلاحدید برادران لینچ به انجام می‌رساندند.^{۲۷}

در طول مذاکرات برای تنظیم قرارداد و موافقت نامه با برادران لینچ خوانین بختیاری می‌ترسیدند که مبادا دولت ایران دلیلی برای دخالت در این امر، پیدا کند یا دولت بریتانیا و برادران لینچ نیز از این طریق صاحب مزیتی شوند که برآنان و منطقه تحت فرمانشان، کنترل پیداکنند.

در طول پانزده سال اول اجرای قرارداد، خوانین هیچگاه اجازه ندادند که افراد ایل روابط دوستانه ای با کارمندان شرکت لینچ پیدا کنند. خوانین در این ارتباط واسطه بودند و با وضعیتی خصومت آمیز رودرروی آنان قرار گرفتند تا آنجا که آنان در رابطه با ایلات همسایه، وضعی خصومت آمیز پیدا کردند. حاجی علیقلی خان که بعداً معروف به سردار اسعد دوره انقلاب مشروطه شد، سخنگوی خوانین بود. گرچه او همیشه در مذاکرات وجود نداشت، هیچ توافق نامه‌ای بدون تأیید او به امضاء نمی‌رسید. از اسناد و منابع موجود چنین برمی‌آید که او از میان تمام خوانین از موارد مصداق و اعمال این قراردادها واقف بود و او تا حد رنجاندن پریس درحفظ و حراست از استقلال موقعیت بختیاری در رابطه باحکومت تهران، و سفارت کبرای بریتانیا و مؤسسات بریتانیایی، سرسخت بود. خوانین از این معامله خطیر سود بردند، نه تنها از طریق اخذ عوارض عبوری که از عبور کنندگان این جاده می‌گرفتند، بلکه همچنین از طریق افزایش کارائی در وصول دیون ایلاتی در هنگام کوچ ایل بختیاری از چراگاههای تابستانی به چراگاههای زمستانی در روی پلهای این جاده.

ایلخان و ایلگ و خانواده آنان نیز از طریق پشتیبانی بریتانیا از آنان، هم در تهران و هم در بختیاری، برای حفظ آنها براریکه قدرت و سلطه بر ایلات، سود بردند. در سال ۱۹۱۰ هنگامی که اسفندیار خان سردار اسعد (که قبلاً صمصام السلطنه نامیده می‌شد)، ایلخان و محمدحسین خان سپهدار ایلگ به تهران فراخوانده شدند، شایعه‌ای پراکنده شد که قصد عزل آنان را دارند. نماینده آنان در تهران در جستجوی بدست آوردن پشتیبانی از جانب وزیر مختار سفارت انگلیس برآمد و از سرآرتور هاردینگ درخواست کرد تا

از اتابک اعظم (امین السلطان) قول بگیرد که هیچ نوع تغییری در طول غیبت آنان از منطقه بختیاری، رخ نخواهد داد. هاردینگ مایل به اعمال نفوذ در حمایت از آنان تا آن حد نبود، ولی به اتابک گفت که هر نوع تغییر در رهبری بختیاری ممکن است تجارت بریتانیا را تحت تاثیر قرار دهد و اینکه هیچ نوع تغییری در زمان اقامت دو خان بزرگ در تهران، نباید انجام گیرد.^{۲۸} اتابک موافقت کرد.^{۲۹}

جاده بختیاری در ۱۴ دسامبر ۱۸۹۹ گشوده شد. در این زمان سفارت بریتانیا، حمایت خود را از شرکت لینچ لغو کرد به این دلیل که ممکن است در میان بختیاریها مشکلاتی بروز کند. با اینحال وقتی که مخالفتها آغاز شد و به منازعه‌ای تلخ انجامید، سفارت بریتانیا اغلب بطور فعال از بختیاریها حمایت می‌کرد تا از شرکت لینچ، بخاطر ترس از اینکه بختیاریها ممکن است به اردوی روسها بروند و این کار به روسها امکان می‌داد اهداف خود را برای ساختن یک راه آهن و خط لوله سراسری تا رأس خلیج فارس به اجرا درآورند. در سال ۱۹۰۳، سرآرتور هاردینگ به وزارت خارجه بریتانیا چنین نوشت:

«ما به راحتی می‌توانستیم این تلاشها را با ضد حمله غنشی کنیم [مداخله روسها و اعمال فشار بر بختیاریها و ناآرامی عمومی در رابطه با قرارداد] اگر من در موقعیتی قرار داشتم تا با بختیاریها به تفاهم برسم و بروشنی و وضوح آنها را مطمئن سازم که در صورت فروپاشی و سقوط دولت ایران و سلسله قاجار، ما از آنان هر نوع حمایت مادی برای حفظ استقلالشان، در صورتیکه روسها به آن حمله کنند، خواهیم کرد. ولی البته، من در جواب به پرس و جوهای مشتاقانه‌ای که از من بعمل می‌آوردند، براساس سیاستمان در این کشور فقط می‌توانستم پاسخهای خیلی کلی به آنان بدهم».^{۳۰}

توافق نامه بین بختیاریها و شرکت لینچ، نقطه عطفی را در تحولات بین بریتانیا و ایلات جنوب غربی ایران، مشخص می‌کند، زیرا قبل از این قرارداد، تماسهایی وجود داشت ولی هیچ نوع روابط رسمی فیما بین وجود نداشت. این مناطق قبیله‌ای توسط دیپلماتهای انگلیسی، سیاحان و نقشه برداران نظامی مورد دیدار قرار گرفت و هر نوع ارتباط و همبستگی ممکن را با مزایا و سود دو طرفه، به هم پیشنهاد کردند. با اینحال هیچ کدام از این پیشنهادات، به عمل در نیامد. بریتانیا بطور فزاینده‌ای مجبور به درگیر شدن در مسأله بختیاری و شیخ خزعل محمره‌ای بود، چرا که در جستجوی بازگرداندن نظم و ثبات بر حفاظت از تجارت و منافع استراتژیک خود بود. امنیت در جاده بختیاری، رقابت ایلخانی و حاج ایلخانی و ستیزه آنان بر روی درآمد، زمین و قدرت، همصف شدن شیخ خزعل با یکی از شعب بختیاری و نارضایتی ملی از سلسله قاجار بود که این منافع را تهدید می‌کرد (اهم مضللات بودند). بریتانیا امیدوار بود که این طوائف را متحد کند و از طریق حمایت، تقویت و تمرکز رهبری طایفه‌ها در مورد بختیاری، صلح رابه منطقه بازگرداند. این سیاست با کشف نفت در سرزمین بختیاری در ۲۶ مه ۱۹۰۸ توسط ویلیام ناکس داریسی، بازم اهمیت بیشتری یافت.

اولین حفاری در ایران در نوامبر ۱۹۰۲ در نزدیکی مرز ایران و عراق در غرب کرمانشاه آغاز شد ولی در

سال ۱۹۰۵ وقتی که از این منطقه نفت به اندازه‌ای که سود تجاری داشته باشد بدست نیامد، حفاری به جنوب، یعنی به چراگاه زمستانی ایل بختیاری انتقال یافت. خوانین قبل از اینکه حفاری صورت بگیرد اصرار بر بستن قرارداد کردند و مسترپریس همه جا حاضر، مذاکرات را آغاز کرد. در ۱۵ نوامبر ۱۹۰۵ توافق‌نامه‌ای بین شرکت کانشن سیندیکیت با مسئولیت محدود (شرکت داری) و خوانین بختیاری، یعنی ایلخانی و حاجی ایلخانی امضا شد. حق حفاری به شرکت داری داده شد و در ازای آن باید ۲۰۰۰ لیبره انگلیسی برای حفاظت از حفاران و دارائی شرکت، سالانه به خوانین پرداخت شود. در ظرف یک سال، بخاطر عدم رضایت هردو طرف، بخصوص خوانین، در قرارداد تجدیدنظر شد.

تنها یک ماه بعد از اینکه متن اصلی قرارداد امضاء شد، حاجی علیقلی خان سردار اسعد (دوم) که بعد از فوت برادرش، این عنوان به او داده شد، حمایت کافی در تهران بدست آورد، که به مقام ایلخانی مفتخر شود، گرچه براساس موافقت‌نامه سال ۱۸۹۴ او خان بزرگی از خاندان ایلخانی نبود. سردار اسعد و رقباش که هبارت بودند از ایلخانی و حاجی ایلخانی به رهبری ایلخان و ایلبگ قبلی هزینه‌های سنگینی را در طول کنفدراسیون تهران برای کسب پیروزی و حفظ خود در مقامات مهمی که داشتند، متحمل شدند. در نتیجه این جنگ داخلی، دستمزد نگهبانان پرداخت نشد؛ در واقع هیچ نوع توافق‌نامه‌ای وجود نداشت که چه کسی باید این نگهبانان را انتخاب کند، دستورات ضد و نقیضی در مورد اخراج و استخدام مجدد نگهبانان در مناطق حفاری داده می‌شد و نگرانی‌هایی در خوانین بوجود آمده بود که حق پیمانکاری نگهبانی منطقه رابه رقبای آنها ندهند، در عین حال مشاجراتی برسر این مسأله وجود داشت که مالک مناطق حفاری کدام خان است. همچنین «شرکت حمل و نقل ایران» (قبلاً شرکت لینچ نامیده می‌شد) مدعی شده بود که دزدیهایی از اموال آن، عمدتاً توسط لره‌های کهگیلویه (طوایف جنوب بختیاری) انجام گرفته است. و سردار اسعد تنها کسی بود که تشخیص داد که ادعاهای مشابهی توسط شرکت نفت «سندیکای نفت» بیش از آنچه که انتظار می‌رفت در طول مذاکرات اصلی، پیش کشیده می‌شود، علاوه بر آن دولت شاهنشاهی از برسمیت شناختن قرارداد بین بختیاریها و شرکت نفت سیدیکیت خودداری کرد. حکومت تهران به احتمال زیاد نگران روابط بسیار دوستانه بین بختیاریها و بریتانیا بود ولی حکومت مرکزی همچنین تحت فشار خوانین معینه بویژه «غلامحسین خان شهاب السلطنه» که مدت هفت سال در زمان ولیمهدی محمدشاه در خدمت او بود، قرار داشت. با اینحال در پایان نجفقلی خان صمصام السلطنه (دوم) و شهاب السلطنه بعنوان ایلخان و ایلبگ توسط شاه مجدداً انتخاب شدند و موافقت‌نامه جدیدی با شرکت نفت سیدیکیت به امضاء رسید که قول پرداخت ۵۰۰ لیبر انگلیسی در سال، برای نگهبانی و به همان نسبت ۱۰۰۰ لیبر را بعد از اتمام خط لوله، در سال به خوانین می‌داد.^{۳۱}

شرکت نفت سیدیکیت شروع کرد به سیاست بازی از طریق تهدید به عدم پرداخت حق پیمانکاری، در

صورتی که تعداد کافی نگهبان برای حفاظت اهزام نشوند، و با تشویق غیر مستقیم شهاب السلطنه که اعتقاد داشت، احتمال انتصاب او به مقام ایلخانی از جانب شاه وجود دارد، با دادن قولهای زیر به او:

«کنترل منحصرفرد تمام وسایل متعلق به شرکت نفت سندیکیت و جاده بختیاری. او به معاون کنسول انگلیس یک دست خط تفاهم را عرضه کرد که اگر این دو کار انجام گیرد و تمام دستمزدها به او داده شود، او به سیندیکیت اجازه خواهد داد که پرداخت حقوق نگهبانان را خود شرکت انجام دهد و این مبلغ هزینه شده را از پولی که به او داده می شود تفریق شود و او قرارداد شرکت نفت را آنطور که تنظیم شده، می پذیرد و کاهش بیشتر مبلغ ۵۰۰ لیری را که قبلاً واگذار شده بود قبول دارد. در حال حاضر دوتن از رؤسای کوچکتر در تهران می باشند. آنها ظاهراً دستی در این توطئه دارند و دستوراتی به آنها داده شده است تا با وزیرمختار سفارت مشورت کنند و منتظر موقعیت باشند.

کاپیتان لوریمر فکر می کند که پیشنهاد ایلگی باید پذیرفته شود. من [اسپرینگ رایس، وزیرمختار انگلیس] پاسخ داده ام که در هیچ نوع مذاکره ای درباره این مسأله شرکت نمی کنم، ولی حاضرم که هر نوع پیشنهادی که از جانب رؤسائی که اکنون در تهران هستند، عرضه شود، مورد بررسی قرار دهم.»^{۳۲}

در آوریل ۱۹۰۷ سرسسیل.آ. اسپرینگ رایس، وزیر مختار انگلیس در تهران (۱۹۰۶ تا ۱۹۰۸) با شجاع السلطان برادر شهاب السلطان ملاقات کرد و وزیر دانست که شهاب السلطان به مقام ایلخانی منصوب شده است، بنابراین مسائل مربوط به شرکت نفت سندیکیت می بایست به او محول شود تا به صمصام السلطنه. شاه همچنین به شجاع السلطنه دستور داده بود تا ۲۰۰ واحد سواران بختیاری رایبه تهران گسیل دارد. این رابطه نزدیک بین شاه و دوتن از خوانین موجب دردسر اسپرینگ رایس شد زیرا او نگران بود که اکنون ممکن است تقاضاهائی دیگر برای تغییر دادن قرارداد نفت، عرضه شود.^{۳۳}

بنظر می رسد که سفارت انگلیس هیچ فشار مستقیمی را بر روی دولت ایران برای این تغییر و تحول، اعمال نکرده است؛ بلکه شجاع السلطان با برخورداری از روابط طولانی و نزدیک خود با شاه، موجب آن شده است. احتمالاً انگیزه او در این کار، زیانهای شخص او در اثر این قرارداد بود، و شاید نیز می خواست نشان دهد که دسته و گروه وابسته به او، می توانند دوباره نظم رادر بختیاری برقرار کنند، نگهبانان را در مناطق حفاری مستقر سازند و مسأله ای قرارداد را حل نمایند، چرا که در این مورد با بریتانیا به «تفاهم» رسیده بودند.

برقراری نظم از این کار عاید نشد. درگیریهای مسلحانه ای بین صمصام السلطنه و شهاب السلطنه بوجود آمد. صمصام دستور داد که نگهبانان محل کار خود را ترک کنند. هردو طرف به اسپرینگ رایس متوسل شدند و در کوششی که برای کسب پشتیبانی او می کردند، هرکدام برخطری و تهدیدی که طرف مقابل برای جان و مال بریتانیایی ها ایجاد می کرد، تأیید می کردند. شیخ محمره (شیخ خزعل) از سقوط صمصام

السلطنه راضی و خشنود بود و اکنون امیدوار بود که حسابهایش را باخوانین تسویه کند. به صمصام السلطنه دستور داده شد که به تهران بیاید و او را تهدید کردند که در صورت نیامدن، تنها فرزندش مرتضی قلی خان که در تهران بود، تاوان آنرا خواهد داد. تأخیر و تعلل به نفع شهاب السلطنه بود که سعی می کرد از حکومت مرکزی پشتیبانی کامل را بدست آورد.

پرسی لورن که در آن زمان در حال سفر در سرزمین بختیاری بود، چنین می نویسد که بنظر می رسد صمصام السلطنه از پشتیبانی گسترده ای در میان افراد طوایف بختیاری برخوردار است.^{۳۴} صمصام السلطنه از اطاعت فرامین اتابک خودداری می کند و بسوی تهران هجوم می آورد. سواران او به یک پیک سیاسی سفارت انگلیس حمله کردند. کهگیلویه، مناطق نفت خیز را در اثر تحریک او غارت کرد و افراد او مرتکب دزدی درجاده بختیاری شدند. ایلخان جدید، شهاب السلطنه، بیشتر تحت فشار قرار گرفت و سعی می کرد که بایرداشتن قدمهایی در فرستادن سواران خود به مناطق تحت حفاری و بازپس گرفتن اموال شرکت نفت سندیکیت به قولهایی که به کنسول انگلیس داده بود، عمل کند.^{۳۵} ولی در ماه ژوئن صمصام در مقام ایلخانی خود ابقاء شد و شهاب السلطنه نیز بعنوان ایلگ منصوب گردید. این استرداد مجدد قدرت احتمالا در رابطه با قدرت پیشینی که در بختیاری داشت و قول و قرار با اتابک و تغییر منصب نظام السلطنه از فرمانداری اصفهان به فارس بود.

ناآرامی در بختیاری ادامه یافت و ناامنی و مسأله نگهدانی مثل طاهونی برای شرکت نفت سندیکیت ادامه پیدا کرد. صمصام السلطنه قبل از این حوادث مایل به توافق با «د.ال.آر. لوریمر» معاون کنسول محمره در این مورد نبود و لوریمر نیز امیدهای خود را به شهاب السلطنه بسته بود تا ایلخان بشود و در این سمت باقی بماند. لوریمر با تلخی به وزیر مختار انگلیس چنین می نویسد و می گوید که مایل به ادامه کار با خوانین است:

«.... ولی در نهایت آنها همچون نی شکسته ای هستند و مجازاتهایی که بر آنها اعمال شد، فقط در اثر فشار زیاد، تمام ارزش آنها را از بین می برد. چنین مجازاتهایی اعمال شده ای، کلاً بخاطر اصرار من بود؛ آنها بعد از تأخیری طولانی، فقط اندکی تحت تاثیر قرار گرفتند و آشکار است که هیچ نتیجه اخلاقی از آن نگرفتند. وضعیت ناراضی کننده امور، شاید تماماً مربوط به بدطینتی خوانین نباشد، بلکه عمدتاً بخاطر کمبود توانائی مدیریتی و اجرایی آنان و میل آنان به داشتن زیردستان حقیر و قابل اعتماد و نزاچه های محلی آنان که در بیشتر موارد آنها را از واگذاری قدرت و پشتیبانی افراد قبیله که به هر نظم و دیسپلینی بادیده نفرت می نگرند، وحشت دارند....»

شما می توانید این نکته را در موارد متعدد در طول سال گذشته، هنگامی که این مسأله رخ نمود، بیاد آورید، من مایل بودم که خطر را برای جان و مال اروپائیان به حداقل برسانم و در این مورد بطور کلی از طریق

رویدادها حقانیت من ثابت شد. اکنون باتردید، براساس روحیه‌ای که در میان افراد غیر مسئول طوائف گسترده می‌شود، خود را مجبور حس می‌کنم که با لحن جدی‌تر و قابل فهم‌تری دراین مورد گفتگو کنیم.^{۳۶}

برای برخورد با این تهدید و حل مسأله نگرهبانی منطقه حفاری، بیست سرباز رابه فرماندهی «ال.تی.آرنولد و تی ویلسون» از واحد هیجدهم سواران بنگال (18th Bangal Lancers) در نوامبر ۱۹۰۷ مأمور به ایران کردند. (آنها در جولای ۱۹۰۹ بیرون رفتند). ویلسون چنین می‌نویسد:

«واحدی که من باخود آوردم ظاهراً برای تقویت گارد کنسولگری اهواز بود، گرچه درعمل به محافظت وسائل حفاری پرداخت تا بالاخره معلوم شود که کوشش برای یافتن نفت موفقیت آمیز خواهد بود یا باید ترک شود.»^{۳۷}

حفاری، علیرغم توافق پایدار باخوانین ادامه یافت و در بهار سال ۱۹۰۸، نفت فوران کرد. وقتی که معین شد که مقادیر کافی نفت برای بهره‌برداری سودآور وجود دارد، دو شرکت به منطقه رهسپار شدند تا این امر را ممکن سازند. در ۱۳ آوریل ۱۹۰۹ شرکت نفت بختیاری با سرمایه‌ای معادل ۳۰۰/۰۰۰ لیر انگلیسی از ادغام آنها تشکیل شد^{۳۸} و به ثبت رسید و در روز بعد شرکت نفت ایران - انگلیس با سرمایه‌ای معادل ۲/۰۰۰/۰۰۰ لیر انگلیسی تشکیل شد. براساس قرارداد ۱۹۰۵ به ایلخانی و حاجی ایلخانی ۳ درصد از سهام شرکت نفت بختیاری داده شد. کمیت نفت بدست آمده، احداث یک خط لوله و یک پالایشگاه را که می‌بایست در منطقه تحت نفوذ شیخ خزعل ساخته شود، ضروری می‌کرد. در این زمان بی‌نظمی گسترده‌ای در ایران بوجود آمد که سلسله قاجار را تهدید می‌کرد و این نکته بریتانیا را بیشتر متقاعد می‌کرد که می‌بایست از شیخ خزعل بعنوان وسیله‌ای برای حفظ ثبات خوزستان و محافظت از منافع انگلیس حمایت کند. به شیخ قولهای زیر را دادند:

- ۱- برای اطمینان شما، دولت بریتانیا این اطمینان را می‌دهد که به هیچ رژیم ایرانی مطلقاً و از لحاظ قانونی، اجازه نخواهد داد که اخلاقی در رسمیت شخص شیخ و جانشینان او ایجاد کند.
- ۲- و تا آنجا که شیخ تمهیداتش را نسبت به ما انجام دهد، دولت بریتانیا مزاحمتی برای او فراهم نخواهد کرد.

۳- و اینکه دولت علیه بریتانیا با هر قدرتی که بخواهد اینکار را بکند مقابله خواهد کرد.^{۳۹}

این ضمانتها در مورد خودمختاری شیخ در ۶ ماه مه ۱۹۰۹ به شیخ خزعل داده شد و دو ماه بعد شرکت نفت ایران - انگلیس یک مایل مربع از خاک جزیره آبادان را با اجاره بهائی معادل ۶۵۰ لیر انگلیسی به مدت ده سال اجاره کرد که بعد از انقضای این مدت، اجاره بهاء به ۱۵۰۰ لیر افزایش خواهد یافت. در عین حال به شیخ خزعل وامی معادل ۱۰/۰۰۰ لیر توسط دولت انگلیس داده شد. در سال ۱۹۱۴ نیروی دریایی برای سوخت ناوگان خود به نفت روی آورد. سهام شرکت نفت ایران انگلیس دو برابر شد و این سهام توسط

بریتانیای کبیر خرید شده و بنابراین به سهامداری کنترل کننده تبدیل شد. پس از آن یک قرارداد سی ساله برای خرید نفت به نرخ معین، با شرکت نفت بسته شد. خوزستان و میدانهای نفتی آن و خلیج فارس نیز اهمیت جدیدی پیدا کردند و از آن پس فقط بخاطر اهمیت تجاری یا به منظور دفاع از هندوستان مهم نبودند بلکه اهمیت جدیدی نیز یافتند.

به خوانین بختیاری در سال ۱۹۰۹ بخاطر عدم ثبات در ایران و وضع نامطمئن رهبری بختیاری چنین پشتیبانی و ضمانتی داده نشده بود. باینحال در اواخر بهار سال ۱۹۰۹ ایلخانی و حاجی ایلخانی موقتاً اختلافات خود را کنار گذاشتند و یک قرارداد کتبی دیگر به قرارداد قبلی افزودند. این قرارداد، حالت بسط یافته قرارداد سال ۱۸۹۴ بود و بدون شک تحت تاثیر قراردادهای لینچ و شرکت نفت سیندیکت قرار داشت. این تفاهم جدید و سری با انتظار و چشم داشت ثروت و قدرت در صورت کمک به استقرار دولتی قانونی به بختیاری، تنظیم شده بود. تمام منافع و تمایزات از حکومت بدست آمد، تمام مالیاتها درآمدها، چه از منطقه بختیاری و چهارمحال و اصفهان چه سایر نقاط ایران، بار دیگر بطور مساوی بین دو خانواده خوانین تقسیم می شد^{۴۰}. بنابراین انگیزه واقعی پشت این اتحاد بختیاری و دلایل آنها برای شرکت در انقلاب مشروطه در این قرارداد آشکار می شود.

هماهنگی در خود منطقه بختیاری، گرچه انقلاب موفقیت آمیز بود، بدنبال نیامد. سلسله قاجار توسط اتحادی از علما، قانونگذاران شهری و بختیاری مورد مخالفت قرار گرفت. بختیارها به اجرای نقش ملی خود ادامه دادند بنحوی که خوانین بختیاری در ۱۹۱۲ فرمانداران ۷ شهر، از جمله کرمان، اصفهان و کاشان را در دست داشتند و یکی از خوانین نیز نخست وزیر بود و دیگری وزیر جنگ. ولی هنگامیکه خانهای بزرگ از مناطق طایفه ای خود غایب بودند، برادران جوانتر آنان و پسرانشان بجای آنان انجام وظیفه می کردند و باین طریق رقابت بین آنها برانگیخته شد. در یک نقطه از سال ۱۹۱۰ هنگامیکه ایلخان، بدنبال مبارزه ای طولانی با حاجی ایلخانی بود، ریش سفیدان یا بزرگان طایفه او، زراسوندها همراه با یکی از طوایف منشمب و مهم یعنی احمد خسروی ها، او را تهدید کردند که «نه تنها قیام مسلحانه خواهند کرد و با او مخالفت خواهند نمود بلکه باتمام طوایف وابسته به دسته حاج ایلخانی خواهند پیوست» این تهدید، تأثیرات مطلوب خود را داشت و یوسف خان بدون انجام رساندن هیچ کاری، بازگشت.^{۴۱}

آنگاه بریتانیایی ها تصمیم گرفتند با انجام تغییرات اساسی در سیستم سیاسی موجود، وضع بختیاری را ثبات و آرامش دهند. دکتر ام. وی. یانگ یکی از کارمندان شرکت نفت ایران - انگلیس چنین نوشت:

«مشکل اصلی ما، در طول دوسال گذشته این بوده است که هیچ مقام مسئول شایسته ای در اینجا وجود ندارد تا مسائل را برای توجه و مذاقه فوری به او ارجاع دهیم. از آنجا که خوانین بزرگ به تهران یا سایر شهرها رفته اند، حکومت منطقه خود را دارای اهمیت کمتری تشخیص داده اند.

«سردار اشجع» با اطمینان کامل در یکی از روزهای اواخر زمستان بمن گفت: زندگی ایلپاتی دیگر برای ما یک زندگی مناسب نیست و برای حکمرانی بر لرهای بختیاری، فرزندان ما به اندازه کافی لیاقت دارند.^{۴۲}

در قراردادی به تاریخ دهم جولای ۱۹۱۲ که تحت نظارت سفارت انگلیس تنظیم شده بود، خوانین موافقت کردند که یک ایلخان رابه مدت قطعی ۵ سال، در عوض برگزیدن ایلخانان بطور مرسوم بمدت یکسال، برای بختیاری برگزینند، تنها اصلی که از قرارداد ۱۸۹۲ در این قرارداد باقی ماند تقسیم قدرت بین دو خانواده خوانین بود و هیچ ذکری از خوانین ارشد که دارای بزرگترین مقامات باشند، بعمل نیامده بود؛ ولی پس از آن نجفقلی خان صمصام السلطنه که از سال ۱۹۰۷ ایلخان بود، نخست وزیر شد. سند قرارداد ۱۹۱۲ چنین آغاز می‌شود:

«ما امضاء کنندگان زیر، با اطمینان کامل، بفرمان دولت شاهنشاهی و خواست خاندانمان، سردار جنگ را بعنوان فرماندار بختیاری و چهارمحال و کهگیلویه و بهبهان، از سال جاری [ماه مارس ۱۹۱۲ تا مارس ۱۹۱۷] منصوب می‌کنیم... که پنج سال کامل را شامل می‌شود. او مستقلاً و با قدرت تمام با اختیار کامل ایلخان صاحب اختیار ایل بختیاری خواهد بود...»^{۴۳}

ایلخان جدید، اجازه انتخاب ایلپگ خود را داشت، ولی می‌بایست از خاندان ایلخانی، انتخاب شود. زیرا سردار جنگ از خاندان حاجی ایلخانی بود. این اصل، ادامه همان اصل انتخاب دو رئیس ایل از میان هریک از دو خاندان بود ولی اکنون انتخاب بر مبنای سن قرار نداشت بلکه بر اساس توانائی کاندیدا در همکاری با ایلخان قرار داشت. قبلا کوششهایی توسط ایلپگ‌ها و وابستگان آنها، برای خرابکاری در فرامین و مقام ایلخان انجام می‌گرفت. اکنون بطور امیدوارکننده‌ای انتظار می‌رفت که این امر پایان یابد. ایلپگ انتخاب شده از جانب سردار جنگ، مرتضی قلی‌خان پسر بزرگ صمصام السلطنه بود. علاوه بر این به ایلخان این حق داده شد که تمام خوانین را به پذیرش نظم و آداب و یا آنها را خلع یا نصب کند و یا حقوق آنان را بدهد و یا قطع نماید. به ایلخان جدید، همچنین حق جمع‌آوری تمام عایدات گله‌داری چهار محال و لریدن، هزینه نگهبانی و مالیات عبور از جاده بختیاری اعطا گردید و او بود که تمام هزینه‌های لازم را پرداخت می‌کرد. از عایدات جمع‌آوری شده، بعنوان مالیات، مالیات دولت مرکزی نیز پرداخت می‌شد. هزینه‌هایی نیز برای پرداخت حقوق دولتی ایلخان، ایلپگ و افسرانی که فرمانده سواران بختیاری بودند نیز در نظر گرفته شد.

در زمان مرگ ایلخانی به هیچ ایلخانی چنین اختیارات و قدرتی کتباً داده نشده بود. پیش از این، برای تصمیم‌گیری و اجرای آن، نشست عمومی خوانین ارشد ضروری بود و انجام این کار بعلت دسته بندی و حسادت دو خاندان، مشکل بود. در دوره کنونی و جاری، وقتی که دو قدرت ایلخان و ایلپگ وجود داشت تصمیم‌گیری تا گرد هم آئی خوانین ارشد در تهران و ارسال توصیه‌های آنان به محل، به تاخیر می‌افتاد.

سروالتر تاونلی، وزیر مختار بریتانیا در تهران در این موقع، وقتی که نتیجه تصمیم‌گیری و توافق با خوانین را اعلام داشت، در مورد نفوذش در بختیاری چنین می‌نویسد:

«من پیام مهمی را برای آنان [یعنی خانهای گردنکش جوان] از طریق سرکنسول اهلحضرت در اصفهان، می‌فرستم و فرمان می‌دهم که مراقب رفتار خود باشند و تسلیم سردار جنگ باشند. من اینکار را بنا به تقاضای خوانینی که در اینجا حضور دارند انجام داده‌ام. آنها می‌گویند که به دستورات وزیر مختار انگلیس توجه خواهند کرد گرچه به فرمانهای دولت ایران نیز پاسخ مساعد می‌دهند.

برای تضمین خدمات سردار جنگ در جاده بختیاری من با انتصاب برادر بزرگتر او، امیر مفخم، بعنوان فرماندار کرمان موافقت کرده‌ام».^{۴۴}

برای تقویت بیشتر مقام ایلخان جدید، سروالتر یک گروه نظامی کنسولگری شامل ۲۱ سرباز را برای کمک به سردار جنگ اعزام داشت بنحوی که؛ «برای خانهای کوچکتر که قصد ایجاد دره‌سر را داشته باشند کاملاً روشن می‌شود که سردار جنگ از پشتیبانی سفارت دولت اهلحضرت برخوردار است و من امیدوارم که ایلخانی جدید بدینطریق قادر بشود مقام خود را تقویت کند و خود را به خان عظمای تبدیل نماید».^{۴۵}

سردار جنگ توانست نظامی نسبی در بختیاری ایجاد کند، ولی با آغاز جنگ جهانی اول و اعلام بی‌طرفی از جانب ایران (در نوامبر ۱۹۱۴) و ظهور واسموس که نقش «لارنس آلمانی» در طوایف جنوب ایران بازی می‌کرد، بویژه حضور او در ژانویه ۱۹۱۵ در شوشتر، خوانین جوان بختیاری، سرکش شدند. آنها خواستار آن بودند که به آنها نقش فعالتری در بختیاری و امور ملی داده شود و جنگ جهانی به سه تن از آنان فرصت رسیدن به بلند پروازیهایشان را با پیوستن به نیروهای ترکیه عثمانی در نزدیکی کرمانشاه داد. دیگر خوانین در حمایت از قدرتهای مرکزی درگیر در جنگ، امکان کمتری داشتند، ولی یکی از بی‌بی‌های رهبری‌کننده (بی بی هنوئی القتخاری است برای همسران و دختران خوانین) بنام بی بی مریم، عملاً یک گروه از نظامیان آلمان را به بختیاری راهنمایی کرد. حکومت بختیاری نیز بخاطر صرف هزینه‌های سنگین برای فرونشاندن تجاوزات لُرهای کهگیلویه، کنترل خوانین جوان، حفاظت از مناطق نفتی و جاده بختیاری و برای حفظ نظم عمومی، تحت فشار قرار گرفت. با اینحال، ایلخان فکر می‌کرد که سایر خوانین، بخصوص صمصام السلطنه که اکنون فرماندار اصفهان بود، نه از او حمایت می‌کردند و نه سهم او را از هایدات خود در مقام فرمانداری، آنطور که در توافق نامه‌های متعدد قول داده بودند، پرداخت می‌کردند.

دولت بریتانیا به وفاداری سردار جنگ اعتماد داشت و از او حمایت می‌کرد تا اینکه خط لوله نفت در فوریه ۱۹۱۵ قطع شد. سردار جنگ و بختیارها درانجام این خرابکاری دست نداشتند، ولی شکست او در رسیدن به توافق باشیخ خزعل، که افراد قبیله او در واقع این خرابکاری را انجام داده بودند، در مورد نگهبان خط لوله و فرونشاندن ناآرامیهای آنها، بریتانیا را واداشت تا برخی از حمایت‌های خود را از سردار جنگ

دریغ کند و شروع به جستجو در مورد رهبرانی در بختیاری نمود که بتوانند با بریتانیا کار کنند. سر پرسی کاک که منصوب شده بود تا احتمال توافق ویژه‌ای را برای حفاظت از مناطق نفت خیز، باخوانین کاوش نماید، چنین گزارش می‌کند:

«گرایش سردار جنگ در رابطه با تجاوز واحدهای ترکیه عثمانی، خیزشهای تعصب آمیز در شوشتر، عبور و مرور ایمن واسموس [جاسوس آلمانی] و شورش درخوزستان، بسیار مبهم و دو پهلو بود و علیرغم وفاداری ثابت قدم او، دکتر یانگ در ۲۷ آوریل چنین می‌نویسد که گرایشات اخیر سردار جنگ، سوءظنی همیق را در او برانگیخته است،^{۴۶}

کاکس مأمور آغاز گفتگوهای باایلیخانی و ایلگ شد که به توافقی برسند که طی آن بختیاری از جنگ با بریتانیا اجتناب کند، جهاد را سرکوب نماید، نظم را حفظ نماید، از مناطق نفت خیز حفاظت نماید و بریتانیا نیز شیخ خزهل را آرام نماید و برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات آنها، به تفاهم برسند. کاکس چنین ادامه می‌دهد:

«در مقابل این خواستها، ما متمهد شدیم که در مقابل تأثیرات جنگ، منطقه بختیاری را باحدود و ثغور کنونی ایل آن حفظ کنیم و به خوانین در رابطه با برخورد آنان با افراد طوایف به روش خود، و تحت حمایت ما، خودگردانی محلی بدهیم. مابه توافق رسیدیم که فرماندار بختیاری در اصفهان راتحت راهنمایی و هدایت خود بگیریم و کاندیداهای بختیاری را از میان سایرین، برای فرمانداری سایر مناطقی که تحت کنترل ماست، در نظر داشته باشیم. ما بعداً باید مہیای مذاقہ صمیمانه هر پیشنهاد عملی که برای دسترسی به هر بندری در خلیج فارس، عرضه می‌کنند، باشیم.

در هنگام مشاهدۀ تأثیر لازم انجام این تعهدات از جانب نمایندگان دو خاندان، ما به هر خاندان ۵۰۰۰ لیر انگلیسی در حال حاضر و ۱۰۰۰ لیر بعد از اتمام جنگ، در صورتی که آنها سهم خود را در انجام این تعهد بطور موثر انجام دهند، پرداخت خواهیم کرد».^{۴۷}

نایب السلطنه بریتانیا در هند و دولت هند تشخیص دادند که باقول و قرارهای انجام گرفته بین بریتانیا و روسیه در عهدنامه ۱۹۰۸، بریتانیا در موقعیتی نخواهد بود تا بعضی از این شروط را به انجام برساند. دولت هند نیز چنین اظهار داشت:

«این پیشنهادات موجب تقویت حکومت مرکزی نخواهد شد، ولی بیش از حد شک برانگیز است که آیا چیزی جز یک سایه بی‌رنگ و تأثیر خواهد بود یانه و ما می‌بایست شرطی را برای حمایت خود به آن بیفزاییم (همانطور که در مورد محمره انجام دادیم) مبنی بر اینکه بختیارها نسبت به حکومت مرکزی وفادار بمانند».^{۴۸}

وزیر مختار جدید سفارت انگلیس در تهران سرچارلز مارلین نیز تردیدهای خاص خود را داشت. او

اظهار داشت که تضمین خودگردانی بی معناست، زیرا خوانین از پیش خود را خودمختار در نظر می گرفتند، و یک ضمانت درمورد حفظ یکپارچگی منطقه تحت فرمان آنها، بعنوان محدود کردن گسترش آتی منطقه توسط آنها در نظر گرفته می شود. همچنین قولهایی درمورد فرمانداری آنان ممکن است مسأله را در حمل پیچیده تر کند؛ و او پیشنهاد کرد که بهترین طریقی که می شود دنبال کرد این است که خوانین را با بکار گماردن آنان در خدمات مخفی (۹) نسبت بخود وفادار نگه داریم.^{۴۹}

در سال ۱۹۱۵، اداره امور هند در لندن، خاطر نشان ساخت که خوانین بختیاری می بایست آن زمان تمام مسئولیتهای خود را در رابطه با حفاظت مناطق نفت خیز به انجام رسانده باشند. ولی گفتگوهایی برای رسیدن به توافق قطعی، بعلت نامطمئن بودن موضع ایران در رابطه با بریتانیای کبیر و روسیه، سخت ضروری است؛ این ترس وجود داشت که خطر قطع رابطه قریب الوقوع می باشد. سرپرسی کاکس با ایلخان وایلیگ در اواخر ماه مه ملاقات کرد تا به یک توافق موقت برسند و این قول را از آنها گرفت که در صورت ورود ایران به جنگ بر علیه بریتانیا و در نتیجه آن، اگر آنها نتوانستند حفاظت لازم را از شرکت نفت ایران انگلیس بعمل آورند، خوانین بختیاری بیست روز پیش از هراتفاقی، به شرکت اعلام کنند و در طول این مدت از کارکنان شرکت محافظت بعمل آورند، این مطلب با دودلی بسیار پذیرفته شد و به هریک از خوانین ۱۰۰۰ لیر انگلیسی پرداخت شد.^{۵۰} کاکس ملاقات خود را با آنان به شرح زیر بیان می کند:

«من با بختیارها ملاقات کردم، با سردار جنگ و بهادرخان، و گفتگوی کاملی با آنها داشتم... آنها پیش بینی کردند که اعتقاد به ورود ایران در جنگ بر علیه ما، غیر ممکن است، ولی گفتند که آنها از نحوه عکس العمل طوایف بختیاری، در صورت ورود دولت مرکزی به جنگ، کاملاً ناتوان می باشند و نمی توانند هیچ نوع تمهیدی، چه شفاهی چه کتبی در این مورد بدهند. بحث آنها این بود که اگر طوایف بختیاری آشکارا از حمایت سیاست دولت شاهنشاهی امتناع کنند، خطر رودروئی آنان با تمام ملت ایران خواهد بود و در این صورت جان بستگان آنان در تهران در خطر خواهد افتاد.

آنها اظهار داشتند که اگر ایران وارد جنگ شود، اشتباه مهلکی خواهد کرد، ولی اگر ایران این کار را نکند، بختیارها، بعنوان وفاداری، به دولت به احتمال قریب به یقین سلاح بر خواهند داشت، و اینکه خوانین در آن صورت، تدبیری خواهند اندیشید که کار به این شدت نرسد».^{۵۱}

در طول تابستان، گزارشهای ضد و نقیضی درمورد وفاداری خوانین می رسید. بنظر می رسید که خوانین ارشد متمایل به بریتانیا باشند ولی تعدادی از خوانین جوانتر، چنین نبودند. خوزستان در وضعیتی نامطمئن قرار داشت همانطور که دولت مرکزی نیز چنین بود. نگرانیهایی در اردوی بریتانیاییها وجود داشت که شاید خوانین قبل از رسیدن به توافق تحت تأثیر دسته های موافق آلمان در تهران قرار گیرند و الزامی بود که خوانین ارشد قرارداد اتحاد مورد نظر را امضاء کنند. مکاتباتی از اینسو به آنسو بین خلیج فارس، لندن، تهران

وهند در جریان بود و بالاخره در ۱۳ دسامبر ۱۹۱۵ قراردادی در چراگاههای زمستانی با ایلخان (که اکنون غلامحسین خان بود و عنوان سردار محتشم را داشت و بجای سردار جنگ انتخاب شده بود) و ایلگ به امضا رسید و گروهی از خوانین جوان بختیاری نیز که حضور داشتند موافق بودند. دو ماه بعد، در ۱۵ فوریه ۱۹۱۶ این توافق نامه به امضای خوانین ارشدی که در تهران زندگی می کردند و وزیر مختار انگلیس نیز رسید. با امضای این قرارداد ۱۵۰۰ لیر انگلیسی به ایلخان و ۱۰۰۰ لیر به ایلگ پرداخت شد. ۵۲

این قرارداد بین بختیاری و بریتانیا، تعهدات زیر را در برمیگرفت، تعهداتی که توسط خوانین پذیرفته شده بود:

۱- حفظ امنیت منطقه بختیاری و مناطق نفت خیز

۲- عدم دست اندازی به مناطق هم مرز با مرزهای کنونی جنوب بختیاری، بجز بفرمان دولت ایران و بخصوص در منطقه لیرای.

۳- حفظ روابط دوستانه با شیخ خزعل و پناه ندادن به پناهندگانی که از منطقه اوبه بختیاری می آمدند و همچنین به پناهندگانی که از بختیاری به منطقه او می رفتند شیخ پناه ندهد.

۴- آشوب و مزاحمتها را در بختیاری فرو بنشانند.

۵- بر علیه بریتانیا و هم پیمانان آن سلاح برندارند و تدارکات و وسایل حمل و نقل برای اتباع ایران یا اتباع خارجی قدرتهائی که دشمن بریتانیا هستند تا وقتی دوستی فیما بین بریتانیا و ایران برقرار است، فراهم نمایند.

۶- اگر دشمنی با بریتانیا در ایران گسترش یابد، افراد طوایف بختیاری را از این کار باز دارند و نظم را برای حفظ جان و مال بریتانیائها درجاده بختیاری حفظ کنند و هر خانی که این قرارداد را امضاء کند در صورتی که نتواند به تعهدش عمل کند، سهم او در شرکت نفت به دولت بریتانیا تفویض خواهد شد و دولت علیه بریتانیا حق کامل اعمال محرومیت های بیشتری را که ضروری تشخیص بدهد برای نشان دادن عدم رضایت خویش خواهد داشت.

۷- و اگر ایران قرارداد اتحاد با بریتانیای کبیر ببندد و تمام نیروهایش را به منظور نهایت همکاری ممکن در اختیار متحدین قرار دهد...»

«در ماده ۸، بریتانیا متعهد شد که روابط دوستانه سنتی خود را با آنها حفظ کند و برای حل مشکلات آنها، چه بین آنها و دولت ایران و چه بین خودشان، تا آنجاکه می تواند مساعدت نماید. این مساعدت و یاری، همانگونه که در گذشته وجود داشت، شامل در نظر گرفتن کاندیداهای بختیاری برای فرمانداری ولایاتی که منافع بریتانیا، عظیم است می باشد» ۵۳

اهمیت این موافقت نامه این است که نشان دهنده بهبود روابط بختیاری و بریتانیاست. این موافقت نامه

بطور کلی در ایران ناشناخته است ولی در این مورد گمانهائی وجود داشت و در اهمیت موارد مدلول آن بعداً توسط ملی گرایان ایران که بختیاری را بعنوان یکی از اقمار بریتانیا در نظر می گرفتند، افراق شد. چیزی که اهمیتی معادل این کنفدراسیون بختیاری را داشت، تقاضای ایلخان و ایللیک از سرپرسی کاکس چندین ماه بعد بود، که در طی آن حمایت بریتانیا را برای تثبیت حکمرانی و مقام خود تقاضا کرده بودند. درگذشته این کار از وظایف دولت مرکزی بود. سرچارلز مارلینگ به وزارت امور خارجه چنین گزارش می دهد:

«خوانین نگرانند که در بازگشت به چهارمحال بختیاری بامقدار زیادی دشمنی و موانع روبرو شوند که اعضای ناراضی سلسله مراتب ایلی برایشان ایجاد خواهند کرد، و تنها در صورتی [قادر خواهند بود] که مقام خود بعنوان ایلخان و ایللیک را حفظ کنند که همانند سردار جنگ از پشتیبانی هلنی و آشکار ما برخوردار شوند.»^{۵۴}

ایلخان و ایللیک ابتدا تقاضا کردند که به معاون کنسول اصفهان «نول» و نیروی محافظ کنسولگری اجازه پیوستن به آنها را در چهارمحال بدهند و دوم اینکه نامه ای به آنها داده شود که در طی آن بریتانیا، حمایت تأیید خود را از آنها، ایلخان و ایللیک رسماً اعلام نمایند؛ و اینکه بر سایر خوانین واجب است که حاکمیت آنها را تأیید نماید و هر خانی که با آنها مخالفت کند و یا به سخن چینی بر علیه آنان بپردازد، بعنوان خائن به حکومت مرکزی و دشمن منافع بریتانیا شناخته شود و هملاً مشمول ناخشنودی ماقرار گیرد.»^{۵۵}

انگیزه سیاست شرقی بریتانیا در قرن نوزدهم، نگرانی از گسترش نفوذ روسیه در آسیای مرکزی، افغانستان و ایران تا مرزهای هند بود. در ایران بریتانیای کبیر امیدوار بود که از طریق بکار بردن اصل تقویت و تحکیم حکومت قاجار، بنحوی که کنترل بیشتری را بتوان بر کشور اعمال کند، جلو پیشرفت روسها را بگیرد. در پایان قرن، زمانی که نگرانیهایی وجود داشت مبنی بر اینکه روسها نفوذ خود را تا دهانه خلیج فارس اعمال کنند و بادر نظر گرفتن هدم توانائی سلسله قاجار، برای حکومت و اتخاذ روشی که بیشتر بنفع بریتانیا باشد، بریتانیا سیاست خود را تغییر داد و شروع به پشتیبانی وسیعتری از شیخ خزعل در محمره نمود. دگرگونیهای بیشتری در روابط بریتانیا و شیخ خزعل و بختیاری روی نمود بنحوی که در آغاز جنگ جهانی اول بریتانیائها دیگر واسطه میانجی صرفی بین آنها نبودند، بلکه در امور قبایل و طوایف شرکت کننده ای فعال بودند که خود مختاری قبایل را ضمانت می کردند.

بخاطر نیازهای استراتژیک بریتانیا در جنوب ایران و در خلیج فارس، به منظور دفاع از هند و روابط تجاری فزاینده آن در جنوب غربی ایران، بریتانیای کبیر، مقامی مشابه دولت مرکزی تهران برای خود فرض می کرد. بویژه بعد از کشف نفت به مقادیر زیاد و جایگزین کردن نفت بعنوان سوخت ناوگان خود (۱۹۱۴) بریتانیا سعی در اعمال ثبات در خوزستان و بختیاری به تنهایی نمود، یعنی کاری که حکومت مرکزی ایران

بندرت سعی در انجامش کرده بود. با استفاده از شیخ خزعل، بریتانیا توانست به مقصود برسد، زیرا آنها با یک حاکم سروکار داشتند، با این حال در مورد بختیاری کمتر موفق بودند، ولی هیچگاه هم سعی نکردند که دستجات مختلف ایلاتی را به منظور پشتیبانی از ایلخان گردهم آورند، بنحوی که قادر به کار تحت یک نیروی سیاسی واحد باشند، تا تحت فرماندهی یک هیدرای (اژدهای م.) چند سر. بریتانیاییها ظاهراً، چنین نیروی واحدی را در شیخ خزعل یافتند، یعنی کسی که شیخ ارشد طایفه کعب و در نتیجه شیخ تمام طوایف عرب در خوزستان محسوب می‌شد. مقام تقریباً خود مختار او، از طریق پشتیبانی بریتانیا با پرسمیت شناختن و تأیید مکرر او، تقویت می‌شد. در عمل تنها نشانه حاکمیت دولت ایران بر او، این بود که مالیات سالیانه خود را به دولت پرداخت می‌کرد. مالیاتی که بطور مدام از دادن آن طفره می‌رفت و اصرار کنترل دولت مرکزی ایران بر گمرک محصولاتی که از طریق خلیج فارس به خوزستان وارد می‌شد.

شیخ برگرومی از مردم که یکدست بودند و در ایران بیگانه شناخته می‌شدند، حکومت می‌کرد. او خیلی جزئی قسمتی از زندگی ملی ایران به حساب می‌آمد و به تهران همانند عثمانی، بعنوان تهدیدی برای قدرت خود نگاه می‌کرد. گاهی اوقات افراد قبیله و شیوخ آنها به مرز می‌گریختند و نزد قوم و خویشهای خود می‌رفتند، ولی قبایل نیز از حکمرانان عثمانی و اشغالگریهای آنان می‌ترسیدند. بریتانیا با منافع استراتژیک و اقتصادی خود در دهانه خلیج فارس، نماینده قدرت بازدارنده‌ای بود بر علیه قدرتهای بالقوه و برای مقام شیخ، امنیتی محسوب می‌شد.

خوانین بختیاری، بعنوان رهبران نظامی و کارمندان دولتی بودند و از طریق اقتصادی، سیاسی وابستگی‌های سببی با قبایل همسایه و جامعه غیر مهاجر و بومی، جزئی جدائی ناپذیر از جامعه بزرگتر ایران محسوب می‌شدند. برخلاف شیخ خزعل آنها دارای فرهنگی مشترک با بسیاری از ایرانیان بودند. در نتیجه وجود این اتحادها و ساختار قبیله‌ای خودشان، که نمی‌شد آنها نادیده گرفت، خوانین بختیاری ارتباطات خود را با بریتانیا به همان خوبی روابطشان با یک وزیر ایرانی، فرماندار یا رهبر یک ایل دیگر، برای حفظ مقام خود، تقویت می‌کردند.

بنابراین آنها می‌توانستند بریتانیا را بعنوان یکی از منابع تقویت قدرت خود، نه بعنوان تنها منبع، در نظر بگیرند. نخستین ارتباط رسمی بین بریتانیا و خوانین بختیاری، انجام گفتگوهای در رابطه با کشیدن جاده بختیاری بود و از این طریق و از طرف منازعات و کشمکشهای بعدی، نمایندگان وزارت امور خارجه بریتانیا، نقش میانجی را بازی کردند. آنها عمل مشابهی را در طول گفتگوهای توافق نامه نفت انجام دادند. بخاطر اهمیت بالقوه نفت و همچنین بخاطر ناامنی فزاینده در طول انقلاب مشروطه ایران، در سال ۱۹۰۵-۹ بریتانیا به عدم وحدت میان بختیارها و ناتوانی آشکار آنان در حل آن، به مساله علاقمند شد. در نامه‌های صادر شده از سفارت بریتانیا بطور مداوم به خوانین بختیاری بعنوان هیدرا یا اژدهای سه سر، اشاره شده

است، بعنوان یکی از پیامدهای این بی‌ثباتی، میتوان آوردن سواران بنگالی را برای حفاظت از میدانهای نفت ذکر کرد.

این اولین مثالی نبود که بریتانیا خود را صاحب حق ویژه حاکمیت دولت مرکزی در جنوب غربی ایران می‌دانست. قبلاً، حمایت خود را از شیخ خزعل انجام داده بود و بعد نیز توافق نامه نفت را با خوانین بختیاری بسته بود و حکومت تهران از برسمیت شناختن آن امتناع کرد. این سوءاستفاده از حق دولت ایران در جنوب غربی ایران، بعد از قرارداد انگلیس - روس افزایش یافت، که بنویه خود گستاخانه‌ترین بی‌حرمتی آنها بود و بعد از آغاز انقلاب مشروطیت، هنگامی که بریتانیا نگران بود، مبادا روسیه یک مقام مسلط‌تر را بدست آورد و یا هرج و مرج در سراسر کشور گسترده شود. بنابراین نمایندگان بریتانیا در ایران، خوانین بختیاری را تا کسب مقاماتی در کابینه، بعنوان بهترین وسیله برقراری و بدست آوردن نظم و برای مقامات فرمانداری، بعنوان وسیله پیروزی در معامله و مبادلات کالائی، مورد حمایت قرار دادند.

تنها در سال ۱۹۱۲ با توافق مورد تأیید بریتانیا در انتصاب ایلخان بمدت ۵ سال، بریتانیا کوشید تا بامسأله‌ی اژدها یا هیدرای سه سر، از طریق تأیید تغییرات لازم در سیستم سیاسی بختیاری، مستقیماً برخورد کند. حتی در این توافق نامه، تغییرات در نظر گرفته شده، بجز طول مدت زمامداری ایلخان، تغییراتی اساسی نبودند. فرق مهم این بود که ایلخان می‌توانست ایلگ خود را شخصاً و از خاندان مقابل انتخاب کند. ولی با تأیید و حمایت از این توافق نامه، حق ویژه دولت تهران را مورد سوء استفاده قرار دادند. بریتانیاییها در چهارچوب تقسیم و تغییر مقامات و تقسیم ثروت و قدرت ایلخانی و حاجی ایلخانی، کار خود را انجام می‌دادند و بنابراین برای تقویت آن و حتی برای اشاعه هدم اتحاد طوایف کمک و مساعدت می‌کردند. ولی بین سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۵، بریتانیاییها صبر خود از دست دادند. هنگامیکه حاکمیت دولت ایران نیز در سالهای آینده و در طول جنگ جهانی اول عملاً از بین رفت، بریتانیا مدعی انجام وظایف حکومت در جنوب شد. دیگر برای ایلخان شدن نیازی به فرمان ملوکانه نبود بلکه فقط نامه‌ای از کنسولگری بریتانیا یا یک واحد نظامی کنسولگری از جانب وزیر مختار انگلیس کافی بود و با کمک‌ها و مساعدتهای مستقیم او می‌توانست در قدرت باقی بماند. بنابراین یکبار دیگر، آنطور که در سایر قسمتهای جهان و در زمانهای دیگر اتفاق افتاده بود، بریتانیای کبیر برای سامان دادن و اصلاح وضعیتی که اقلاً تا حدودی خودش ایجاد کرده بود، پا به میدان نهاد.

پانویس های متن اصلی

۱- سیستم ترجمه لفظی واژه‌ها در این مقاله، از تلفظ فارسی استفاده کرده است تصریبی و با استفاده از علائم زیر ویر بکاررفته در زبان عربی؛ بنابراین حروف عربی و مشابهات تلفظی آنها در فارسی تشخیص داده نمی‌شوند. واژه‌های فارسی -عربی بکاررفته در زبان انگلیسی، چه در فرهنگ بین‌المللی نوین و بستر ویا در فرهنگ جغرافیایی و بستر اغلب باتلفظ Khan Ulama, Luristan بکار رفته‌اند تا تلفظ Khān, Ulamā, Lorestān و بدون اینکه آنها را به حروف مورب بنویسند. ۲- ایلخان لقبی است که در ترکیه و بین قبایل ترک معمول است و نشان رئیس قبیله بود که بعد در قرن ۱۹ به وسیله سلسله قاجار اقتباس و برای روسای قبایل در ایران بالاخص روسای بختیاری و قشقایی بکار برده می‌شود.

۳- اقتباس از تاریخ بختیاری نوشته سرهنگ ابوالفتح خان اوژن بختیاری (تهران ۱۳۴۵ش) صفحات ۸۵-۸۱

۴- سرهنری لیارد، «ماجرهائی در ایران، سوزیانا (شوش) و بابل» (نیویورک ۱۸۸۷)

Sir Henry Layard, Adventures in Persia, Susiana and Babylonia (New York 1887)

۵- جی.آر. گارثویت «بدویت روستائی و قدرت ایل». دانشگاه کالیفرنیا. ژوئن ۱۹۶۹

G.R. Garthwaite / Postrai Nomadism And Tribal Power.

۶- هفت و چهار لنگ که زمان صفویه رواج پیدا کرد به معنی هرلنگ یک جفت است و این از نظر شمارش احشام و کسب مالیات بوده است این مطلب بنابه گفته پرفسور امین بادایانی در دانشگاه کالیفرنیا لس آنجلس گرفته شده. در اینجا بدینست که اشاره شود که لنگ در گویش بختیاری لنگ بکسرل گفته می‌شود که همان معنی پا را می‌دهد ولی بختیاری وقتی به شعبه ایلی خود اشاره می‌کند همان لنگ را بکار می‌برد و معمولاً هفتلنگ (هفلنگ) می‌گویند و ت حذف می‌شود همینطور هم چهارلنگ (چالنگ) گفته می‌شود که هم (ه و هم ر) حذف می‌گردد اگر بخواهیم هریک را بصورت جمع صدا کنیم می‌گوییم هفلنگون و چالنگون که (ون) اضافه شده مربوطه به تمام طوایف ایل می‌گردد. (مترجم)

۷- در تعریف و ترجمه بسیاری از واژه‌های بکار رفته توسط بختیاری برای بیان اعضاء و وابستگان ایلی، مشکلاتی وجود دارد. مشکل مشابهی در مورد قبائل بدوی وجود دارد. رابرت مورفی و لئونارد کاسکان چنین نوشته‌اند: «پیشوند بیت برای مثال ممکن است با نام گروهی که تعدادشان به هزاران نفر برسد، بکار رود، و همچنین کاربرد آن در مورد افراد ساکن در زیر یک چادر هم درست باشد. آنطور که ایوانزیکارد اظهار می‌دارد: «... تمام این واژه‌ها نسبی هستند و در چیزهای مختلفی براساس موضوع مورد نظر، به شیوه‌ای کمابیش قابل فهم بکار می‌روند».

رابرت اف. مورفی و لئونارد کاسکان، «ساختار ازدواج عموزادگان بصورت موازنه‌ای (گابه‌گا)»

American Anthropologist LxI (February 1959) 18-19

گارثویت «بدویت روستائی و قدرت ایل». ص ۵۵

۸- همچنین کتاب فردریک بارث «بدوهای جنوب ایران»، اسلو ۱۹۶۴ - ص ۸۲ - ۴

۹- اعتمادالسلطنه «روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه» - ایرج افشار - تهران ۱۳۴۵-۱۹۶۷ ص ۱۹۷

۱۰- تاریخ بختیاری - اوژن بختیاری - ص ۸۷

۱۱- ایلنگ، یک عنوان دیگر قبایل ترک که توسط بختیارها نیز بعنوان معاون ایلخان مورد استفاده قرار گرفته است.

۱۲- بریتانیای کبیر - وزارت خارجه - متن پروژه شماره ۹۹ «چرچیل به ولف»، ۱۴ ژوئیه ۱۸۸۸ F.O ۳۹/۳۹

۱۳- لرد کرزن Lord در کتاب ایران و مسأله ایران چاپ نیویورک ۱۸۹۲ صفحه ۲۹۵.

۱۴- دولت هند، وزارت خارجه، سری E - نوامبر ۱۸۹۲ شماره ۱۷ گزارش پریس به وزارت خارجه بریتانیا

۱۵- بریتانیای کبیر - وزارت خارجه پریس به لاسلس، اصفهان شماره ۲۰ دسامبر ۱۸۹۳ F.O ۲۴/۵۴۸

Great Britain Foreign Office, Preec to Lascelles, Dec. 1893

- ۱۶- نقل از تاریخ بختیاری نوشته حاجی خسروخان سردار ظفر ۳۳-۱۳۲۹ شمسی ۱۹۱۴-۱۹۱۱ میلادی در تاریخ شمسی ظاهراً اشتباه شده زیرا با تاریخ میلادی تطبیق نمی‌کند و قاعدتاً در اواخر قرن سال شمسی باید باشد یعنی ۹۰ یا ۱۲۸۹ شمسی.
- ۱۷- همان کتاب
- ۱۸- همان کتاب ص ۸۴-۵
- ۱۹- همان کتاب
- ۲۰- حکومت هند، وزارت امور خارجه، شماره ۳۷۹ - ماه مه ۱۸۸۲ رونالد. F. تامپسون و ارل گرانویل. شماره ۱۸ - تهران - ۲۵ ژانویه ۱۸۸۲. انتقال گزارش توسط آقای بارینگ در سفر به جنوب ایران انجام گرفت - ۲۷ اکتبر ۱۸۸۱ تا ۲۴ ژانویه ۱۸۸۲.
- ۲۱- جی. سی. هوروتیز «تحلیل کرزن از سیاست و منافع بریتانیا در ایران و خلیج فارس» ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۹ - «دیپلماسی در خاور نزدیک و خاورمیانه» جلد ۱ (پرنیستون ۱۹۵۸) ص ۵ تا ۲۲۴
- ۲۲- فیروز کاظم زاده، «روسیه و بریتانیای کبیر در ایران». ۱۸۶۴-۱۹۱۴ «بررسی و مطالعه امپریالیسم» (نیو هیون ۱۹۶۸) ص ۳۴۴.
- ۲۳- وزارت خارجه دولت هندوستان نام کاپیتان هانل cap. hanul مقیم منطقه خلیج فارس به سرهنگ شل cap. shell نماینده و وزیر در ارزروم (۱۸۴۱ میلادی).
- ۲۴- وزارت خارجه بریتانیای کبیر نامه دوRAND Durand به سالیزبری که از متن نامه پریس کنسول بریتانیا Preece در اصفهان که گزارشی در مورد بختیاری داده بوده اکتبر ۱۸۹۵ میلادی. از همین منبع
- ۲۵- همان کتاب.
- ۲۶- وزارت خارجه بریتانیا از نامه هاردینگ Harding به سالیزبری در تهران مه ۱۸۹۷. شماره ۷۳ - متن بایگانی شده شماره ۲ اف.او ۵۳۹/۷۶
- ۲۷- وزارت امور خارجه بریتانیای کبیر، شماره ۵۷ هاردینگ به سالیسبوری. تهران ۲۸ ماه مه ۱۸۹۸. اف.او ۵۳۹/۷۸
- ۲۸- حکومت هند، وزارت امور خارجه، سری. «ئی» نوامبر ۱۹۰۱ هاردینگ به لنزداون قلهک. ۲۶ ژوئن ۱۹۰۱. وقایع ۹
- ۲۹- همان کتاب - هاردینگ به لنزداون جولای ۱۹۰۱. وقایع ۱۰
- ۳۰- همان کتاب وقایع ۱۲۹ هاردینگ به F.O. شماره ۲۲ - تهران ۲۱ آگوست ۱۹۰۳
- ۳۱- همان کتاب وقایع ۶۵۰ اسپرینگ رایس به وزیر امور خارجه حکومت هند. تهران دوم نوامبر ۱۹۰۶
- ۳۲- وزارت امور خارجه بریتانیای کبیر. شماره ۱۶ - اسپرینگ رایس به گری. تهران ۱۵ آوریل ۱۹۰۷. F.O. ۴۱۶/۳۲
- ۳۳- حکومت هند، وزارت امور خارجه - سری E. وقایع ۱۵-۱. آگوست ۱۹۰۷. شماره ۱۲ اسپرینگ رایس به گری - ۲۶ آوریل ۱۹۰۷
- ۳۴- همان کتاب وقایع ۲۷-۳۱۹ - نوامبر ۱۹۰۷، شماره ۳۱۹، لورن به اسپرینگ رایس به ماه مه ۱۹۰۷.
- ۳۵- همان کتاب محتوی پرونده شماره ۳۲۵ - لوریم به اسپرینگ رایس. ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷.
- ۳۶- همان کتاب. وقایع ۲۲۲ - لوریم به اسپرینگ رایس - ژانویه ۱۹۰۸.
- ۳۷- سرآرنولد ویلسون - «جنوب غربی ایران، یادداشت‌های سیاسی یک افسر» ۱۹۰۷-۱۹۱۴ (لندن ۱۹۴۱) ص ۱۸.
- ۳۸- ال. بی. ال. سوتون «نفت ایران، بررسی سیاست قدرت» (لندن ۱۹۵۵) ص ۱۹ تا ۲۰
- ۳۹- ال تی - آ تی - ویلسون. «مختصری از روابط دولت بریتانیا با قبایل و شیوخ عربستان» (کلکته ۱۹۱۲) صفحه ۳۷.
- ۴۰- دولت هند - وزارت امور خارجه. سری E، وقایع ۵۲۴. بارکلی به گری تهران. ۴ اکتبر ۱۹۰۹
- ۴۱- همان کتاب وقایع ۵۴۵، رنکینگ به بارکلی. اردوی قلمه تل - ۱۴ اکتبر ۱۹۱۰ - اهواز - ۲۸ اکتبر ۱۹۱۰ - همچنین به کتاب بدویت روستائی اثر گارثویت صفحه ۵۵ نگاه کنید.

- ۴۲- ام.وای. یانگ. «خاطرات»، حکومت بختیاری (اگوست ۱۹۱۲) نامه خصوصی به مولف ۱۹۶۷.
- ۴۳- جی.آر. گار تویت. ضمیمه IX - نسخه توافقنامه به سردار جنگ در خوانین بختیاری: عدم اتحاد ایلی در ایران.
- ۴۴- حکومت هند - وزارت امور خارجه - خارجی B. وقایع ۱۸ تاوولی به گری. شماره ۱۵ - تهران - ۱۰ ژوئیه ۱۹۱۲.
- ۴۵- همان کتاب. وقایع ۱۸۱ تاوولی به گری - تهران - ۶ اگوست ۱۹۱۲
- ۴۶- بریتانیای کبیر، کتابخانه مربوط به اداره هند شماره ۲۰ پرونده‌های سیاسی و سری مسائل ایران و بختیاری
- ۴۷- همان کتاب شماره ثبت ۱۰۸۲
- ۴۸- همان کتاب - جلد ۵۰ شماره ثبت ۱۷۴۸ - ۱۱ و ۱۲ مه ۱۹۱۵ وزارت امور خارجه و سیاسی - شماره ۳۸۶
- اف- تهران ۸ اکتبر ۱۹۱۵.
- ۴۹- وزارت امور خارجه دولت هند - جنگ سری - ماه مه ۱۹۱۶ - وقایع ۴۹ ۲۲۲ - شمار ثبت B ۳۰۳۱ - رزیدنت سیاسی خلیج فارس به وزیر دولت هند - وزارت امور خارجه و سیاسی - بصره ۱۵ دسامبر ۱۹۱۵.
- ۵۰- بریتانیای کبیر - کتابخانه اداره هند - شماره لیست ۲۰ - پرونده‌های سیاسی و سری جلد ۱۹۱۴۵
- ۵۱- همان منبع
- ۵۲- دولت هند - وزارت خارجه - جنگ سری - مه ۱۹۱۶ وقایع نیگ ۲۲۲ - شماره ۳۰۳۱ و ۱۵ دسامبر ۱۹۱۵
- ۵۳- همان منبع - اگوست ۱۹۱۶ - پرونده ۲۹ - مارلینگ به گری - تهران ۱۷ فوریه ۱۹۱۶
- ۵۴- همان منبع - اکتبر ۱۹۱۶ - شماره وقایع ۶۰ کاکس به وزیر HBM - شماره پرونده ۲۴۷۶ بصره - ۲۶ مه ۱۹۱۶.
- ۵۵- همان منبع

توضیحات مترجم

- ۱- بدنبال شرح واقعه دستگیری محمدتقی خان مقتدرترین خان در ناحیه بختیاری در سال ۱۸۴۱ میلادی (۱۲۲۰-۳ شمسی) و به دنبال آن، سال‌ها بعد، خود حسینقلیخان ایلخانی در سال ۱۸۸۲ (۱۲۶۱-۳ شمسی) که در اصفهان بدست پسر بزرگ اما صیغه زای ناصرالدین شاه کشته شد. ظل السلطان پسر بزرگتر ناصرالدین شاه چون مادرش صیغه و ملکه نبود، احترام مادر مظفرالدین میرزا را نداشت به همین دلیل به ولیعهدی انتخاب نشد.
- ۲- دراین مورد پروفیسور گار تویت منبع این خبر را «تاریخ بختیاری» نوشته سرهنگ اوژن ذکر کرده، بنظر من بمدار مرگ محمد شاه که سلطنت به پسرش ناصرالدین شاه تفویض گردید، موجب این شد که در این کتاب منصوب نمودن حسینقلی خان را به محمدشاه نسبت داده باشد، در صورتی که حکم رسمی ایلخانی‌گری حسینقلی خان با سفارش و معرفی امین السلطان، ملقب به امیرکبیر، از طرف ناصرالدین شاه بود که عین حکم رسمی را در بین اسناد برپاد رفته نواده ایلخان، ملکشاه خان ظفر، من شخصاً دیده و آنچه بیاد دارم پس از تعارفات و عناوین نسبت به شاه، معرفی حسینقلی خان از نظر شجاعت و لیاقت و مردمداری از جانب امیرکبیر بوده و در متن آن ناصرالدین شاه حسینقلی خان را به ایلخانی‌گری سرتاسر منطقه بختیاری و ضمناً ناظم خوزستان منصوب نموده. (مترجم)
- ۳- طایفه زراسوند یابه قول بعضی زراسب وند. (مترجم)
- ۴- ظل السلطان خود در مورد قتل ایلخانی، خود را بنام اینکه دستور پدرش را اجرا کرده بود و ناگزیر از اطاعت بود ذکر کرده و داستانی جالب از گردش با اسفندیارخان پسر بزرگ حسینقلی خان را در جنوب اصفهان (هزار جریب) به میان می‌کشد که پس از مرخصی اسفندیار خان که با وساطت حاجی علیقلیخان سردار اسعد، برادر کوچکتر اسفندیار خان صورت گرفت و اسفندیار خان رابه ایلخانی‌گری بختیاری منصوب کردند، روزی او را دعوت به سواری و گردش می‌کند و چون از شهر خارج می‌شوند به گارد مخصوص و سواران دیگر می‌گویند شما توقف کنید من با اسفندیار خان صحبت‌هایی دارم و تا اشاره نکنم دنبال ما نیایید. راهی را که ظل السلطان انتخاب کرده همان راه یعنی راه اصفهان به شیراز که در نزدیکی اصفهان راه چهار محال بختیاری بطرف جنوب غربی از آن جدا می‌گردد. پس از اینکه مسافت زیادی از

۵- دختر سپهدار، فرزند حاجی ایلخانی بی بی مریم نام داشت که از بی بی های زیبای بختیاری و دارای چشمانی زمردین بود که به ارث نصیب نوه اش ثریا اسفندیاری دختر خلیل خان اسفندیاری شدند. (مترجم)

دومین اشتباه، نزدیکی ایلخانی با مظفرالدین میرزای ولیعهد بود. البته با امین السلطان (امیرکبیر) بسیار نزدیک و صمیمی بود، او از طرف فامیل بختیاری هفت سال ملترزم رکاب ولیعهد و در تبریز مشاور او بود و درخوش گذرانی هم سلیقه بودند، محمدحسین خان سپهدار فرزند بزرگ برادر ایلخانی، حاجی ایلخانی بود. اعتماد السلطنه (فرهادمیرزا) از دشمنان ایلخانی بود ولی با حاجی ایلخانی و فرزندانش دوست و نزدیک بود. این اشارات مترجم همه از قول دایمی بزرگوارم شادروان حضرت امیرحسین خان ایلخان ظفر که از پدر بزرگوار خود مرحوم حاجی خسروخان، ایلخان سردار ظفر بختیاری که فرزند چهارم ایلخانی بود و هم از شادروان حضرت علی بی بی نازیبگم فروغ ظفر بختیاری و مضافاً مادرم حضرت علی بی بی شوکت اسمد (ایلخان ظفر) خواهر فروغ ظفر که خدایش سلامت وزنده نگهدارد، بوده‌اند. بد نیست که خوانندگان بدانند با آنکه ظل السلطان از قدرتمندی خوانین بختیاری خوشنود نبود با ایلخانی بختیاری یعنی حسینقلی خان روابط نزدیک داشت و هم از او بسیار تلک می‌گرفت، چه به صورت وجه نقد یا اسبان خوب و دیگر چیزها و نیز چنانکه بعضی از نویسندگان معتقدند بی‌میل نبوده که با کمک ایلخان، مظفرالدین میرزا را از سر راه بردارد و خود به مقام ولیعهدی نائل آید و به همین خاطر مرتباً جاسوسانی به خطه فرمانروایی ایلخانی گسیل می‌داشت که یکی از آنها نجم‌الملک بود که به عنوان دیدار و خرید اسب ابتدا به خوزستان و سپس از راه بختیاری به مرکز برگشته و به شاه اطلاع داد که سلطنت او در مقابل شمشیر ایلخانی موثری را می‌ماند که هرگاه ایلخانی خواست با یک ضربت آن را قطع می‌کند و این بود که ظل السلطان دستور داد و از او خواست که اگر می‌خواهی در نزدیک ما مثل سابق مقام و منزلتی داشته باشی باید بی‌درنگ حسینقلی خان ایلخانی را از میان برداری و در واقع کار ظل السلطان انجام دستور پدرش بود.





امیر داندان خان بختیاری (شیر علی مردان)

زندگینامه

حماسه علی مردان خان بختیاری

مهراب امیری

چنین گفت نر جفت را ماده شیر که فرزندان گر نباشد دلیر
ببریم از او مهر و پیوند پاک پدرش آب دریا و مادرش خاک

تاریخ کهن سال ایران، شاهد مبارزات و فداکاری های بسیاری از قهرمانان و مردان شجاع و دلیری است که در هنگام خطر از کشته شدن نهراسیدند و بی باکانه به پیشواز حوادث شتافتند و مردانه تا آخرین لحظه حیات از شرف و حیثیت خود دفاع کردند و خطر مرگ را به پیشیزی نگرفتند و سرانجام جان خود را برای رسیدن به اهداف خود ایثارگرانه از دست دادند.

مهرتری گر بکام شیر در است شو خطر کن زکام شیر بجوی

در بین این راهمردان دلیر و سلحشور، در اینجا تنها به نام سه تن از آنها اشاره می کنیم. جلال الدین خوارزمشاه، لطفعلی خان زند، علی مردان خان بختیاری.

می گویند هنگامی که سلطان جلال الدین در آخرین نبرد خود درکنار رودخانه سند با لشکریان مغول مصاف می داد، چون بخت را با خود یار و مساعد نیافت با یک حمله مردانه صف مغولان را از هم شکافت و خود را به لبه بلند رودخانه رسانید و در میان بهت و حیرت مغولان نهیب بر اسب زد و از ارتفاع چند متری خود را بدرون رودخانه پرتاب کرد و شناکان خود را به آن سوی رودخانه رسانید. چنگیزخان که مجذوب

آنهمه تهوور و بی باکی شده بود در حالی که انگشت تحیر و تحسر به دندان می‌گزید رو به فرزندان خود کرد و گفت: از پدر، می‌بایست چنین پسری باقی بماند.^۱

داستان پرخورد عبرت انگیز شاهزاده نگون بخت و مغلوب زند را با فاتح خونخوار قاجار، چون به عصر ما نزدیکتر است همه بخوبی می‌دانیم. یک مورخ انگلیسی که در روزهای سرگردانی لطفعلی خان با وی دیداری داشته و مجذوب شجاعت و مردانگی او شده بود، درباره وی می‌نویسد: شجاعت و پایداری و خویشتن داری که در هنگام بلا و بدبختی از خودنشان می‌داد مضمون قصاید و ترانه‌هایی است که تا زبان فارسی زنده است، ممکن است باقی بماند؛ در دوران عزت و کامکاری، جوانمرد، خوش پرخورد و دلپذیر و درایم مصیبت و بدبختی به اندازه‌ای بزرگووار و باشکوه بود که طبیعت بشری کمتر قادر به تحمل آن خواهد بود.^۲

شگفت آنکه ما چنین توصیفی را از زبان یکی از زندانیان دوره رضاشاه درباره علی مردان خان بختیاری می‌شنویم. بزرگ علوی که بنا برحسب مرام و مسلک خود چندان عنایتی به رؤسای ایلات و هشایر نداشت، براساس شنیدنی‌های خود با لحن ستایش آمیزی درباره آخرین لحظات زندگی علی مردان خان سخن می‌گوید: "... دیوارها و حیاط‌های این زندان قصر چیزها دیده‌اند... این علی مردان خان بختیاری را دیده‌اند که روز مرگ جامه زیبا برتن کرد و سروصورت خود را آراست و مردانه به قتلگاه رفت."^۳

علی مردان خان که بود!

علی مردان خان، پسر علی قلی خان و او پسر محمدعلی خان و او پسر الله کرم خان و او پسر محمدحسین خان و او پسر ابدال خان از طایفه محمود صالح بختیاری است.

ابدال خان، هموزاده علی مردان خان، پسر حیدرآقا، فاتح اصفهان و نایب السلطنه ابوتراب میرزا (شاه اسماعیل سوم) صفوی است. مشهور است پس از آنکه ابدال خان را در کهنیز فریدن به اسارت گرفتند و نزد آغا محمدخان قاجار بردند، در مقام تعریض بدون ترس و واهمه خطاب به شاه قاجار گفت: مشیت الهی بر این قرار گرفت که مرا اسیر پیرزنی نماید.

مادر علی مردان خان بی بی مریم، دختر حسینی خان ایلخانی است. ایلخانی بی بی فاطمه دختر علی رضاخان کیانرسی را به زوجیت گرفت در عوض خواهر خود بی بی آغاییگم را به عقد علی رضاخان درآورد.

۱. روضه الصفاء، تالیف میرخواند، جلد ۴، ص ۷۲۱

۲. ده سفرنامه، ترجمه مهاباد امیری، ص ۱۱۲-۱۱۱ (چاپ وحید ۱۳۶۶)

۳. پنجاه و سه نفر، بزرگ علوی، ص ۸۲ (چاپ امیرکبیر ۱۳۵۷)

ثمره ازدواج حسینقلی خان و بی بی فاطمه، بی بی مریم بود که در جنگ جهانی اول طرفداری از آلمان و عثمانی، بر ضد انگلیس و روس قیام کرد و وحیده‌ستگردی در قصیده معروف خود تحت عنوان «نوید فتح» در مدح او گفته است.

ای مریم مسیح دم، ای افتخار ملک	بازوی جاه، دست شرافت سوار ملک
گر حکمران تو بودی در اصفهان	زار این چنین نبود کنون روزگار ملک
از جای خیز ایل سلحشور بختیار	بنمای باردگر، چون بخت یار ملک
امروز ایل بختیاری فرمانبر تواند	سرها به کف گرفته برای نثار ملک
کن تخت شادمانی بیگانه سرنگون	ای شادی روان زمانه ای غمگسار ملک ^۱

پرفسور گارنویت استاه کرسی تاریخ و مستشرق معروف آمریکایی در مقام تجلیل از بی بی مریم گفته است: «این پیرزن برجسته روحی سرکش و فکری مستقل داشت و در تعیین سیاست بختیاری بویژه در جنگ جهانی اول نقش مهمی ایفا کرده»^۲ شکی نیست که در دامان چنین شیرزنی فرزندی دلیر چون علی مردان خان پرورش خواهد یافت.

علی مردان خان در کودکی پدرش را از دست داد و ناگزیر همراه مادرش از خانه پدری به خانه حاجی علی قلی خان سردار اسعد نقل مکان کرد. پس از آنکه بی بی مریم بعقد فتح الله خان سردار ارشد درآمد، علی مردان هنوز در خانه سردار اسعد و سردار ظفر بسر می‌برد و در همانجا به مکتب خانه رفت و به دانش آموزی پرداخت.^۳ بعد از دوران بلوغ تا سال ۱۳۰۲ شمسی قمری که طوایف چهارلنگ از قلمرو بختیاری مجزا شدند ما از زندگی علی مردان خان اطلاعی در دست نداریم و تنها می‌دانیم که در همین سال، محمد علی خان و علی مردان خان به ترتیب یکی به سمت ایلخانی و دیگری به عنوان ایلبگی طوایف چهارلنگ مصدر کار شدند.

نگاهی به اوضاع بختیاری در سال های قبل و بعد از ظهور رضاخان

بختیاری ها بعد از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه، اداره امور کشور را بدست گرفتند و سالها بعد بعنوان وزیر، نخست وزیر، فرماندار و استاندار حکمرانی کردند.

با آغاز جنگ جهانی اول اختلاف و دویت بتدریج در ایل بختیاری بالا گرفت و خوانینی چون فتحعلی

۱. ره آورد وحید جلد اول ص ۱۷

۲. بختیاری در آینه تاریخ. پرفسور گارنویت ترجمه مهراب امیری

۳. خاطرات سردار ظفر ص ۱۵۸-۱۴۷

خان سردار معظم و ابراهیم خان ضرغام السلطنه در جنگهای مهاجرت، و سالار مسعود و چراغعلی خان با روسها درگیر جنگ شدند.^۱ با پایان گرفتن جنگ، کم و بیش آرامشی در منطقه بختیاری بوجود آمد. با ظهور رضاخان در صحنه سیاست ایران (۱۲۹۹) و روابط نزدیک جعفرقلی خان سردار اسعد با وی بختیارها هنوز ته رنگی از قدرت را در دست داشتند؛ ولی رضاخان بتدریج پایه‌های حکومت خود را مستحکم تر می‌کرد و در سال ۱۳۰۰ لشکر جنوب تحت فرماندهی امیر لشکر محمود خان ایرم تشکیل گردید...

در اواخر تیرماه ۱۳۰۱، یک ستون نظامی که از طریق قلمرو بختیاری هازم خوزستان بودند، در کاروانسرای شلیل در ارتفاعات مروارید خلع سلاح شدند.^۲ در سال ۱۳۰۳ هدهای از سران بختیاری، چون یوسف خان امیر مجاهد، مرتضی قلی خان صمصام، سالار ارفع، سردار حشمت و سالار اقبال و چند نفر دیگر به قیام سعادت خزل پیوستند. رضاخان در آن موقع تا سرکوب قیام سعادت با ایلات جنوب با مدارا رفتار می‌کرد ولی بعد از تسلیم شیخ خزل روش خشن تری با رؤسای عشایر در پیش گرفت.

در سال ۱۳۰۳ شمسی اقداماتی به منظور دریافت مالیاتهای معوقه بعمل آمد. در سال ۱۳۰۴ سلطان مشیری مامور خلع سلاح عشایر بختیاری شد؛ خلع سلاح با کمک سردار معظم بختیاری که در آنموقع حکومت چهارمحال را بعهده داشت تقریباً بصورت موفقیت آمیزی به مرحله اجرا درآمد.^۳

در همین گیرودار، بر سر پرداخت مالیات بین خوانین بختیاری و مالکین چهارمحال اختلافاتی بروز کرد که در نتیجه انجمنی بنام «جمعیت اتحاد چهارمحال و توابع» برای کوتاه کردن دست خوانین تشکیل گردید و بدنبال آن موضوع حل اختلاف به مرکز و عدلیه احاله شد و سرانجام غلامحسین سردار محتشم و محمدتقی خان امیرجنگ، ایلخانی و ایلگی بختیاری از مقام‌های خود برکنار شدند و غلام رضاخان مظفرالممالک به سمت فرماندار چهارمحال منصوب گردید.

بازتاب ناآرامی‌های جنوب در شورش بختیاری

در پاییز سال ۱۳۰۷ بین عشایر بویراحمدی و قوای دولتی به فرماندهی سرتیپ ابوالحسن پورزند زده‌خورد شدیدی در ارتفاعات دورک مدو درگرفت کامی‌لهراسب یکی از رزمندگان دلیر عشایر در این جنگ رشادت

۱. ایران در جنگ بزرگ مورخ الدوله سپهر ص ۷۵

۲. گلگون کفنان سرتیپ میرحسین یکرنگیان ص ۳۹۱

۳. شناخت سرزمین بختیاری، کریم نیک زاد، امیرحسینی ص ۲۷۵

زایدالوصفی از خود نشان داد که سرانجام منجر به شکست قوای دولتی گردید.

در زمستان ۱۳۰۷ علی‌خان سالار حشمت برادر کوچکتر اسماعیل‌خان صولت‌الدوله سر به شورش برداشت؛ طولی نکشید که ایل بهارلو، یکی از انشعابات ایل خمسه، به رهبری عبدالحسین‌خان به شورشیان پیوست. دامنه شورش بتدریج گسترش یافت و شیراز در خطر محاصره قرارگرفت تا جایی که در شانزدهم خرداد ۱۳۰۸ تفتنگچیان دره شوری در ارتفاعات پُل‌خان به اردوی دولتی به فرماندهی سرتیپ حبیب‌الله‌خان شیبانی شبیخون زدند و تلفات سنگینی وارد آوردند. این جنگ و ستیز ادامه داشت، تا اینکه دولت مجبور شد به تقاضای شورشیان تن دردهد و صولت‌الدوله را که از قبل در تهران تحت نظر بود آزاد و روانه شیراز کند و ارکان حکومتی فارس را تماماً از کار برکنار کند.^۱

قیام علی‌مردان‌خان و تشکیل هیئت اجتماعی

در حالی که شورش فارس هنوز فروکش نکرده بود، نوهی ناآرامی و حلائی از حصیان در ایل بختیاری مشاهده می‌شد و طولی نکشید که علی‌مردان‌خان جمعیتی به نام "هیئت اجتماعی بختیاری" مرکب از دوازده نفر از سران و کلاتران بختیاری تشکیل داد و اعلام کرد که برای استیفای حقوق از دست رفته عشایر بختیاری علیه دولت مبارزه خواهد کرد. دولت که هنوز درگیر مسئله فارس بود شتابزده محمد رضاخان سردار فاتح و محمدتقی‌خان امیر جنگ را به گرمسیر فرستاد تا با علی‌مردان‌خان وارد گفتگو شوند؛ ولی قبل از آنکه فرستادگان دولت بتوانند کاری انجام دهند شورشیان پل شالو را که در مسیر جاده بختیاری به خوزستان است، منهدم کرده و رفت و آمد در این منطقه را قطع کردند و سپس در تنگ گزی و شوراب اجتماع نمودند و از پرداخت مالیات به دولت سر باز زدند و تصمیم گرفتند که از سمت پشتکوه بختیاری به فریدن حمله کنند. گفتگوی سردار فاتح و امیر جنگ با علی‌مردان‌خان به جایی نرسید ناگزیر به تهران مراجعت کردند.^۲

در خلال این رفت و آمدها شورش ابعاد وسیعتری یافت طوایف زراسوند، احمدی، احمد خسروی و بابادی به نهضت علی‌مردان‌خان پیوستند.

در نیمه خرداد ۱۳۰۸ شورشیان به سوی دهکده به حرکت درآمدند؛ دولت مرکزی که هنوز درگیر مسائل فارس بود، سعی داشت موضوع را به نحو مسالمت‌آمیزی حل و فصل نماید. دوباره امیر جنگ از تهران به چغاخور رفت و به اتفاق سردار ظفر، سردار محتشم و مرتضی قلی‌خان که در بختیاری بودند با علی‌مردان

۱. روزنامه حبل‌المتین شماره ۲۴ و ۲۵ (۱۸ تیر ۱۳۰۸ شورش عشایر فارس. کاوه بیات ص ۷۶-۲۹)

۲. خاطرات هرمز احمدی خاطرات وحید (شماره ۲۱ و ۲۲ شهریور ۱۳۵۲)

خان به گفتگو نشستند؛ ولی در حقیقت همه خوانین از اقدامات رضاشاه ناخشنود بودند و از خطری که از جانب نظام پهلوی کل موجودیت عشایر را تهدید می‌کرد آگاه بودند؛ غیر از جمفرقلی خان سردار اسعد که در آن وقت سمت وزارت جنگ را به عهده داشت و با شاه صمیمی بود، بقیه خوانین چهارلنگ و هفت لنگ و اولاد ایلخانی و حاجی ایلخانی کشمکش‌های گذشته را از یاد برده همگی در مخالفت با رضاشاه هم‌عقیده بودند. بعضی از آنها مانند سردار فاتح و سردار اقبال به طور عملی به جناح علی مردان خان پیوستند و عده‌ای نیز با رهبران گروه‌های مخالف همکاری می‌کردند؛ البته جای شگفتی نبود اگر گفتگوی خوانین بزرگ بختیاری با علی مردان خان منجر به شکست گردید.^۱

سردار فاتح و امیر جنگ برای جلوگیری از تصادم و برخورد قوای دولتی با پارتیزان‌های علی مردان خان، یاور صادق خان حاکم دهکرد را راضی کردند که از شهر خارج شود، ناگزیر وی به اتفاق سایر رؤسای دولتی، دهکرد را ترک گفت و شهر در ۲۷ تیرماه ۱۳۰۸ به تصرف علی مردان خان و سایر رهبران شورشی درآمد.^۲ با وقوع این حادثه دولت مصمم شد که با قوه قهریه شورشی بختیاری را سرکوب کند لذا سرتیب محمد محتشمی و سرهنگ سیف‌الله شهاب برای رهبری عملیات نظامی از تهران به اصفهان عزیمت کردند تا فرماندهی فوج مختلط اصفهان و یزد را با پوشش هوایی چند فروند هواپیما بر ضد شورشیان، برعهده گیرند.

در آغاز عملیات، سرهنگ محمدخان میمند برای آزاد ساختن دهکرد به فرماندهی یک ستون نظامی با تجهیزات و وسایل موتوری از تنگ بیدگان گذشت تا در سفید دشت مستقر گردد، دسته‌های سوار بختیاری به فرماندهی نادرقلی خان پسر سردار اشجع و اسماعیل خان زراسوند داماد امیرمفخم با تمرکز نیرو در ارتفاعات حلوایی و تنگ انجیره و دیگر معابر کوهستانی ستون اعزامی را در محاصره گرفتند. سرتیب محتشمی چند فوج پیاده نظام را با پشتیبانی یک واحد توپخانه به فرماندهی سروان عبدالله هدایت مأمور کرد که از محور بیدگان پیشروی کند و خط محاصره را بشکافد ولی قوای اعزامی پس از تلفات سنگین زمین‌گیر شد و ناچار به عقب‌نشینی گردید. قوای دولتی حتی قادر نشد از طریق هوا آذوقه و مهمات به محصورشدگان سفید دشت برساند.^۳ بدین ترتیب ستون نظامی در دو موضع جداگانه اما در یک محل، در سفید دشت در محاصره کامل قرار گرفتند و تمام سعی و کوشش قوای دولتی برای رفع محاصره بی‌نتیجه ماند. غیر از قوای محاصره شده، یک ستون نظامی که به فرماندهی سرهنگ جلوه از محور بروجن عازم

۱. روزنامه شفق سرخ (۱۷ تیرماه ۱۳۰۸)

۲. شناخت سرزمین بختیاری، نیکزاد امیرحسینی، ص ۲۸۲

۳. رضاشاه در آینه خاطرات. ابراهیم صفائی، ص ۲۶۰

دهکرد بودند نیز، به دست بختیاری‌ها اسیر شدند و پس از خلع سلاح به دهکرد اعزام گردیدند. به موازات این عملیات ساخلو مستقر در جانکی به فرماندهی ستوان سپانلو خلع سلاح، و سروان عنایت‌الله سهراب نیز در پادگان دیگری به اسارت شورشیان درآمد.^۱

عجز و ناتوانی قوای دولتی در مقابله با علی مردان خان و متحدانش فرصتی به دست مخالفان دولت داد، تا بنا به نوشتهٔ مخبرالسلطنه هدایت، رئیس الوزراء وقت، شایع کنند که ایران جمهوری است و مستوفی‌الممالک رئیس جمهور خواهد بود.^۲

دولت، صمصام‌السلطنه و امیرمقخم را به بختیاری اعزام داشت تا با علی مردان خان به مذاکره بنشینند و در ضمن با ارسال تأمین‌نامه جهت محمدجوادخان سردار اقبال و محمدرضاخان سردار فاتح سعی می‌شد تا آن دو را از صفوف مخالفان دولت جدانمایند.^۳

در زمانی که گفتگو برای مصالحه ادامه داشت، اعزام و استقرار نیروهای دولتی در منطقه آغاز گردید و با پایان گرفتن شورشیان فارس واحدهای مستقر در فارس به تدریج به اصفهان منتقل می‌شدند^۴ و سرتیب شاه بختی فرماندهی قوای دولتی را به عهده گرفت؛ از طرف دیگر واحدهایی از قوای دولتی به فرماندهی سرهنگ محتشمی در تنگ دزدان و بخشی دیگر نیز به فرماندهی سرهنگ بهادر بختیاری (بردار سردار اسعد) به اتفاق خود شاه بختی در مدخل تنگ بیدگان موضع گرفتند.

قوای کمکی دیگر نیز از خرم‌آباد به فرماندهی سرتیب تاج‌بخش رهسپار فریدن شدند تا از محور پل ورگون در آزادسازی دهکرد وارد عمل شوند.^۵

آخرین حملهٔ نیروی نظامی هنگامی آغاز شد که علی مردان خان و متحدانش در زردیا (نزدیکی قهوه‌رخ) با نمایندگان دولت، دربارهٔ بخشودگی مالیات ده ساله و معافیت از نظام وظیفه و انتصاب رهبران شورشی به مقامات دولتی و دیگر مسائل مورد علاقه‌شان مشغول مذاکره و چانه‌زدن بودند.^۶ چون بیشتر رزمندگان بختیاری در ارتفاعات مشرف به تنگ بیدگان متمرکز بودند، انتظار می‌رفت که یورش قوای دولتی با توجه به آرایش جنگی آنها از آن قسمت آغاز گردد. ولی برعکس فوج پیاده پهلوی با

۱. شناخت چهارمحال بختیاری، نیکزاد امیرحسینی، ص ۴۹۶

۲. خاطرات و خطرات. مخبرالسلطنه هدایت، ص ۲۸۳

۳. روزنامه ایران (نهم مرداد ۱۳۰۸)

۴. روزنامهٔ شفق سرخ (۲۰ مرداد ۱۳۰۸)

۵. تاریخ پنجاه سالهٔ نیروی زمینی شاهنشاهی ایران. کاظمی ... ص ۱۰۹

۶. گلگون کفنان سرتیب میرحسین یگرنگیان، ص ۳۹۵

پشتیبانی آتشبارهای توپخانه به فرماندهی سروان هدایت و یک اسکادران سواره نظام زیر فرمان ستوان نصرت‌الله خان معتضدی تحت فرمان سرهنگ ضرابی حمله اصلی را به تنگ انجیره آغاز کردند و پس از سه روز عملیات بی‌وقفه، بختیارها ناگزیر عقب نشستند و تنگ به دست قوای دولتی افتاد.^۱ با اشغال تنگ انجیره قوای دولتی به خوبی می‌توانستند به سوی ارتفاعات دست چپ تنگ بیدگان و یا خود سفید دشت پیشروی کنند روز بعد هر دو طرف مواضع یکدیگر را زیر آتش گلوله گرفتند و به جنگ و دفاع از منطقه سیاه کوه پرداختند، ولی روز دوم قوای دولتی با پشتیبانی آتش توپخانه و مسلسل‌ها حمله آغاز کرد. در ابتدا ارتفاعات دست چپ، و سپس بلندیهای سمت راست بیدگان را به تصرف درآورد و بدین ترتیب راه اصلی برای حمله به دشت و شکستن حلقه محاصره قلاع سفید دشت امکان‌پذیر گردید.

قوای دولتی پس از دو روز توقف و استراحت و تجدید آرایش، پیشروی خود را آغاز کرد و از آن طرف هم ستونهای محاصره شده به فرماندهی سرهنگ میمند و سروان تقی ناصری از داخل وارد عمل شدند و سرانجام محاصره سفیددشت پس از بیست روزه پایان رسید.^۲ درنهم مرداد قوای دولتی پس از زدوخورده کوتاهی در قهوه‌رخ، دهکرد را به تصرف درآوردند^۳، پارتیزانهای عشایری قبلاً شهر را تخلیه کرده بودند. دو روز بعد از ورود قوای دولتی به دهکرد، نیروهای کمکی سرتیپ تاج‌بخش نیز وارد شهر شدند چنانچه این قوا دو روز زودتر خود را به منطقه عملیات جنگی می‌رسانید احتمال می‌رفت که رزمندگان عشایر در حوالی دهکرد در محاصره قوای دولتی درآیند.

بختیارها بار دیگر در سه فرسخی دهکرد متمرکز شدند و با قوای دولتی به زدوخورده پرداختند ولی در برابر آتشبارهای نظامی کارآیی خود را از دست داده و بتدریج متلاشی شدند.

بیشتر رؤسای شورشی مورد عفو قرار گرفتند و مرتضی قلی خان صمصام نیز به حکومت بختیاری منصوب گردید^۴ تنها علی مردان خان با عده‌ای از افراد وفادارش تسلیم نگردید و تا مدتها سرتیپ تاج‌بخش و قوای نظامی لرستان تا میانکوه بختیاری وی را تعقیب کردند و سرانجام پس از مدتی او هم تأمین گرفت و به خانه و کاشانه خود مراجعت کرد^۵ ولی رضاخان، کسی نبود که از تقصیر این سرکرده رشید بختیاری که منطقه را بر ضد او به آشوب کشیده بود بگذرد.

۱. رضاشاه در آینده خاطرات. ابراهیم صفایی، ص ۲۶۵

۲. روزنامه ایران (۲۵ مرداد ۱۳۰۸)

۳. روزنامه حبل‌المتین (شماره ۳۸ و ۳۹ شهریور ۱۳۰۸) و روزنامه ایران (۲۵ مرداد ۱۳۰۸)

۴. روزنامه شفق سرخ (۲۲ مرداد ۱۳۰۸)

۵. گلگون کفنان سرتیپ یکرنگیان، ص ۲۹۷ و خاطرات هرمز احمدی خاطرات وحید شهریور ۵۲

نگرانی رضاشاه از ورود اسلحه قاچاق به کشور

موضوع تهیه اسلحه برای رزمندگان عشایر از جمله مسائلی بود که فکر رضاشاه و کابینه مخبرالمعظم را در آن زمان به خود مشغول می‌داشت چون سلاحهایی که در دست عشایر بود، بیشتر مارک انگلیسی داشتند، لذا دولت بکرات به مقامات انگلیسی هشدار داده بود که سعی کند از ورود اسلحه قاچاق به ایران از طریق شیخ نشین‌های خلیج فارس، که در آن موقع تحت قیمومیت آن دولت بود جلوگیری به عمل آید. ولی این حقیقت انکارناپذیر نیز وجود داشت که عشایر به رغم اقدامات دولت در جهت خلع سلاح، همیشه مقدار هنگفتی اسلحه در خفا نگه می‌داشتند و در خلال شورش فارس و بختیاری مقداری اسلحه انگلیسی نیز بین طوایف طرفدار دولت از طریق ارتش توزیع شد و از طرفی هم سربازان چون دل خوشی از افسران و مافوقان خود نداشتند به سهولت تسلیم می‌شدند و اسلحه‌های خود را به شورشیان تحویل می‌دادند؛ در ضمن مسلح شدن پارتیزان‌های عشایری به سلاح‌های انگلیسی بیشتر به این علت بود که تا سال ۱۳۰۹ که ارتش خرید اسلحه مورد نیاز خود را از چکسلواکی آغاز کرده بود کلیه تسلیحات ارتش ایران از بریتانیا خریداری می‌شد و این خود عامل دیگری بود که عشایر بتوانند بیشتر تسلیحات خود را از طریق طوایف وابسته به دولت و غنایم جنگی در عملیات جنگی تأمین کنند.



دوره مشروطه بعد از فتح تهران نفر اول از سمت راست نشسته علیمردان خان بختیاری

شکی نیست که وجود جنگ‌افزار و اسلحه یکی از عوامل مهم شورش و عصیان در بین عشایر به حساب می‌آمد؛ ولی فراموش نکنیم که این عامل اصلی نبود، چرا که وجود تک تیراندازان ماهر و تفنگچیان کارآزموده سرنوشت جنگ را تعیین می‌کرد. در میدانهای جنگ عشایری همیشه نبرد را تعداد کمی تفنگچی کارآمد شروع می‌کردند و همان تک‌تیراندازان ماهر بودند که جنگ را پیروزمندانه به سود خود به پایان می‌رسانیدند؛ همانطوری که کراراً دیده شده در بیشتر جنگهای عشایری، تعداد کشته‌شدگان پارتیزان‌ها در مقایسه با تلفات سربازان به مراتب کمتر بوده است و بنا به یک ضرب‌المثل محلی، تفنگ برنده جنگ نیست، بلکه پس‌نشین آن سرنوشت جنگ را تعیین می‌کند!

دولت که در مقابل شورش فارس و بختیاری سخت درمانده و مستأصل شده بود، تصمیم گرفت که شاید از طریق دیپلماسی بتواند از ورود اسلحه انگلیسی که به طور قاچاق وارد بنادر ایران می‌شد، جلوگیری به عمل آورد. در تاریخ هفتم ژوئن ۱۹۲۹ (هفتم خرداد ۱۳۰۸) تیمورتاش وزیر دربار پهلوی با کلایو (Clive) وزیر مختار بریتانیا در تهران ملاقات کرد و در رابطه با ورود اسلحه قاچاق انگلیسی به ایران اظهار نگرانی کرد. دولت انگلیس ورود اسلحه انگلیسی به ایران را تکذیب کرد و بنا به گزارش رویتر (لندن ۲۵ ژوئیه، سوم مرداد ۱۳۰۸) وزیر خارجه بریتانیا این ادعا را رد کرد.^۱

واکنش دولت‌های انگلیس و شوروی در قبال ورود اسلحه غیرمجاز به ایران

دولت انگلیس، نه تنها خود را در این ماجرا مقصر نمی‌دانست بلکه معتقد بود که برای جلوگیری از ورود اسلحه قاچاق به سواحل مرزهای آبی ایران که تقریباً هزار مایل امتداد داشت، سه یا چهار فروند کشتی جنگی موجود بریتانیا کافی نبود و افزون براین هندرسون Henderson وزیر امور خارجه انگلیس به دولت ایران گزارش کرد که بنا به اطلاعات موثقی که دریافت داشته اخیراً دولت شوروی مقادیر قابل توجهی سلاح ساخت انگلیس خریداری کرده و به تازگی هم یک کشتی شوروی یک محموله اسلحه در بندر خرمشهر تخلیه کرده است.^۲

در خلال شورش بختیاری و فارس دولت‌های شوروی و انگلیس به روش مألوف هر کدام در رابطه با ارسال اسلحه قاچاق به ایران اتهاماتی به همدیگر وارد می‌کردند، روزنامه‌های شوروی در رابطه با خانواده جنوب از فرصت استفاده کرده و پای امپریالیسم انگلیس را به میان کشیده بودند. روزنامه "مسکو پروند شاو" که به زبان آلمانی در شوروی منتشر می‌شد، در مقاله‌ای (ظاهراً به نام ایوانف) نوشت: "اگرچه بحران

1. Clive (Tehran) To Henderson Telegram No. 239, June 1929

2. ANgelo iranian relation 1925 - 1941. Zargar. p 225.

مسئله ارضی - فلاحی و سیاست غیرماهرانهٔ مأمورین نظامی محلی نسبت به ایلات و عشایر جنوب و نارضایتی روحانیون از اوضاع، بخشی از عوامل دخیل در ماجراست، ولی ... باید نقشی را که قوام‌الملک فتوداد مقتدر جنوب بازی کرده خاطر نشان ساخت. البته مشارالیه هم در تیره ساختن روابط دولت و عشایر دستی داشته است در این قضیه می‌توان بدون تردید گفت انگلیسیها سعی خواهند کرد که برای فشار به دولت ایران از هیجانات استفاده کنند ...^۱

یکی از کمونیست های ایران بنام حسین زاده که بیشتر از ایوانف به اوضاع سیاسی کشور ما آشنایی داشت در ماهنامه «ستاره سرخ» که در وین منتشر می‌شد، مقاله ایوانف را سخت مورد انتقاد قرار داد. و نوشته او را فرض آلود و هاری از حقیقت توصیف کرد. حسین زاده در ماهنامه ستاره سرخ نوشت: "... ایوانف می‌گوید که در عقب شورشیون، انگلیسیها را می‌بینیم! انگلیسیها بشورشیون کمک می‌کنند مدام مساعدت های تازه به آنها می‌شود... ایوانف به خیال خود در مقابل خودش مسئله مهم و بفرنجی را گذاشته است. او نمی‌داند که شخص رضاخان حکم یک بچه مکتبی را در مقابل معلمین خود انگلیسیها دارد، آنچه را که مقصود و منظور انگلیسیها است و آنچه را که برای سیاست خود مفید می‌دانند و آنها به او می‌گویند او انجام می‌دهد..."^۲

غیر از جراید خارجی، مطبوعات داخلی هم اتهاماتی در این رابطه به عشایر جنوب وارد کردند. بی‌مناسبت نمی‌دانم قسمتی از نوشته‌های خسرو شاکری را در پاسخ به اتهامات این گونه جرائد در اینجا نقل کنم: "... برای رضاخان شورش و نهضت ایلات جنوب پیش آمد خیلی خوبی بود، زیرا به او امکان داد که شورش مزبور را وسیله کرده در صدد تجدید معاهدات و امتیازات برآمده و مستقیماً در چشم توده، به مجلس بگوید اوضاع تقاضا می‌کند که به انگلیسیها تخفیفاتی بدهم و البته این تخفیف هم داده خواهد شد. تخفیف عبارت است از دادن اجازه خط هوایی امپراتوری، به رسمیت شناختن عراق و غیره، اینها چیزی نیست چنانکه شنیده می‌شود می‌شود می‌خواهد امتیازات نفت جنوب و بانک شاهنشاهی را تمدید نماید... همین طور باید بدانیم که برای سرکوبی ایلات جنوب، انگلیسی ها از کمک های مادی و معنوی دریغ نخواهند نمود. ولی با تمام این احوال باید دانست که این عملیات قضایا را تغییر نخواهد داد. آخراً مردم گرسنه برضد اوضاع حاضر یک جنبش خونین و جدی خواهند کرد و بدیهی است برای رضاخان هم فرق ندارد که با اسلحه آتشین و با دست معلمین خود انگلیسی‌ها، آنها را تیرباران کنند."^۳

۱. به نقل از شفق سرخ (موز ۲ تیرماه ۱۳۰۸)

۲. شورش عشایری فارس، کالوه بیات، ص ۱۳۱

۳. اسناد تاریخی جنبش کارگری، خسرو شاکری، ص ۳۰۲-۲۰۹

توطنه یک توطنه گر بزرگ

نماند کسی را زمانی دراز

نه رنجت بود جاودانه نه گنج

نه روز بزرگی نه روز نیاز

اگر مرد گنجی و گرمرد رنج

مردوسی،

در روز ۲۶ آبان ۱۳۱۲ رضاشاه عازم دشت گرگان شد، تا در مراسم اسب دوانی شرکت کند. فروغی نخست وزیر و سردار اسعد وزیر جنگ و هدهای از وزراء در التزام شاه به طرف دشت گرگان حرکت کردند. صبح همان روز قبل از سفر رضاشاه، رضا افشار استاندار اصفهان و سرلشکر محمد حسین آیرم رئیس کل شهربانی با شاه ملاقات کردند و مطالبی محرمانه به استحضار رسانیدند. کسی نمی‌داند که در آن شرفیایی صبحگاهی آیرم و افشار چه مطلبی را عنوان کردند، ولی می‌دانیم شاه در بین جاده چالوس برخلاف برنامه پیش بینی شده چند ساعتی توقف کرد و به خیال خود منتظر ماند تا توطئه‌ای که بنا به گزارش آیرم در شرف تکوین بود درهم شکسته شود.

یک روز بعد از مراسم اسب دوانی، سردار اسعد در بابل دستگیر و تحت الحفظ روانه تهران گردید و بلافاصله او را تحویل زندان قصر دادند. بدنبال آن هدهای از خوانین بختیاری مانند علی مردان خان، محمد رضا خان سردار فاتح، محمدجواد خان سردار اقبال، محمدقلی خان سردار بهادر، خان باباخان اسعد، منوچهرخان اسعد، محمدخان اسعد، و برادران سردار اسعد و شکراله خان و سرتیپ خان بویراحمدی آقاگودرز احمد خسروی، امامقلی خان رستم و حسین خان دره شوری دستگیر شدند. دو تن از خوانین بختیاری محمدتقی خان امیرجنگ و امیرحسین خان ایلخان ظفر با وجود اینکه نماینده مجلس بودند توقیف شدند و در محاکماتی که صورت گرفت، علی مردان خان، سردار فاتح، سردار اقبال، شکراله خان و سرتیپ خان بویراحمدی، آقاگودرز احمد خسروی، امامقلی خان رستم و حسین خان دره شوری به اعدام محکوم شده و احکام صادره در اواخر سال ۱۳۱۳ به مورد اجرا درآمد. چهار نفر به حبس ابد، چهارده نفر به حبسهای گوناگون و هشت نفر نیز تیرانه شدند.

به استناد اقاریر و گفته‌های حسین خان دره شوری، بعضی‌ها معتقدند، با تحقیقاتی که بعمل آمده مسلم و محرز گردید که واقعاً توطئه‌ای در کار بوده است ولی در مورد طرح کلی توطئه و چند و چون آن اطلاع دقیقی در دست نیست؛ می‌گویند که اندکی قبل از دستگیری‌ها حسین خان دره شوری توسط صمدار هرجلی یکی از پیشکارهای خود به زیاد خان برادر خویش که در فارس بود پیغام داد که حدوده دوست نفر از افراد مورد اطمینان دره شوری را بتدریج به بهانه زیارت مشهد به تهران گسیل دارد، او همچنین در گفتگو با برخی از اعضای خانواده صولت الدوله به این نکته اشاره کرد که در آینده‌ای نزدیک، ایام محنت بسرآمده

و عنقریب سعدآباد را سر طویله اسب های خود خواهیم ساخت و گویا قرار بود رضاشاه را در همان مراسم اسب دوانی بازداشت کنند.^۱

ولی واقعاً نباید این گفته را جدی تلقی کنیم و تنها می توانیم بگوییم در سطح خیال پردازی های رایج خوانین تبعیدی در تهران، چیز دیگری بیش نبوده است.

از اینکه در گزارش آیرم آمده است عده ای از تفنگچیان بختیاری به دستور سردار اسعد و سایر سران بختیاری در گردنه چالوس موضع گرفتند تا رضاشاه را به قتل برسانند،^۲ بیشتر به افسانه شباهت دارد تا حقیقت. مگر با بودن دستگاه مخوف پلیس رضاشاه امکان چنین اقدامی برای سردار اسعد میسر بود! دستگاهی که یک ملاقات ساده سپهبد امیراحمدی با داور را، چنان با آب و تاب به شاه گزارش می کند که در نتیجه، اولین سپهبد ارتش ایران در مقام یک سروان تا شهریور ۱۳۲۰ به ریاست اداره دواب و ایلخی ارتش منصوب می شود.^۳ و یا رئیس مقتدر همین دستگاه وحشت برای ترساندن داور، لیست جعلی از کابینه خیالی او را به شاه ارائه می دهد تا داور وزیر مقتدر مالیه پهلوی، مجبور شود دست به دامن او (یعنی سرلشکرایرم) شود تا وی را از حقوق خشم و غضب شاه برهاند.^۴ و یا همین رئیس پلیس در مجلس ختم مجلل الدوله پدرزن رضا شاه، بدون پروا با تازیانه به کتف تیمورتاش وزیر پرطمطراق پهلوی بزند و او را مجبور کند که جلو بایستد و جای خود را با وی عوض کند.^۵ آیا با تمام این شواهد و مدارک باز هم باید تصور کنیم که اجرای چنین توطئه ای برای سردار اسعد در سمت وزیر جنگ و یا سایر خوانین بختیاری امکان پذیر بود.

اگر گزارش آیرم به شاه حقیقت داشته باشد و عده ای بنام بختیاری در گردنه چالوس دستگیر شده باشند، قطعاً عده ای مأمور تأمینات بوده اند که قبلاً توسط آیرم به آنجا اعزام شده بودند. این امر در دستگاه پلیس رضاشاهی سابقه دارد؛ مگر در سال ۱۳۰۸ همین مأمورین آگاهی نبودند که در لباس اشرار لرستان، امیرلشکر عبدالله خان طهماسبی را در گردنه زاغه درازون بقتل رسانیدند.

آنچه مسلم است سناریو این توطئه از قبل بدست توطئه گر بزرگ، یعنی سرلشکر محمدحسین ایرم

۱. شورش عشایری فارس، کاوه بیات، ص ۳۰-۱۲۹

۲. پلیس سیاسی عصر بیست ساله، خسرو معتضد، ص ۱۴۵

۳. خاطرات حسین مکی.

۴. خاطرات صدرالاشراف

۵. پلیس سیاسی عصر بیست ساله، خسرو معتضد، ص ۱۴۵

رئیس نظمیه به اشاره (خودسر بی بازپرس)^۱ علیه سردار اسعد و دیگر رؤسای با نفوذ بختیاری نوشته و پرداخته شده است. اگر سردار اسعد چنین قصدی داشت، قیام علی مردان خان بهترین فرصتی بود که می توانست نیت خود را عملی سازد. برای اثبات صمیمیت سردار اسعد به پهلوی کافی است که بگوییم در اثنای جنگ تامرادی (۱۳۰۹) سردار اسعد به اتفاق چهارصد سوار بختیاری از طریق فلارد به منطقه آمد و در حوالی سمیرم میان او و صولت الدوله ملاقاتی پیش آمد گویا در گفتگوهای محرمانه که بین آندو صورت گرفت، با پیش کشیدن امکان اتحاد آتی ایلات، یکسره کردن کار رضاشاه و افراد نظامی را مطرح کرده بود. ظاهراً صولت الدوله از سوی دیگر بر صمیمیت خود با شیپانی حساب می کرد ولی سردار اسعد با اظهار اینکه «با طناب» ایلات به چاه نباید رفت، اعتقاد چندانی به کاربرد نیروی هشامیری نشان نداد و توافقی بین آندو حاصل نشد.^۲

باز هم اگر گفته مخبرالسلطنه هدایت را بپذیریم که گفته است «من از سردار اسعد جز صمیمیت نسبت به پهلوی ندیدم و در نسبتی که به او داده اند تردید دارم و فرمایش شاه را تا درجه سیاست می دانم»^۳ بایستی اذهان کنیم که دستگیری و اعدام وزیر جنگ و سایر رهبران منتفذ بختیاری جزو برنامه ای بود که رضاشاه بخاطر تصاحب سهام نفت خوانین بختیاری، از پیش طرح ریزی کرده و در یک فرصت مناسب بدست سرلشکر آیرم رئیس نظمیه خود به اجرا درآورده است و اگر هم در توطئه آیرم شک و تردیدی داشته باشیم، شاید بجا باشد که کمی هم به اظهار نظر یحیی دولت آبادی بیندیشیم که گفته است «گرفتاری سردار اسعد و سایر سران بختیاری در اثر تفتین و گزارشات مفرضانه بعضی از خوانین علیه یکدیگر بوده است».^۴

آخرین ساعات زندگی علی مردان خان در زندان

به بازیگری ماند این چرخ مست که باز می نماید به هفتاد دست
زمانی دهد تخت و تاج کلاه زمانی غم و خواری بند چاه

«فردوسی»

سید جعفر پیشه وری که از سال ۱۳۰۹ تا پایان سلطنت رضاشاه در زندان بود، خود شاهد اعدام بیشتر دستگیرشدگان بود؛ آخرین ساعات زندگی علی مردان خان را به طرز باشکوهی منعکس می کند. او می نویسد:

۱. این عنوانی است که عباس اسکندری در کتاب آرزو به رضا شاه داده است.

۲. شورش عشایری فارس کاوه بیات، ص ۹۶

۳. خاطرات و خطرات مخبرالسلطنه هدایت، ص ۴۰۳

۴. حیات یحیی، ج ۴، ص ۴۲۹

«میان خوانین بختیاری اول علی مردان خان و بعد هم خان باباخان اسعد مورد تحسین زندانیان واقع گردیده بودند»^{۱۰}

علی مردان خان اگر چه شخصاً در زندان دارایی نداشت ولی هرچه گیرش می آمد با محتاجین و دوستان زندانی خویش مصرف می نمود.

بنای حوض و گل کاری حیاط کریدور هفت از اوست. گویا برای این کار در حدود دویست تومان خرج کرده بود. او بعضی صفات بسیار جوانمردانه داشت مثلاً سال اول توقیفش خواسته بودند جعبه اصلاحش را بازرسی کنند. از آن روز تا هشت سال^۲ که در زندان بود از جعبه نامبرده استفاده ننموده و صورتش را اصلاح نکرد. با مدیر سابق زندان همیشه سراین موضوع قهر بود. با وجود این می گفتند مدیر هنگام اجرای حکم اعدام با او روبرو نشده و شخصاً نخواست این حکم را به او ابلاغ کند، ولی دوست صمیمی او آقای حمادی این مأموریت را انجام داده و در پاداش آن به مدیریت زندان نائل گردید. من در درستی یا کذب اینکه مدیر سابق در واقع از ابلاغ حکم امتناع کرده باشد نمی توانم ضمانت بکنم، ولی این را محقق می دانم که این حکم را حمادی ابلاغ کرد. شخص موثقی که دراثای این حادثه حضور داشته و اتفاقاً با حمادی بسیار صمیمی بود، برای ما تفصیل را بشرح زیر نقل کرد.

صبح مطابق معمول نزد علی مردان خان بودم، تازه بساط چای را مهیا کرده بودیم حمادی در را زد و وارد گردید. سلام کرد و دم در ایستاد، قیافه اش گرفته به نظر می آمد. خیال کردیم منتظر تعارف است در صورتی که وقتی می آمد بدون تعارف می نشست، علی مردان خان با تعجب پرسید: چرا نمی فرمایید؟ حمادی سرش را پایین انداخته گفت: متأسفانه نمی توانم، می خواستم تشریف بیاورید بیرون تا مطلب محرمانه ای که داشتم خدمتان عرض کنم. علی مردان خندیده گفت: مقصودتان را فهمیدم، این دیگر خجالت و دم در ایستادن لازم ندارد بفرمایید بنشینید تا کارهایم را کرده و مهمان را راه انداخته، بعضی یادگاراها دارم که باید پشتشان نوشته شود البته با خاتمه اینها می رویم، چیز مهمی نیست.

حمادی خواه ناخواه آمد و نشست. مرد محکوم به اعدام مثل اینکه هیچ اتفاق مهمی نیفتاده باشد اسباب و اثاثیه که می بایستی به اشخاص داده شود همه را با کمال آرامش جمع آوری کرد و پشت کتاب هایش را به

۱. درست است علی مردان خان در آخرین دقائق زندگی خود صحنه پرشکوهی از دلیری و شجاعت را در برابر دیدگان زندانیان و زندانبانان خود به معرض نمایش گذاشت ولی پایداری و سرسختی خان باباخان در برابر دژخیمان زندان چیز دیگری بود و در حقیقت می توان گفت او اسطوره مقاومت بود.

۲. این رقم نمی تواند درست باشد چرا که علی مردان در آذرماه ۱۳۱۲ بمد از دستگیری سردار اسعد توقیف و در آخر سال ۱۳۱۳ اعدام گردید. احتمالاً مدت زندانی آخرش در حدود یکسال بیشتر نبوده است.

اسم هرکسی که می‌خواست یادگاری بدهد نوشت. مطابق عادت روزانه با کمال خونسردی ناشتای خود را صرف کرده، بهترین لباس های خود را پوشیده عصایش را برداشته گفت: بفرماید حاضر.

من و حمادی برخاستیم علی مردان خان بدون تعارف جلو افتاد. ما پشت سرش از در اتاق بیرون آمدیم. او در مریضخانه زندان نگهداری می‌شد، لذا از اولین اشخاصی که خداحافظی کرد زندانیان بیمار بود. با همه یکی یکی دست داد. احوال پرسى کرده از آنجا به زیر هشت کردیدهای یک و دو و چهار آمدیم، آنجا هم از پشت درآهنی با همه زندانیان خداحافظی کرد از راه کریدور یک گذشته به زیر هشت اولی رسیدیم در آنجا با کمال تأثیر برای همیشه از هم خداحافظی کردیم من با دلی پر از حسرت و تأثر به کریدور خودمان برگشتم او همراه حمادی بیرون رفت.

«شنیدم در راه از مشاهده گریه کردن چند نفر از همراهانش، که برای اعدام می‌بردند، خشمناک شده گفته بود: این ننه من غریبها را کنار بگذارید با گریه وزاری آبرویمان را نبرید اگر ما هم موفق می‌شدیم همین معامله را با آنها می‌کردیم.»^۱

علی مردان خان در برابر جوخه اعدام

برزم اندران کامرانسی او

دریغ آن سوار و جوانی او

جدا گشته زودست و برگشته کار

بخاک و بخون اندر افکند زار

«فردوسی»

در سپیده دم یکی از روزهای اسفند ۱۳۱۳ حیاط زندان قصر فضای غم انگیزی بخود گرفته بود، در وسط سنگ فرش حیاط چوبه داری دیده می‌شد که در فاصله معینی تعدادی نظامی مسلح در حالی که تفنگ های خود را آماده شلیک می‌کردند جهت اجرای مأموریت مرگباری صف کشیده بودند. محکوم به مرگ که کسی جز علی مردان خان بختیاری نبود، در حالی که به تعبیر بزرگ علوی جامه‌ای زیبا برتن کرده و سرورویی آراسته داشت، با گامهای بلند و استوار و قامتی رسا حلاج وار بدون آنکه ذره ئی ترس به دل راه دهد به قتلگاه نزدیک می‌شد و در حقیقت او می‌رفت تا شهادت مظلومانه دیگری را بر صحیفه جنایات رژیم دیکتاتوری رقم زند.

هنگامی که از برابر جوخه اعدام می‌گذشت با جبینی باز و لبانی پر از خنده با آنها احوال پرسى کرد؛

۱. این گفته علی مردان خان که اگر ما هم موفق می‌شدیم همین معامله را با آنها می‌کردیم، قابل تعمق و بررسی است و شاید هم بعضی از خوانین بختیاری و قشقایی و بویراحمدی دست اندرکار برنامه‌ای علیه رضا شاه بودند (البته نه آنطوریکه آیرم گزارش کرده بود) ولی بطور مسلم سردار اسعد و برادرانش از این توطئه بی‌اطلاع بودند.

وقتی یکی از دژخیمان می‌خواست چشم هایش را به بند به آرامی دستمال را از دستش گرفت و گفت: پسر! بگذار تا این صحنه جالب و تماشایی را که قطعاً مافوقان شماها را خوشحال می‌کند من هم در آخرین لحظات حیاتم به چشم بینم چرا که تاکنون من شیری را دست و پا بسته در مقابل مثنی شغال ندیده بودم. سید جعفر پیشه روی از قول یکی از زندانبانان که شاهد اعدام آن سرکرده دلیر بختیاری بود می‌نویسد: "در آخرین لحظاتی که می‌خواستند وی را به چوبه دار ببندند کلاه پهلوی خود را به نشانه نفرت از رؤیم پهلوی، مجاله کرد و دور انداخت"^۱ و صدای رسایش که می‌گفت زنده باد ایران و آزادی با صفر چند گلوله خاموش شد و لحظاتی بعد جسد بی‌جان مردی که دلی چون شیر و عزمی پولادین داشت و در میدان های جنگ هیچ رزمنده‌ای پشت او را ندیده بود دَمر به پای چوبه دار بر زمین درغلطید.

گوا شیرگیرا یلا مهترا **دلاور جهانگیر و کند آو را**
بِزاد و به سختی به ناکام زیست **بدان زیستن زار باید گریست**

نسیم صبحگاهی پیکر بخون خفته سرکرده دلیر بختیاری را نوازش می‌داد. آفتاب از پشت قله بلند سپیدپوش دماوند در میان هاله رقیقی که رنگ زردفامش را پسرخی متمایل کرده و گویی رخسارش را با خون گرم روی سنگفرش حیاط زندان قصر خضاب بسته‌اند، با طمأنینه و قارگردن می‌کشید و می‌خواست با آن چهره خون بسته، صحنه جنایت خونینی را که بدست دژخیمان آیرم ساهاتی پیش در تاریکی شب بوجود پیوسته برملا سازد. در آن قتلگاه حلقه زدن و هنوز قطرات خون از پیکر بی‌جان مردی که زندانیان و زندانبانان او را بخوبی می‌شناختند و بیشتر آنها از خوان احسان او بهره مند بودند، بروی سنگ فرش حیاط زندان جاری بود. به موازات هر قطره خونی که از پیکر سردار رشید بختیاری بروی زمین می‌چکید هزاران قطره اشک از چشمان مشتاقان و علاقمندان او بروی گونه‌های نحیف و رنگ پریده‌شان می‌غلطید. اعدام مظلومانه علی مردان خان به همان اندازه که در محوطه کوچک زندان قصر تأثر زندانیان را برانگیخت، به همان اندازه هم در قلمرو وسیع بختیاری و مناطق همجوار تأثیر عمیقی برجای گذاشت. مردان جامه دیدند و دیرک بیهونها را پایین کشیدند، زن ها موی بریدند و مویه کردند، شعرا در رثاء او مرثیه ها سرودند و آهنگ سازان ترانه شیرعلی مردان را ساختند و هنوز هم که شصت سال از مرگ آن سردار رشید بختیاری می‌گذرد، چوپانان در دشت های سرسبز بختیاری و زنان در کنار چشمه ساران هنگام شستن لباس و یا پرکردن مشکهای آب، و مردان در اجتماع شبانه خود، در زیر سیاه چادرها هروقت فرصتی بدست می‌آوردند، با صدای خوش و حزن انگیز و گاهی هم با آهنگ موزون نی بیاد آن رادمرد دلیر می‌خوانند:

۱. سید جعفر پیشه روی، همان اثر، ص ۴۹

سرهنګ کله پوستی هنگ پلاکرد	تفنگ علیمردون هم باز صداکرد
سرهنګ کله پوستی چادر رمنید	تفنگ علیمردون هم باز قمرنید
سنگران خین گرد تاکفت خاکی	بی عروس کیل ازنه کیل بساکی
تفنگچی زمم صالح سوار ز راکی	بی عروس توکل بزن کیل بساکی
به زمین برچ ازنه به آستمون تش	شمشیر علی مردون طلای بی غش
نی تری جنگ بکنی وا بختیاری	نظامی کله پوستی لنگاقلاری
اسم شانه کور اکنه شیرعلیمردون	طیاره بال بال کنه سرکه وردون
شمشیرم به گل زنم سی کل ایرون	طیاره بال بال کنه سرکوهه فردون
گویلم زداغ موپای کمر بریدن	دودر گل سی کشتنم پلان بریدن
دیدیلم محمد علی پلابریده	بالونا بالاهوا بالا تنیده
ره بدین دام و ددوم بیان سرلاشم	کجه تیپ کجه سپاه کجه فراشم
لیکه دام و ددوم اوید به گوشم	بیست و چهارتیر خردمه هنی بهوشم
مابین شال و قوا خین ایزنه جوش	سرتنگ تاته تنگ تانک و زره پوش



معرفی یک شاعر

واهب المیری (تولد ۹۹۸ - فوت ۱۰۵۸ هـ.ق)

علی محمد بهرامی

نقل از کتاب شعرا و عرفای سرزمین بختیاری

میرزا حسن المیری، شاعر قرن یازدهم، فرزند میرزاییک و نوه خواجه نعمت الله المیری که خود از فرزندان این سرزمین بود، در سال ۹۹۸ هجری در ایذه (المیر سابق) چشم به جهان گشود و همچون دو برادر دیگر خود، «میرزا حسین» و «سهامی ایذه‌ای» در وادی شعر گام نهاد.

میرزا طاهر نصرآبادی مؤلف تذکره نصرآبادی در مورد وی نوشته است که: «هرچند میرزا حسن در فنون دیگر به برادر کوچک خود میرزا حسین نمی‌رسید، ولی در ترتیب نظم، پایه سخن را به اهلی مدارج رسانید و ریاضیات سته محتشم کاشانی در جلوس شاه صفی را جواب گفته و به تحسین اهل بلاغت و کمال سرافراز گردید.» وی تخلص «واهب» را برای خویش برگزید و تا هنگام مرگ تصدی مستوفی گری یزد را عهده دار بود. طبع روان و دلکش او در همه سروده‌هایش به‌خصوص در پاسخ به این رباعی میرزا ابراهیم نامی، که از عرفای معاصر با او بود و از وی تخلصی برای خویش درخواست کرده بود نمایان است:

میرزا ابراهیم:

واهب زکشا کشم رهایی خوب است نامم به تخلصی رسانی خوب است
گرکلبی وگر عبدی وگر ابراهیم ما را سگ وبنده هرچه خوانی خوب است

واهب پاسخ داد:

خورشید سپهر اعظمت می خوانم بهتر ز تمام عالمت می خوانم
شاهی وز درویشی تخلص طلبی من ابراهیم ادهمت می خوانم

سرهنگ اوژن بختیاری نویسنده کتاب «تاریخچه دو قرن اخیر شعرا و حرفای بختیاری» درباره او می نویسد: «واهب متوفی به سال ۱۰۵۸ هـ ق نبیره خواجه قوام الدین وزیر شاه شجاع مظفری از اتابکان فارس است» میرزا حسن که تحصیلات مقدماتی خود را در ایزده به پایان رسانیده بود، پس از آنکه دست تقدیر او را به اصفهان کشانید به تکمیل تحصیلات خویش پرداخت. تا اینکه در سال ۱۰۴۴ هـ ق به امر شاه صفی فرمان انتصاب او به عنوان مستوفی یزد صادر گردید. احترام و ارج و قربی که شاهان صفوی برای میرزا حسن قائل می شدند باعث شد که او برخلاف بسیاری از همگنان، از سفر به هند و برخورداری از صله و هدایای شاه جهان بابری، چشم پیوشد. در زمانی که میرزا حسن در اصفهان تدیم شاه عباس اول بود به خواش بزرگان شهر اصفهان اشعاری را به عنوان، ماده تاریخ نصب در نقره ای مسجد شاه، سرود که آن ابیات با خط رشیدی خوشنویس مشهور عصر صفوی تاکنون به یادگار مانده است.

اشعار نکته درب سمت راست:

چون خدیو زمانه شاه صفی شاه دشمن گداز و بنده نواز
که از این در، شه فرشته خصال می برد ره، به کعبه بی تک و تاز
کسی به انجام می رسد حرکم وصف این مسجد ارکنم آغاز
مسجدی کز شرف به یک مسجد کرده با مسجدالحرام نماز
خانه بانی زمین و زمان کعبه ثانی عراق و حجاز
مرغ روح کسبوتران حرم می کند در هوای آن پرواز
نقره قرص مه زرشک درش می خورد چون طلای مهرگداز
بازشد چون به تازگی این در در صفاهان به روی اهل نماز

اشعار نکته درب سمت چپ:

این بنا خلقتی که صبح ازل در توفیق شد به رویش باز
آنکه سعیش به بوستان نجف داد آب روان به صحر دراز
شهسوار قلمرو دانش خسرو عهد داور ممتاز

شرح پروردشهی که جبرئیلش
 داد فرمان که این در مسجد
 یابد از نقره و طلا پرداز
 گرم خدمت شدند چون دم گاز
 آمد از روی آسمان آواز
 شد در کعبه در صفاهان باز
 فکر تاریخ کرد «واهب» و گفت

۱۰۳۶ هـ ق

در لغت نامه دهخدا نوشته شده است، کاتب این خطوط معلوم نیست چون قسمت پایین در که نام کاتب بر آن بوده است؛ از بین رفته و انتساب این خط را به میرعماد حسنی نیز رد نموده است همچنین ذکری از شاعر سراینده نیز به علت گمنامی نکرده است ولی مصراع مقطع را آورده است.

برخی از تذکره ها متأسفانه تخلص میرزا حسن را به غلط «واهب» ضبط کرده اند. حال آنکه با مراجعه به اشعار باقیمانده از شاعر و تفحص در تراجم قدیمی تر و معتبر تر می توان به سهولت به این سهو پی برد.

بانگش همیق در اشعار بازمانده از واهب، می توان این نکته را دریافت که شاعر برای اینکه تازه گوئی کند و از تقلید به دور باشد با آوردن مضامین دقیق و غریب به خیال پردازی و مضمون سازی های بدیع روی می آورد و خیال بندی های لطیف عصر صائب و سبک هندی را در اشعارش به راحتی می شود پیدا کرد و این گاه شعر او را به بیدل دهلوی نزدیک می سازد. واهب در سرودن انواع شعر طبع آزمایی کرده که برخی از مفردات او جهت آشنایی با قریحه این شاعر در ادامه آورده می شود:

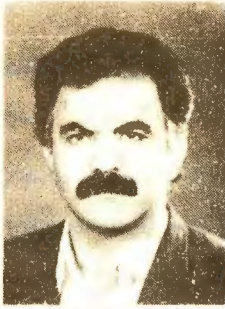


تا دل دیوانه درس عشق را فهمیده است
 شورش دارد که پنداری خدا را دیده است
 می کشد گردون به خاکم همچو نقاشی که او
 صورت فرزند بر دامن مادر می کشد
 باد پای تو به دریای سرشکم چون رسید
 در نظر شوخ تر از توسن دریایی بود
 قبا به نازکی رنگ یاسمن پوشی
 پری برهنه شود چون تو پیرهن پوشی
 در وصل رشک می خورم و در فراق خون
 افکنده عاشقی به عذاب ابد مرا

همچنین از اوست:

نخواباند تنم از ناتوانی خواب قالی را
 نبیند پهلویم در خواب هم روی نهالی را
 به پیری خاک بازیگاه طفلان می‌کنم بر سر
 که شاید بشنوم زآن خاک بوی خردسالی را
 آرزوکی به دل اهل موس جا دارد
 به تمنا نرسد هر که تمنا دارد
 می‌رود قافله عمر عزیزان به سفر
 هیچکس نیست که این قافله را وادارد
 تا به کی چون خضر باشم در حساب زندگی
 وز نفس شیرازه بندم در کتاب زندگی
 چشمه صاف بقا آلوده گرد فناست
 بوی خاک مرده می‌آید زآب زندگی





شعر فارسی

قهرمان محمدی نام تمام شاعران بختیاری را در شعر پیشگامان آورده است که از ۱۵۰ سال پیش تا به امروز را شامل می‌شود و افزون بر شعر، تاریخچه‌ای از شاعران این دیار است.

پیشگامان

در دامن زردکوه بیدار
از قوت روان و روح سرشار

بودم به میان خواب و رویا
چون قوی به برکه آرمیده

با لذت آب آشنا شد
شوری به دلم از آن بپا شد

چون کودک تشنه بود چشم
گوشم بشنید قهقهه کبک

بر سبزه نرم کوهساری
آراسته چون گل بهاری

دیدم که بپاست خیمه گاهی
با جلوه خیمه گاه پرویز

با شعرتر و به آه سوزان
چون مشعل آسمان فروزان

در شاه نشینش ایلخانی^۱
افروخته بود شب چراغی

۱. حسینقلیخان ایلخانی، سیاره.

ملای کرونی^۱ سرش پیما
«افسر»^۳ به سرش هزار غوغا
«پژمان»^۲ چو عقاب کوهساران
از قصه مسجد سلیمان

اندیشه پاک این سه گوهر
چون باغ زمردین کهسار
افسانه عشق داستان بود
بر قیمت شعر و شاعر افزود

*

*

*

«خسرو»^۴ به شکستن طلسمی
با خامه جان به رشته آورد
با اهرمن سیاه در جنگ
تاریخ و زبان و شعر و فرهنگ

پژواک خروش او چو کارون
چون غرش تند شیر جنگی
بر شانه بسی عبور منگشت
جاری است همیشه در بر و دشت

«اسکندر»^۵ و نوش آفرینش
در بازی سرنوشت غمبار
حقا که زلال عشق بودند
گوی از همه عاشقان ربودند

«داراب»^۶ سرود زندگی را
آن روز که داده بود هیجار
در کودک و پیر ساخت جاری
گلبنانگ وجود بختیاری

چون «مشفق»^۷ و «ارشدی»^۸ و «اوژن»^۹
در دشت وسیع بیکران ها
بر اسب قلم سوار گشتند
با بخت بلند یار گشتند

با «زارع»^{۱۰} و «هرمز علیپور»^{۱۱}
همخانه شدند جمع مستان

۱. ملاذوالفعلی کرونی ۲. حسین پژمان ۳. داراب افسر

۴. عبدالعلی خسروی «قائد بختیاری» ۵. اسکندر عکاشه

۶. داراب رئیس بختیاری ۷. مشفق ضرغام ۸. ارشدی راکی = عزت الله ارشدی

۹. سرهنگ اوژن ۱۰. علی یار زارعی ۱۱. هرمز علی پور

می خواند زیر هزار دستان

شهنامه «خسروی^۱» را

با طبع لطیف نو بهاری

«صحت»^۲ به صفای کوهساران

هم مایه فخر بختیاری

هم تاج سر است اصفهان را

«شهبازی»^۳ اگرچه دیده دریاست

از قصه پسرغم چغاخور

صد باغ گل از قلم بیاراست

«جمشید»^۴ ز عشق شمس آباد

از خویه پاک و سرفراز است

«احمد»^۵ به وقار همچو کینو

او پاک سرشت و پاکباز است

گل واژه عشق از اوست لبریز

همچون گهریست پاک «ارشاد»^۶

در این دریای بیکرانه

از دست بد زمان به فریاد

از باده ناب عشق لبریز

از نسل بلند سریدارند

حقا که «مشایخ»^۷ و «کریمی»^۸

دریاصفتان گل تبارند

چون آینه صاف و سخت چون کوه

از مرز خیالها گذر کرد

شعر تر «صالحی»^۹ و «بیژن»^{۱۰}

چون دامن دشت دیده تر کرد

از سردی چشم آشنا ابر

شیرین کن از این سخن دهان را

در شعر «سخا»^{۱۱} شکر نهانست

پسر کن ز شراب شعر جان را

ای مانده تهی زشور و مستی

۳. آمرید شهبازی

۲. علی شیرانی و صحت

۱. جواد خسروی نیا

۶. عباس دارابی ناغانی و ارشاد

۵. احمد عبدالمی موگونی

۴. جمشید امیر بختیار

۹. سیدعلی صالحی

۸. کریمی

۷. سید محمد آدینه پور مشایخ

۱۱. شیرانی و سخا

۱۰. بیژن حبیبی عالی محمود

در مکتب «هاشمی»^۱ «صفانیست»^۲ با «شارق»^۳ و «فرخی»^۴ و «صهبا»^۵
 بشنو تو صدای بلبلان را در طرف چمن به بزم گلها
 «محمودی»^۶ و «واهب»^۷ و «مرادی»^۸ و «نوروزی»^۹ و «رزمگاه»^{۱۰} و «خواجوی»^{۱۱}
 در ایذه چو لاله‌های سرخس بردند سخن به برزن و کوی

«بهرامی»^{۱۲} و «پرچمی»^{۱۳} و «بیدل»^{۱۴} «دانش ور»^{۱۵} و شیر^{۱۶} خان باباخان
 بردند نواى عاشقانه از خانه دل به اوج «کیوان»^{۱۷}

«دهقان»^{۱۸} به خروش همچو «دریا»^{۱۹} بر ساحل شمر گوهر آرد
 چون «قطره»^{۲۰} و «موج» و «بحر» و «عمان»^{۲۱} «سامان» هم لؤلؤ تر آرد

«فرهنگ»^{۲۲} برد به اوج «برجیس»^{۲۳} «دانش»^{۲۴} چو بکوشد از «مرجان»^{۲۵}
 دیدم به سرای خود «شفیعی»^{۲۶} آورده به دست قلب «کیوان»^{۲۷}

«شاهین»^{۲۸} به فرازهای سرکش افتاد زبام سرد کلار

-
- | | | |
|----------------------|--------------------------|-------------------------------|
| ۱. هاشمی | ۲. سرهنگ صفانی | ۳. میرزا مهدی شارق |
| ۴. فرخی | ۵. علی اکبر صهباى بروجنى | ۶. غلامعباس محمدى عالى محمودى |
| ۷. واهب | ۸. داریوش مرادی | ۹. عزیزاله خان نوروزی |
| ۱۰. گودرز رزمگاه | ۱۱. خواجوی | ۱۲. نصرت اله بهرامسری |
| ۱۳. ستار پرچمی | ۱۴. بیدل | ۱۵. مراد دانشور قلعه سردی |
| ۱۶. خانباباخان اسعد | ۱۷. کیوان | ۱۸. دهقان سامانی |
| ۱۹. دریا سامانی | ۲۰. قطره سامانی | ۲۱. عمان سامانی |
| ۲۲. فرهنگ | ۲۳. برجیس | ۲۴. دانش |
| ۲۵. مرجان | ۲۶. دکتر شفیعى فرخشهرى | ۲۷. کیوان فرخشهری |
| ۲۸. سالار شجاع شاهین | | |

آن قله نشین مرز خورشید فریاد کند از این شب تار

اشعار لطیف «هرمزی»^۱ را چون تیر بلند آن کمانگیر
تا دورترین مرزها برد آوازه مانده‌ای به زنجیر

آن بندی گیسوان شبخیز اسرار طلسم «آفرود»^۲ است
آزده سردی زمستان بگسته ز داغ تاروپود است

آن دشمن «میرزانیان»^۳ بود بنشست به سفره قلمکار
با دشمن خلق باده پیما با خون کسان گشوده افطار

با غنچه نورس «ممیرا»^۴ از شاخه گل ترانه خیزد
چون اوج خیال «قهرمان»ها با لشکر جهل می‌ستیزد

از روشن خلوت خیالش تا ساحل بیکران دریا
با زورق عشق آتشینی پل بست بسوی دل «فریبا»^۵

«شهزاده»^۶ موسوی، نانی از شیرزان بختیاری است
هر دانه گسوه‌ری ز شعرش چون آب زلال چشمه ساری است

«افسرده»^۷ و «ژاله»^۸ آن دوشیدا با درد زمانه آشنایند
شیرین دهان شهر عشقند افسرده دلان دلربایند

در بارگه وطنپرستی «افشار»^۹ چو کوه استوار است

۳. میرزانیان بروجنی

۲. فرود شجاعی

۱. سلیمان هرمزی

۶. شهزاده موسوی

۵. فریبا هارونی

۴. خانم چراغی و ممیرا

۹. فتح اله افشار

۸. خانم ژاله مادر پژمان

۷. خانم افسرده

اندیشه پاک و عشق و ایمان از عطر سرود «مهریار»^۱ است

هم «بابادی»^۲ و هم «رحیمی»^۳ هستند ز عشق و در لبریز
پولاد سرشت در بزدند در بزم سرودشان دل انگیز

گل واژه عشق برزبانم تا قفل سکوت بشکند باز
از کوچه تنگ بی‌زبانی با شعر «مرید»^۴ کرد پرواز

تصویر گرای آرزوها شعر تر «حیدری نژاد»^۵ است
چون تابلو «امیر مسعود»^۶ نقاشی ایل پاکراد است

در یاب سرود «قهرمان»^۷ را کز گویش پاک بختیاری
با لشکر واژه‌هایی نابش شیرانه کند طلایه داری

۱. حسن سلطانی (مهریار)

۲. شاهرضا بابادی

۳. علیداد رحیمی

۴. مرید محمدی

۵. حیدری نژاد

۶. امیر مسعود مگوئی (نقاش)

۷. قهرمان محمدی

شیرهای سنگی

ایرج عالیپور



در سرزمین من
 دیری ست چراغ قبیله عشق را کشته‌اند
 در سرزمین من
 دیگر کسی کاغذی آوازش را در باد نمی‌رقصا؛
 شمال‌ها خسته‌اند
 دیگر کسی نمی‌خواند:
 دی بلالم دی بلال سوزه تیه کالم دی بلال
 اسب‌های پریشان
 اسب‌های بی‌سوار
 اما هنوز یالی از توفان دارند و
 خاطره‌ای از آذرخش
 و دستی که گهواره خورشید را تکان می‌داد
 اکنون
 یارای آتش نیست که آتش را برافروزد
 و راه مردگان را روشن بدارد...
 اما آنان می‌آیند، می‌آیند
 با مشعل ماه می‌آیند
 با اشک و آه می‌آیند
 در آستانِ هر بهار
 فانوس‌های سوگوار - آلاله‌های واژگون -
 عطرِ خونِ آنان را
 بر شالی کبود کوه می‌افشانند
 و شیرهای سنگی
 بر دامنه‌ها بیدار می‌شوند.

۲۳ فروردین ۷۵

مهربانیا

فریده چراغی (ممیرا)

مهربانیا، شجاعت‌های مش مرداس کو؟
 یاد دارم جونمراد و صفقلی برنو به دوش
 کهنه شد چوقا لیوسی های^۱ مردان وای ما
 از سد افتادست گویا مخملین شولارها
 بی خبر از قیل و قال شهر و صنعت بوده ایم
 دختران دلریای ایل ما را کس نداشت
 یک نظر مجنون اگر روی خدا بس را بدید

عاشقان آن دل سپردنهای بی وسواس کو؟
 جنگ می کردند چون دریای غیرت پرخروش
 روسری اکنون گرفته جای آن مینای ما
 پس نمی بافت چسرا دست زنان تمدارها
 چون زلال چشمه ها سرشار غیرت بوده ایم
 سرو هم حتی صفای قامت گل بس نداشت
 کی زعشتی روی لیلی در بیابان می دوید؟!

آی مردم

فریده چراغچی (ممیرا)

آی مردم عشق را از ایل ما دزدیده اند
 آن صداقتها و شادیهای دائم شد مثل
 یساده دارم مهربانیهای مام روزگار
 عشق ما چوپانی و یکرنگ و دور از ادها
 هرکسی یک جا نماز مخملی از سبزه را
 ناله های مشک دوغ و شمرهای زیرلب
 گرز سرخ و برنوو یک مرد با شنگ و قطار
 شیرعلی مردان یل شهنامه جاوید ایل
 عقده ها دارم از این دروازه های آهنین

خوشه چینان خرمن احساس ما را چیده اند
 داس ما احساس ما را تنگ می گیرد بغل
 میزبان ایل می شد، کول زنگی^۲، هر بهار
 از زیان نی لبک می شد شنیدن راز ما
 پهن می کرد و نماز عشق را می زد صلا
 داستانهای پر از احساس و گرم مش رجب
 پس چرا دیگر نمی آید صدای تک سوار
 خاطراتی خوب دارم باز هم از این قبیل
 می گریزم از جفای مردم این سرزمین



۱. نوعی از چوقا (لباس مردان بختیاری)

۲. مکانی در الیگودرز

خورشید روستا

دکتر فیصل امین پور

در شعرهای من

خورشید

از موضع مضایقه می‌تابد

خورشیدهای زرد مقوایی

و آسمان سربی

با بادهای سرد

□ □ □

در شعرهای من جریان دارد

هرچند برگهای کاهی

با این حروف سربی سنگین

بر بالهای باد سفر می‌کنند

□ □ □

اما

خورشیدهای شعر من، اینجا

خورشید نیستند

اینجا

خورشیدهای شعر مرا باد می‌برد

این درد کوچکی نیست

□ □ □

در روستای ما

مردم

شعر مرا به شور نمی‌خوانند

گویا زبان شعر مرا، دیگر

این صادقان ساده نمی‌دانند

و برگهای کاهی شعرم را

□ □ □

- شعری که در ستایش گندم نیست -

یک جو نمی‌خرند

از من گذشت

اما دلم هنوز

با لهجه محلی خود حرف می‌زند

با لهجه محلی مردم

با لهجه فصیح گل و گندم

□ □ □

گندم

خورشید روستاست

وقتی که باد موج می‌اندازد

در گیسوی طلایی گندم‌زار...

خورشیدهای شعر من آنجاست

تاج ماه

منصور مُلملی

شعر ۱

تاج ماه

چی مه^۱ بدرخش

بر آستانه دشت.

□ □ □

فروریختن خون را

گونه های دریده خواهران آعلی داد

بر سپیده دمان

رویت کن.

□ □ □

بمیرم تاج ماه

آن گاه که اصلان^۲ چالنگ

خنجر می نهد

بر تشنی بلورین

آعلی داد نادیده فرزندان.

□ □ □

پس با برفی اگر فراز قله های مه آلود زردکوه^۳

تکیده می شود

از آتشی - ست

که در تنگ گزی^۴ افروخته ام

۲. اصلان یکی از کشندگان آعلی داد

۱. چی مه - چون ماه

۴. تنگ گزی: تنگه ای در شمال بختیاری

۳. زردکوه بختیاری

تا مردان خدر سور^۱

به خون خواهیش

از آتش بگذرند

هم پیمان، اورادخوان، کتاب بر دست.

□ □ □

شگفتا!

خروس

پس از او، سپیده دمان را چگونه بر این ایل سوگوار

بشارت خواهد داد

اکنون که زنان، چشم یکی خون و یکی اشک

در دشت چغاخور^۲

به شیون برمی خیزند

□ □ □

مردان در جونقون^۳

آلوده به خون.

تاج ماه

چی مه بدرخش بر آستانه دشت.

شعر ۲

تنهایی عظیم کوه

در بازگشت زنگوله‌ها!

با دَوران ترکه‌ای

در قفا

هی وحش

۱. خدر سرخ: طایفه‌ای از باب دورکی بختیاری

۲. چغاخور: دشتی است که مرکز ییلاقی بختیاری بوده است

۳. جونقون: روستایی در شمال بختیاری

هی وحش

بع بع

و آواز زنگوله ها

که زخم می زند

بر سکوت دشت.

□ □ □

ماه

ماه

با طلوعی همیشگی

و قریه که آغوش گشوده

بر دانش سپید علف.

تنهایی عظیم کوه

در بازگشت زنگوله ها.

شعر ۳

به کجا می رود ایل

با اسبان پریشان کرده یال

که دشت فراخ است و

تا راز^۱ بسیار دور.

شعر ۴

بازگشت ماه

تکان زنگوله بر یال های اسب

به دنبال گله

سواران آسترک

هفت بند زیبا بر شال دارند و

۱. کوهی معروف در مرکز بختیاری

چوقای کیارس بر تن.

و بهیگ های ایل

که مشک بر دوش

از کوه بر دشت

فرود می آیند

به دوشیدن میش ها!

□ □ □

زهی تماشای گله در دشت

زهی دوشیدن میش به وقت سحر

□ □ □

پس ایل را

آگاه کنید

از تنگه های شیهه و زخم

اکنون که بر کوه میان دو آبادی

می ایستم و

پس از اسب

رو به ماه

شیهه می کشم.

شعر ۵

چون بمیرم

پنهان کنید

دل مرا

در نجوای سپید سوسن ها

تا به جستجویش

□ □ □

برنخیزد

غولی که

ایستاده است

رو به ماه

شعر ۶

برخاستنم

کوه را

سیک خواهد کرد

بر جای چه خواهد ماند

به جز دهان گشوده نعل

□ □ □

ای تداعی سبز

- دشت های بی انتها -

بر ارتفاع اسب

سلاح بدیده می رود

لبان سوخته

مهرداد احمدی

جنگ که تمام شد
وداع اندوهباری با تفنگم داشتم
تا آخرین لحظه شانه‌های مرا گرفته بود و حق حق گریه می‌کرد.
تو در تمام ایستگاه‌های سرراه مرا انتظار می‌کشیدی
انتظار مردی که بود! مردی با خاطراتی خونین
مردی که لبان سوخته‌اش به کار بوسیدن نمی‌آمد.

مـرثـیـه

کوروش کیانی قلعه سردی
اندوهیاد عبده محمد للری

و تو که ترک به اسب زدی و رفتی
تا ستاره را
به تیره‌ترین شب تقدیر بسپاری
چوپانان دل برشته کوهستان
اندوهت را ترانه می‌کردند.
دیربست دره‌های دهان گشاده خاموشند
و از همین جاده‌ها که تو را تا صبح علی الطلوع بدرقه می‌کردند
نرینه‌ای خبر از بارش باران نیاورده است.
از دور که نگاهت می‌کردم سنگ چین امامزاده‌ای بودی
که کفر هیچ رهگذری آلوده‌اش نکرده بود.

دیشب که با ماه برنیامدی
 کرناها را برافروختند و دهلها را کوفتند
 سپیده دم که عاشقت یافتیم
 در شیب صخره ها جویباری از گل سرخ می لغزید!
 تو سپیدار مردی بودی
 که امنیه ها یاغی ات می خواندند
 بی آنکه بدانند شانوات آبشخور گوزنهای هراسان است.



مرد بی اسب

درهای و هوی گم شد تبارت مرد بی اسب
 بردند عشقت را به غارت مرد بی اسب
 پاییز در پاییز خشکیدند و مردند
 نشکفته های نوبهارت مرد بی اسب
 چشم انتظار زخم دستان تو مانده
 خشم تفنگ بی قرارت مرد بی اسب
 داغ کدامین آرزو گل کرده امشب
 در زخمهای بی شمارت مرد بی اسب
 دیروز با یک شیهه در باران تلف شد
 اسبت - همان داروندارت - مرد بی اسب
 قدری تأمل کن که می خواهم بمیرم
 زانو به زانو درکنارت مرد بی اسب

عاشقانه

یدالله گودرزی

بی تو در خلوت خود شب همه شب بیدارم
 آه... ای خفته که من چشم به راحت دارم
 خاندام ابری و چشمان تو همچون خورشید
 چه کنم، دستِ خودم نیست اگر بیدارم
 کم برای من از این پنجره ها حرف بزن
 من بدون تو از این پنجره ها بیزارم
 این که شیرین شده غم خوردن من نیست عجیب
 که از اندوه نگاهی عسلی سرشارم
 جان من هدیه ناچیزی ست، تقدیم شما
 گرچه در شأن شما نیست، همین را دارم
 کاش می شد که در این خانه شئی از شما
 دست در دست تو ای خوبترین بگذارم
 من که تا عشق تو باقی ست، زمینگیر توام
 لاف لطف کن از روی زمین بردارم

کودکی جهان

حیات‌قلی فرخ منش

یتیمانی بودیم

که ابتدا می‌بایست

پدر را از گذرگاه آشفته‌گی‌هاش می‌راندیم

بر هول جهانی که

سلاطینش زنان را

نیز انبارانی می‌خواندند

و کثرت دخترانشان را

از خدا بس می‌خواستند

گیسو سپید

تا چند به تنگه‌ها بنشینم و

حواس حوصله را اندازه بگیرم

اینجا عقابی به بیضه

نشسته است.

دویتی فرج‌اله عباسیان (فرید رامهرمزی)

«رستم صفت»

نمی‌پرسی دلت دیوانه کیست؟

نمی‌گویی چرا؟ آرزو از چیست؟

نوشتم بر در و دیواره توس

که رستم صفت روئین تنی نیست.

«بُرد با خویش»

سَرِ سوداییم را برد با خویش

دلِ دریاییم را بُرد با خویش

نه تنها - روزهای روشنم را

شب و شیداییم را بُرد با خویش

«من و تو»

بین آخر به درد هم نخوردیم

دوباره دل به نادانی سپردیم

من و تو بوده‌ایم همسایه هم

و آخری به درد هم بُردیم

«گرفتار»

دلِ گره‌اشق ماهت نمی‌شد

ستاره وار همراهت نمی‌شد

شیه «بیژن» از عشق «منیره»

گرفتار تَه چاهت نمی‌شد

«ایل»

شنفتم ایل ما را خواب برده است
 تمام باغها را آب برده ست
 نه رستم ماند و نه گیو و نه گودرز
 ده و شهنامه را سیلاب برده ست

«سهراب»

بیا تا رود پُسر آبی بسازیم
 به آب دیده سیلابی بسازیم
 چو می‌گیریم بر خاک سیاوش
 بیا خیزیم و سهرابی بسازیم
 بگو ای (دا)

من از قول زلیخا می‌نویسم
 تمام حرف او را می‌نویسم
 بگو، ای (دا-په دُدُرسی چَنت بی)
 (م از ای بو-وای دا) می‌نویسم^۱

«تو»

برافروزم، چراغ از هیمة تو
 به تن دوزم قبا از دیمة تو^۲
 سراغ عشق را از کیمه^۳ پُرسد
 کسی که می‌شود آسیمه تو



۱. بگو ای مادر، پس چرا؟ دختر می‌خواستی - من از این پدر و مادر می‌نویسم

۲. باران نرم و مدام - زراعت بارانی - نام دومنطقه زیبا و سرسبز از خاک بختیاری در چهارمحال و بلوک شهریاری

۳. مأخذ قبلی

رامهرمز. هردو واژه به کسر اول و سکون دوم

منم بختیاری

حسین عبداللہی پیدنی

من از بام ایران به نام خدا
 من از جایگاه بلند وطن
 من از سرزمین صفا مانده‌ام
 من آن گه نشینم مقاوم چوکوه
 من از زردکوه سرافراشته
 منم زاده کوهساران بخت
 من آنزان تبارم زپاکان گهر
 منم پور آن شیرمردان یل
 گذشته زجان و زبهر وطن
 منم از نژاد یلان و گوان
 نیای من آن آریو برزن است
 هم او اسوہ خویش و هم اجنبی است
 هر آن که مستبد پا به مسند نهاد
 علی مرد مردان سپهدار من
 سر نامدارش چو بردار شد
 منم حامی شرع و مشروطه خواه
 منم دشمن آشنای شہان
 منم داغدار سِرِ دارها
 منم سوگوار شہیدان جنگ
 منم سرفراز از سِرِ دارها
 منم از تبار یل بختیار
 من از سریداران غیرت مدار
 منم بختیاری زخوان گستران
 من آنم که نانم ز نامم نبرد
 منم دوستدار بلوط و بَنک
 زیاران بختم دهم این ندا
 بلندای ایلم برانم سخن
 ز یزدان و مهرش دل آکنده‌ام
 منم بختیاری بنام و شکوه
 بلندی و آزادگی یافته
 منم دشمن دیو بنشسته تخت
 نشد خون من با اجانت هدر
 به هنگامه خصم هم چون اجل
 نکرده دریغی زمال و زتن
 منم شیرخورده ز شیران زنان
 سپهدار خون دادہ میهن است
 حماسه او هم بسا گفتنی است
 یل بختیاری به ره برفتاد
 همآورد شاه و هر اهرمن
 زنامش بلند و که شه خوار شد
 منم سیلی پند بر گوش شاه
 منم سر بداده ز سوده سران
 منم مانده بر جای سردارها
 منم آشنای صغیر فشنگ
 منم از تبار شرر یارها
 منم فاتح کابل و قندهار
 نشانم بتاریخ ها یادگار
 بنامم میان همه مہتران
 نرفت از سرایم کسی کو نخورد
 منم سریداری به باد خنک

منم عاشق لاله واژگون	منم با شقایق رگ وهم چو خون
من و کبک تاراز به کوچ بهار	هم آوا بگشتیم به کوه منار
منم با نی و ناله‌اش هم نوا	به شادی و غم برتنم چون دوا
منم آشنای رکاب و لگام	منم طالب اسب برجسته نام
منم عاشق کوچ بارپسین	منم مانده بی‌اسب بر روی زین
زبختم ، همه رودهایم پرآب	زیارم به کهسار مانده بخواب
منم تشنه چشمه‌ساران پاک	منم کشته رو به دیدار خاک
من تشنه چشمه‌ساران بنوشیدم آب	نه از حوض زالو در آن رفته خواب
منم صاحب آب آن زنده رود	منم تشنه قطره‌ای از وجود
من از زردکوهم که کارون ازوست	منم آن سقایی که خالی سیوست
من از دیمه‌ام آب آنجا دواست	منم دردمندی که حاجت رواست
سرانجام، دردم به دستت دواست	تو ای بختیاری کلامت شفاست
منم پاسداری ز ایران زمین	منم حامی نام و ناموس و دین
مرا نام یزدان و قرآن پاک	زخونم چکامه نویسد بخواک
سرافراز نازیم زبخت و زیار	به بانگ بلندی برآریم جار
که آزاده‌ایم جز به یزدان پاک	سر خود به تسلیم نمالیم بخواک
«منم» همصدایی ز چاروزهفت	که تنها کنون گفت و فردا برفت





شهرستان کنونی ایذه در طول تاریخ شش هزارساله خود به چند نام شهرت یافته است:

۱- در زمان ایلماتیان بنام ایاپیر

۲- در زمان هیلامیان بنام آنزان

۳- تا قرن هشتم بنام ایذج

۴- در دوره اتابکان بنام مال امیر

۵- در دوره معاصر بنام ایذه

شعر حماسه ایذه بازتابی از سرگذشت این شهرستان بوده که زاهدانه نگارنده می باشد و من این مثنوی را به احترام حریم پاکش سروده ام.

عبدالعلی خسروی

حماسه ایذه

ایکه داری در نهانت رازها	ایذه! ای گنجینه تاریخ ما
میبرد راز دلت را تا خدا	ایکه دستانت چو منگشت ^۱ رسا
بر تو بخشیدند جانی تابناک	در تو گر خفتند قدیسان ^۲ بخاک
پسر بود دست تو از آوازاها	در دل هر تپه داری رازها
قبله گاه نور و ایمان داشتی	معبد اشکفت سلمان ^۳ داشتی
سر دهی در قرن ما آواز خویش	گر که بگشایی کتاب راز خویش
خون تبار آریا عیلام ^۴ تست	بختیاری جلوه ای از نام تست
کاروان تا این دیار آورده اند	هر دو از یک نقطه هجرت کرده اند
نقطه ابهام هستی را بشوی	حلقه مفقوده ^۵ را اینجا بجوی

۱. کوه منگشت در ضلع جنوبی شهرستان ایذه قرار دارد.

۲. امامزاده های سلطان ابراهیم و شاهزاده عبدالله

۳. اشکفت سلمان در جنوب ایذه که تصاویر و خطوط میخی عیلامی در آنجاست.

۴. به عقیده باستان شناسان عیلامیان با هجرت نخستین و آریاها با هجرت دوم به این منطقه آمده اند و بین آنها نقطه اشتراکی وجود دارد که هنوز کشف نشده.

۵. حلقه مفقوده همان بازیابی بین عیلامیان و آریاهاست

تا کنی یاورد تبار خویش را
ای کهن خاکی که در فرمان تست
بر کمرکش‌ها چه دستی زد رقم
با کدامین بال کردی انتخاب
تا بخط پهلوی^۲ بر یال کوه
شهر آنزانی ز عیلامی تبار
در شمی^۳ افراشتی بس موزه‌ها
دور ایلمایان «ایاپیری» بنام
دره کول فرح^۴ آفاز تست
خُنگ اژدر^۵ مرکز تندیس هاست
هشته‌ای ساسانیان را پشت سر
داری از اشکانیان آثارها
بلا سرانگشتان اعجاز هنر
تا بماند نقش این نام آوردان
مرکز پیکرتراشان بوده‌ای
در مضاف زشت و زیبا داوری
خواندن شعر حماسی خوی تست
آریو برزن^۷ بدامان تو بود

بازشناسی دیوار خویش را
پُر ز پیکرهای قدیسان تست
خط منشور تو با نیش قلم
این فراز جای پرواز^۱ عقاب
بر نویسی شرح حال هر گروه
مانده‌ای بر سینه کشها یادگار
خواندم این اسطوره‌ها از کوزه‌ها
بوده‌ای همواره شیری در کنام
پایگاه نقطه پرواز تست
پیکر مردان تاریخی بجاست
کردی از دهلیز تاریخی گذر
راه پریچ و خم دسبارها^۶
شیوه صورتگری کردی زیر
یادگار سالهای بیکران
با شکوه نام «آنزان» بوده‌ای
خودبخود شهنامه خوان می‌پروری
تا که فردوسی پسر خالوی تست
پاسدار حیدوسامان تو بود

۱. نوشته‌های میخی و تصاویر بر سینه کش بی عبور کوه تصویر شده است.

۲. خط میخی به دو صورت پهلوی و عیلامی نوشته شده است.

۳. شمی در بخش شمالی ایذه محلی است که مجسمه سرباز پارتی در آنجا کشف شد و به عقیده آندره گدار فرانسوی موزه فرمانروایان قدیم بوده است.

۴. کول فرح یا دره فرح محلی است در شرق ایذه که تصاویر و نوشته‌های عیلامی در کوه‌هایش نقش بسته است.

۵. در خُنگ اژدر تصویر شاهپور پادشاه ساسانی با همراهانش نقش بسته است.

۶. جاده دزپارت که از چهارمحال به ایذه می‌آید.

۷. آریو برزن فرمان دلاور ایرانی که با اسکندر جنگید و در حوالی کوه منگشت کشته شد.

جنگ اسکندر^۱ گلویت را فشرده
 باز هم تسلیم فرمان تو شد
 با اهورا اهرمن همخانه نیست
 دور بادا رستم از تیر شغاد
 پا فشردی تا بماند بر فراز
 آفریدی چهره هایی دلپسند
 این بنای شوکت دیرینه‌ها
 تا گشاید در کتاب زندگی
 ای خدای استقامت بازگو
 سیل و طوفان هم بنایت را نکند
 برج و باروی تو برجا مانده است
 گر که دشمن بر تو زد روزی حصار
 پر کشیدی تا فراز آسمان
 چون گذشتی از صف عیلامیان
 آمدی تا کورش داد آفرین
 کشور زردشت نام آور شدی
 در چگادام^۲ دم دل آتشگاهی
 شعله‌های آتش جان داشتی
 با مغانت در دل شب رازهاست
 بر هریمن آتشت سوزنده باد
 با هزاران سال در ناز و نیاز
 قرن هشتم نام «اینج»^۳ داشتی
 با زبان حافظ شیرین سخن
 با اتابک بوده‌ای ای شهر پیر

بر سلوکیها نظام خود سپرد
 سرزمین بار دگر زان تو شد
 خوی گرگ و بره هم پیمانه نیست
 تیغ کاوه بر سر ضحاک باد
 این درفش سروری در اهتزاز
 دشمنان را عاقبت کردی به بند
 مانده جاویدان درون سینه‌ها
 دوره دیرینه خواب زندگی
 از دل تاریخ هستی رازگو
 همچنان بر جای ماندی سربلند
 صبرت امروز و فردا مانده است
 پا نهادی بر حصار کوهسار
 تنگ کردی عرصه را بر دشمنان
 رشته‌ها رفت از کف عیلامیان
 تا شدی با نور یزدانی قرین
 جایگاه پاک پیغمبر شدی
 دین تبار محفل آتشگاهی
 ریشه در مسجد سلیمان^۴ داشتی
 ماجرای سوزها و سازهاست
 شعله است همواره افروزنده باد
 پا نهادی در نشیب و در فراز
 گامها در زندگی برداشتی
 بوده‌ای سرچشمه مشک ختن
 سکه زد نام تو با «مال امیر»

۱. اسکندر با جنگهای متوالی حریف بختیاری‌ها نشد، گرچه سلوکی‌ها جانشینان او چند سالی در آنجا حضور داشتند.

۲. تپه چگادام دم بر اساس گمانه زنی باستان شناسان محل آتشکده بوده است که هنوز حفاری نشده است.

۳. منظور آتش‌های فروزان مسجد سلیمان است.

آمدی تا نادر شمشیرزن
 قهرمانیها فرو نگذاشتی
 گرچه با نامردمی گشتی قرین
 پاره کرد آن رشته ایل ترا
 فتنه قاجاریان داد شکست
 بُرده در مسلخ شیی خان ترا
 با رضا هم جان تو همسو نشد
 زد شیبخون بر تو و ارکان تو
 شرم دارد بر وجود خود قلم
 آنکه زد قلب ترا در سینه چاک
 گر نهادی از غم و رنج زمان
 از پس این قله آتش فشان
 گرچه سنگین بار و مهجور آمدی
 ایذه! ای غمنامه! ای سنگ صبور
 آمدی تا قرن ما مغرور و شاد
 در میان باغسار سالها
 گریبان زخم تبر برداشتی
 گر که میبارید بر جان تو سنگ
 از جهان گرفتند بر جان تو رفت
 این طلای نفت جای اشک و خون
 با سخاوت آنچه در کف داشتی
 گرچه دشمن شیر جانت مکید
 بازماندی همچو کوهی استوار
 تا رها گشتی دگرزان تله‌ها
 کاش چوپان را دل تنگی نبود
 بره‌ها فصل چریدن داشتند
 باز میمانی تو و این سرزمین
 این تو و این رشته‌های کوهسار

در صف شمشیر پوشیدی کفن
 رایت خود بر جهان افراشتی
 بر تو زد از پشت سر شمشیر کین
 دور کرد از خطه فامیل ترا
 همچو تیری بر دل و جانت نشست
 زد بهم یکباره فرمان ترا
 مهربان با خطه مینو نشد
 تا به بیند نقطه پایان تو
 زانکه تاریخ تو با خون زد رقم
 خفته دیگر سالها در زیر خاک
 سالها بر دوش جان بار گران
 سر برون کردی چو خورشید روان
 سرفراز و شاد و مغرور آمدی
 ای سرپا هستی و شور و غرور
 ای شکوهت سر بر بالنده باد
 چون درختی پرثمر ماندی بجا
 با دل زخمی تو سر برداشتی
 یکدم از بغشش نمیکردی درنگ
 از تو شد سرشار اقیانوس نفت
 از دل بسی کینه می‌دادی برون
 میزبان! در طبق بگذاشتی
 قلب و جانت را به تیغ کین درید
 سرفراز و سربلند و پایدار
 بازماندی باشکوه گله‌ها
 زوزه گورگ بدآهنگی نبود
 دنبه را بر دنبه می‌انباشتند
 جنگل و کوهسار و دشت دلنشین
 این بهشت سبز با زفت و منار

باز راه زردکوه و چشمه سار	باز کوچ و شیهه اسب سوار
باز آهو در کمر مهمان توست	باز کارون خروشان زان تست
بازیا آهنک فردا همرهی	باز با کهرنگ زیبا همرهی
این قلمرو خطه زیبا ز تست	باز دشت سوسن و مرغان ز تست
تازه می‌گردد به فرّ نو بهار	باز میداود خرم روزگار
بازبینی انسجام چارلنگ	باز میبالی بنام چارلنگ
گشته بایمن بهاران پر ز بار	هفت لنگ این شاخه‌های استوار
هر وجب زین خاک در فرمان ماست	غم مخور آینده در دستان ماست
ریشه در خود بودن و آزادگی	ای خوشا نان بلوط و سادگی
دور از آغوش پلنگان زیستن	ای خوشا آسوده سامان زیستن
با شراب تازه در رگهای تاک	باز بیرون میکند گل سرز خاک
سرنهی بر تربت پاک نیا	لذتی دارد که در خاک نیا
لذتی بردن ز چشم اندازه‌ها	زیر چادر با دهل با سازها
غیرت و همپشتی انسان ایل	ترکه بازی کردن مردان ایل
گل فشانها بدشت و لاله‌زار	رقص ناز دختران کوهسار

مزامیر کوچ

دارپوش مرادی دېشت،

درک کن، باور کن این غمنامه را
از گـلـو ی آه، آوایی بزن
های چوپان تو با هی خوشترست
کاسه شیر و کمی نان و نمک
رد گرفتن از «برافتو» تا «نِساره»
دور کنند مزارها پرچین زدن
قصه آوازخوانان غروب
در حضور زخم، مرهم می شدند
مردمی نسبت به گل، حساس تر
خُلق و خویی ایلپاتی داشتیم
در بلندی ها عبادت کرده بود
دوستی ها مان تداوم داشتند
کار در روی زمین را دوست داشت
دست های داس تاول بسته بود
گله های بغض، مشغول چرا
خیمه دور از دود و آجر می زدیم
فرصت «سیمان» و «سنگ آهن» نداشت
یاد کوچ «ایل بابادی» بخیر
فصل خرمن کردن محصول ها
داستانهایی پُر از ضرب المثل

ایل من! با من بخوان این چامه را
ایل من! با نی - بیا با نی بزن
ایل من! نای تو با نی خوشترست
یاد چوپان و صفای نی لبک
یاد کوه و یاد شبگیر و شکار
شب به صحرا ماندن و تخمین زدن
یاد چوپانان شیدای جنوب
یاد یارانی که شبنم می شدند
تیره ای از یاس، با احساس تر
ما دلی پاک و دهاتی داشتیم
ایل ما با کوه عادت کرده بود
دستهامان بوی گندم داشتند
برزگر، نان جوین را دوست داشت
کتر چای برزگر بی دسته بود
آنطرفتر در نشیب دره ها
دمدمای صبح چادر می زدیم
کوه مانی می زد و «معدن» نداشت
یاد «مال» و یاد آبادی بخیر
یاد شپها، قصه ها، کشکول ها
خاطراتی تازه از اهل محل

از عبور ایل «ای وایی» بگو
زخم زخم، «ای دریغایت» کجاست؟

نی لبک! از کوچ، «در دایی» بگو
نی لبک! نای توام، نایت کجاست؟

ی‌ساده داری روزگارِ رفته را
 نی لبکا آواز گُن از کوچ ایل
 کوچ می‌شوید ز دل‌هامان غبار
 کوچ آسان می‌کند اندوه را
 کوچ یعنی زندگی همراه ایل
 کوچ، تصویرِ زلال لحظه‌هاست
 کوچ یعنی جستجوی بی‌درنگ
 کوچ یعنی زندگی تعطیل نیست
 کوچ یعنی داستانی از مَبُوط
 کوچ یعنی زخم، یعنی اضطراب
 کوچ یعنی رنج‌های بی‌زمین
 کوچ یعنی در غرویی باشکوه
 کوچ ما را روبه‌فردا می‌برد
 کوچ ایل آمیزه‌ای از رازهاست
 کوچ یعنی حس باران، حس برگ
 کوچ می‌آید که فم‌ها کم شوند
 کوچ می‌خواهد که آبی تر شویم
 کوچ با گهواره صحبت می‌کند

الت‌هاب هفت روز هفته را
 لب به گفتن باز کن از کوچ ایل
 روحمان را می‌برد تا آبشار
 سختی اردو زدن در کوه را
 بازگشتی تازه از «تنگِ چویل»
 سبزماندن در خلالِ لحظه‌هاست
 زندگی با اسب و اندوه و تنگ
 ایل اگر یکجا بماند، ایل نیست
 قصه‌ای از «برنو» و «نان بلوط»
 کوچ یعنی زندگی روی رکاب
 زخم‌های یاغی چادرنشین
 رد شدن از تنگه‌های «زردکوه»
 زمرة ما را به دریا می‌برد
 مملو از تصویر چشم اندازهاست
 حس یک پروانه در زیر تگرگ
 می‌چکد تا اشک‌ها شبنم شوند
 دوست دارد: آفتابی تر شویم
 با تمام ایل، هجرت می‌کند



نی لبکا راهی بزن بیتابتر
 نی لبک از سوز کم گفتی، بگو
 روزگاری زندگی دشوار بود
 روزگاری کوچ «هیجاری» نداشت
 خشکسالی سالِ ما را خورده بود
 ما قُرق بودیم در تردیدها
 عشق، یک تمثیل زخمی بود و بس
 سالِ قحطی بود و جنگل زیر تیغ

زخم‌های بردار: پُرس‌یلا بتر
 از غمِ دیروز کم گفتی، بگو
 دوستی یک طرد، یک انکار بود
 ایل می‌نالید و غمخواری نداشت
 حاصل یک سال ما را برده بود
 خانه می‌کردیم زیر بیدها
 ایل ما یک ایل زخمی بود و بس
 آب باران هم زما می‌شد دریغ

جز عطش، چیزی نمی‌آموختیم
 گله بی‌چوپان و چوپان بی‌هدف
 جز تب و تشویش تابستان نبود
 خشکسالی سهم ما را چیده بود
 سنگ ما کم بود از سنگ صبور
 آه یاران، آه از آن سال ها!
 قسمت ما هیچسالی بود و هیچ
 یادگاری شوم با خود داشتیم
 برگ سبزی هم نمی‌روید، آه!
 بهتر از نی، ناله ها را می‌شناخت
 مثل ما تنها خدا را داشتند
 تا به اینجا سینه کش می‌آمدند
 سالتان پیش از عطش سالی مباد
 با کویری خشک و خالی ساختیم
 زیر شن خمیازه می‌زد داس ما
 ایل ما صد نی لبک نالیده بود
 رنج ما را همچنان پیوسته تر
 حرمت این ایل عاشق را شکست
 راه کوچ ایل را مسدود کرد
 خواب اسکان عشایر دیده بود
 طرح اصلاحات او هم پوچ بود
 حال «سردار سپه» بدخیم شد
 خسته، بی همراه، بی یک همفلس
 روزمرگی، بردگی، بیچارگی
 روز و شب را صرف گندم کرده بود
 «برنو» ما زنگ می‌زد در سکوت
 بختیاری بود و یک بخت سیاه
 زندگی با دست خالی می‌گذشت

سال قحطی بود و ما می‌سوختیم
 سال قحطی بود و صحرا بی‌علف
 سال قحطی بود و کوهستان کبود
 دست ما داس و درو کم دیده بود
 عشق با ما بود و ما از عشق دور
 لاشخورها، لاشه ها، گودال ها
 سهم ما یک دشت خالی بود و هیچ
 ما غمی موهوم با خود داشتیم
 سال قحطی بود و جنگل بی‌پناه
 ایل ما آلاله ها را می‌شناخت
 لاله ها هم داغ ما را داشتند
 لاله ها هم در عطش می‌آمدند
 آه یاران! دستتان خالی مباد
 سالها با خشکسالی ساختیم
 خاک می‌شد ریشه احساس ما
 زخم ما زیر نمک بالیده بود
 یکنفر می‌خواست ما را خسته‌تر
 یکنفر نرخ شقایق را شکست
 یکنفر آلاله را محدود کرد
 یکنفر از بسکه خوش خوابیده بود
 «خان قلدر» چشم عقلش لوچ بود
 بعد، طرح اجنبی تحریم شد
 بعد اما - ایل می‌کوچید و بس
 باز تکرار همان آواره گی
 ایل ما تقویم را گم کرده بود
 در تن ما پيله می‌زد عنکبوت
 داغ، اینجا داغ، آنجا داغگاه
 سال ما با خشکسالی می‌گذشت

روستاها از ملخ پُسر می‌شدند
چاه می‌کندیم اما در سراب
هر سحر خوابِ ملخ می‌دید و بس
سفره چوپان ما گندم نداشت
فقر دامنگیر ما بود از قدیم
دشت‌ها را در عطش کاویده بود
نی که می‌زد، ایل - آتش می‌گرفت
مرگِ محزونِ تمام لاله‌ها
دشمنانِ خانگی، نیرنگ‌ها
چشم‌ها، چشم انتظار یک رسول

شهرها میراث آخِر می‌شدند
سالها ما در بدر - دنبال آب
برزگر هر روز می‌نالید و بس
کلبه دهقانِ ما هیزم نداشت
خانه، بوی خاک می‌داد و گلیم
برزگر «سالِ ملخ» را دیده بود
برزگر، هرشب، تب و غش می‌گرفت
این طرف: نی‌ها، نمدها، ناله‌ها
آن طرف: بدها، بدی‌ها، ننگ‌ها
ایلمردان، خسته بودند و ملول

چشم ما مبهوت چشم انداز شد
آخرین سد شکیبایی شکست
صبح آمد خیمه زد پهلوی ما
تشنگی‌ها زیر باران گم شدند
بیقراری نبض بلبل را گرفت
از هجایی مثل گفتن می‌سرود
باغ حیرت، باغ حیرت می‌شکفت
ایل ما تصویر یک پیوند بود
تشنگی‌ها آبپاری می‌شدند
بردگی انکار می‌شد از حصار
سر به احساس گلایل می‌زدند
دردهای - هم تباران را شنید
از بهار، از صبح، از سبزینه گفت
امتدادِ سبز یک اندیشه بود
صبح را با روشنی معلوم کرد
آمد از پایان یلدا گفت و صبح

ناگهان هنگامه‌ای آغاز شد
ناگهان تندیس تنهایی شکست
روز شد، شب بار بست از کوی ما
خشکسالی‌ها پُسر از گندم شدند
شوقِ رویش - ریشه گل را گرفت
زندگی باز از شکفتن می‌سرود
از زمین خسته، غیرت می‌شکفت
او که آمد لفظِ ما لبخند بود
رودها بی‌وقفه جاری می‌شدند
زندگی آزاد می‌شد از غبار
خستگان، حالا رو دل می‌زدند
یکنفر اندوه یاران را شنید
یکنفر از آب، از آینه گفت
یکنفر می‌گفت باید ریشه بود
یکنفر آینه را مرسوم کرد
یکنفر با ما ز فردا گفت و صبح

یکنفر بر زخمِ ما مرهم گذاشت رویِ هر آلاه یک شبنم گذاشت

ایلِ من! با کوهسارانت بمان با تمام بیقرارانت بمان
 ایلِ من! پژمردنت یکدم مباد از غرورِ «زردکوهت» کم مباد
 ایلِ من! سخت استخوانی حق توست زندگی کن - زندگانی حق توست

ای بختیاری

ابوالحسن نوروزی

بختت بخوابی گیرودار ای بختیاری
 هریک بخود وامانده زار ای بختیاری
 از چسبست افتادی نزار ای بختیاری
 جولان بده در روزگار ای بختیاری
 تاریخ را نقش و نگار ای بختیاری
 گود چقاخور تا کلار ای بختیاری
 از قلعه ثل تا منار ای بختیاری
 پر خاطرات افتخار ای بختیاری
 چالنگ این سیل سوار ای بختیاری
 این شرزگان شیروار ای بختیاری
 در موسم فصل بهار ای بختیاری
 از میش و بز صدها هزار ای بختیاری
 بانگ رحیل آوای جار ای بختیاری
 محو صفای آن قطار ای بختیاری
 صاف و زلال چشمه سار ای بختیاری
 بر تن چو باغی گلزار ای بختیاری
 در بازی و هنگام کار ای بختیاری
 گرزش بکف داسش به کار ای بختیاری
 روحش بلند و استوار ای بختیاری
 صدقش غرور ایلوار ای بختیاری
 حُرم کلامش اعتبار ای بختیاری
 گهپ و کوچیری حُرم دار ای بختیاری
 از آریسا کورا تبار ای بختیاری
 مانده زغیرت پایدار ای بختیاری
 پرصوت و با اقتدار ای بختیاری
 زاگرس گواهی ماندگار ای بختیاری

گر نیست با تو بخت یار ای بختیاری
 شیرازه ایللی زهم پاشیده گشته
 بنشین دمی از خود پیرس این راز در چیست
 بنشین دمی بر توسن اندیشه هایت
 یاد آر از ایل و تبارت چون نمودند
 دشت شقایق سالمیر و زردگه را
 از قلعه منگشت تا دز اسدخان
 از دشت خوزستان تا خاک صفاهان
 هفت لنگ این شیران دشت رادمردی
 شیران دینارون گردان سلحشور
 کوچ غرور انگیز وار گرمسیری
 از رمه رمه مادپانه‌ای اصلش
 از صبحگاهانی که هر منزل به منزل
 کوچی که هر بیننده از زیبایی آن
 از دختران شرم دار مردوارش
 از آن لباس و زینت مرسوم ایللی
 شور جوانانش به گرمای محبت
 چوقا به تن شال کمر لبخند بر لب
 اندر کلامش صافی و صدق و رضایت
 از سالخورده ریش سفید پاک طینت
 هر حرف او زاییده عمری تجارب
 کوچکتری بود و بزرگی بود و رسمی
 یسار از دور قدیم و اولین کوچ
 انزانش گفتند و در دامن زاگرس
 در جنگ با آشور و بابل ماند ایمن
 مردانه ره را بست بر سیل سکندر

بی هیچ آلاش به جان و دل پذیرفت
 از ظلم چنگیزی و از غوغای تیمور
 دور اتابکها بکامش کار خود بود
 سیل حوادث بود و طوفانها به هرجا
 با عزت و بختی بلند سرکرد دوران
 در عهد اسماعیل آن عارف که بنمود
 بر پایه تقسیم ایلی جلوه‌ها کرد
 در جنگ با بیگانگان سیل سوارش
 در جنگ با عثمانی و ازبک چها کرد
 از عهد نادر یادکن از قدرت ایل
 از قندهار و کابل و تا شهر دهلی
 قلعه به قلعه باز شد از بختیاران
 بنگر تو قدرت را و وحدت را درین ایل
 از خوف بعد از فتح هند زین ایل کوچاند
 مردان نامی پروراند این ایل در خود
 بوده علی مردان و الیاس و ابوالفتح
 در دورکی جمفرقلی خان بود حاکم
 در باب بابادی چو موسی خان حکومت
 بهدار وندان را اسدخان بود حاکم
 در باب دینارون امولا خان حکومت
 چالنگ را حاکم حسن خان و علی خان
 دیگر چو ممتی خان آن مرد دلاور
 نامی چو نام شیرعلیمردان شنیدی
 هریک به عهد خویش خدمتها نمودند
 از عهد ودور ناصری شد حکم واحد
 آقا حسین شد بر تمام ایل حاکم
 دیگر تمام ایل از هفت‌لنگ و چالنگ
 در مرگ استبداد چون سیلی خروشید

دین رسول کردگار ای بختیاری
 مانده بجا مردانه وار ای بختیاری
 دل خوش زمیش و کشتزار ای بختیاری
 هرگوشه‌ای در جنگ و جرای بختیاری
 زان روی نامش بختیار ای بختیاری
 ایران به گرد یک مدار ای بختیاری
 ایل جلیل بختیار ای بختیاری
 آماده دادم سی هزار ای بختیاری
 این ایل پاک سربدار ای بختیاری
 در فتح شهر قندهار ای بختیاری
 ایثار بین و افتخار ای بختیاری
 نادر ازین قدرت فکار ای بختیاری
 شاهی چو نادر خوف دار ای بختیاری
 نادر هزاران خانوار ای بختیاری
 در هر زمانی جانثار ای بختیاری
 هریک چو شیری حکم دار ای بختیاری
 هم کلبلی خان سوار ای بختیاری
 با صولت با اقتدار ای بختیاری
 دز اسدخان یسارگار ای بختیاری
 با عزت و قدرتمدار ای بختیاری
 در قلعه تل حکم دار ای بختیاری
 بعد عرضا خان سوار ای بختیاری
 با غیرتی مردانه وار ای بختیاری
 آیین ایلی برقرار ای بختیاری
 این ایل شد بر یک مدار ای بختیاری
 ایلخان ایل بختیار ای بختیاری
 در تحت امر او بکار ای بختیاری
 این ایل ایران دوستدار ای بختیاری

شد اصفهان تسخیر شیران دلاور
صمصام واسع با دلیری همچو ضرغام
تسخیر شد تهران و استبداد پایان
تاریخ ایران سر بلند و سرفراز است
مشروطه زد برجای استبداد تکیه
از کودتای مسیرینج و شاهی او
مردان نامی را به صد نیرنگ و حيله
شیری چو خانبابای اسعد را گرفتار
تا ایل را ترسی به دلها افکند او
شیرازه آیین و مرسومات ایلی
در عهد فرزندش زهم پاشید فرهنگ
مردانی از خون سلحشوران این ایل
تا بار دیگر بختیاری پا بگیرد
مردانی همچو شیر ابوالقاسم نمودند
همچون علی اصغر جوان سر بلندی
فریاد بنمودند ای ایل سلحشور
ما خود سلحشوریم و خود جنگاورانیم
ما ایل جان برکف به ایران عشق داریم
ما را زهم بریده اند ای هم تباران
با ظلم شه جنگیده جان را مایه دادند
آمد بسر دوران استبداد و شاهی
سیل جوانان غیور ایل جنبید
با خون خود از دین و قرآن پاسداری
اکنون زهم وامانده و از هم بریده
از خود نمی پرسی چرا از هم بریدیم
ای بختیاری آیه قرآن بگوید
از تفرقه پرهیز بنمایید ای ایل
آیین و دین فرهنگ ایلی این بگوید

تهران گرفتند اختیار ای بختیاری
با لشکر ایل و تبار ای بختیاری
مشروطه شد از بختیار ای بختیاری
زین قدرت ایرانمدار ای بختیاری
زین ایل پاک و جان نثار ای بختیاری
از خوف این ایل سوار ای بختیاری
زین ایل برده سر به دار ای بختیاری
با جمله شیران به دار ای بختیاری
دیگر نباشد خوف دار ای بختیاری
از عهد او شد سست و زار ای بختیاری
رسم و رسوم این تبار ای بختیاری
افتاده در تدبیر و چار ای بختیاری
احیا نماید اعتبار ای بختیاری
خود را فدا و جان نثار ای بختیاری
کو عاشق ایل و تبار ای بختیاری
فرهنگمان گشته نزار ای بختیاری
دنیا به ما دارد نظار ای بختیاری
داریم فخر بیشمار ای بختیاری
تا برکنند از ما دمار ای بختیاری
مانده به ما این افتخار ای بختیاری
شد دولت دین برقرار ای بختیاری
در انقلاب و جنگ و جار ای بختیاری
زین خاک زرگون پاسدار ای بختیاری
هریک براه خود سوار ای بختیاری
ازهم چرا مانده به وار ای بختیاری
از تفرقه پرهیزدار ای بختیاری
از تفرقه اینگونه زار ای بختیاری
وحدت نموده اختیار ای بختیاری

فرهنگ و رسم ایلیاتی مان فراموش
 ماکنده از تن این لباس پاک ایلی
 احیا بکن فرهنگ پاک بختیاری
 از یادممان رفته رسومات هروسی
 از آن نشستن های گرد هم فراری
 دیگر صدای میش و بز در ده نیاید
 کوشیه زیبای مادایانهای نازت
 شیرواره ها و آن ملار و مشک پردوخ
 هریک برای خود منی گردیده مغرور
 هر یک زما خود را بزرگ دهر دانیم
 گهپ و کو چیری از میان ما جدا شد
 این فکر از دشمن بود ای ایل پاکم
 تا دشمنی بین من و تو پا بگیرد
 آیین و رسم مردی و مردانگی نیست
 دین خدا هم این بگوید آیه دارد
 ای همتبار پاک من ای بختیاری
 من یکه و تنها نمی ارمز پشیزی
 گرمن بزرگی راندارم پاس و حرمت
 محض خدا احیا بکن فرهنگ ایل
 مشهور عالم بوده ایل بختیاری
 ای نوجوان و ای جوان ای پیر ای جان
 بگذار دستت را بدست همتبارت
 رسم تبار ما سلحشوری و مردیست
 رسم یکی بودن بدور از دشمنی ها
 ما صاحب زیباترین تن پوش هستیم
 ما یک بیک مدیون حفظ ایل هستیم
 ای بختیاری خون تو پاک است و ایلی
 ای بختیاری، بختیاری سربلند است
 بر لوحه تاریخ عالم این نوشته

گویی نبوده بختیار ای بختیاری
 از پوش آن داریم هار ای بختیاری
 رسم و رسوم ایلوار ای بختیاری
 هفت روز و شب کرنا بکار ای بختیاری
 هریک بخود وامانده زار ای بختیاری
 هر صبح رو در کوهسار ای بختیاری
 اندر چرای مرغزار ای بختیاری
 خشکید و بشکسته نکار ای بختیاری
 از کبرمان حرمت فرار ای بختیاری
 از همدگر دل گشته تار ای بختیاری
 حرمت زما شد برکنار ای بختیاری
 نیرنگ باشد، همتبار ای بختیاری
 آید جدایی ها ببار ای بختیاری
 بی حرمتی با همتبار ای بختیاری
 از تفرقه پرهیز دار ای بختیاری
 یک گل نمیگردد بهار ای بختیاری
 تو یکه و تنها نزار ای بختیاری
 خود می شوم بی اعتبار ای بختیاری
 از تک روی شو برکنار ای بختیاری
 محض خدا پاسش بدار ای بختیاری
 ایل جلیلت دوست دار ای بختیاری
 احیا بکن رسم تبار ای بختیاری
 رسم شکوهی استوار ای بختیاری
 رسمی که گردد بغت یار ای بختیاری
 شو دور از «لنگاملار» ای بختیاری
 ما وارث رسم تبار ای بختیاری
 ز آلودگی محفوظ دار ای بختیاری
 این عزتش را پاس دار ای بختیاری
 با بختیاری بغت یار ای بختیاری



شعربخثیاری

پاره‌ای از مثنوی فال حافظ

دکتر قیصر امین پور

قافلَهٗ بارِ کُنه، دلم وِ باریس
 چی باری سِرِ دلم، گُرتِ غواریس
 قافلَهٗ بارِ کُنه زِ شا خُرا سو
 دلم چی چالَهٗ تَشی مَنده وِ جاسو
 تَشِ سَتُری وِ دلم زدی وُ رِ دی!
 مَز وِ دی بَی سَی تَشی، وِ دیوَرِ دی!
 زِ گُتند تا دشتِ اوبید تا عقیلی
 هَمه جا سوز آویده، سوزِ قصیلی
 هَمه جا سوز آویده، غیرِ زِ دلِ مو
 ای کِزه نه کی گُشه زِ مشکلِ مو

ز گُفتند ز دُم و دَر تا شیخ سلیمو
 تا قیامت یا دُمِه او عهد پیمو
 ز گُفتند ز دم و در تا پُل پرزین
 پُر لَام گُل باوینَه، پُر دِلَم خَین
 ز گُفتند زیدم و در، دینداتِه گَرُتُم
 تو گُل سور مُنی، موخارِ زردم
 ز گُفتند زیدم و در، دینداتِه گُشتُم
 گُل سُنْری نِه چیدُم، جاتو نیشْتُم
 آسِمو اوری گِزَه، ز قیل سیاتر
 روز و شو تی زَه توئُم و ای تیاتر
 بخت تو، چی رختِ تو، سورِ قصیلی
 بخت مو، چی رختِ مو، سیا و نیلی
 واکِتاوِ حافظُم گِزِمِه فالِی
 دِشمنت بینا! چه فالِی وُ چه حالِی:
 «سینه مالا مال درد است ای دریقا، مرهمی!
 دل ز تنهایی به جان آمد، خدا را همدمی!
 زیرکی را گفتم این احوال بین، خندید و گفت:
 صعب روزی! بوالعجب کاری! پریشان عالمی!...»

کتوند فروردین ۱۳۵۹



آشنا

سید علی صالحی

★ بیونهنکم، بوتِ ییشتم بیا نزدیکترم، رایحه ترا می شناسم
★ زیوگل سور، توندهایشتم از بوی گل سرخ، ترا باز می شناسم

★ تو مونس جون، بیویه جارم تو مونس جانی، به امدادم برس
★ غیر ختم دی، مونس ندارم چرا که جز تو مونس دیگری ندارم

★ بیودیارم زکفت دارون از گردنه محله دارون به دیدارم بیا
★ دلمه والون به نم بارون و دلم را با قطره ای باران آرامش ببخش

★ دلم گره تش زحرف مردم دلم از حرف مردم آتش گرفته است
★ می قوله گل: دورت بگردم آه ای گل دلم می خواهد قبله را طواف کنم

★ و امین ای مال، نل بزمن زال در این آبادی نگذار که زارزار بگیریم
★ می گل تی کال می گل تی کال ای توگل چشم کال، گل چشم کال

★ ترانه ای شاد و در صورت لزوم آخرین بیت هم لابلای سرود تکرار شود

گاریو

(از زبان مادران شهدای جنگ)

سید علی صالحی

با صد سینه پرسوز گاریو می خوانم	✧ بخونم گاریو صد سینه با سوز
و هر شب و روز بر مزارت بر گل میریزم	✧ به خاکت گل بریزم هر شو و روز
مگر عشق جز غم معنی دیگری ندارد	✧ مَیَر عشق غیر غم معنی نداره
که دایم از آسمان اندوه میبارد	✧ که دایم آسمون زغم اباره
بگو چرا تو ترانه تاراز را زمزمه کردی	✧ بگو سیچه تو خوندی بیت تاراز
که حتی ستاره نیز از شوق دل به پرواز سپرد	✧ که ز شوقت ستاره کرده پرواز
آه ای گل کوه بخاطر دل من سرود بخوان	✧ سُر و زدل بخون سیم هی گل کو
اکنون کجارجتم مرغ حق به وقت کوکو کردن خویش	✧ کُیه ره مرغ حق به وخت کوکو
بگو بید این بیت ربا آب مقدس زمزم شستشو دهند	✧ بگو ای بیت به زمزم بشورن
شاید بدین وسیله عاشقان یکدیگر را بیابند	✧ مَیَر که عاشقون یینه بجورن
تو خود از حال پریشان ترانه خواندی	✧ تو خت خوندی زای حال پریشون
ورنه ماه به ایوان نمی آمد	✧ آیره مه نَوَنه وی به ایوون
بگو بعد از بهار بعد از رفتن ستاره	✧ بگو بعد بهار، بعد ستاره
دیگر دلم می خواهد فقط از آسمان شیون ببارد	✧ اَخم که آسمون شیون بباره
دی بِلال و دی بِلال و دی بِلال	دی بِلال و دی بِلال و دی بِلال
بداز من بود، خوبی از تو بود، تنها تو حلالم کن	بَلدزمو، خوی ز تو، بکن حلالم

ۇلات ۈز

عباس ارشاد

ئىكردى ھەمە صدق صفا ھو درىدۇم
 مۇ ئىنگۇم ھەم پامى بىرن اوۋرايۇم
 بە جۇرم سىرىكپىھام، ھىرد اويد كىمۇم
 خداگىنە بورن مال سى بۇم خورم
 اىچو كىسى بىرە و بىگ نىگنە بە ۈرم
 بە شەر سىلمونىون، سىرسى ايتاشە سۇم
 موشۇم زىدە زىجد و نىا و از پىدۇم
 بە بىل دىستە درازى ھوموچو مفتخۇم
 چە بارھاي گىرونى بە كول واپۇرم
 پاھام قىلم ايوابىد، ونىوست اىچو گىدۇم
 خدا بويد نىداۋم بە جاي ھو كىپۇم
 ھومو چىنە كە تىرم وازگو كىنم ھىزۇم
 سى ھەم يونە كە اىطورى نىاردە اىبىرم
 ناھادە خاك غىربوى سىرم بە زىرپۇم
 و تازگى خوايىبىنم و شىرسون اىزۇم
 بە شىر ھىرچە اوردۇم بە گور واپۇرم
 خدا نىكرە يەە وقتى يونوكنن نظۇم
 كە مردم اىچو جىلدى بىنن گىلە بە سۇم
 مو از زلالى طىنت چى شونىم سىحۇم
 دى ھىرچى خىن خدايە كىنن من جىزۇم
 نىخوندىن كە بدىنا، موبرىتىن بىشۇم
 چى كىمايۇم و سى خاك مايە از زۇم
 اىگىم اىخوم بىنما ھەم بە شىرەل گىھۇم
 مىلمى بىدىم ارشاد ھونو بىد نظۇم

اىرنىوندى خدا باد شىھىرە سۇم
 گىرون بىرى كە جاجىم نوابىد جاجىس
 چى بىردىنادە سىر بىرد تا بىكون غىردىم
 ھىزار دىفە بە غوم كىردەم الاىترىن
 چى شىھىرەل بىدىم مىن ۇلات غىم اما
 زىھىمىسوكە سىروسامون سىرسى دىدىم
 سىگارفوش سىركىچە و غىياوونىم
 اىترايىخون بىجورىن مونە، سىرلىكە
 نىشتە گوشە گىراجىھە سى ھىمالى
 اىترە كە زندگى شىھىرەم يونە كاشكى
 «اىپارتمان» اىترايىگىدن سىم اىجورە
 بدىل ھو اى ۇلات ۈست و مال و مالىكون
 يە پالە دوس اىترە بە گىل شىھىرستون
 خدا كىسىن زىمالس ۇلات ورنىكە
 بە دل بىرات واپىد شىھىرەل شىناختىمون
 ھىجومىسون نىترىس تا اصالتىم بىگرە
 بىز ھىنى سىرشونام مۇھىرە سوزە
 گىلەن مو زىس از ترىس خوم نىيور داۋم
 آخە صداقتىم اىبىد قاتل جوۋم
 نىبىند كىفارت ارگىروندىم تىنا
 گىمون كىنم يونو خىلى نىخوندىن از تارىغ
 ھىنى ھىنى نىشناختن بىھا و قىمت مو
 ھەم بە سىزنىش اىگىن كە شىھىر سىچىنتە
 خدا اىدونە چىقدىر فايەدە داشتىم سى شىھىر

ترانه بختیاری

نام ترانه: سارا

سراینده ترانه: فرج الله عباسیان «فرید رامهرمزی»

شو-امزؤ- خروسم هن-اخونی چتر-بالانه «بالان»

بگو، مَهتو- وأو-بالا-تونیدی کوچ سارانه

م-خُم- دپدُم-ؤرچاله-کی بار-پشتِ ری-آلتو

ملوین م-کُجِه وَندی- شُؤ-آؤل-تو بارانه

م-ساران- مینِ خُؤ-باتیام-دیدم- مسافری

خداوندا-توخٹ دُونی-تُموم- رازکاران

نَسیم،خو- خندِه لَو-أَم-خَوَر-ازیلبلایدا

چتؤ- مَهتو-ندی- قاصِد-بُلبِل هزاران

بهاؤامسالی- مَنَدیر-تونه- سارای م- وُرگرد

تِیای انتظارم- قی-ایایه- دشت ودریانه

بگو، مَهتو-ندی پِه قَد ویالای سارانه

شُ-امرو- خروشم- هی اخونی- چتربالانه

در بحر: هَزَجِ مِثْمَنِ سالم - مفاعیلن - مفاعیلن - مفاعیلن (وزن)

پیش درآمد ترانه: دوبیتی

وَنوم - سَوِزْگَل - پادار- خُوندم

وَبوی مُسِرّه- تَؤدار- خُوندم

قَباسوز-وَل - تَایِل رُنْدُم

نَها- هَف قافله - هِ یار- خُوندم

تذکر و توضیح: قافیه‌ها براساس اصول عروضی نیست. صرفاً موسیقی درون کلامی در قوافی مورد نظر بوده است و تعمدیست. قافیه فدای زبان و بیان و مفهوم شده است.

موچه بگم

کودرز رزمگاه

دلم از رنج زمونه به غم موچه بگم
 روزوشو روزي مو دود و دم موچه بگم
 شیرخور بیم که دام مُرد و مونه تینا هشت
 پنجه شندن به موکه بد قدم موچه بگم
 چه بگم موچه کشیدم به مینه پنجاسال
 پنهنزارسال کشیدم ستم موچه بگم
 رود کارون حدیث غمگوش گیرهد
 سی فنه کی چنو دریچ و خم موچه بگم
 که قارون چو شنی ناله موگر به خدا
 غم مو تی غم تو خیلی کم موچه بگم
 بخت و اقبال همه چی بره دست آموز
 بخت مو چی بزکوهی و رم موچه بگم
 صد ورق گر بنویسم موز حال و روزم
 باورم کن که هنی خیلی کم موچه بگم
 نی زن ای نی تو بزن تا بگریوم با تو
 که صدای نی و دل زیرویم موچه بگم
 تپ تپو ایا به سراقم همه شو آر خوسم
 روز هم چی شو سه مین تیم موچه بگم
 از همو روز که ویدم به مینه ای دنیا
 تیگ نوشتم همه درد و الم موچه بگم
 په گراز زیده گدُم که همه بدسون زمویا
 یا رقم زن چنوزی ای رقم موچه بگم
 هرکه خین اکه به دلم خوش دل و شیرین کام
 هرکه غمخوار مونه گل و گم موچه بگم
 موفقیژم ابرم دست نیازم به خدا
 چونکه هو صاحب جود و کرم موچه بگم

دوییتی ها به زبان بختیاری

ح. حسن زاده رهدار

موچی داری که چیدن برگ باژم	مو او توگی که سهدن گهاژم
موچی صیدی به کولی نو صیادون	که بی گه و گتر در خین و غارم ^۱
مو که خین او ^۲ دگم و ابید زداخت	زهر برگ گلی گیزم سراخت
مته تپ به رهم ^۳ هر روز و هر شو	که گاشا ^۴ بر بده مرفی زیاخت

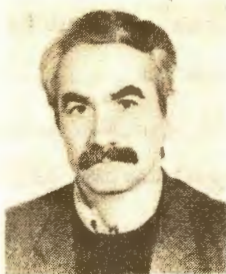
خوشا روزی که مالمون به جبول بید	نوا ی بنگ کوگون پا بقل ^۵ بید
گل خنده گری لؤ گپگون ^۶ بید	منه هر هونه ای کیل و متل ^۷ بید
ولم زفدک به ویر مالی خوون ^۸	نه ایشامژم شرننگ ^۹ داد و دیوون
تریده ^{۱۰} آه و ناله ری بما کرد	یزید شوخین ^{۱۱} و بجوم کرده بیجون

بختم سیا بید

غلامرضا محمدی

تش نهاد گوشه دلم بختم سیا بید	آرموئم نی ورا طالم سیا بید
شور و فریاد توئم دی نی گرم جا	نشیئم پا زرد گه بنگس گنم یا
دیری تو سی دیدئم نی بو فراموش	یادینه دلم هی ازنه جوش
بی بغاز دلبرت یادی نکردی	تو کمی ز دیدئم شادی نکردی
تو مون داغ به دلم تا ری سیا بوم	دشمنون شادی گتن کور ز تیام بوم
غرش اور بهارتر کرد دلامون	زرد گه فصل بهار ویدوانهامون

-
- | | |
|---|--|
| ۱. خین خار: خار و خون مراد کنایه از درد و رنج | ۲. خین او: خونابه |
| ۳. چشم براهم | ۴. گاشا: گاهی، شاید |
| ۶. گپگون: بزرگان ایل | ۷. کیل و متل: بانگ شادی |
| ۸. مال خوون: مالی خوبان، منزلگاه نیکان | ۹. شرننگ دادودیوون: صدای و ترنم عدل و داد. |
| ۱۱. شوخین: شیطون. | ۱۰. تریده: راهزن، دزد |



داستان

آمبولانس

قباد آذرآیین

اول صدای زنگ درآمد. بعد کسی بلند گفت: «یا الله خونه‌ای ننه داریوش؟»
 «دالو» بله گفت... پاهای دردمندش را مالید و دست گرفت به دیوار، بلند شد و تکیه داد به چارچوب
 موربانه خورده در. آنها که تو آمدند سه نفر بودند. دو مرد و یک زن. «دالو» فقط یکیشان را شناخت.
 «کاوایی» - بنگاه دار- که دالو همان روز اول که دیدش فکر کرد که اگر نه دختر کور داشته باشد یک روزه
 شوهرشان می‌دهد. با آن گفت و لُفت و سرزبان...
 «کاوایی، گفت: «دماخت چاقه ننه داریوش؟»
 دالو گفت: دها گویم
 کامل مرد و زن همراهش را برانداز کرد و به کاوایی گفت:
 - «خودت زحمتشه بکش «رود» م من پا ندارم.»
 و رو به کامل مرد و زن همراهش گفت «خونه خودتونه»
 زن به درخت «سه پستان» وسط حیاط نگاه کرد، لب ورچید و سقلمه زد به مرد همراهش.
 کامل مرد سر تکان داد «ترتیشه می‌دم»
 «زیر سایه همین «سه پستان» جا می‌انداختیم چه سایه خنکی داشت!... آنوقتها که کولر نبود. جخ تازه
 فرنگیها آمده بودند و چاه زده بودند. «بیامرزی» شده بود نانخور کمپانی با مواجب چند ماهش همین خانه را

خریدیم، چندی؟ یاد نمی‌آید... فقط یادم هست که به «بیامری» گفتم «آخر این خانه ولنگ و دراز را می‌خواهیم چه بکنیم... با این همه اتاق تو درتو؟» بیامری گفته بود «یک روز می‌آید که بگویی کاشکی خانه بزرگتری می‌خریدیم».

کاویانی روز اول با کف دست زده بود به گچ طبله کرده دیوار و گفته بود «همر خودشه کرده ننه داریوش» بعد خندیده بود و گفته بود «مثل خودم و خودت «دالو»».

«سه پستان سایه‌اش خوب است. اما میوه‌اش پاک در دسر است. هر جا که افتاد مثل کنه می‌چسبد. آنوقت ها که دل و دماغ داشتم روزی چند بار زیرش را جارو می‌کردم.

صدای کاویانی از یکی از اتاق‌ها آمد «از بچه‌ها چه خبر ننه داریوش؟»

دالو گفت «دهاگوتن»

کاویانی به کامل مرد و زن همراهش گفت «شیرزنی بود ... اینجوری نگاش نکنین»

بلند گفت «تلیفونا کاروراحت کرده ننه داریوش»

دالو گفت «چه فایده آقای کاویانی؟ بزرگترها که سرشون به زندگیشون بنده... کوچیکام که حالا دیگه

زیون من حالیشون نمی‌شه»

«کوروش و داریوش از اهواز و خرمشهر می‌آمدند. هر جمعه یا ات و عیال جمشید اگر «آف» بود با زن و

بچه می‌آمد و اگر شیف‌ت بود مریم خانم و بچه‌ها را می‌فرستاد.»

کاویانی رو به زن گفت «صد سال دیگه هم خم به ابرو نمی‌آره... التزام می‌دم» و محکم کوفت به دیوار.

«توپ!»

«گلنسا» سی روز خدا همین جا بود با آن امیرش که دروهمسایه از دستش زله شده بودند فقط بیامری

پشتی‌اش را می‌گرفت... بهرام اینها تهران بودند. خیلی کم می‌آمدند. سال تا سال بهانه می‌آوردند که بلیط

گیر نمی‌آید. از روز اول می‌دانستم که زنش وصله تن ما نیست. آدم شیر از دماغ که نخورده... گفتم «عزیزم،

رودم تا بچه به اشکم نشده، ردش کن بره».

بهرام می‌گفت «این نان را باباش تو دامن من انداخته... چطور می‌توانم...»

«بیامری» گفت اگر تو دردت کار است، بیا همینجا رو می‌زنم به فرنگی. دستت را بند می‌کند... سر دو

سال «گرید» می‌گیری. کارمند می‌شوی. تو «باغ ملی» بهت خانه می‌دهند»

اگر این درخت زبان داشت خیلی چیزها می‌گفت. از هروسی مریم... هروسی گلنسا... هروسی کوروش

کی به حجله کی به حجله آقا کورش با زنش

کی به دور حجله کرده خواهر کوچیکترش

رهمون دیر و رهمون دیر و رهمون دیر و ناهوار

ز دولتی آقا کورش همه مون ماشین سوار

زن از کاویانی پرسید «خانه گرفت و گیر نداره آقای کاویانی؟»

کاویانی گفت «خیالت تخت باشه خواهرم»

روزی که امیر را مار زد «بیامری» چه حالی داشت! پیرمرد مثل ابر بهار اشک می ریخت. امیر رفته بود سراغ چال گنجشکها. دست هل داده بود تو سوراخ، که مار هر پنج انگشتش را زده بود... گفتیم اگر هزار تا جان داشته باشد یکیش را در نمی برد.

کاویانی دستهایش را به هم مالید و آمد طرف دالو و زیر گوشش گفت:

- «دارم از شر نی کل خرابه ها راحت می کنم ننه داریوش»

بعد بلند طوری که کامل مرد و زن همراهش بشنوند گفت:

- «پسین یه تک پا بیوادم بنگاه تا کارو تموم کنیم اینشالا...»

خانه یکهو پر شد از سرو صدا و جنب و جوش... دالو اول صدای ترمز چند تا ماشین را شنید... بعد صدای باز شدن درهایشان را آن وقت انگار سیلی از صدا پشت در حیاط جمع شد و زور زد، در را از پاشنه کند و جاری شد تو حیاط... درخت سه پستان شاخه هایش را تکان داد و ذوق کرد.

دالو بلند گفت «نمی فروشم آقای کاویانی پشیمون شدم.»

کاویانی برگشت - تو چارچوب در جا نمی گرفت گفت «دنگ سرمون درنیار ننه داریوش»

دالو گفت «اختیاری خونه دست کورش و داریوشه... من پیرزن چکاره ام؟»

کاویانی گفت «اونا که او سر دنیان... تکلیف چیه؟»

دالو خندید همه شون اینجان همه شون آمدن... مگه صدا ماشیناشونه نشنیدی؟ باور نمی کنی خودت

نگاه کن»

کاویانی در حیاط را باز کرد و به بیرون سرک کشید. یک آمبولانس سیاه رنگ شرکتی جلو در حیاط

ایستاده بود.

تهران ۷۴

پیشکش

بهروز ترابی احمدی

مرد همچنان که از کمرکش کوه بالا می‌رفت آوازش را قطع کرد و دمی به فکر فرو رفت:

چیزی به ریش او می‌خندید. از درون، آشوب و ریشخند به او راه یافته بود. گاه بی جهت چپ و راست را نگاه می‌کرد... شاخه‌های گونی را به چوب دستی می‌چکاند... تفنگش را که سربالا روی شانه‌اش بود از کتف می‌گرفت و سر پایین روی شانه‌اش آویزان می‌کرد. اما مثل اینکه چیزی به او چسبیده بود. ذهن او را آرام آرام مثل توده‌ی اثیری سیاهی اشباع می‌کرد.

از شانه‌ی کوه خمید و چشمه را دید که مثل آینه‌ای بین تمشکها و بیدبنان می‌جوشید. به سمت چشمه رفت و تفنگ را آرام به بید بنی تکیه داد. توپره را زمین گذاشت و آستین‌ها را بالا زد. کلاه را پس زد. دو دست را پر از آب کرد و کویاند توی صورتش.

زیر سایه‌ی بید نشست. توی ذهنش آن توده‌ی سیاه پس نشسته بود، اما دوباره لحظه‌ای درون جانش چیزی پاشیده شد. آب دهانش گره خورده توی گلو. پنج تیر را از سینه درخت گرفت و خشابش را درآورد. نگاهی به آن انداخت و دوباره آن را جا گذاشت. روی علف‌ها دراز کشید. سرلوله‌ی تفنگ را خواباند روی نرمی ساق دستش. سوراخ سیاه لوله را دید و دوباره چیزی از جانش بالا رفت. ناگهان فکر کرد امروز اگر قوچی دام ببیند شکارش نمی‌کند. دلش نمی‌خواست امروز هیچ شکاری بکند. احساس خوشی کرد. از اینکه حس کرد می‌تواند انتقام بگیرد. یا لااقل کار عبثی برای تلافی بکند احساس خوشی می‌کرد. به آرزوی این انتقام که بدرستی هم نمی‌دانست چیست خود را سپرده بود و آن توده‌ی اثیری سیاه را پس می‌زد. توده‌ی سیاه ریشخندآمیز پس می‌رفت و محو می‌شد. مرد اما می‌دانست که در آن دورها جایی کمین کرده است.

از جایش بلند شد. دوباره آبی به صورت پاشید. شال را باز کرد و دوباره بست. کلاه را محکم کرد و توپره و تفنگ را برداشت. پشت به چشمه کرد. شاخه‌ی بیدی را گرفت و از روی آینه‌ی جویی که از شانه‌ی چپ چشمه می‌گذشت، پرید و محو شد. شاخه‌ی بید صدایی کرد و بجای خود برگشت.

سینه‌ی کوه را گرفت و آنرا آریب برید. مرد به سمت دره‌های گم و گوری که چوپان‌ها هم از آنجا نمی‌گذشتند رو به بالا، به سمت قله‌ها می‌رفت. راهش بستر دره‌ای بود که از دو سوی، صخره‌های بزرگی از کوه‌های مجاور برگرفته شده و به این همق ریخته بود. لابلای این تخته سنگ‌ها درخت‌های در هم و بی‌ره‌گریزی به همدیگر فرو رفته بودند. از برفاب رودخانه تنها صدایش می‌آمد. جلوتر که می‌رفت اما جای جریان زنده‌ی برفاب نقره‌ای را بین درخت‌های انبوه و صخره‌ها می‌توانست ببیند. از برفاب رودخانه گذشت. بطرف قله‌ی روبرو، سینه‌ی کوه را مستقیم گرفت و بالا رفت. به قله که رسید نگاهی به پایین انداخت و نشست تا نفسش چاق شد. بعد از دمی احساس کرد زیر بوته‌ی گونی چیزی تکان خورد. آرام در خود تپید و تفنگ را از شانه درآورد و قنداق آبنوسی و سرد آن را به کتف و بناگوش گذاشت. یک چشم را بست و نوک مگسک را پایید. متوجه شد که درست نمی‌داند که چه چیزی را باید ببیند. چشمش را باز کرد و

شروع به کاویدن سایه‌های زیرگون کرد. نگاهش جایی ثابت ماند و چیزی در دلش فرو ریخت. شادی و ترس به هم در شدند. چه می‌بایست می‌کرد؟ چوخوا را درآورد و بدست گرفت. توپره را بزمین گذاشت. بطرف گون رفت. حیوان کوچک همین که حس کرد مورد حمله قرار خواهد گرفت چند بار خرناسه کشید تا عاقبت زیر فشار دست و چوخوای مرد آرام گرفت.

چوخوا را گرد و جمع کرد و آن را در توپره چپاند. تفنگ را بدست گرفت و تند از کوه پایین آمد. از برقلاب دره گذشت و به اریب، کوه را گرفت و به سمت چشمه رفت. از شانه‌ی راست کوه که آفتاب از آن پایین می‌رفت، مرد بالا رفت و از آینه‌ی جوی هم پرید. توپره را کنار بیدین گذاشت اما تفنگ را همچنان در دست نگه داشت. بچه یوز کوچک در توپره تکانی خورد و در دور دستها تفنگی بصددا درآمد.

در توپره را با ترکه‌های بید بست. شاخه‌های نازک بید را از سوراخی به سوراخ دیگر عبور کرده و گاه بین دو سوراخ برگ بیدی معطل مانده بود. کمر راست کرد تا کنار چشمه آب بخورد. دستش را توی آب برد. اما از گوشه‌ی چشم چیزی دید که دستش انگار در آب گیر کرد. چند لحظه به آن نگاه کرد و آب دست هایش را ریخت. چندشش شد که آب بخورد. دستش را به ذیبت شلوار مالید. خرگوشی را دید که داشت جان می‌کند. چشم‌های حیوان بازمانده بود و جفت پایش در آب، خیس شده بود و می‌لرزید. خواست دُمش را بگیرد، دوباره چندشش شد. گوش‌های حیوان را گرفت و بلندش کرد. نگاه سرد و شیشه‌ای خرگوش در نگاهش افتاد. او را روی شن ها گذاشت تا کمی آفتاب بخورد. حیوان دیگر هیچ تکان و جنبشی نداشت. چند بار با پوزه گیوه شکمش را مالید. او را از پهلوی به پهلوی دیگر انداخت... شن‌ها به سطح شیشه‌ای چشمش چسبیده بودند. پلک هایش باز و بی حرکت مانده بود. مرد چاقو را بیرون آورد و سر مُردار را تا به پوست برد.

وقتی که به خانه رسید شب شده بود. سگ خانه‌اش چند بار بشدت پارس کرد و به سمت او خیز برداشت. همین که مرد را شناخت نزدیک شد و لایید. وقتی وارد سیاه چادر شد بچه اش را دید که در تهنده چوبی، زیر نظر قربانی‌ها و مهره‌ها و زنگوله‌ها و یک پنجه‌ی گرگ در قنداقش آرام خوابیده. آرام و سبک تفنگ را به زن داد. قفس مرغ را از کنار وارگه مشک‌ها بیرون کشید و تنها مرغشان را درآورد و به زن داد. آرام توپره را باز کرد و حیوان کوچولو را با احتیاط از چوخوا بیرون آورد و در قفس مرغ‌ها انداخت. حیوان بیچاره می‌گریه و در استوانه‌ی قفس مرغ غلت و واغلت می‌خورد. آنقدر تا آرام گرفت. مرد روی نمند کنار چاله‌ی اجاق نشست و برای خودش جای ریخت. چای را هورت کشید و به زن گفت:

- شُم و شو چه داریم؟

- ماست هید... دوهم هید... گره هم هید... ای زون بسته نه کوجه زیدی؟... مالی خومونه؟

- به گُه گریس... سی جنا و سریان.

- بسکه زِ همینو خرده گُلما تیه خرس هم نی خوره.

مرد همه شب به بازیچه‌ی پسرش فکر می‌کرد و آن ریشخندی که همیشه آماده بود تا همه‌ی جانش را تلخ کند. پسر بچه در خواب می‌خندید... بچه یوز گاه آرام می‌گریه. سپیده می‌زد... زنجره می‌خواند، به صدای خروسان.

تی به زه^۱

لرهاد خادمی آتکوهی

به چهر تو ماند همی چهره ام مگر چون تو باشد همی زهره ام
«فردوسی»

شیرزاد کنار جوی آب چمباتمه زده بود، با بچه ها تیله های گلی درست می کرد و سرگرم بازی بود.
- «نگران نباش طوریش نمی شود»

از وقتی که ژاندارم ها با آن کلاه هایشان که آرم شیر و خورشید داشت پدرش را بازداشت کرده بودند از بچه ها خجالت می کشید و هروقت نگاهش می کردند چشم بر زمین می دوخت و رو برمی گرداند.
همیشه شنیده بود که زندان جای آدم های بد و شرور است، حتی وقتی خیلی فضولی می کرد پدرش رستم به او می گفت:

- «اگه فضولی کنی، ژاندارم ها را صدا می زنم تا بیرنت زندان».

پسرک نگران بود که مبادا پدرش را در زندان بکشند، شیرزاد پدرش را خیلی دوست داشت و آن روز که تو میدان ده همراه پدرش بود، دید که رستم با خان سر سهم گندم دهواش شد و دهوای آنها بالا گرفت و خان به پدرش فحش ناموس داد که به رگ غیرت رستم برخورد و با داس محکم کوبید تو سر خان که خان هم درجا مرد. و دید که میدان ده شلوغ شد، ژاندارم ها ریختند و پدرش را بردند.

از آن روز به بعد پدرش را ندیده بود، او تو زندان شهر بود که از آنجا خیلی فاصله داشت. فقط چند دفعه ای مادرش برای دیدن رستم رفته بود و بعد از برگشت از پدرش برای او صحبت کرده بود.

شیرزاد با بی صبری چشم به راه پدرش داشت تا از وی بپرسد که آیا او به راستی آدم بدی بوده یا نه؟ اما عقلش به اینجا قد نمی داد که پدرش مرتکب قتل شده و دیگر پیش او بر نمی گردد و با نفوذی که خان و بچه هایش داشتند او به اعدام محکوم می شد.

- «نگاه کن!»

- شیرزاد برگشت، آمبولانس بهداری ده جلوی در خانه آنها ایستاده بود، چند مرد به همراه یک ژاندارم که آرم شیر و خورشید کلاهش کج شده بود برانکاردی را به داخل خانه بردند. چند زن و مرد از اهالی ده نیز پشت سر آنها وارد خانه شدند. شیرزاد به طرف خانه دوید. مادرش خود را برای دیدن این منظره آماده کرده بود. زیرا زن یکی از ژاندارم ها به او گفته بود که قراره شوهرش را اعدام کنند.

«بذارینش اونجا»

ماه طلا پتویی روی جنازه رستم انداخت، با اینکه اطمینان داشت که شوهرش مرده اما گریه نمی کرد و

۱. «تی به زه» در زبان بختیاری به معنی «چشم انتظار»

مثل همیشه «گاگریو»^۱ نمی‌خواند. او ساکت به جنازه خیره شده بود. زنان همسایه زیر لب شروع کردن به «گاگریو» خواندن و مویه کردن، یکی از مردها به بقیه گفت،

- «نشستن فایده نداره، بهتره بریم قبرستون و مزار رستم رو آماده کنیم»

و همگی به دنبال او به راه افتادند. مردها از خانه خارج شدند و فقط زنها در خانه ماندند تا «ماه طلا» تنها نباشد. زنها در سوگ رستم شعرهای محلی می‌خواندند و صورتشان را چنگ می‌زدند. صدای یاالله چند مرد در فضای خانه پیچید و آنها نیز آمدند کنار جنازه رستم و با صدای بلند گریه را آغاز کردند. ماه طلا ساکت بود و آنها را نگاه می‌کرد.

شیرزاد که چیزی از این ماجرا نمی‌فهمید روی پاهای پدرش افتاد و آنها را بغل کرد. ماه طلا گریه کرد، قطرات اشک گونه هایش را خیس کرده بود. غم و ماتم از درودیوار می‌بارید، ماه طلا زیر لب شروع کرد به خواندن:

- «تیام واکنید، آفتو قشنگه... دایه دایه وقت جنگه، وقت دوستی با تفنگه، نال نال برنوها چقدر قشنگه...»^۲

گریه مهلتش نداد و شروع کرد به سروسینه کوبیدن، شیرزاد سرش را بالا گرفت و به ماه طلا نگاه کرد، از آنچه که در اطرافش می‌دید و می‌شنید ترسیده بود. سرش را روی پتو گذاشت و محکم پاهای رستم را بغل کرد.

۱. «گاگریو» در زبان بختیاری به شعرهایی گفته می‌شود که در مراسم عزاداری خوانده می‌شوند. گوگرئو اسم مرکب است و تشکیل شده از دو بن مضارع یا دو فعل امر روی هم معنی «بگو و گریه کن» می‌دهد، نمونه‌های زیادی از این نوع اسامی در بختیاری و زبان فارسی وجود دارد مانند: برو و بیا، آمدوشد، بگیر و ببند و غیره...

۲. این شعر هرچند از بختیاری (چهارلنگ) است ولی گویش لری آن معروف است.

قضیه گاوهای پیرزن

روانشاد منوچهر شفیانی

نیمه شب دراز یلدا پیرزن راحت شده بود. هم‌پیرزن تنها و غریب قریه‌ما تحمل این شب دراز و صبور را از دست داده بود. صبح که خبر مرگش را به من دادند متحیر ماندم، زیرا غروب روز گذشته خیلی زیر و زرنک دیده بودمش که داشت گاوهایش را از چرا بازمی‌گرداند. وقتی به من رسید مثل همیشه پنا‌ی شوخی را گذاشت و قضیه‌خاطرخواهی خودش را با پیرمرد چوپان قریه‌مجاور به میان آورد و دست آخر اشاره‌ای کرد به بادام‌های کوهی که متجاوز از یک سال قول داده بود به عنوان سوقات برایم تهیه کند تا به شهر ببرم.

در آن حال فکر می‌کردم شاید تا ده سال دیگر به فکر مرگ نباشد.

پیرزن اصلاً اهل «چهارمحال» بود. سال‌ها پیش با یک مرد گرمسیری ازدواج کرده بود و از آن هنگام زندگیش در میان کوه‌های خوزستان محصور شده بود.

شوهر او پس از دوسال زندگی به علت مارگزیدگی مرده بود. پیرزن با آنکه شوهرش را خیلی دوست می‌داشت کمتر به خاطر از دست دادنش تأسف می‌خورد ولی نداشتن اولاد رنجی همیشگی برای او شده بود.

چند سال بعد از مرگ شوهرش همسایگان مجبورش کردند که برای خاطر اولاد هم شده با مرد زن مرده‌ای ازدواج کند. اما چون دیگر برایش شکی باقی نمانده بود که نازاست این ازدواج را چهارسال بیشتر نتوانسته بود تحمل کند و با از دست دادن نیمی از ثروتش سرانجام طلاق گرفته بود.

در بین تمام پیرزن‌های دهاتی، من پیرزنی به آن فرزی و چالاکی ندیده بودم. روحیه‌اش خیلی جوان مانده بود. همه را می‌خنداند و هرکس که می‌خواست کلاه سرش بگذارد، خیلی زود مچش را می‌گرفت و پکرش می‌کرد. دخترها به متلک هایش عادت کرده بودند. غالباً در مجالس مردانه می‌نشست و عقیده خودش را راجع به هر مساله‌ای که مطرح بود بیان می‌داشت. «ماما» و «بندانداز» قریه هم خودش بود و چون همه کارها را تقریباً مجانی انجام می‌داد بین مردم محبوبیتی داشت و همه محتاجش بودند!

من هر وقت می‌خواستم سرودهدل پیرزن را باز کنم صحبت را به «هریت» می‌کشاندم و او با آنکه در قلب همه جای داشت از فریگی خود آه و ناله سرمی‌داد و فغان می‌کرد که چطور آدم پایبند ولایت هریت بشود و در خاک هریت پیوسد و ماترکش را غریبه‌ها لوطی خور کنند و وقتی مرد کسی نباشد که یک سایبان بسازد بالای سرش. خصوصاً روی نکته اخیر خیلی تکیه می‌کرد. من احساس کردم که این نکته بغضی برای پیرزن شده است و همین بغض پنهانی او را از پای درآورده بود بدون آنکه خودش را راضی به وصیت کردن کرده باشد.

در هر حال پیرزن مرده بود.

جلوی منزل او همه مردم قریه با چهره‌های اندوهناک جمع شده بودند. پیرزن توی اتاق نیمه تاریکش در رختخواب پاره خود خنوده بود تا هنگامی که برایم یقین حاصل نشد که قلبش برای همیشه از کار افتاده

است، نمی توانستم باور کنم که دیگر نمی تواند از بستر خود برخیزد.

زن همسایه که بالای سر او بود و دیگر از اشک ریختن خسته شده بود گفت: «دیشب تسلیم کرد... هیچ طول نکشید. دردی نداشت. من بالا سرش بودم، گفت آب می خوام. آب بهش دادم و بعد از خوردن آب شاهد گفت و تسلیم کرد.»

از همان دیشب چند نفر رفته بودند برایش قبر کنده بودند و حالا می خواستند او را ببرند و به خاک بسپارند. باری راه افتادیم به سوی قبرستان که دور از ده بود و یکی دو ساعت، زیر آفتاب مثل مادر مرده ها پاهای ما را می زدند تا کار تمام شد و چون برگشتیم به قریه گروهی از هزاره داران مرگ پیرزن را فراموش کرده بودند و حواسشان متوجه گاوهای او شده بود و بالاخره پیچ پیچشان را شنیدیم:

- «گواشو باید چکار کرده؟»

خیلی ناراحت شدم از اینکه هنوز خاک با تن پیرزن آشنا نشده بود اینها به فکر گاوهایش افتاده اند. با خودم گفتم بهتر است حرفشان را نشنیده بگیرم. یکی دیگرشان روداری کرد:

- «آقای سپاهی دانش تکلیف گواش چی میشه؟»

حسای کفری شدم:

- «گواش مال دولته،»

متعجبانه به همدیگر نگریستند: «دولت؟»

- «آره دولت»

این حرفم حسای دندان طمعشان را شکسته بود و دست و پایشان را گذاشته بود توی پوست گردو. به ملا گفته بودم یک ساعت دیگر هم روی قبر پیرزن بماند و برایش قرآن بخواند اما او هم که شاید به تصور خودش می خواست زودتر به مراسم تقسیم اموال پیرزن برسد، ول کرده بود و خودش را رسانده بود به ما و نفس زنان گفت:

- «پولاش... طلاهاش چطور میشن؟»

برای اولین بار بود که می شنیدم پیرزن پول و طلا دارد.

حیرت زده گفتم: «پولاش؟ طلاهاش؟!»

ملا مکارانه توضیح داد: «غیرممکنه که پیرزن پول و طلای زیادی نداشته باشه... خودش همیشه از او تا حرف می زد.»

اگر موقعیت بد نبود سیلی محکمی می خواباندم بیخ گوشش، اما نگاه خشمگینم هم کار سیلی را کرد: سبیلش آویزان شد، خودش را پس کشید و گوشی دستش آمد.

پیرمرده خنگی که کنار من شلنگ برمی داشت بی خبر از حال زار ملا باز در خصوص پول ها و طلاهای پیرزن سوال کرد و دیگران به انتظار پاسخ من گوش تیز کرده بودند. دیدم چاره ای نیست باید جوابی داد. گفتم:

- «چون هیچ قوم و خویش اینجا نداره همه اموالشو دولت می بره»

و خودم از این حرفم خنده ام گرفت و رفتم کلاس تا از شرشان راحت شوم.

رفته بودند نشسته بودند و نقشه کشیده بودند که چطور سر من کلاه بگذارند و وقتی سندهای قلبی و تازه نویشان را مبنی بر طلب از پیرزن نشانم دادند توپ و تشر رفتم بهشان که می‌دهم به جرم جعل سند بگیرتان و زود ماستها را کیسه کردند و به التماس افتادند که شتر دیدی ندیدی.

تنها ثروت پیرزن چهاررأس گاو بود و او بارها به من گفته بود که برای آنکه نزد مردم اعتبار و عزت بیشتر داشته باشد و ضمناً تفریحی کرده باشد همیشه به دروغ از طلاها و پول های خود حرف می‌زند. با این وصف با حضور شیران تیز دندان و خوش طمع، بساط پیرزن را زیرورو کردیم اما جز چند مهره چشم زخم و چند بسته داروهای گیاهی و خرده ریزه های زنانه بی‌ارزش چیز دیگری نیافتیم.

و چون خیال همه از بی‌صاحبی طلاها و پول های پیرزن راحت شد مساله گاوهایش پیش آمد. ملا پس از نقشه جعل سندها راحت نشسته بود. به فکر چاره‌ای بود و روز بعد به گمانم امیدوارتر از همیشه نزد من آمد و گفت:

- «دیشب پیرزن را به خواب دیدم و گاوهایش را به من بخشید و ازم خواهش کرد که در عوض آنها تا زنده‌ام روی قبرش قرآن بخوانم»
گفتم:

- پیرزن باهات شوخی کرده چون می‌دانست آدم خوش طبعی هستی.
ملا که دید باز هم یخش نگرفته اصراری نکرد و گفت: هرطور صلاح می‌دونین.
خودم هم گنج مانده بودم که تکلیف گاوهای پیرزن چه می‌شود!
ملا و چند نفر دیگر آنقدر برای لوطی خور کردن آنها متوسل به نیرنگ بازی و دروغ پردازی شده بودند که در من یک نوع تعصب و لجاج حاد برانگیخته بودند و برابرم شکمی باقی نمانده بود که اگر اجازه دهم گاوهای پیرزن را بالا بکشند بعد به ریشم خواهند خندید!
از کلک های دیگر ملا یکی دیگر این بود: می‌خواست زنی را که هنگام مرگ پیرزن بالای سرش بود مجبور کند تا به دروغ به من بگوید پیرزن قبل از مرگ زبانی وصیت کرده بود.
بدیهی است که در این وصیت ملا ذینفع بود.
زن بیچاره که از معصیت مرده خیلی می‌ترسید اعتراف کرد که ملا می‌خواهد او را به گفتن چنین دروغی وادار کند.

آخرین حقه ملا شنیدنی است:

غروب یک روز دو مرد که یکیشان ریشو، بلندقد و لنگ بود و دیگری قوزی و بدقیافه و از نفس تنگی رنج می‌برد به اتفاق ملا آمدند نزد من. اشک در چشم هایشان حلقه زده بود و قیافه شان محزون و همزده بود.

بعد از تعارف زیاد ملا گفت اینها از اقوام و اقارب مرحومه هستند و برای ضبط ماترک پیرزن آمده‌اند. من از اول می‌دانستم که حرف آخر ملا این است ولی برای آنکه مرا به خود مشکوک نسازد مقدمه چینی بسیار کرد و خیلی حاشیه رفت.

برای آنکه حدس خودم را در مورد حقه آخر ملا به ثبوت برسانم آنها را سوال پیچ کردم که چگونه خبر

مرگ پیرزن را فهمیده‌اند. و خودشان را به اینجا رسانده‌اند و چرا قبل‌ا سراف او نمی‌آمدند. و چه نسبتی با اودارند؟

پاسخ‌های ناجور آنها و تغییر قیافه‌ها و لکنت زبان‌شان زود مع‌شان را باز کرد. ضمناً کدخدا که نمی‌دانم چرا از ملاکدورت به دل گرفته بود محرمانه برایم پیغام فرستاده بود که اینهم یکی از حقه‌های دیگر ملاست، این مرده‌ها دلال چهارمحال هستند که برای خرید گوسفند به این نواحی می‌آیند و هیچ نسبتی با آن مرحومه ندارند.

ریشو که دستپاچه شده بود پرسید:

«گاوا‌ی مرحومه را به ما میدین بیرم یا نه؟»

گفتم «چنانچه فردا در حضور تمام مردم قریه به قرآن قسم بخورین که ما از فامیل نزدیک پیرزن هستیم گاوارو بهتون میدم که هرجا دلتون بخواد بیرین» و چون شبانه از قریه فرار کرده بودند دیگر ملا هم خودش را به من نشان نداد زیرا شنیده بود که می‌خواهم یک پس‌گردنی آبدار برایش در طبق اخلاص بگذارم! چه دردسرتان بدهم تنها فکری که به خاطرم رسید این بود که گاوها را بفروشیم و پول آنها را برای برآوردن آرزوی همیشگی پیرزن که اغلب با حسرت از آن یاد می‌کرد صرف کنیم. این فکر زیر نظر انجمن ده عملی شد و «کوشک» جالبی روی قبر پیرزن ساختیم

گل گیس و چوپان

کتابیون لیموچی

گل گیس زیبا، نجیب، زرنگ، عاقل و تنها دختر خانواده بود. پدر گل گیس که کدخدایی مال^۱ را می کرد مردی با وقار و محترم و مالدار بود. ساکنان مال بدون مشورت با پدر گل گیس هیچ کاری را انجام نمی دادند. مشکلاتشان، شادی هایشان، تصمیم گیری در مورد هرکاری توسط کدخدایشان حل و فصل می شد. کدخدا هم برای همه چون پدر خوب، مسئول، دلسوز و راهنما بود. اهالی مال با هم فوق العاده مهربان، صادق و در کنار هم از امنیت برخوردار بودند. شادی و غم هرکس شادی و غم دیگری بود. اهالی مال مثل زنجیر به یکدیگر متصل بودند. هیچ شادی، غم و حرکتی را از یکدیگر پنهان نمی کردند. هیچکس مایل نبود مال را ترک کند چون در آن صورت احساس می کرد پاره ای از وجودش نیست و ناقص است، ساکنین مال مجموع سیاه چادرها را یک چادر بزرگ و واحد می دیدند، برای دیدن یکدیگر نیازی به اجازه نبود بلکه وظیفه خود می دانستند و پراحتی در چادرهای یکدیگر ترده می کردند. این احساس به سبب همان همبستگی، صداقت و راستی حاکم در مال بود و با داشتن بزرگتری چون پدر گل گیس (کدخدا) این اتحاد و انسجام پایدار و روز بروز شدیدتر می شد. گل گیس مورد توجه بزرگ و کوچک اهالی بود، بخصوص زنهای همگی خودشان را مادر گل گیس می دانستند و در حق او مادری کرده بودند تا بزرگ شده بود؛ گل گیس وقتی بچه بود مادرش را از دست داده و او را ندیده بود. گل گیس خیلی باهوش و حتی از سنش بیشتر می فهمید، این ذکاوت به جذابیت او نزد پدر و بقیه می افزود. کدخدا چندین گله داشت که برای نگهداری آنها چوپانی را اجیر کرده بود. چوپان زرنگ، چاپک، صادق، وفادار، رشید و خیلی زیبا و جذاب بود. گل گیس خواهان زیاد داشت ولی به همه آنها جواب منفی می داد، پسرعموی گل گیس عاشق و خواستگارش بود و آرزوی ازدواج با دخترعموی خود را داشت. ساکنان مال عقیده داشتند پسرعمو و دخترعمو عقدشان در آسمانها بسته شده، در مال چنانچه پسرعمو دخترعموی خود را می خواست کس دیگری نمی توانست با دخترعمویش ازدواج کند مگر با اجازه او این را، یک حق برای پسرعمو می دانستند، رسمی بود که جزء فرهنگشان بود با تمام این اوصاف گل گیس با جدیت به پسرعموی خود جواب رد داد. پیرزنهای فامیل به او فشار آوردند از او علت را خواستند، گل گیس هیچ دلیلی برای رد کردن این همه خواستگار که پاشنه در را از بن کنده بودند نداشت لیکن مجبور شد خجالت را کنار بگذارد و گفت عاشق چوپان گله شان شده و با هیچکس ازدواج نخواهد کرد جز او. چوپان هم عاشق بود خواب و قرار برایش نمانده بود، جرات ابراز این عشق را با کدخدا نداشت منتظر موقعیتی بود، می دانست پدر گل گیس قبول نخواهد کرد بلکه به او غضبناک خواهد شد، منتظر یک معجزه بود که او و گل گیس را بهم رساند. با عشق گل گیس می خوابید و بیدار می شد، حرکت می کرد و با گوسفندان به کوه می رفت و برمی گشت یک لحظه ذهنش از این عشق رهایی نداشت، نی (هفت بند) می زد و این نی زدن به او آرامش می داد، وقتی به صحرا می رفت چنان هفت بندی می زد تا صدایش به گل گیس برسد،

۱. ساکنان مجموعه سیاه چادرها، کنار هم را که از یک فامیل می باشند و نسبت های دور و نزدیک دارند مال می گویند.

گل گیس با شنیدن صدای نی انرژی می‌گرفت و حس می‌کرد عشقش در کنار اوست و در حینی که صدای نی را می‌شنید آرام آرام لذت می‌برد، لبخند رضایت بخشی می‌زد. چوپان با سوزوگداز نی می‌زد و حرف و ندهای خود را به گل گیس می‌رساند، گل گیس هم تمام نداها و حرف‌های او را که با نی می‌زد می‌فهمید و این یک وسیله ارتباطی بین آندو بود. روزیروز چوپان عاشق و عاشق تر می‌شد و قرار نداشت گاهی احساس می‌کرد به مرز دیوانگی رسیده، پدر گل گیس هم از عشق چوپان به دخترش بااطلاع شده بود و قلباً می‌خواست چوپان را از خانه‌اش براند، اما از طرفی این پسر فوق‌العاده پاک، صادق، کاری، دلسوز و مسئول بود و این خصوصیات بارز را جملگی در چوپان دیگری نمی‌توانست جستجو کند به همین علت او را به چوپانی گله خود نگه داشته بود. چوپان هر روز صبح زود گوسفندان را برای چرا به صحرا می‌برد، مونس او گوسفندان شده بودند، گاهی از عشق آتشین خود با گوسفندان زبان بسته سخن می‌گفت، با گل گیس هم بوسیله هفت بند راز و نیاز عشقی می‌کرد و کمتر فرصتی برای صحبت و ابراز عشق به او را داشت، تقریباً محال بود با وجود قصاص حاکم در مال، در خانه کدخدا و داشتن فرهنگ و سنت ایلی. کدخدا گله بزرگی داشت، چوپان در حفظ و حراست آنها سخت کوشا بود، گاهی گوسفندان در کوه و صحرا می‌زائیدند چوپان بچه‌هایشان را با عشق بغل می‌کرد انگار بچه خودش می‌باشند، برایشان آواز می‌خواند و به مال می‌آورد، روزیروز گله زیادتر می‌شدند. چوپان که دائم به عشق گل گیس و وصال او فکر می‌کرد یک آن تصمیم گرفت پیش پدر گل گیس رفته و او را برای خود خواستگاری کند حول این موضوع خیلی فکر کرد، این پا و آن پا کرد می‌دانست پدر گل گیس هصبانی خواهد شد، کمی جا خورد که نرود ولی بخود مسلط شد و نهیب داد که لُر که ترسو نیست، لُر عاشق که نمی‌ترسد، قلب لُر بزرگ است به بزرگی دنیا، پس چرا سکوت کند، بالاخره این عشق خود را باید به کدخدا بگویم حتی اگر خطر کشتن در میان باشد، عشق گل گیس بمن لذت و آرامش می‌دهد، عشق او ارزش از دست دادن جانم را هم دارد. چوپان وقتی از کنار مردم مال می‌گذشت انواع و اقسام حرف‌ها و کنایه‌ها را می‌شنید، شروع می‌کردند به گفتن جملاتی چون ببین چه روزگاری شده طرف خودشو نمی‌بینی، همه چیز وارونه شده، لقمه بزرگتر از دهانش می‌گیری، اگه خودش را نمی‌دید ادعای پادشاهی می‌کرد، مگه ممکنه از هواج گل گیس و چوپان، عشق گل گیس به چوپان یک لا قبا، آخر زمان شده، گل گیس دختر کدخدا، مالداره، زیباست، یکی دُرَدانه خانواده‌است، تمام جوانهای مال خواهانش هستند، پسر همیش برای او می‌میرد، مثل اینکه چوپان عقلش را از دست داده، شاید یادش رفته چوپان که پدر دختر کدخدا است، مگر آدم قحطی است، مثل اینکه بخت از گل گیس برگشته نه غیرممکنه این وصال سر بگیرد مثل اینکه شب و روز جایشان عوض شود، می‌شنید و کلمه‌ای جواب نمی‌داد متحمل و صبور بود عشق به او تحمل و صبوری یاد داده بود و دائم فکر می‌کرد باید کاری کنه دل پدر گل گیس را بدست آورد، بنا خود می‌گفت چوپان هستم که باشم مگر قلب ندارم اینکه جرم نیست، قلب من زیباتر، عاشق تر و مهربانتر از قلب‌های دیگر است فریاد بزنم و بگویم عاشق گل گیس هستم به پدر گل گیس خواهم گفت. یکروز صبح گیوه‌هایش را پوشید رفت پیش اربابش و سلام کرد و مودب ایستاد کمی مکث کرد، کدخدا گفت چه می‌خواهی صبح اول وقت همینو جن نه بسم الله آمدی جلو چشم‌هایم، چوپان یکه خورد من و من کرد، تا بناگوش سرخ شد. پدر گل گیس فریاد زد زود بگو ببینم چه مرگته؟ چوپان با ملایمت گفت آمدم که تقاضا کنم

مرا به غلامی، نوکری قبول کنی، یعنی یعنی دامادت شوم و اجازه بدهی من با گل گیس ازدواج کنم. کدخدا فریاد زد برو از جلو چشمم دور شو حرامزاده، نوکر که هستی، چوپان که هستی، پاتو جمع کن و اندازه گلیمت دراز کن. چوپان با قلب شکسته به سرعت دور شد و با گوسفندان به صحرا رفت. یک شب مهتاب که آسمان پر از ستاره بود چون گله را به درون قاش^۱ برده بود، جُل را در قاش پهن کرد و سنگی را بجای بلش گذاشت روی جل دراز کشید و سرش را روی سنگ گذاشت و چشمهایش را به آسمان دوخت و به عشق خود فکر می کرد؛ به آینده، به وصال و در رویا فرو رفته بود، رویا برایش شیرین بود، تا هرجا دلش می خواست سیر می کرد، هر چیزی یا کسی را می خواست به آن دسترسی پیدا می کرد، در عالم رویا مزاحمی نداشت، پراحتی هر مانعی را سرراش برمی داشت و هر رسم و سنتی که مانع رسیدن او به عشقش بود از بین می برد.

خود را در کنار گل گیس می دید، در یک سیاه چادر، با او حرف می زد و عشق می ورزید. بچه های خود را از گل گیس مجسم می کرد حتی آنها را هم نامگذاری می کرد که ناگاه سروصدایی شنید و از رویای شیرین بیرون آمد. بلند شد تعدادی سوار را دید که بسرعت بطرف قاش می آمدند خود را پشت سنگی پنهان کرد سواران نزدیک و نزدیک شدند متوجه شد طرار هستند، کمی ترسیده بود، بخود نهیب زد و گفت الان که وقت ترسیدن و پنهان شدن نیست الان وقت مقاومت است. مقابل طرارها ایستادگی کرد اما تعداد آنها زیاد و مسلح بودند و چوپان فقط خودش بود. تا توانستند کتکش زدند، دستهایش را بستند و او را به طرفی انداختند. طرارها گله را حرکت دادند ولی گوسفندان مثل سنگ شده و به زمین چسبیده بودند شروع به زدن گوسفندان کردند چوپان دلش آتش گرفت احساس کرد بچه هایش را می زنند فریاد کشید آنها را نزنید، دستهای مرا باز کنید من آنها را از قاش بیرون می آورم سپس آنها را ببرید، یکی از طرارها به او فرید و فریاد زد خفه شو، همان بهتر که حرف نزنی، بهتره همه فکر کنند تو زیان در دهان نداری و چوپان این بار بلندتر فریاد زد کلید کار دست من است، من باید برایشان نی بزنم تا حرکت کنند گوسفندان من با صدای نی حرکت می کنند، با صدای نی می خوابند و با صدای نی حلف می خورند بیخود خود را خسته نکنید، دستهایم را باز کنید تا به شما کمک کنم شما هم گله را ببرید و در هوض جان مرا نجات دهید. دزدان بعد از شور کوتاهی که با هم کردند دست های چوپان را باز کردند، یکی از دزدان ک قیافه وحشتناکی داشت و آدم از قیافه برگشته ای بود، سبیلهایش مثل طناب آویزان بودند و شکل و شمایل او هر بیننده ای را بلرزه درمی آورد هینهو هزارتیل کنارش ایستاد و فریاد زد یاالله زود نی بزن تا صبح نشده ما هم بکارهایمان برسیم. چوپان دل شیر داشت خود را برای یک مبارزه آماده کرده بود، قدرتش در آن شب از دزدان خیلی کمتر بود سعی کرد از حقلش استفاده کند، شروع به نی زدن کرد گوسفندان یواش یواش با صدای نی بلند شدند. چوپان می دانست که گل گیس حرف ها و پیام او را از طریق نی خواهد فهمید این بار با تمام قوایش نی زد در این لحظه گله شروع به خارج شدن از در قاش کردند. چوپان نی زدن را ادامه داد و در نی برای گل گیس پیام فرستاد:

۱. قاش - محل سنگجینی است که برای پوشیدن سقف و اطراف و در آن از شاخه درختان استفاده می کنند و گوسفندان را در آن جای می دهند در حقیقت یک طویله صحرایی است.

گل گیس میناته ^۱ سر کن	گل گیس میناته سر کن
گل گیس بَوِتِ خَوَر کن	گل گیس باباته خبر کن
گل گیس ماله خَوَر کن	گل گیس ماله خبر کن
گل گیس بیان به آمده	گل گیس بیان به کمک مان
گل گیس ز تنگ بدر کن	گل گیس از تنگ کوه بیرون کن
گل گیس چهل تا سوارند	گل گیس چهل تا سوارن

و مرتب در نی تکرار می کرد و همین ندا را می داد. گل گیس با شنیدن صدای نی از هفت عالم خواب پرید، چشمهایش را مالید، دور خود چرخید، فریاد زد بدبخت شدیم، بیچاره شدیم، گله مان را بردند، ای وای، ای آمده و پدر را صدا کرد پدرش گفت دخترم بخواب، خواب دیدی. دختر گفت نه پدر از نی ندا به من رسید، چوپان خبر داد. گریه و زاری کرد، التماس کرد که پدر توجه کن، پدر کاری یکن، مال را خبر کن، پدر دوباره کم محلی کرد و خوابید. گل گیس دست بردار نبود عین فش فش دور خود می چرخید و فریاد می زد پدرش از سرو صدای دختر نتوانست بخوابد مجبور شد بلند شود همه مال را خبر کردند با چوپ و چماق، گرز و تفنگ بطرف قاش، محل حادثه رفتند. چوپان خونین و مالین در گوشه ای افتاده بود گوسفندان با طارها چیزی از قاش دور نشده بودند، می شد آنها را دید، گل گیس مثل راهنما جلو همه افتاد و گفت عجله کنید. مردم با سلاحهایی که در دست داشتند به جان طارها افتادند درگیری شدیدی شد. دزدان فرار را برقرار ترجیح دادند. چون مردم مال تعدادشان زیاد و همه غضبناک و هر کدام طوری طارها را می زدند که گویی گله آنها را برده اند. مردم گله را برگردانیدند. گل گیس وقتی چوپان را در آن وضعیت دید از طرفی احساس فرور می کرد و از طرف دیگر قلبش درد گرفت، می خواست او را بغل کند، نازش کند، تشکر و تحسینش کند به جهت شجاعت و صداقتش، با مینایش خونهایش را پاک کند اشک در چشمهایش حلقه زده بود ولی احساس خود را سرکوب کرد زیرا اجازه این کار را نداشت فرهنگ و سنت او اجازه این کار را در ملاء عام به او نمی داد. مردم مال همراه کدخدا و گل گیس بطرف چوپان رفتند، کدخدا دستش را دراز کرد و دست چوپان را گرفت، بلندش کرد برویش خندید او را بوسید و به لحاظ شجاعت، صداقت و ذکاوتش تحسینش کرد، دنیا دور سر چوپان می چرخید از کتک هایی که خورده بود و هم اینکه باورش نمی شد کدخدا دست او را گرفته، می بوسد و تحسینش می کند. پدر گل گیس در حضور همه به چوپان گفت از این لحظه تو را به دامادی خود می پذیریم زیرا لیاقت گل گیس را داری، دختر من شوهری می خواهد که مرد، شجاع، مهربان، صادق و پاهوش باشد و تو دارای تمام این محسنات هستی. دست گل گیس را در دست چوپان گذاشت. آن روز روز شانس چوپان و گل گیس یعنی روز وصال دو عاشق به یکدیگر بود.

۱. مینا: پارچه لطیف خوشرنگ که جنس آن معمولاً از حریر است، زنان بختیاری بعنوان پوشش موهایشان بسر و معمولاً از رنگ های شاد استفاده می کنند.

افسانه سه برادر

نورالله مرادی نوروزی

روزی روزگاری، در زمان های قدیم، در این زمین پهناور شهر کوچکی قرار داشت. دور تا دور این شهر را کوه ها محاصره کرده بودند. این شهر کوچک حاکمی داشت و حاکم شهر دو زن داشت، یکی زن بزرگ و دیگری زن کوچک. حاکم از زن بزرگ که شاهزاده بود، دو پسر به نام های ملک جمشید و ملک خورشید و از زن کوچک که از خانواده رعیت بود پسر به نام ملک محمد داشت. پسران حاکم در قصر پدر روزگار به خوشی سپری می کردند. روزی از روزها که پسران حاکم مشغول سوارکاری در باغ بزرگ پدر بودند یکی از غلامان حاکم با عجله پیش پسران حاکم رفت و گفت: «هرچه سریع تر به قصر پدر بیایید که با شما کار دارد.» پسران حاکم فوراً از اسب هایشان پیاده شدند و اسب های خود را به غلامان سپردند و خود جامه های فاخر پوشیدند و به قصر پدر آمدند. هرسه به محض وارد شدن به اتاق مخصوص پدر تعطیلی کردند. پدر به پسران خود نگرست و گفت: «می خواهم شما را دنبال کاری بفرستم تا ببینم توانایی کدامتان بیشتر است.» هرسه پسر با هم گفتند: «پدرجان هرچه بگویی ما آماده ایم.» پدر گفت: «می خواهم شما را به شکار بفرستم، تا برایم شکار کنید.» پسران حاکم اطاعت کردند و فرمان پدر را گردن نهادند و از اتاق مخصوص پدر خارج شدند و به اتاق های خود برگشتند تا خود را برای رفتن به شکار آماده کنند. فردای آن روز وسائل و آذوقه را برداشتند و سوار بر اسب های تیزرو خود شدند و قیقاق زنان به سوی شکارگاهها تاخت و تاز کردند. ملک جمشید و ملک خورشید مغرور از جوانی و نجیب زادگی خویش جلوتر از ملک محمد پیش می تاختند. چند روز تمام کوه ها و بیابان ها و دشت ها را زیر پا نهادند اما شکاری پیدا نکردند، ناامید و سرافکنده به سوی قصر پدر به راه افتادند. ملک خورشید و ملک جمشید مطابق معمول جلوتر از ملک محمد حرکت می کردند. در بین راه شکارگاه به قصر پدر، ملک خورشید و ملک جمشید کاغذی پیدا کردند. ملک جمشید از اسب پیاده شد، کاغذ را برداشت نگاهی به آن انداخت، اما چیزی از آن نفهمید. آن را به دست ملک خورشید داد. ملک خورشید با ناراحتی به ملک جمشید گفت: «چرا وقت را تلف می کنی، این تکه کاغذ چیست؟ به چه درد می خورد» با گفتن این جملات اسبش را می کرد و به سرعت راه قصر را در پیش گرفت. چند قدمی رفت، کاغذی را که از ملک جمشید گرفته بود بدور انداخت. ملک محمد که در پی دو برادر دیگرش می تاخت، چشمش به کاغذ افتاد، اسب را نگاه داشت، پیاده شد و آن را برداشت و در بقعه اش گذاشت و پیش خود گفت: «این کاغذ باید چیز مهمی باشد.» القصه به راه ادامه دادند تا به قصر رسیدند، ملک محمد همین که به قصر پدر رسید کاغذ را نشان پدرش داد. پدر هم فوراً آن را خواند. بر روی کاغذ نوشته شده بود. «بلبل خوش آواز» پدر بسیار خوشحال شد، و دوباره پسران را فراخواند و گفت: «شما کاغذی پیدا کردید که بر روی آن نوشته شده «بلبل خوش آواز» هرکدام از شما این بلبل را پیدا بکنند و نزد من بیاورد نیمی از ثروت و جانشینی من از آن اوست.» پسران حاکم از شوق این که صاحب تخت و تاج و ثروت بیکران پدر شوند فوراً آماده شدند. با این همه ملک جمشید و ملک خورشید ناراحت بودند. چون باید از زندگی راحت در

قصر پدر چشم می پوشیدند و به کوه و بیابان می زدند و به دنبال «بلبل خوش آواز» می گشتند. آنها از ته دل ملک محمد برادر ناتنی خود را نفرین می کردند که این دره سر را آفریده بود. با تمام ناراحتی که ملک جمشید و ملک خورشید از برادر ناتنی خود داشتند، اما به ناچار به همراه او به راه افتادند، رفتند و رفتند از دره ها و کوه ها و صحراهای زیادی گذشتند تا به سه راهی رسیدند، که هرکدام از این سه راه دارای نامی بود. یکی «راه برو بیا» یکی «راه برو نیا» و یکی «راه میانی» ملک خورشید بی مقدمه گفت: «من راه برو بیا» را انتخاب می کنم.

ملک جمشید هم گفت: من «راه میانی» را انتخاب می کنم و ملک محمد هم از سر ناچاری «راه برو نیا» را انتخاب کرد. سه برادر خدا حافظی کردند و هرکدام راه خود را در پیش گرفته و به راه افتادند.

ملک محمد که «راه برو نیا» را انتخاب کرده بود، رفت و رفت و رفت تا خستگی بر او غلبه کرد. با خود گفت: «بهتر است کمی استراحت بکنم.» اما هرچه نگاه کرد. سایه ای برای نشستن پیدا نکرد دوباره به راه افتاد، باز هم رفت تا به تک درختی رسید. همانجا از اسب پیاده شد اسبش را به تنه درخت بست و خود در زیر سایه درخت نشست، با آبی که در کوزه داشت، سرو صورت خود را خنک کرد و سپس بقیچه اش را باز کرد و مشغول خوردن شد، هنوز لقمه اول را نخورده بود که شیری زرد جلوی پای او سبز شد ملک محمد کمی ترسید اما به خود نهیب زد، که «نترس» اما شیر آرام در جلو او بدون آن که کاری با ملک محمد داشته باشد نشست و دو دستش را رو به جلو دراز کرد، سرش را بین دو دستش گذاشت و شروع به برانداز کردن ملک محمد کرد. هنوز مایه هایی از ترس در ملک محمد وجود داشت. اما ملک محمد که قلب مهربانی داشت. نصف غذایش را به شیر داد. و خود مشغول خوردن بقیه غذا شد. بعد از اینکه غذا خوردنش تمام شد. روبه روی شیر به درخت تکیه داد بعد از مدتی که خستگی از تنش درآمد. آماده حرکت شد، وسایل را جمع و جور کرد و در بقیچه اش گذاشت و به سوی اسبش رفت، اسبار اسب را از درخت گشود و سوار شد در حالی که می خواست حرکت بکند شیر لگام اسبش را گرفت و رو به ملک محمد نمود و گفت: «کجا می خواهی بروی». ملک محمد گفت: «می خواهم به دنبال بلبل خوش آواز بروم زیرا حکم، حکم پدرم است و باید اجرا شود.» شیر گفت: «اینجا سرزمین من است و اگر از من اجازه نگیری تو را می خورم.» ملک محمد که به جوانیش مغرور بود رو به شیر کرد و گفت: «از سر راه من دور شو وگرنه با شمشیر تو را دو نیم خواهم کرد.» شیر تا این حرف را از ملک محمد شنید خیزی برداشت و در یک فرصت مناسب ملک محمد را از اسب پایین کشید و او را قورت داد. اما چند ساعتی که گذشت شیر بالا آورد و ملک محمد از شکم شیر بیرون آمد. پس شیر رو به ملک محمد نمود و گفت: «اگر نان و نمک را نخورده بودم تو را می خوردم چون جوان پاک دلی هستی اجازه داری که به دنبال «بلبل خوش آواز» بروی اما قبل از اینکه راه بیفتی چند تار از موی مرا بگیر و هرکجا که برای رفتاری پیش آمد یکی از آنها را آتش بزن من در یک چشم به هم زدن خواهم رسید و به تو کمک خواهم کرد.» ملک محمد موها را از شیر گرفت و به راه افتاد هفت شبانه روز با اسب تاخت، هفت کوه را پشت سر گذاشت اما کمترین اثری از «بلبل خوش آواز» پیدا نکرد. دیگر نای رفتن نداشت و تنهایی هم آزارش می داد. با خودش فکر کرد که بهتر است یکی از موهای شیر را آتش بزنم. یکی از موها را آتش زد و در یک چشم بهم زدن شیر جلو ملک محمد حاضر شد. شیر از ملک محمد پرسید: اوضاع و

احوال چطور است؟ چه مشکلی داری؟ ملک محمد با ناراحتی و ناامیدی گفت: انگار «بلبل خوش آوازی» وجود ندارد و من هم دیگر خسته شده‌ام به نظر تو چکار بکنم.

شیر گفت: «من راهنمایت می‌کنم.» آنگاه به ملک محمد گفت: «به دنبال من راه بیفت.» با هم راه افتادند. رفتند تا به جاده‌ای رسیدند. سپس شیر به ملک محمد گفت: «این جاده که در سمت چپ ماست به خانه دیو ختم می‌شود و «بلبل خوش آواز» هم در چنگ دیو پیر است، اما این را بدان که دیو پیر هفت سال خواب و هفت سال بیدار است و اکنون بخواب است. حال راه بیفت و برو، اما آخرین سفارش من این است بعد از این که هفت سال صبر کردی تا خواب هفت ساله دیو به سرآمد. با اولین نعره‌ای که دیو پیر می‌زند. پای بر رکاب بگذار و در جا با صدای بلند به دیو پیر سلام کن که اگر درنگ کنی تو را خواهد خورد. بلافاصله بعد از سلام از او «بلبل خوش آواز» را بخواه.»

ملک محمد بعد از شنیدن سفارش از شیر خداحافظی کرد و به راه افتاد تا به خانه دیو پیر رسید. از خانه دیو پیر دود باریکی بلند شده بود ملک محمد در چند قدمی دیو پیر به انتظار نشست تا خواب هفت ساله دیو به سر آید. هفت بهار را منتظر ماند تا اینکه در یکی از روزها ناگهان دیو پیر نعره‌ای زد و از خواب برخاست ملک محمد بلافاصله سوار بر اسب شد و با صدایی بلند به دیو پیر سلام کرد. دیو پیر نگاهش را به طرف ملک محمد برگرداند و گفت: «سلام جوان سلام، اگر دیر سلام می‌دادی تو را می‌بلعیدم، حال ای جوان بگو خواسته‌ات چیست؟» ملک محمد با دل و جرات تمام گفت: «من بلبل خوش آواز را می‌خواهم.»

دیو در حالی که غضب آلود به ملک محمد نگاه می‌کرد گفت: «بلبل خوش آواز در چنگ من اسیر است و آن را به هیچ کس نمی‌دهم مگر به کسی که تنها خواسته‌ام را انجام بدهد.» ملک محمد گفت: «هرکاری که بگویی من آماده انجام آن هستم.» دیو پیر گفت: «من فقط می‌خواهم «بی بی سوگل» را ببینم.» ملک محمد گفت: «بی بی سوگل کجاست.» دیو پیر گفت: «من نمی‌دانم اگر می‌دانستم که خودم می‌رفتم تا او را از نزدیک ببینم اما آن طوری که شنیده‌ام در یکی از دریاها دور دست است.» ملک محمد بلافاصله سوار اسب شد و به سرعت از دیو دور شد. هفت شبانه روز تاخت تا به دریایی که «بی بی سوگل» در آنجا خانه داشت رسید. اما هرچه گشت کوچکترین اثری از «بی بی سوگل» پیدا نکرد. سرگشته و خسته در زیر درختی دراز کشید و به خواب رفت. در خواب شیر را دید که با زبانی گنگ به او چیزی می‌گوید. از خواب پرید و یاد موی شیر افتاد. یکی از موها را آتش زد و لحظاتی بعد شیر سر رسید و از ملک محمد پرسید: «اوضاع و احوال چطور است؟ دیگر چه مشکلی داری؟» ملک محمد به دست و پای شیر افتاد و گفت: «دیو پیر از من خواسته که «بی بی سوگل» را پیدا بکنم تا او را ببیند اما هرچه می‌گردم اثری از او نمی‌بینم.» شیر کمی فکر کرد و بعد شال هفت رنگی را که ملک محمد به دور کمر بسته بود از ملک محمد گرفت و روی دریا پهن کرد. شیر و ملک محمد در ساحل منتظر ماندند تا «بی بی سوگل» بیرون بیاید. چند ساعتی به انتظار نشستند تا اینکه کنیز «بی بی سوگل» از خانه بیرون آمد و شال هفت رنگ را بر روی دریا دید و به قدری خوشحال شد که تند «بی بی سوگل» را خبر کرد. و به او گفت: «بی بی قربانت شوم بیا بین بر روی دریا، چه گل‌های قشنگی رویده است!» بی بی سوگل با ناز و هشوه تمام از خانه بیرون آمد و مشغول تماشای شال هفت رنگ ملک محمد شد، شیر از فرصت استفاده کرد و بی بی سوگل را از آب بیرون آورد و به ساحل رساند. شیر «بی بی سوگل» را به دست

ملک محمد سپرد. ملک محمد که از خوشحال سرازیا نمی شناخت فوراً به سوی خانه دیو پیر حرکت کرد. به دیو پیر که رسیدند ملک محمد به صدای بلند سلام کرد و گفت: «بی بی سوگل را آوردم.» دیو پیر به «بی بی سوگل» نگاهی انداخت و به ملک محمد گفت: «حالا برو از خانه «بلبل خوش آواز» که در قفسی سبز رنگ است را بردار و برو.» ملک محمد با خوشحالی به اتاق دیو پیر رفت و «بلبل خوش آواز» را از داخل اتاق بیرون آورد و پس از آن به همراه «بی بی سوگل» به سوی قصر پدر راه افتادند. رفتند و رفتند تا به دهی بزرگ رسیدند. ملک محمد در آنجا هفت شتر و کالای فراوان خرید. کالاها را بر شتران بار کرد و به سوی قصر پدر به راه افتاد. چند روزی راه رفتند تا به بیابانی رسیدند. در بیابان مردی را دیدند که پشته‌ای خار بر دوش نهاده و به زحمت آنها را می‌برد.

شترهای ملک محمد هم چند روزی بود که غذا نخورده بودند. ملک محمد پیش خود گفت: «بهتر است که خارها را از این پیرمرد بخورم و به شترانم بدهم.» ملک محمد نزدیک پیرمرد رفت و به او سلام کرد و گفت: «ای پیرمرد خارهایت را به من بفروش و من در عوض آن پول فراوانی به تو می‌دهم.» پیرمرد قبول کرد و خارها را به ملک محمد فروخت. ملک محمد خارها را به شتران داد تا بخورند. خودش هم گرسنه بود بقیچه‌اش را باز کرد و با «بی بی سوگل» مشغول غذاخوردن شدند. چون پیرمرد هم آنجا بود او را به غذا دعوت کردند پیرمرد هم پذیرفت، هنگامی که هر سه مشغول غذاخوردن بودند ملک محمد به پیرمرد گفت: «در چهره‌ات می‌بینم که قبلاً خارکن نبوده‌ای.» پیرمرد رو به ملک محمد کرد و گفت: «ای برادر درد مرا تازه مکن، چه کار به گذشته من داری.» ملک محمد اصرار کرد که پیرمرد داستان زندگی خود را برایش بازگوید. شاید بتواند به او کمکی بکند. پیرمرد هم چون اصرار ملک محمد را دید شروع به گفتن کرد. «ما سه برادر بودیم پدرمان روزی ما را به شکار فرستاد هرچه گشتیم نتوانستیم شکاری پیدا بکنیم در بین راه که به خانه می‌آمدیم کاهذی را دیدیم که روی آن «بلبل خوش آواز» نوشته شده بود. من و برادرم آن را پیدا کردیم اما آن را دور انداختیم برادر دیگرمان که از مادری دیگر بود آن کاهذ را برداشت و به قصر پدر آورد وقتی که پدر آن کاهذ را دید به ما گفت: «هرکدام از شما «بلبل خوش آواز» را برای من پیدا بکنند نیمی از ثروت و جانشینی خود را به او خواهم داد.» ما هم از شوق این که صاحب ثروت بیکران پدر شویم به راه افتادیم و هرکدام راهی را در پیش گرفتیم، من که نتوانستم «بلبل خوش آواز» را پیدا بکنم و به این روز افتادم و از سرنوشت دیگر برادرانم هم اطلاعی ندارم. ملک محمد که فهمیده بود این پیرمرد برادرش ملک خورشید است رو به او کرد و گفت: «راه بیفت برویم من برادرت ملک محمد هستم و این هم «بلبل خوش آواز» و «بی بی سوگل» که همراه هستند.» ملک خورشید تا شنید که برادرش ملک محمد است او را در آغوش گرفت و بوسید. بعد به اتفاق هم به راه افتادند تا زودتر به قصر پدر برسند. رفتند و رفتند تا به دهی رسیدند ملک محمد به ملک خورشید گفت: «خوب است به حمام برویم و موی خود را نیز آرایش بکنیم. وارد حمام ده شدند، پیرمردی در حمام ده بود که دلاکی می‌کرد، ملک محمد به محض ورود به حمام وقتی که دلاک حمام را دید با خودش گفت: «این مرد باید از خانواده‌ای اصیل باشد و روزگار جوانیش را در خوشی سپری کرده باشد.» هنگامی که دلاک حمام مشغول آرایش کردن موی ملک محمد بود ملک محمد به او گفت: «در نگاهت بزرگی خاصی می‌بینم. پیدا است که قبلاً روزگار به خوشی سپری کرده‌ای، به من بگو چه شد که به این روز افتاده‌ای، شاید

بتوانم به تو کمکی بکنم.»

دلاک حمام که در حقیقت ملک جمشید برادر ملک محمد بود. تمام داستان را به ملک محمد گفت. دست آخر ملک محمد خودش را معرفی کرد و گفت: «من برادرت ملک محمد هستم «بلبل خوش آواز» را هم پیدا کردم. راه بیفت که زودتر به قصر پدر برویم.» برادران از حمام خارج شدند و به اتفاق «بی بی سوگل» و «بلبل خوش آواز» به راه افتادند. مسافت زیادی را طی کردند تا به چاه آبی رسیدند. شتران تشنه بودند بایستی از چاه آب می کشیدند. نه ملک جمشید حاضر شد که به داخل چاه برود نه ملک خورشید. پس ملک محمد ناچار شد به داخل چاه برود و برای شتران آب بیاورد. ملک جمشید و ملک خورشید طنابی را به کمر ملک محمد بستند و او را به داخل چاه فرستادند وقتی که شتران سیراب شدند، ملک جمشید به ملک خورشید گفت: «بیا ملک محمد را در چاه تنها بگذاریم و برویم تا خودمان صاحب ثروت پدر شویم، چون اگر پدر بفهمد که ملک محمد «بلبل خوش آواز» را پیدا کرده ما را سرزنش می کند.» ملک جمشید و ملک خورشید به راه افتادند و ملک محمد را در چاه تنها گذاشتند و به سوی قصر پدر به راه افتادند. بعد از چند روز پیاده روی به قصر پدر رسیدند. پدر با دیدن «بلبل خوش آواز» و «بی بی سوگل» خوشحال شد و به پسرانش آفرین گفت.

اما بلبل خوش آواز و «بی بی سوگل» از دوری ملک محمد سخت ناراحت بودند و نمی توانستند دوری او را تحمل کنند به همین خاطر نه «بلبل خوش آواز» آواز می خواند و نه «بی بی سوگل» می رقصید و همین باعث ناراحتی حاکم شده بود.

اما بشنویم از ملک محمد که درون چاه اسیر بود. ملک محمد هرچه تلاش کرد تا از چاه بیرون بیاید موفق نشد. داشت ناامید می شد که به یاد شیر افتاد بلافاصله یکی از موهای شیر را آتش زد و چند لحظه بعد شیر در بالای چاه حاضر شد. شیر در بالای چاه نعره ای زد و به ملک محمد گفت: «دیگر چه شده است؟» ملک محمد جریان را از اول تا آخر برای شیر باز گفت. پس شیر به دنبال وسیله ای گشت تا ملک محمد را از چاه بیرون بیاورد. گشت و گشت تا طنابی را پیدا کرد. طناب را به داخل چاه فرستاد و ملک محمد را از چاه بیرون آورد. ملک محمد از شیر تشکر کرد و به سوی قصر پدر به راه افتاد چند روزی در راه بود تا به قصر پدر رسید. وقتی وارد قصر پدر شد فوراً به اتاق مخصوص پدرش رفت. «بلبل خوش آواز» و «بی بی سوگل» که در قصر پدر بودند تا ملک محمد را دیدند شروع به خواندن و رقصیدن کردند. پدر ملک محمد تا این صحنه را دید متوجه شد که آوردن «بلبل خوش آواز» و «بی بی سوگل» کار ملک محمد است. نه کار ملک جمشید و ملک خورشید. پس ثروت فراوان به او بخشید و او را جانشین خود کرد و به قول خود وفا کرد.

بِسْمِ اللّٰهِ تُرَكِّمُ مَمْد يَكُونَه

کتابون لموچی

مینہ مالی یہ دالو باگرس زندگی اکرے۔ دالو ز دار دنیا همی یہ گر داشت۔ نہ میره، نہ دودر، نہ کتو، نہ تاته و نه هالو۔ نومہ گرس ممد بید۔ سی یوکه یکی یہ دونه بید بنگس اکرے ممد یگونه۔ دالو و گرس قلوہ فقیر بیدن نہ گا داشتن، نہ بیگ، نہ میش یہ یژم نداشتن که شیرسه بخورن۔ زلتی که مال نداشتن گر یہ کاری مجست کار اکرے و پیل اوردی سی زندگی سو۔ سابه یہ و لاهم اژید په مال تی داس۔ یہ رو دالو ری کرد په گرس گد دا، ممد یگونه، قلوہ و لم احو تو هم چی چقله یل مال زینه پستونی و گر بیاری که موهم آزمون به دل سر به گل نشم۔ گر جوابه دانه داد: نه دا مو زینه سی چنومه؟ بچه بیل سی چنومه؟ مو غلوہ زرنک بوم نونه خُم خُته وراژم و ترسته بوم تونه نیداری و زفت زفت گتم۔ ای فرگنه ز سرت ورا۔ دالو ول گنا نبی همس مینہ فرگس نشقه اکشی۔ فنذیل دالو یل پکار گرد، نالست، گریوست، حرصا مینہ تی یاس خشک نی بی۔ دایم تیبانه نم نمی اکرے۔ دالو ترست دل گر نرم و نول گته۔ گر زهد زیر بار دالو، چی طول نکشی دالو یہ زینه سی ممد یگونه مجست و بهیگ ورد په خونه۔ ممد یگونه هم سرونند مینہ سر پیا یل زینه دار مال۔ گر دانه اسپرد په تازه بهیگ و قلوہ شندی سفارشت دانه کرد وست وازه که کار بجوره۔ حالا پیشین ز بهیگ۔ چند رو که گدشت به دالو گد آر احوی ایچو نون بخوری واکار بگشی۔ ز صشو تا شو، حایه واپنی زیر مرهون کژک تا واپون جیجه، موهم جیجه یله بفروشم۔ دالو هم چاره نداشت ز لاندی قول کرد۔ ز صشو که اوریستا تا دیمه شو سر و کاپس با مرهون، جیجه یل حایه بی۔ دالو دی با جیجه یل آخت گیره بی۔ آر می صد تا جیجه دور خُس جم کرد بی جیجه یل ازن ز سر کولس بالا۔ خُس هم منجا جیجه یل آو پسون ادا، دون ادا، سی سون اځوند۔ واسون گپ ازی چوونو واسون آخت گیره بی، منستی دا جیجه یله۔ دالو اُسوکه اژد منجا جیجه یل مرهون که آو دوسونه پده، هی فرگ اکرے پریولس خین گر آوی۔ ز دست بهیگ به تنگ اوید بی اما چه پکرد؟ خو کیرونه تدبیری۔ تا یہ روکه ممد یگونه وی پمال، همی یوکه اژید مینہ حونه، حال و بالی دالونه دی۔ دی دالو منجا مرهون جیجه یل وپارنی، یخا لثر هم وایده بی۔ تی یاس سی دالو تش گردید، خینس بجوش اژیده بی۔ آر تیریس پزیدی خین نیدر اورد۔ هل هیز آورد سی زینه، پرست پس، گد تونه اوردُم که واپوی بلاجونه دالو؟ سی چه دابه چینو کردی؟ په ای روز وندیس؟ مر زحم مروت ندری؟ آنکه خُدا خویش ای یا دالونه وندی په جیجه کشی؟ همدُرنگس و جیجه یل مرهون بون؟ زیننه فشنا مال بوس واپشت طلاقس داد۔ بعض یه مدت دالو جا بگردس، بی دنگ نیشست۔ گد دا ممد یگونه و لم احو زینه داشته بوی، بچه پیل داشته بوی، شو مو امیزم تو هم زیر ای آسمون کژو بلند نه گتو، نه دود نه کس کاری داری۔ خُتی خُت۔ و زینه پستونی آر احوی شیریمه خلالت گتم و بهیگ بیاری حونه۔ گرگد: دا مریه ولا نستیم؟ نیدی چند سرو دقمسه پست وراورد؟ دامتی تو هاژ درد نیکنی؟ همه زنگل همی یوین۔ دالو دقت گیری په گر، که وازنو هروسی گئی۔ همه زنگل چی یک نین۔ تی یا نه نم نمی کرد، زنو نالست، گریوست۔ دی سرتون درد نیام، دالو گر نه راضی کرد قلوہ هم شاد آوی۔ دالو گیوه ها نه کرد پیا، وست وازه مینہ مال۔ یہ زینه مجست سی گرس۔ ممد یگونه زنو دوا وایی۔ ای ولا

چی و لا گدشته دانه اسپرد به زینه قلوه سندی و سفارشتیس کرد خُس زهد به دین کار. بهیگ دویمی چند رو خوبی. تی تون روز بد نبینه هزار رحمت به بهیگ نیایی. بیگ نیائی بی ز یویی. بهیگ دویمی به دالو گد تو و لا ز سُو تا شوم سی مولحاف بدوزی، پهرو پزنی، لیکه بدوزی. سیس فرق نی کرد، إخواست که دالو ز سُو تا شُو سیزه پزنه. متی آزار داشت. دالو هم ز لایندی اِکرد. دی تی سیس نَمنده بی و هی فرگ اِکرد، خُدا په یو دی چه بی؟ یو سی چه چینی ز آو دروی؟ یو اقبال سیاه مونه؟ مو دی تی کُر ری نَداژم، آر بُخوم درد وُلْمه بَگُم. ریم نی وِرا په اِسوژم اِسازم تا هُرموم خلاص وایو. دالووم یا اَمرو اِمیرم یا سُو. سی دل کُرم هیچ ز دردُم واس نیگوم. دالو هم سَخِتیته اِکشِی نَقِشِیس نیدروی. اُ بعد پچن ماه که کُر وُرگشت به مال اُزید حوینس. دی داس ز بِن زهد، لُر تر اَپیده تی نَمده بی سیس، هی تیانه اِترزگنی، وِلس سی داس شُند که زینه اَولی واس چونو کرد ای زینه هم چینی. ز دا پُرس کرد. دانی کار و چنه اِکُنِی! دا هیچی نَگد. إخواست هَمه چینه پنه وپوش کُنه اما کُر فهِمِست بی که دا ز لایندی سِیزَن اِزَنه و کار، کار بهیگه. کُر پوست به زینه ناسزا بَس گد، لیش پس گد. زینه چی زینه نیایی فشانمال پِیس طِلاقِیس داد و زهد به شهر سی کار. اُسوکه وُرگشت باز دالو بی دُنگ به گِل نِیشت ز نو شروع کرد بِن گوش کُر، که دا زینه بستون خُتی یوخت. گُتو نداری، دَدو نداری، موهم یا اَمرو تَبِشُم یا سُو. وُلْم اِخو مینه ای حونه صدا بچه پیل بیا، کُرته بوینم، دُذرتِه بوینم و خرس اِرهد چی اَوِر بهار ولولُم لوُلُم اِکرد. کُر دانه که چینی دی وِلس طاقت ناوُرد و نَتَرست خرسا دانه بینه قَوُل کُرد گُو دا زینه استونُم، اما هر چه دیدی ز تی خُت دیدی. دالو گد دامر هَمه زَنگَل چی یِکِن؟ خُو دارِن، لیش دارِن. دالو زِنو وِست وازِه مینه ای مال و او مال سی بهیگ نو. دالو ته زینه جُست سی کُر. مَمَد یِکونه قَند اِشکون کُرد دینداس هَم هروسئ بهیگ اُوردن به حونه. کُر دانه اِسپرد به بهیگ نو و سفارشتایه هم کرد زهد جُست کار. ته پَسِیشتی دالو و بهیگ مینه حونه بِن که یه دَسته کولی وِین په مالِسون.

نی بهیگ تته به ری چُونو. قَلو و جَلو بی، فرگ کرد چه جور اِبو زُشر دالو خلاص وایو و بویه ز مینه خُونِه وِر داره؟ په کولی یَل گد نی دالونه اِدِیتون سی دَیه دَسِیتون، تَره یه نونی، اوی سی تون راست کُنه و چونو بازار گرمی سی دالو خُدا زیده کرد که کولی یَل دالونه په قِیمَت کَمی خَرین. بهیگ یه بُزَنه کُشت، گوشتِیس خُرد و خَستایه کرد مِیو کیسن، کرد به خاک. همه مالینه چَو وُند، خُسیم مُرد. یه مزار هَم راست کرده بی و زِقصده سِر مزار رَد و اِگریوست. یه شُو مَمَد یِکونه چَند و لا خُو قُله دانه کرد بی. لیز نگر دس، شال و قوا کُرد اُزید سی مال. مینه رَه که اُزید، پَرخُرد په یه دَسته کولی که یه دالو نیاسون بی، یه دایره هَم پَدَسِیس، دالو طِیش لُتری چی مِیت. هی دایره اِزئ اُور کُند، گُمبلاز اِکند اِخوند مُردُم دَوِر خُس جَمع اِکرد:

دامَمَد یِکونه، دامَمَد یِکونه

زینه اَوَلِیت، جِیجه وُرم کرد

دامَمَد یِکونه، دامَمَد یِکونه

زینه دویمِیت، سِیزه وُرم کرد

دامَمَد یِکونه، دامَمَد یِکونه

زینه سیومِیت کولی نَیم، کولی وُرم کرد. دامَمَد یِکونه، دالَمَه یِکونه

کُر که گوشایه بوت کرد، دی متی صدا دالونه یِشنه، خَواسینه جمع کرد دی صُدا دایه خُو که دَقَت کرد دانه

هَم يَشْنِي. دالو قَلوهِ زَيْن زَهْدِي يِي لُتر واييده يِي. كُربِه پياكُولِي گُذ. نِي دالونه إِخوم، هوم گود موخريمس
 خلا هم فروشمسي آر اخويس پيلسه بده دالونه پستون كرهَم قوول كرد قَوْل كِرْدُ پِيلِه داد داينه اِستي ماييله هم
 سرگرِه. كُرداينه نِهنگ مال گوروزني، اَوِيد خُونِه تِي زينه. زينه پُرسی، پِه دام كُينه؟ زينه جواوس داد آي ميره
 سَرخَت سَلامت دات هُرمسه داد به تو. زينه چونو چارچولَك باز يِي، يِخاگريو سِت يِخاگريو كِرْد وِلتنكي
 سي دالو. پياكه پِه كارِ زَنِيه فُهْمِسْتِيه يِي هَمه چي سيس چي روز رُشنا يِي. پِه ري خُس ناوَرْدُ گُذ مزار دام كُينه؟
 زينه گُذ هَمي چو نِهنگ مال. زَهِن سِر مزار دالو، ميره ري كِرْد به زينه گُذ اِي زينه نَوُئِم. سي چه وُئِم جا نِهگرِه
 إِخوم مزاره دابه پِكُئِم و دامه بُوئِم، زينه گُذ هِي پيا مَرز هوش زَهدي؟ مَرليوه واييدي؟ مينهه مال قَباهت
 داره، سي چه إِخوي اُسْتَخونا دالونه مينه مزار پِه دَگاهشت واري؟ پيا مَرگرِيد و مزار داينه كُند و قِيلَس كِرْد تا
 رَسِي پَا سْتَخونا بَز. مَسْت زينه واز وايي ميره هم هَمه چينه ناها پِگَرْدِنَس. مَمَد يَكُونِه اِي زينه هم چي زَنگل
 نيايِي فِشنامال بَوُش طِلَاقَس داده زِداهَم اَلْتَرِم كِرِي نِه دِي خَرَف زينه تيس پَزَنه نِه بَجه پِيل. مَتَلِ مو راسْت يِي،
 پُرْدَه نُم ماسْت يِي. مَتَلِ مو دُرُوِي پُرْدَه نُووم دو يِي.



فولکور

چند باور در بین بختیاری ها

بابک شالویی

- وقتی که ماری را با تفنگ می‌کشند همزمان با شلیک تیر می‌گویند «با جفتش» چون عقیده دارند که جفت مار کشته‌شده مار را قصاص می‌کند.
- اگر در شب خرده نان زیر پای کسی باشد به هنگام خواب، خواب های وحشتناک می‌بیند
- اگر بهنگام خمیر کردن، به صورت اتفاقی قسمتی از خمیر پیرد (به نیچه) می‌گویند مهمان خواهد آمد.
- چهارشنبه ها نباید به حمام رفت شگون ندارد.
- وقتی نرمی گوش کودکی درد بگیرد می‌گویند عیبی ندارد خاله یا همه‌اش چاقو بر آتش گذاشته است.
- اگر کسی با دو دست و بدون قصد لقمه‌ای را بخورد می‌گویند سال قحطی می‌آید.
- برای آنکه بفهمند زن حامله بچه اش دختر است یا پسر، مار مرده‌ای در هوا پرتاب می‌کنند، اگر مار با شکم به زمین افتاد، زانو پسر و اگر به پشت افتاد زانو دختر به دنیا می‌آورد.
- شب هنگام نمک، تخم مرغ و کلاً هرچیز سفید را نباید از خانه بیرون برد شگون ندارد.
- اگر کفش کسی روی هم سوار شود می‌گویند مسافر است.

ضرب المثل

بہجت میری

- * رَم کہ بہ کور کُٹی قیار ترازینہ اِگیرہ: بہ کور کہ رحم کنی شاہین ترازو را می گیرد
- * دو ہور پندین تی یک، آر ہوم رنگ نی یون ہوم دنگ ایون: دو اسب زرد را کہ پیش ہم بیندند اگر ہم رنگ نشوند ہم رفتار و ہم ادا می شوند.
- * برزگر کہ وامہنہ، دایں گل وتیز اِگنہ: کشاورز کہ خستہ می شود، داس را کند وتیز می کند.
- * نہ زِمالَمی نہ زِمالِئِم، نہ کہ خُدامی نہ تو شمائیْم: نہ از مال من هستی و نہ من از مال تو، نہ کد خدای منی ونہ من تو شمال تو.
- * موکہ توفونیم یہ ٹف دُونتر: من کہ در میان طوفانم یک تف ہم آنور تر: (آب کہ از سرگذشت چہ یک گز چہ صد گز)
- * گر کہ گِرِن پَن دان گو، ورہم گلہ زہد: گرگ را گرفتند و پند دادند گفت ولم کنید کہ گلہ رفت. (یک گوشش در و یک گوشش دروازه است)
- * آر نَبو آمری زِحق، نی یوفتہ بلگی زِدرخت: اگر امر حق نباشد برگی از درخت نمی افتد.
- * گرگ کہ پیرابو، سی پس اِخندہ: گرگ کہ پیر می شود سگ بہ او می خندد.
- * ہور سُر، مینت خومہ کُشت سَرات مَردومہ: خورجین سرخ داخلست مراکشت بیرونست مردم را.
- * گیوہ کش ہی پاس پتییہ: گیوہ کش ہمیشہ پایش برهنہ است. (کوزہ گر از کوزہ شکستہ آب می خورد)
- * جون کُژم نَدارُم، نیتہ نیتہ وِراژم: جان پسرَم ندارم اندک اندک درمی آورم.
- * موسی تو اِز اُم وصلہ بہ جونوم، توسی کی اِزنی کہ موندونوم: من برای تو بہ خودم رنج و زحمت می دهم، تو برای چہ کسی کہ من نمی دانم.
- * موہینہ کہ نی خون پِگَرِن دَس یارِن سی وینس: ماہی را کہ نخواهند بگیرند دست می برند برای دَمش.
- * نہ چی پدہ بہ درویش نہ چی پگو بہ درویش: نہ چیزی بہ درویش بدہ نہ چیزی بہ درویش بگو.
- (خیرت نمی رسد شر نرسان)
- * تیر تورن، پیش زِ تیرس بہ تلہ یوفتہ: (چاہ مَکَن بہر کسی اول خودت دوم کسی)
- * دام وا بۆم ای سازہ، بۆم لِنِگ تیز اِپازہ: مادرم با پدرم راہ می آید پدرم با او ناسازگاری می کند.
- * دَسیت بہ دار پَکش بہ دات نَکش: دست خواهش بہ سوی درخت بی دراز کن اما بہ مادرت نکش.

چنه چنه (چيستان)

بېخت ميري

- ◇ چنه چنه سړس پخوت پيس پدات. (پستان مادر)
- ◇ چنه چنه خر سوز، جل سوز، بشد بيد ور غلب سوز. (خيار)
- ◇ چنه چنه هست گاييچک، بخور بوين چه تندک. (لفل)
- ◇ چنه چنه ميرشکال په تيله زو ووزشد، هيتس اشکست، مزگس نشکست. (مفرگردو)
- ◇ چنه چنه دالو بت بسيد، ورکيل مال نشيد. (مشک پرآب)
- ◇ چنه چنه کيچه تنگ تاريخ، پرس جوندار پاباريک. (کندوی زنبورعسل)
- ◇ چنه چنه هنيون زرد زهفرون، آود زيشد کو کافرون. (خورشيد)
- ◇ چنه چنه قالی ونده نالی ونده، آقا ايا بيوي اخنده. (آينه)
- ◇ چنه چنه به امرخدا منده، به کفيل بنده، شله تالون بگرويس ونده. (پل روی رودخانه)
- ◇ چنه چنه گرو پل پيسه، هي پونيس هي اريسه. (دوک نخ ريسي)
- ◇ چنه چنه دوسور، دوتهل، دوترش، يه شيرين. (چشمها، گوشها، بيني، دهان)
- ◇ چنه چنه آلنگ بالنگ، شش پا و دولنگ. (ترازو)
- ◇ چنه چنه نه دس داره نه پا، آو ايخوره چي ورزا. (خمير)
- ◇ چنه چنه آشيشه و کاشيشه، دوچی مينه يه شيشه. (زرده و سفيدۀ تخم مرغ)
- ◇ چنه چنه کک گروکي، نک تنگي، سړس به گل پيس به پک. (قلم)





شناخت یک منطقه

بنام نامی نامور

تا کجا می برد این نقش به دیوار مرا
تا بدانجا که فرو می ماند
چشم از دیدن و لب نیز گفتار مرا
(م. سرشک)

تاریخچه و معماری منطقه کارتا و بقعه سلطان ابراهیم (ع)

نورالله مرادی نوروزی

جغرافیای عمومی

روستای کارتا در شمال شرقی ایذه و در فاصله ۲۰ کیلومتری بخش سوسن واقع گردیده است. این روستا از سه طریق به ایذه متصل می شود. ۱- راه ایذه، پیون، تاکوتر، تخت کاشان، گلزار و پنج الی ده دقیقه راه آبی. ۲- راه ایذه، پیون، تاکوتر، تخت کاشان، کاشگلی، دست کرتان، تَرَشُک، سر راه سعیدی، پا راه سوسن، کُفت گله، جنگه، آبیده به کارتا. ۳- راه ایذه، پیون، تاکوتر، تخت کاشان، کاشگلی، ده شیخ و یک ساعت و پنج دقیقه راه آبی.

این منطقه بین کوههای زاگرس محصور می باشد. آب و هوای منطقه در تابستان معتدل و در زمستان سرد و گاه بارش برف توأم می گردد. منابع آبی در این منطقه فراوان می باشد. البته در قسمت های مختلف روستا چشمه های متعدد با آب های گوارا وجود دارد.

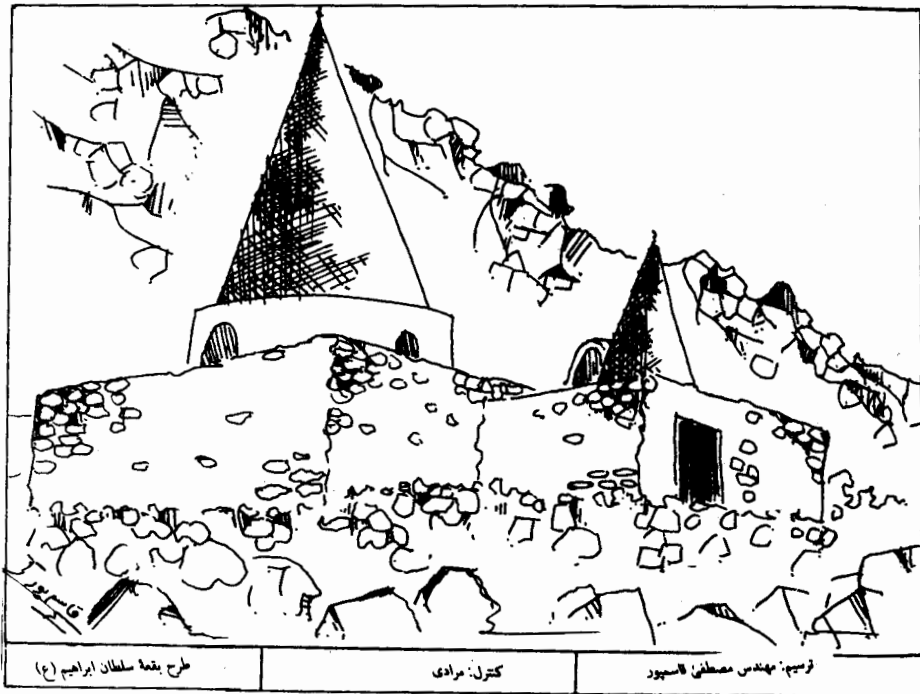
پوشش گیاهی منطقه بیشتر درخت بلوط می باشد (به علت آنکه بلوط از نوع درختان حسود و رشد ریشه اش افقی است، مانع رشد دیگرگونه گیاهی می شود) البته در این بین درختان بَن، کلخونک، سیسه (زال

زالک)، بادام و انجیر در منطقه پوشش قابل توجهی را تشکیل می‌دهند. گونه‌های جانوری از قبیل گرگ، خرس، کفتار، روباه، بزکوهی، کبک، تیهو و ندرتا پلنگ مشاهده می‌شود و می‌توان گفت که آخرین مأمن بزکوهی در منطقه ایذه ارتفاعات همین ناحیه می‌باشد. کشاورزی در این ناحیه بسیار ناچیز است. درآمد اهالی بیشتر از طریق نذورات، پذیرایی از زایران، و دامداری بدست می‌آید.

تاریخچه ورود سلطان ابراهیم به منطقه کارتا

آنگونه که معتمدین محل نقل کرده‌اند: ابراهیم مرتضی معروف به سلطان ابراهیم دومین فرزند امام موسی کاظم (ع) می‌باشد. وی بعد از ورود به ایران از اصفهان راهی بختیاری شد، و در دامنه‌های کوه «زندان» رحل اقامت افکند، و به مدت سی و سه سال مردم را ارشاد و به دین اسلام دعوت کرد، آنگونه که نقل می‌کنند وی مکتبی بزرگ دایر کرد، و به تدریس علوم دینی پرداخت و شاگردان بسیاری را تربیت کرد. یکی از معروف‌ترین شاگردان مکتب امامزاده سلطان ابراهیم (ع)، احمد روزبه می‌باشد، که مدفن ایشان در منطقه‌ای بنام «کُفت گِله» می‌باشد. مقبره احمد روزبه زیارتگاه مهمی به حساب می‌آید و داستانها و معجزات فراوان به آن نسبت می‌دهند. سلطان ابراهیم در کارتا دارفانی را وداع کرد، و در همانجا دفن گردید. اینک مقبره ایشان زیارتگاه هام و خاص است. سلطان ابراهیم (ع) صاحب پنج پسر و یک دختر بوده که مقبره چند تن از فرزندان وی در کارتا می‌باشد. در مورد چگونگی انتخاب کارتا جهت سکونت، توسط سلطان ابراهیم (ع) اهالی محل روایتی به این مضمون نقل می‌کنند: هنگامی که سلطان ابراهیم (ع) از نجف به ایران عزیمت کرد امام موسی کاظم (ع) چند هسته خرما به ایشان داد و فرمود: هرکجا یکی از این هسته‌ها را کاشتی و سریع رشد و نمو کرد، آن محل را مسکن خویش ساز. سلطان ابراهیم (ع) از مسیری که آمده بود شروع به کاشتن کرد اما هیچ کدام از هسته‌ها نروید، و تنها جایی که هسته خرما رشد و نمو کرد و به بار نشست منطقه «کارتا» بود. سلطان ابراهیم هم بنا به سفارش، این محل را مسکن خویش قرار داد و تا آخر عمر در این محل به ارشاد و راهنمایی مردم پرداخت. در مورد شجره نامه آنگونه که نقل شده است عده‌ای بنام قاضی‌ها، این شجره‌نامه را در دو نسخه بر روی پوست نوشته‌اند. قاضی‌ها در حقیقت خدمتگزاران سلطان ابراهیم (ع) بودند. این جماعت در حدود دویست سال پیش در سراسر ایران پراکنده شدند و امروزه در شهرهای استان اصفهان و شهرهایی نظیر شوشتر ساکنند. نسخه اول شجره نامه در بقعه نصب بود که گویا توسط یکی از اهالی پنهان شده و تا به امروز خبری از این شجره نامه در دست نیست. اما از روی شجره نامه‌ای که در دست قاضی بوده رونوشتی تهیه شده و در صحن بقعه مصلوب گردیده است. آنگونه که در جملات فوق اشاره شد، احمد روزبه یکی از شاگردان سلطان ابراهیم (ع) بود، وقتی متوجه شد تمام منطقه از سلطان ابراهیم حرف شنوی دارند و در حقیقت پیرو او هستند به حضور سلطان ابراهیم (ع) آمد و گفت:

قسمتی از منطقه را به من واگذار کن. سلطان ابراهیم با کمال میل قبول کرد و به احمد روزیه گفت: تو از اول شب تا صبح به قیاقچ اسب پناز تا هرجا رسیدی از آن تو باشد. احمد قبول کرد و از اول شب بر ترک اسب سوار شد و اسب راند، فردا صبح معلوم شد که در همان نقطه‌ای است که دیشب بود. به همین خاطر سلطان ابراهیم (ع) وی را احمد روزیه نامید.



معجزات منسوب به سلطان ابراهیم (ع)

۱- نقل می‌کنند که چوب خشکی از درخت بلوط روبروی بقعه به پایین می‌افتد و پس از گذشت مدتی این چوب خشک به درختی سبز مبدل گشت. زائران از چوب این درخت برای تبرک تکه‌هایی را برمی‌دارند و این درخت به درخت کرامت معروف است. در بین بختیاری‌ها رسم است وقتی می‌خواهند پیرامون چیزی قسم یاد کنند رویه روی بقعه می‌ایستند و می‌گویند: و همی سلطونه ابراهیم که دارفوشک وئی سرس سوز کرد قسم.^۱

۲- یکی دیگر از معجزات سلطان ابراهیم را راویان اینگونه نقل می‌کنند: پیرزنی در بالای کوه «زندان» زندگی می‌کرد. تمام دارائیش یک گاو بود که آبستن نمی‌شد. روزی از روزها پیرزن بر بلندای «زندان» رو به

۱. به سلطان ابراهیم (ع) که چوب خشک از کرامتش به درخت سبز مبدل گشت، قسم می‌خورم.

بقعه سلطان ابراهیم ایستاد و از او تقاضای حاجت کرد و گفت: اگر گاوم آبستن گردید سال بعد گوساله‌اش را در پای بقعه‌ات سر خواهم برید. طولی نکشید که گاو پیرزن آبستن گردید و گوساله‌ای دنیا آورد. دو سه سالی طول کشید اما پیرزن از ادای نذر خود پشیمان شد و اندیشه کرد که به جای گوساله یک خروم را سر ببرد و همین کار را هم کرد. اما هنوز به نزدیکی بقعه نرسیده بود که گوساله از بلندای کوه «زندان» ماق کشیده و به سوی بقعه روانه شد و در پای بقعه دراز کشید. اهالی با دیدن این منظره گوساله را ذبح کردند. امروزه جایی که این گوساله از ارتفاع کوه به سوی بقعه آمده مشهود و به «راه پل» مشهور می‌باشد و در سمت چپ این راه نقشی در دل کوه به رنگ زرد قرار دارد که دورنمای آن بسان نقشی از شیر می‌باشد.

۳- چشمه‌های فراوانی در این منطقه از دل زمین می‌جوشد و به مصرف اهالی می‌رسد یا به کارون پرخروش می‌ریزد. اما در میان این چشمه‌ها دو چشمه وجود دارد که از بقیه چشمه‌ها معروفتر می‌باشد. یکی چشمه‌ایست که رو بروی بقعه قرار دارد و تنها روزهای پنج شنبه آب از آن جاری می‌شود و بقیه روزها آب ندارد. دوم چشمه‌ای است به نام چشمه مراد که مردم عقیده دارند هرکس سر خود را با آن بشوید اگر خواسته‌ای داشته باشد به آن می‌رسد.

آثار باستانی

این خط جاده‌ها که به صحرا نوشته‌اند

یاران رفته با قلم پا نوشته‌اند

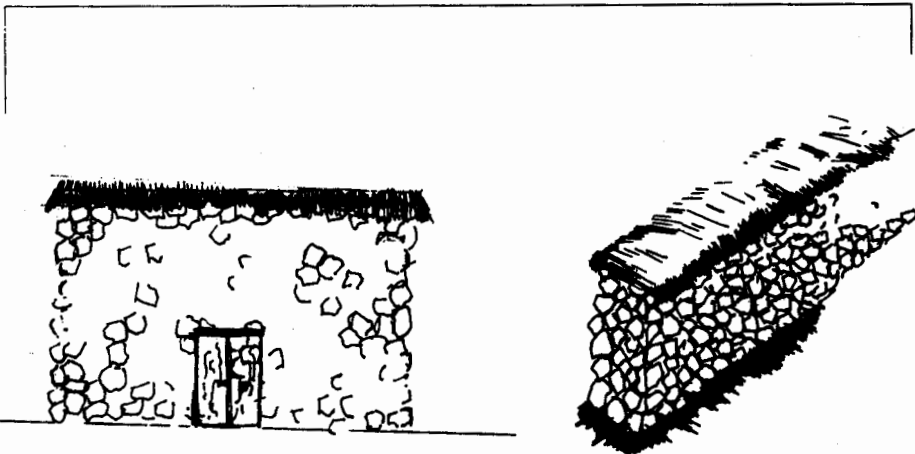
سنگ مزارشان همه سر بسته نامه‌هاست

کسر آخرت به مردم دنیا نوشته‌اند

در طول مسیر آبی ده شیخ به کارتا آثار باستانی فراوان به چشم می‌خورد. خرابه‌های پل عظیم سوسن با پایه‌های مکعب شکل قطور یکی از مهمترین آثار منطقه می‌باشد. در دو طرف رودخانه و در طول مسیر اثر قلاع و استحکامات نظامی فراوانی وجود دارد که با توجه به نقوش و نوشته‌های روی سکه‌های مکشوفه از این مناطق و همچنین شیوه ساخت و ساز، احتمالاً به دورانهای الیمایی، اشکانی و ساسانی مربوط باشند. در اطراف بقعه سنگ قبرهایی مربوط به دوران‌های مختلف اسلامی وجود دارد که خطوط بعضی از این سنگ قبرها قابل رویت و قرائت می‌باشد. شیرهای سنگی روی مقابر با نقوش سمبلیک و رمزآمیز خود، حکایت از تمدن و هنر بجای مانده از گذشته این منطقه دارد. البته باید افزود که آثار باستانی، باورها، اعتقادات، گویش و فلکلور این منطقه محل مناسبی برای تحقیق و تفحص باستان‌شناسان، مردم شناسان، زبان شناسان و پژوهشگران می‌باشد.

چگونگی تقسیم طوایف و کلیدداری بقعه سلطان ابراهیم

سادات کارتا شش تیره می‌باشند که سه تیره منسوب به تاج‌الدین وند و سه تیره منسوب به شمس‌الدین وند می‌باشند. این شش تیره طوایف مختلف بختیاری را در بین خود تقسیم کرده‌اند. با این تقسیم بندی هر خانواده‌ای از هر کدام از طوایف بختیاری که بقصد زیارت به کارتا برود بعد از زیارت به خانه ساداتی می‌رود که در تقسیم بندی قبلی بنام آنها افتاده بود. به عنوان مثال طایفه نوروزی^۱ سهم خانواده «سید یکی» است. با این تعریف هر خانواده نوروزی که به زیارت سلطان ابراهیم برود راه خانه «سید یکی» را می‌شناسد. کلیدداری بقعه نیز به صورت ماهانه بین تیره‌های مختلف سادات انجام می‌گیرد. سادات سلطان ابراهیم سالیانه یکبار به خانه مریدان (یا طایفه سهم خود) می‌روند و نذری می‌گیرند. این نذر ممکن است گندم، برنج، لباس و یا پول ... باشد.



نمای رو بروی یک اتاق

نوع پوشش روی دیوار

معماری منطقه کارتا و سلطان ابراهیم

از هنگامی که آدمی از بستر حیات حیوانی برخاست، در این اندیشه بود که چگونه خود را از سوز سرما و گزند حیوانات برهاند. همین اندیشه سبب گردید انسان ابتدا به غارها پناه ببرد و به هنگامی که در دشت

۱. طایفه‌ای از باب دیناران

ساکن شد و به کشاورزی پرداخت شروع به ساختن سرپناه کرد. در فلات ایران از هزاره ششم قبل از میلاد آثار شهرنشینی بدست آمده است. آثار معماری بدست آمده از این استقرارها که به مدد علم باستان شناسی یافت و بازسازی شده است، خانه‌هایی با پلان‌های مختلف می‌باشد که بیشترین تعداد آن در تپه‌های پیش از تاریخی چغاسوز، چغامیش، بردبال، گودین تپه و یانیک تپه... واقع گردیده‌اند. پس از آن در دوران تاریخی، و دوران اسلامی بدست توانا و هنرآفرین معماران ایرانی شاهکارهای بی‌بدیل معماری بوجود آمده، از میان این آثار می‌توان به زیگورات چغازنبیل، تخت جمشید و میدان نقش جهان و... اشاره نمود.

در اصول معماری ایران پنج اصل نهفته است که عبارتند از: ۱- مردم واری ۲- پرهیز از بیهودگی ۳-

نیایش ۴- خودبسندگی ۵- درون‌گرایی^۱

هرکدام از این اصول خود به نحوی از انحاء باعث ابهت بخشیدن و تزیین و جلای نمای بیرونی و اندرونی بناهای ایرانی شده‌اند. هسته تفکر اولیه را در معماری بنیان نهاده‌اند و در نظم و نسق بخشی، به معماری ایفای نقش کرده‌اند. در تحلیل مردم واری در معماری ایران، اکثر معماران زبردست و کارآزموده عقیده دارند که بنا یا ساختمان باید مردم وار باشد.^۲ معمار ایرانی افراز درگاه را به اندازه بالای مردم می‌گرفته و روزن و روشنندان را چنان می‌آراسته که فروغ خورشید و پرتو ماه را به اندازه دلخواه به درون سرای می‌آورد. آسمانه اتاق را با خوانچه و کاربندی چنان می‌ساخته که به اندام باشد و گوشه‌های آسمانه را با تپکانه (طاق معلق) و گیلویی چنان می‌پرداخته که نفز و دلپذیر آید. خصلت و خوی مهمان نوازانه بختیاری‌ها در هرچه بیشتر مردم وار کردن خانه‌هایشان نقش اساسی دارد، چه مهمانی که اگر خانه تاریک و کوچک باشد، «بر دیده روشنش نشانیم» مهمانی که نزد ایرانی از جان گرامی تر است، نازش می‌کشیم، چه توانگر چه تهی دست، «امشب تو بیا خانه ما جانا یک شب هزار شب نیست.» با توجه به شکل کوچ نشینی نیمه نوما دیزیم^۳ در ایل بختیاری و لزوم حرکت منظم سالیانه بیلاق و قشلاق، امکان یکجانشینی دائم برای آنها وجود ندارد. با توجه به این دو جانشینی و اختلاف آب و هوایی نمی‌توان معماری واحدی را به وجود آورد. آنچه در این بین جدای از سیاه چادرهای (بهون) ایلی باقی می‌ماند، جاوارگه‌ها و ساختمانهای خشتی و چسبیده‌ای بسیار ساده می‌باشد.^۴ در هر صورت در معماری موجود در منطقه یک حالت

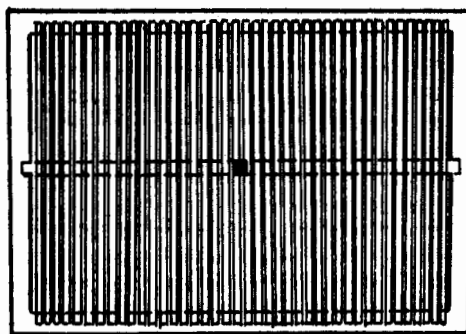
۱. شیوه‌های معماری ایران، پیرنیا، محمدکریم

۲. معماری اسلامی ایران، پیرنیا، محمدکریم.

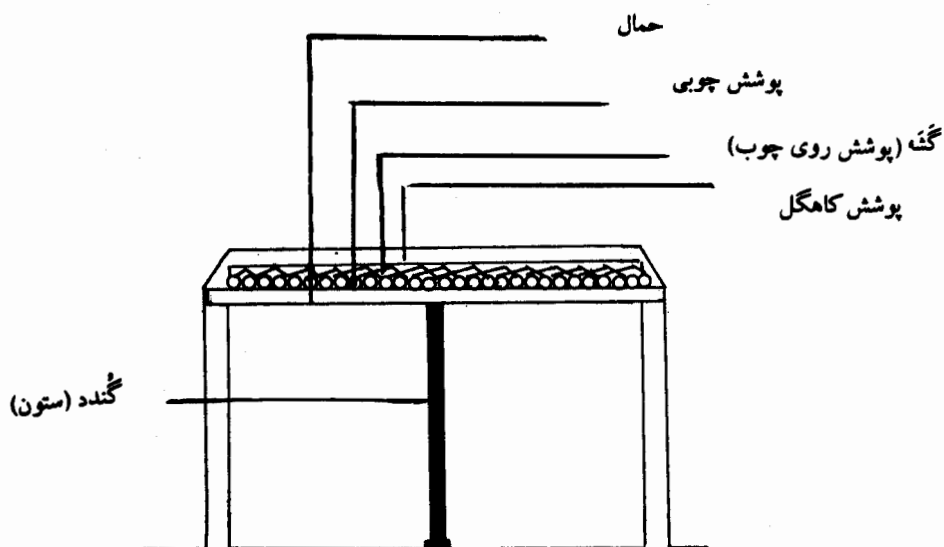
۳. کوچ نشینی در ایران، دکتر سید رحیم مشیری «نیمه نوما دیزیم یا نیمه کوچ نشینی عبارتست از امتزاج و ترکیب شبانان یا یکجانشینان کشاورز یا چادرنشینان که در زمستان چادرهای خود را با خانه‌های گلی و سنگی عوض می‌کنند.

۴. کوچ نشینی در ایل بختیاری، حسین فرشیدی، تحقیق دانشگاهی گروه جغرافیایی دانشگاه تهران.

«خودبسندگی» را می‌توان مشاهده نمود. یعنی در جهت تسهیل و تسریع در کار از مصالح «بوم‌آورد» استفاده می‌کنند. در معماری موجود در منطقه ته رنگ (پلان) مخصوصی بکار نرفته و خانواده‌ها برحسب تعداد جمعیت به ساختن خانه‌های تک اتاقه یا زیربنای وسیع اقدام می‌کردند. در این خانه‌ها مردم واری به گونه‌های زیبا رعایت شده است. به سبب کوهستانی بودن، عمده مصالح بکاربرده شده سنگ می‌باشد. برای پوشش «آسمانه» بنا به واسطه وجود درختان بلوط، از چوب درخت بلوط استفاده می‌نمایند. برای مهارکردن چوب‌های پوشش و جلوگیری از ریزش «آسمانه» از ستون‌های چوبی یا سنگی استفاده می‌کنند. که در اصطلاح محلی به آن «گنده» و در بعضی مناطق دیگر به آن «شمک» می‌گویند. پنجره بندرت در بناها وجود دارد. اما برعکس دورتادور اتاق را رف‌های (طاقچه بالا) ریز و درشت فراگرفته است و در قسمت انتهایی اتاق انباری جهت آذوقه تعبیه شده است که دیوار این بنا گلی و از نوع چینه‌ای می‌باشد. «شاموت» بکار برده شده در گل انبار گاه می‌باشد. تلواره (جای قراردادن رختخوابها) درست روی انبار قرار دارد. در جرمزهای بنا ملاط خاصی بکار برده نشده و بندرت از ملاط گل استفاده شده است. کف خانه‌ها نیز با گل اندود می‌شود و در بغل یکی از ستون‌ها اجاق قرار گرفته است. بر روی بدنه ستون بعضی، مواقع فرورفتگی و گاهی برجستگی جهت گذاشتن وسایلی مانند کبریت ایجاد شده است. اندود نمودن دیوارها بندرت صورت می‌گیرد و اگر اندودی وجود داشته باشد بر روی آن نقشه‌هایی به صورت استلیزه شده و انتزاعی نقش گردیده است. در پوشش سقف نیز از چوب استفاده می‌کنند به این صورت که ابتدا از تنه درخت به عنوان حمال کمک گرفته و سپس چوب‌های نازکتر (دارگله) از دو طرف روی حمال می‌گذارند و روی چوب‌های نازکتر از حمال را با شاخ و برگ درختان (گشیه) می‌پوشانند. و پس از آن از یک سیستم «ایدری» استفاده می‌کنند. به این صورت که گِل‌هایی که در اثر پی‌کنی بدست آمده‌اند را روی شاخ و برگها می‌ریزند و بدین وسیله سقف بنا را پوشش می‌دهند و آن گاه گِل‌ها را به وسیله خلtek (توتیر) می‌کوبند. در بالای سقف و درست موازی با اجاق، روشندانی تعبیه شده که متوسط اندازه آن بیست سانتیمتر در بیست سانتیمتر می‌باشد این سوراخ علاوه بر تامین روشنایی اتاق، دود حاصله از سوخت هیزم در داخل اتاق را به بیرون هدایت می‌کند. روشندان را در اصطلاح محلی گاه «وی کش» و گاه «کلی دُون» می‌گویند. در جهت هدایت آب از بام سیستم خاصی رعایت نشده است و شیب بام به چهارطرف ساختمان منتهی می‌شود. اما به جهت آنکه آب باران در دیوارهای بنا رسوخ نکند، چوب‌های کوچکی (سُکُل) به درازی پنجاه سانتیمتر از روی قسمت انتهایی دیوار ساختمان با شیب اندک به طرف پایین آویزان می‌کنند، و روی آنها را با شاخ و برگ و گِل می‌پوشانند و این در حقیقت کار یک ناودان را انجام می‌دهد و باعث می‌شود آب روی بام جمع نشود. این قسمت از بنا را «شُکه»، «پُرگه» و «شبه» می‌گویند.



پلانی از تیر ریزی سقف



مشخصات مصالح و نوع بارگزاری

معماری بقعه سلطان ابراهیم (ع)

بقعه روی صدف گونه‌ای ساخته شده و دور تا دور بقعه به فاصله‌های متفاوت دیوارها و پلکانهای سنگی تعبیه شده است. ته رنگ (پلان) بنا، به صورت مربع می‌باشد در قسمت پشت بنا آرامگاه امامزاده شرف الدین ساخته شده است. سنگ‌های بکاررفته در بنا به صورت مکعب مستطیل تراشیده شده‌اند. در ساخت بیرونی بنا تناسبی وجود ندارد و تلفیقی از معماری سنتی و مدرن می‌باشد. در قسمت‌های شرقی بر بالای

پنجرة بنا از آجرهای فیروزه‌ای لعابدار استفاده شده است. «درآیگاه» بقعه در شمال تعبیه شده که به وسیله پلکانی سنگی می‌توان وارد بقعه شد. در قسمت شمال شرقی دو ستون به ارتفاع یک و نیم متر قرار دارد، فاصله این دو ستون یک و نیم متر است که به وسیله سنگی به طول یک متر و شصت سانتی‌متر این دو ستون به هم متصل شده‌اند. ورودی بقعه یک متر عرض دارد که اطراف آن گچ کاری شده است. در ابتدای ورود، بقعه دارای یک صحن می‌باشد که در اطراف صحن در ارتفاع یک متر و نیمی دورتادور صحن طاقچه‌هایی با قوس‌های یخ تعبیه شده است. «ازاره»^۱ داخلی بنا رنگ گردیده است. در قسمت غربی صحن، ضریح سلطان ابراهیم قرار دارد. ورودی به طول دو متر امامزاده شرف الدین و سلطان ابراهیم (ع) را به هم متصل می‌کند، که بالای این ورودی طاق گونه‌ای (سُخ) بسیار زیبا قرار دارد. در معماری بقعه درونگرایی که گویا معماران ایرانی از هارفان فرا گرفته‌اند به بهترین وجه بکار رفته است، چرا که به هنگام پا گذاشتن به درون بقعه با دنیایی از تزیینات و زیباییهای بی‌بدیل مواجه می‌شویم. در درون بقعه سنگ قبری نصب گردیده است. در حدفاصل بین بقعه امامزاده سلطان ابراهیم و شرف الدین، در داخل بقعه پلکانی سنگی قرار دارد که گل اندود گردیده و به این سبب امکان رفتن به بام بقعه را تسهیل می‌کند. بر قسمت انتهایی پله طاقی نصب گردیده که مانع از نفوذ آب باران به داخل بقعه می‌شود. در قسمت‌هایی از دیوارهای بقعه در ارتفاع یک متری سوراخ‌هایی تعبیه شده که باعث تهویه و خنک شدن هوای داخل بقعه می‌شود. دیوار بیرونی بقعه نیز سنگچین است.

گنبد بقعه سلطان ابراهیم (ع)

گنبد یکی از عناصر اصلی در معماری بقاع متبرکه می‌باشد. ساخت گنبد در ایران سابقه کهن دارد. پوشش‌های گنبدی در معماری اسلامی ویژگیهای متعدد دارد و بیش از هر نوع پوشش دیگر کاربرد داشته است. در معماری بقاع متبرکه اسلامی گنبدهای بکار برده شده دارای انواع متعدده از جمله گنبد رُک یا مخروطی، گنبد یک پوش، گنبد دو پوش و گنبد گسته... است. ساختمان گنبد خود به چند قسمت از جمله پایه گنبد، قوس گنبد، «چبیره»^۲ و... تقسیم می‌شود. در اکثر بقاع متبرکه خوزستان گنبدها بصورت مضرس می‌باشند و در واقع گنبد مضرس بومی و مختص به جنوب غربی فلات ایران است. آقای احمد اقتداری عقیده دارد که این نوع گنبدسازی شاید تحت تاثیر معبد شهر دورانتاش (چغازنبیل) باشد. اما در استیل گنبدسازی بقعه سلطان ابراهیم (ع) از نوع مخروطی یا رُک استفاده شده است. در مورد سابقه ساخت این گنبد چنین آمده است «این نوع گنبد را باید پدیده‌ای ناشی از شرایط اقلیمی ایران دانست، چه این نوع پوشش در برابر آسیب باران‌های متوالی عملکردی بهتر نسبت به سایر گنبدها دارد. سلسله‌های آل زیار و آل بویه جز اولین دولت‌های ایرانی بعد از اسلام بودند که در شمال به اقتدار رسیدند... که با توسعه دولت‌های فوق‌الذکر معماران مشهور معماری قدیم ایران بخصوص، گنبد رُک یا مخروطی را در ری، اصفهان، و فارس

۱. بخش زیرین دیوار در داخل و خارج ساختمان (معمولا ۱ متر از کف ساختمان)

۲. مراحل تبدیل مربع به دایره در ایجاد گنبدها.

رایج کردند.^۱ یکی دیگر از دلایل شیوع گنبد سازی به سبک گنبد های رُک، مذهب تشیع می باشد. زیرا مردم عقیده داشتند که بر مزار و آرامگاه بزرگان شیعه حتماً باید گنبد رُک ساخت. قسمت پایه گنبد سلطان ابراهیم تقریباً شصت سانتیمتر است که در چهار جهت جغرافیایی این پایه مدور، چهار پنجره کور با قوس زیبا قرار دارد. البته آنگونه که پیداست قبلاً دور تا دور پایه گنبد قطار بندی^۲ شده بود که امروزه از بین رفته است. امروزه گنبد بقعه سلطان ابراهیم یک حالت نوسازی و عدم تطابق با کل بنا را گرفته است و نمای بیرونی آن را با رنگ های شیمیایی رنگ آمیزی کرده اند که امروزی جلوه می کند.

نتیجه گیری

در این مقاله سعی شده که اولاً معماری منطقه مورد بررسی قرار گیرد، زیرا به این مقوله هنری کمتر توجه شده است و شاید بتوان گفت که برای اولین بار به طور مجزا به معماری یک منطقه و یک بقعه در محدوده ایزده پرداخته شده است. ثانیاً، بررسی و بازگویی توانایی های بالقوه این منطقه در جلب توریسم می باشد، زیرا با وجود پتانسیل های طبیعی و تاریخی فراوان این منطقه، کمتر شناخته شده و بدان توجه گردیده است. زیرا در فایده مندی توریسم داخلی از جنبه اقتصادی و هم از جنبه اجتماعی و فرهنگی اتفاق نظر وجود دارد که به لحاظ اقتصادی اساسی ترین کارکرد توریسم داخلی توزیع مجدد درآمدها، تسریع در گردش پول و جذب سرمایه های سرگردان در سرمایه گذاری های سالم، ایجاد اشتغال، کسب درآمد ارزی و همچنین کاهش مسافرت های توریستی خارج از کشور و جلوگیری از خروج ارز می باشد که آثار مثبت آن بر پیکر اقتصاد ملی امری بدیهی و روشن است. و از نظر اجتماعی و فرهنگی نیز سبب تحکیم وحدت ملی، وفاق اجتماعی و گسترش تعاون و اخوت اسلامی است. «چگونه شکر این نعمت برآرم».

منابع

- | | |
|--|-----------------------------|
| چشمه روشن | به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی |
| کوچ نشینی در ایران | دکتر سید رحیم مشیری |
| شیوه های معماری ایران | دکتر محمد کریم پیرنیا |
| معماری اسلامی ایران | دکتر محمد کریم پیرنیا |
| مجله اثر شماره ۲۰ | دکتر محمد کریم پیرنیا |
| تاریخ هنر و معماری ایران در دوران اسلامی | دکتر محمد یوسف کیانی |
| کوچ نشینی در ایل بختیاری | حسین فرشیدی |
- در پایان شایسته است از تلاش های بی شائبه آقایان عبدالرسول قلی پور، عبده محمد موسوی و اهالی محترم روستای کار تا قدردانی کنم، چرا که اگر اینان نبودند این سطور اینگونه بر بیاض این دفتر سواد نمی گشتند.

۱. مجله اثر شماره ۲۰، دکتر محمد کریم پیرنیا

۲. حاشیه تزیینی که دور تا دور پایه گنبدها با طرح های مختلف اجرا می گردد.

شناخت یک باب بختیاری

معرفی ذُلَقی (ذُلَکی) یک باب بختیاری

قاسم جهانبخش تاجمیری

باب چهارلنگ بختیاری

طایفه ذُلَقی، یکی از باب‌های پنجگانه چهارلنگ بختیاری می‌باشد که در کوهستانهای مرتفع و سربلند و صعب‌العبور زاگرس مرکزی، مسکن گزیده‌اند و دلایل انتخاب این منطقه برای سکونت، بنابه اقتضای حال به شرح زیر می‌باشد:

۱- محفوظ و مصون ماندن از خطر تهاجمات بی در پی اقوام متعددی که پیاپی ایران را میدان تاخت و تاز خود می‌نمودند، به همین دلیل هیچیک از اقوام فاتح اعم از اعراب و مغولها و... نتوانستند بر این قوم تسلط یابند و نیز از پرداخت مالیاتهای گزاف و جور حاکمان ستمگر وقت در امان مانده‌اند و خود با انتخاب مسئولینی شایسته به رفق و فتق امور خویش می‌پرداخته‌اند، بدین سبب یکی از اصیل‌ترین اقوام ایرانی باقی مانده‌اند و وارث فرهنگ و بسیاری از آداب و عادات ایرانیان باستان می‌باشند که البته این ویژگی در وجود تمام بختیاری‌ها مشهود و ملحوظ می‌باشد.

۲- وجود شرایط مناسب برای کشاورزی و دامپروری، وجود چشمه ساران و رودخانه‌ها و نزولات آسمانی فراوان و همچنین نعمتهای طبیعی فراوانی، از جمله جنگل‌های انبوه بلوط، باغات و درخت‌های میوه خودرو از قبیل، گردو، انگور، انار، انجیر و... در منطقه، مردم این سرزمین را از دیرباز به ماندن در منطقه و حفظ استقلال و خودکفایی تشویق و ترغیب نموده است.

طایفه ذُلَقی در میان چهار استان کشور، استان‌های اصفهان، چهارمحال بختیاری، خوزستان و لرستان

پراکنده می‌باشند. (همچون قوم کرد که در میان چهار کشور ایران، عراق، ترکیه و سوریه پراکنده هستند).
 حدود جغرافیایی چهارگانه منطقه زلفی عبارتست از: ۱- از شمال به منطقه موگونی (استان اصفهان) و
 طوایف بُساک و حاجیوند تا اشترانکوه (لرستان) محدود می‌شود. ۲- از جنوب به منطقه شیمبار
 (چهارمحال بختیاری) و سردشت و لالی (خوزستان) منتهی می‌شود. ۳- از شرق به منطقه بازفت
 (چهارمحال) و پشتکوه موگونی (اصفهان) منتهی می‌شود. ۴- از غرب به منطقه (ورگ و زیبا) و منطقه
 زروماهر و امتداد دارد.

پیش از این طایفه، ذلّی اکثراً کوچرو بوده که تا دره دراز و دره قانده و نزدیکی‌های مسجد سلیمان کوچ
 می‌نمودند؛ هم اکنون تیره‌ای از این طایفه بنام دره قانده هم مرز با طایفه الاسوند و مخلوط با آنها ماندگار
 شده‌اند و گروه دیگری نیمه کوچ رو هستند که زمستانها را در روستاهای نیمه گرمسیری منطقه خود در
 پشتکوه ذلّی مانند اربرنوید، دستگرد، کُور و بونان، دره چین تا سادات احمد فداله می‌گذرانند و تابستان‌ها
 را به مناطق سردسیر مهاجرت می‌نمایند. در حال حاضر بیشتر کوچ‌نشینان زمستان را در خوزستان و
 تابستان را در دامنه سرسبز و زیبای قالیکوه ساکن می‌شوند.

البته همانطور که، یادآوری شد قبلاً طایفه ذلّی به علت صعب‌العبور بودن و نبودن راه‌های ارتباطی
 ناشناخته و دوری از مراکز حکومتی و عدم فرمانبرداری ساکنین منطقه از دولتهای وقت به این ناشناخته
 ماندن کمک نموده‌اند، در صورتی که مردم این دیار در سلحشوری و شجاعت و جوانمردی و سخاوت،
 زیانزد می‌باشند و در تمام جریانهای سیاسی و نظامی تاریخ ایران شرکت فعال داشته‌اند از جمله در جنگ
 هندوستان هرات و جنگ روس شرکت داشته‌اند و افتخارات بزرگی را موجب شده‌اند اما برخی از
 تاریخ‌نگاران و وقایع نویسان عفت و حرمت قلم را بجا نیاورده و نسبت‌های ناروایی به این طایفه منسوب
 نموده و شجاعت و دل‌آوری و رشادت آنها را به دزدی و غارت توصیف نموده (مرحوم فرخی یزدی مرحوم
 سردار اسعد و غیره) حال آنکه مطالعه تاریخ ایران و بختیاری خودگویای حقیقت و واقعیت در این موارد
 می‌باشد. دلیل اصلی این قضاوت فرض آلود اینست که این قوم، سرسپرده و مزدور حکام جور نبوده و کمتر
 تن به فرمانبرداری داده‌اند و شاید بدین سبب مورد غضب برخی از تاریخ‌نگاران واقع شده‌اند.

این طایفه در آموزش و پیشبرد فرهنگ و ادب از دیگر طوایف هم جوار گوی سبقت را برده و در زمانی
 که مکتب و مدرسه‌ای در منطقه کمتر یافت می‌شود، در اواخر حکومت قاجار کسانی همچون مرحوم
 فلاح‌محمّد خان و مرحوم علیقلی خان با هزینه شخصی خود و استخدام مدرّس خدمات شایان توجهی به
 پیشرفت فرهنگی منطقه نموده، بطوری که در زمان حکومت رضاشاه تعدادی از دانش‌آموزان منطقه در سال
 ۱۳۱۳ همزمان با تأسیس دانشگاه تهران موفق به اخذ مدرک ششم ابتدایی در شهرستان بروجرد شدند.
 توضیح اینکه صراحتاً میتوان گفت که مردم ذلّی از پاک‌ترین و نوع دوست‌ترین مردم مسلمان منطقه

می‌باشند و موفقیت تاجمیریها به عنوان سرپرستان طایفه در اداره امور بیش از هرچیز مدیون صداقت و بردباری این مردم صدیق بوده و متقابلاً تاجمیریها برای حفظ و حراست طایفه در برابر بیگانگان و برقراری عدالت و امنیت نهایت سعی و تلاش خویش را نموده و از جان و مال خود مایه می‌گذاشته‌اند و رابطه میان والیان و مردم، رابطه‌ای دوستانه و مشفقانه بوده و تصمیمات حکومتی نیز با نظر و مشورت کدخدایان و بزرگان و دانایان ایل اتخاذ می‌شده است.



اولاد تاجمیرخان

اولاد تاجمیرخان شامل: تاجمیری، سرداری، جهانبخشی، ذلقی (اولاد پرویزخان و عباس خان)

تاجمیر (اولاد قلی خان که فعلاً ساکن منطقه مورموری دهلران در استان ایلام هستند)

از قرائن و جمع بندی گفته‌های سینه به سینه و دیگر اسناد تاریخی چنین استنباط می‌شود که تاجمیرخان پسر حاج لرمیرخان از طایفه بهداروند چهارلنگ بوده و ریاست قبیلگی او معاصر سلطنت شاه طهماسب صفوی بوده، پدر حاج لرمیرخان دو برادر دیگر داشته بنام های علاالدین و شه که حاج لرمیرخان بعلت اختلاف فی مابین خود و عموهایش یعنی علاالدین و شه، به منطقه شاه با بادی کوچ کرد که قبلاً به بنه واره‌های خراج، طراز، زندگی تابنه وار معروف به بنه‌وار بابادی هفت لنگ واقع در منطقه خوزستان که این منطقه تا دره قائد، موده، آرپناه، کینوکو، تا حوالی بزنوید قشلاق حاج لرمیرخان بوده و منطقه بیلاقی او از

توابع پیشکوه، اطراف مکدین قسمت بیشتر بربرود تا حوالی گلپایگان بود، او در حدود ۷۰ سال مسئولیت طایفه ذلّی را بهمهده داشته و بیشتر املاک در منطقه بربرود و ذلّی با توجه به مدارک موجود متعلق به حاج لرمیرخان و فرزندانش بوده.

پس از او تاجمیرخان در سنین جوانی مسئولیت طایفه ذلّی را بهمهده گرفت و بعلت اختلاف قبیله‌ای و تمرد تاجمیرخان از پرداخت مالیات و سرکشی وی علیه حکومت مرکزی، سرانجام با دسیسه دولت وقت توسط عده‌ای ناجوانمردانه در حوالی روستاهای دره بادام و ترزه ترور شد و املاک او را دولت ضبط نمود. پس از تاجمیرخان پسرش علی خان بزرگ بنا به رسوم هشایری و انتخاب سران تیره‌ها رهبری ایل را پذیرفت. اومعاصر نادرشاه افشار بوده بعلت رشادت فوق العاده‌ای که داشت به انتخاب شاه، بعنوان یکی از فرماندهان قشون جنگی انتخاب شد و در فتح دهلی پایتخت هندوستان حضور داشته است؛ پس از درگذشت نادرشاه با چند سواری که در قشون جنگی بودند به منطقه بازگشته و مسئولیت اداره طایفه را بهمهده گرفت. پس از او پسرش هاشم خان در زمان حکومت کریم خان از سران مقتدر هشایر بوده و در جمع‌آوری سربازان کریم خان در منطقه ذلّی و اطراف جهت برقراری حکومت مجدد او پس از شکست از محمدحسن خان اشاقه باش پدر آقامحمدخان قاجار نقش مؤثری داشته. از اواسط زندگی هاشم خان تا زمان اقتدار فرزندش قلی خان سند معتبری مشهود نیست، اما هاشم خان که همسرش دختری یکی از بزرگان گلپایگان بود مدتی در آنجا زندگی کرد و سرانجام در گلپایگان درگذشت.

قلی خان که مصادف بوده با سلطنت فتحعلیشاه قاجار همراه با پسرش فتح خان بعنوان سران هشایر در جنگ هرات شرکت داشتند و درهرات قلی خان به تعصب خواهه نظرعلی خان موگوتی با دیگر افسران و رجال دریاری درگیر شد و با شاه به مشاجره پرداخت که مورد غضب فتحعلیشاه قرار گرفت. به طوری که دستور داد زبان قلی خان را ببرند. اما با نفوذ دوستانش که در اطراف شاه بودند و دادن مقداری طلا و اشرفی مجریان حکم فقط مقدار ناچیزی از زبان او را بریدند در حدی که دهانش خون آلود گردید. پس از چند ساعتی که شاه از حکم عجولانه خود پشیمان شد ضمن هذرخواهی از قلی خان و به پاس زحماتش که در قشون جنگی متحمل شده بود مقداری از املاک منطقه بروجرد از جمله تیزان و قاسم آباد - مقانک را به او بخشید و پسرش فتح خان را که حکم تبعیدی به ناحیه ایلام برایش صادر شده بود لغو و بجای آن حاکمیت دهلران را به او اعطاء نمود که هم اکنون ورته فتح خان در منطقه مورموری دهلران بنام قامیل تاجمیر ساکن هستند و قلی خان پس از مدتی سکونت در بُربرود که قلعه او در مقانک سفلی موجود است به دهلران هزیمت نموده و در همانجا درگذشت.

از مدتی که قلی خان و فرزندش در لشکر فتحعلیشاه بودند تا هزیمت او به منطقه دهلران که تقریباً چهارسال طول کشید و در این مدت کوتاه بعلت نبودن رهبری مطمئن در بین مردم ذلّی بی‌نظمی زیادی

بوجود آمد که برای آرامش و انسجام مجدد طوایف تعدادی از بزرگان به گلپایگان رفته. مؤمن پسر کوچک هاشم خان که نوجوانی ۱۸ ساله بود به منطقه آوردند و در روستای دستگرد ضمن جمع آوری تمام بزرگان ایل ذلقی در منزل آخدابخش هزارسی مؤمن خان را رسماً به ریاست منطقه ذلقی انتخاب کردند. پس از چند سالی که مردم در آرامش زندگی می‌کردند در موقع کوچ ایل ذلقی به منطقه ییلاق بین مردم ساکن بُربرود و ذلقی ها درگیری ایجاد شد سرانجام در جنگ معروف به جنگ گاویار که کوهی است در نزدیکی روستاهای کاظم آباد نزاعی درگرفت. تعداد ۱۰ سرباز دولتی و عده‌ای از طرفین کشته شدند و به همین علت مومن خان متواری گردید و کلاً به منطقه پشتکوه ذلقی کوچ کرد و املاک او در منطقه بُر ۵۰ که شامل تعدادی از روستاهای تیران، قاسم آباد، شاپورآباد، مقانک بود توسط دولت وقت و مردم به به خون سربازان کشته شده و ساکنین ضبط گردید.



عکس از اسناد احمد و خسوری



گفتگو

کپی با نماینده مردم مسجد سلیمان دکتر امیدوار رضائی

با دکتر رضائی در دفتر کارش روبرو میشوم. باخوشروئی مرا می‌پذیرد. میماید اصل و باوقارش سخنی از اراده استوارش در راه خدمت به مردم دارد. مصاحبه کوتاه زیر نتیجه گفتگوی کوتاه ما با دکتر است.

س: آقای دکتر لطفا شرحی از زندگی و فعالیتهای خود بیان فرمایید؟

ج: در فصل بهار، سی و نه سال پیش در یکی از مناطق عشایری و روستایی اطراف شهرستان مسجدسلیمان، در حین مال کنون بدنیا آمدم. زندگی خود را در خانواده‌ای از عشایر ایل مسلمان و غیور بختیاری شروع کردم و در آغاز سن شش سالگی همراه برادرم که هشت ساله بود و پدرم که شغل چوپانی را به کارگری مستقلات شرکت نفت تبدیل کرده بود، در محله سرمسجد - چهار بیشه و چشمه علی - زندگی جدیدی را آغاز کردیم، تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در شهرستان مسجدسلیمان گذرانده‌ام. در کنکور سراسری سال ۱۳۵۵ در دانشگاه ملی ایران (شهید بهشتی فعلی) در رشته پزشکی قبول شدم. در سال ۱۳۶۳ دکترای عمومی و در سال ۱۳۶۸ در رشته تخصص جراحی مغز و اعصاب موفق به کسب رتبه اول شدم. در حین تحصیل دبیرستان و دانشگاه، در مبارزات سیاسی و اجتماعی شرکت کردم و در نتیجه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، به وسیله گارد شاهنشاهی در دانشگاه مجروح شدم و در برخورد با نیروهای سازمان جاسوسی شاه به زندان افتادم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در فروردین ۱۳۵۸، با دانشجویان و دوستان، جهت انجام کارهای جهادی به شهرستان مسجدسلیمان آمدم و در بسیاری از عملیات جبهه های

حق علیه باطل بعنوان پزشک تیم اضطراری گروه پزشکی شرکت فعال داشتم. در سال ۶۹-۱۳۶۸ به استان سیستان و بلوچستان مأموریت یافتیم و به عنوان معاون دانشگاه زاهدان خدمت کردم و از سال ۱۳۶۹ تاکنون رئیس مرکز پزشکی بیمارستان لقمان حکیم تهران هستم و با عنایتی که مردم هوشیار و مسلمان و آگاه شهر داشتند، برای خدمتگزاری در سنگر مجلس شورای اسلامی دوره پنجم انتخاب شدم.

گوشه‌ای از مسئولیت‌هایی که تاکنون داشته‌ام:

- ۱- عضو تیم اضطراری پزشکی جبهه‌های حق علیه باطل ایران
- ۲- معاون آموزشی - پژوهشی دانشجویان دانشگاه زاهدان
- ۳- پزشک کمیسیون‌های جانبازان و صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران
- ۴- عضو هیئت‌ممتحنه‌ی‌بورد تخصصی جراحی مغز و اعصاب ایران
- ۵- دانشیار رشته جراحی مغز و اعصاب دانشگاه علمی پزشکی شهید بهشتی
- ۶- کارشناس سازمان پزشکی قانونی کشور
- ۷- عضو شورای مرکزی بسیج جامعه پزشکی ایران
- ۸- عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران
- ۹- عضو شورای مرکزی جامعه اسلامی بختیاری‌ها

س: موقعیت بختیاریه‌ها در ایران کنونی چگونه می‌بینید و ارزیابی شما از این موقعیت چیست؟

ج: بختیاری‌ها بعنوان قسمتی از امت بزرگ اسلامی و یکی از اقوامی که تاریخ دیرینه و پرافتخاری داشته‌اند، در صحنه‌های فرهنگی - سیاسی جامعه نقش بارزی دارند. ولی بنظر بنده این نقش اکنون نسبت به توانایی‌های بالقوه این مردم ضعیف و کم رنگ است.

س: همانگونه که مستحضر هستید دیار بختیاری در دوران معاصر بویژه در دوره سلطنت دودمان پهلوی به دلایل عمدتاً سیاسی همواره از امکاناتی که برای سازندگی و بالندگی یک جامعه انسانی لازم و ضروری و مهم است محروم بوده و ساختارهای قومی - اجتماعی اقتصادی و فرهنگ جامعه بختیاری تکاملی در خود نیافته است و علیرغم وجود منابع بسیار غنی طبیعی و نیز برخوردار بودن از عناصر ناب و والا و متنوع که ریشه در گذشته‌های پرافتخار و مدنیته کهن دارد، در حال حاضر از دستاوردهای مدنیت جدید بشری در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در این دیار آنچنان که شایسته این قوم نجیب و جلیل است خبری نیست. جنابعالی بعنوان نماینده منتخب گروه عظیمی از این مردم، چه

اندیشه و برنامه‌ای را برای حل معضلات و مشکلات گوناگون منطقه در ذهن دارید و دنبال می‌کنید؟

ج: یکی از اهداف و برنامه‌های بنده، حمایت از احیاء فرهنگ اصیل مردم و تاکید بر ارزش‌های والای انسانی و اسلامی آنها است که در ابتدا برنامه‌هایی برای شناخت این ارزش‌ها و سپس تقویت و بالفعل درآوردن این توانمندی‌ها در عرصه فرهنگی و سیاسی امت اسلامی است که بختیاری‌ها بعنوان نژادی شجاع، باهوش و توانمند می‌توانند نقش مهمتری در تقویت و استحکام این امت داشته باشند.

س: برای شناختن و کشف عناصر فرهنگی و اجتماعی دیرینه و شناساندن آنها به مردم به منظور خودشناسی اجتماعی و قومی از برای بنانهادن بنیان‌های یک جامعه بانشاط تر و بالنده تر و پربارتر چه کارهایی باید انجام شود و نقش اصناف گوناگون اجتماع در این امر چیست؟

ج: برای این کار شناسایی این توانمندی‌ها و ارائه آن به خود مردم منطقه، و در نوشتارها و گفتارها تاکید و تقویت این فکر و اندیشه و احیاء فرهنگی باید صورت گیرد، و آموزش‌های لازم مردمی داده شود و مشکلات مادی را زیر مجموعه مشکلات فرهنگی بدانیم و با تقویت ارزش‌های فرهنگی خود مشکلات مادی را نیز می‌توانیم حل کنیم. در این راستا هر صنف و گروهی در زمینه توانایی‌های خود مسئولیت دارد و مسئولیت فرهنگیان و اهل قلم و زبان مهمتر است.

س: آینده زندگی کوچ نشینی و وضعیت عشایر را چگونه می‌بینید و چه برنامه‌هایی برای بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنها پیشنهاد می‌کنید؟

ج: کوچ نشینی با توجه به تغییر ساختار جوامع شهری و روستایی و پیشرفت‌های دنیای امروز بتدریج تغییر پیدا می‌کند و جهت رفاه حال این عزیزان که در حال کوچ هستند برنامه اسکان همراه با حفظ ارزش‌های فرهنگی و خواسته‌های مردم جهت رفع معضلات فعلی ضروری بنظر می‌رسد.

س: توصیف شما از اوضاع و احوال کودکان و نوجوانان منطقه چیست چه برنامه‌هایی برای رسیدگی به مسائل و مشکلات آنها دارید؟

همانند نسل جدید کل کشور، نسلی متحول و متفاوت از گذشته در حال شکل‌گیری است که باید با برنامه‌ریزی دقیق‌تر و ضمن احترام به نسل جستجوگر جدید، آنها را در راه حفظ ارزش‌های فرهنگی جامعه هدایت کرد. اوقات فراغت و زمینه شغلی مناسب و با هدایت فرهنگی صحیح آنها را به این هدف نزدیک کنیم. برنامه‌های مصوب نیز براین اساس است و احتیاج به پی‌گیری و جدیت بیشتری دارند.

س: بطور خاص برنامه شما برای حل مشکلات حوزه انتخابیه خود (شهرستان مسجدسلیمان) و رفع کمبودهای عدیده آن چیست؟

ج: شهر احتیاج به نقشه جامع و تثبیت شهری دارد و براساس این نقشه تحول نو را می‌طلبید علاوه بر حل مشکلات فرهنگی که قبلاً ذکر شد این است ره آورد شهر به وضع مطلوب با ایجاد توزیع بهتر دارو، بهتر کردن وضع آب آشامیدنی، بهتر کردن وضع بهداشت درمان و تقویت زمینه کار و اشتغال.

س: همانطور که خود مطلع هستید در گذشته و بخصوص در دهه اخیر عده‌ای سودجو به کشف و استخراج آثار باستانی منطقه بختیاری دست زده و با ارزشترین میراث نیاکان ما را به خارج می‌فروشنند برای مقابله با آنها چه باید کرد؟

ج: بنظر بنده با توجه به عدم توانایی کافی مسئولین در حفظ کامل این آثار، مردم و جوانان دوستدار فرهنگ و آثار باستانی شهر خود باید انجمن تشکیل بدهند و با کمک از مراکز دولتی و مسئول در حفظ این آثار همت بگذارند و از افراد علاقه مند و توانمند در مراکز دولتی و خصوصی در این جهت کمک بگیرند.

س: بنظر می‌رسد مهمترین مبارزه با تهاجم فرهنگی انتشار و ترویج فرهنگ اصیل و مذهبی مردم است، چه در بختیاری و چه در دیگر مناطق کشور بزرگمان ایران، چون مردم می‌خواهند، زندگی و فرهنگ خود را در نشریات و کتاب‌ها ببینند نظر شما در این مورد چیست؟

ج: یکی از اهداف مبارزه با این تهاجم، شناسایی و حفظ و تقویت فرهنگ اصیل و مذهبی هر قوم و ملتی میباشد و در منطقه ما نیز با این هدف می‌شود با گفتارها و نوشتارهایی که از سمینارها، کتابها، روزنامه‌ها و یا رادیویی مخصوص شکل گیرد به این هدف مهم رسید.

س: فرهنگمداران و هنرمندان و ادبای بسیاری در سرزمینمان داریم که منتظر یاری هستند شما چه برنامه‌ای برای فرهنگ و هنر منطقه دارید؟

ج: برنامه تقویت این عزیزان در راستای اهدافی که عرض کردم، با تشکیل جلسات هماهنگ و تقویت و حمایت‌هایی که در این جهت قدم برمیدارند یکی از اهداف بنده است.

س: در پایان اگر سخنی با موکلین خود دارید بفرمایید؟

ج: سخن ما با عزیزان همشهری این است که ما در زمان و مکان خاصی از تاریخ جهان قرار داریم و دشمنان بسیاری چشم به نابودی ما دوخته‌اند و ما نباید چشم امید به دیگران داشته باشیم باید خود در صحنه باشیم و برای احیاء فرهنگ اصیل و اسلامی خود، احیاء و آبادانی منطقه و حفظ استقلال و آزادی مملکت خود در مقابل دشمنان اسلام بایستیم و موفقیت ما در گرو حفظ وحدت و یکپارچگی مردم و ارج نهادن بر ارزش‌های اصیل انسانی و اسلامی قوم بختیاری بعنوان قسمتی از امت بزرگ اسلامی است.

گبی با استاد هوشنگ شاهین زاده

استاد شاهین زاده را همه آنهاییکه با هنر و کار روی چوب آشنائی دارند می‌شناسند. ایشان سالهاست که کارهای ارزنده خود را در معرض قضاوت مردم گذارده است و در نمایشگاه‌ها و هنسراهاى مختلف مورد تحسین بازدیدکنندگان قرار گرفته، وی بخوبی و از باب کیانرسى چهارلنگ می‌باشد مطالب زیر نتیجه پرسش و پاسخ ماست با ایشان.

س: استاد از خودتان بگوئید؟

ج: در سال ۱۳۳۲ به عنوان اولین فرد خانواده در ماهشهر به دنیا آمدم. بنا به موقعیت شغلی پدرم، که در شرکت نفت کار می‌کرد، بعد از شش ماه به اهواز آمدم و تاکنون در اهواز ساکن می‌باشم. مدت بیست سال تجربه کار با چوب را دارم. عضو انجمن هنرهای تجسمی اهواز می‌باشم.

س: چگونه و از چه زمانی متوجه استعداد خود در مورد کار روی چوب شدید؟

ج: اولین کاری را که با چوب انجام دادم درس حدوداً دوازده سالگی بود که تیرنان پزی را برای مادرم که نان تیری می‌پخت از یک قطعه چوب محکم به طول تقریبی یک متر و تنها با استفاده از یک سوهان آهن که از ابزار پدرم بود ساختم و ساعت ها روی آن کار کردم، تا توانستم آن را به صورت گرد در بیاورم. چه بسیار اوقات که توسط همین چوب نان پزی، من و دیگر فرزندان خانواده، از دست مادرم کتک نوش جان کرده ایم. بعد از آن در دوران تحصیل تا گرفتن دیپلم، بطور آماتور وسائلی را با چوب برای فامیل و دوستان می‌ساختم. پس از پایان دوران خدمت سربازی، کار نجاری را شروع کردم و در چندین مغازه نجاری نیز شاگردی کردم. علاقمندی، پشتکار، تجربه همه دست به دست هم داد تا در سال های ۶۷ و ۶۸ احساس کردم که ابزار ساختن کارهای حجمی و مجسمه سازی در من مهیا می‌باشد و این استعداد را در خود دیدم که شروع به تراشیدن و ساختن مجسمه نمایم.

س: تا بحال چه کارهایی روی چوب انجام داده‌اید؟

ج: تاکنون بیش از چهارهزار مورد مختلف برای کاربرد چوب شناخته شده است. کاربرد چوب در صنعت مانند، قایق سازی و کشتی سازی، وسایل نقلیه، قالب سازی، درب و پنجره، کمد، کتابخانه، میز و صندلی، دکور، تختخواب، و بسیاری وسایل دیگر. در صنایع دستی و هنر منبت، مشبک، معرق، نازک کاری، ظریف بری، خراطی مانند، ساختن انواع دسته ابزار، گلدان، بشقاب، لیوان، قلیان، در ساختن انواع سازها و نقش برجسته و نهایتاً حجم سازی و مجسمه سازی در فرم های مختلف؛ بیشتر مواردی که نام بردم کار انجام داده‌ام بخشی بصورت انبوه و بخشی بصورت تک محصول.

س: در چه نمایشگاه هایی شرکت کرده و چه جوایزی دریافت کرده‌اید؟

- ۱- شرکت در نمایشگاه گروهی در تاریخ ۷۲/۱/۲۲ در سالن هلال احمر اهواز
- ۲- شرکت در نمایشگاه بزرگ کتاب استان خوزستان در غرفه صنایع دستی در تاریخ ۷۲/۱۰/۴ اهواز.
- ۳- شرکت در چهارمین نمایشگاه بزرگ ایرانگردی از تاریخ ۲۰ الی ۳۰ خرداد ۷۳ و کسب مقام اول به همراه اداره کل ارشاد اسلامی خوزستان.
- ۴- شرکت در نخستین جشنواره فرهنگی هنری دانشجویان دانشگاه شهید چمران اهواز اردیبهشت ۷۴.
- ۵- شرکت در اولین نمایشگاه سه سالانه آثار حجمی از تاریخ ۱۱ اردیبهشت لغایت ۲۰ خرداد ۷۴ موزه هنرهای معاصر تهران
- ۶- شرکت در پنجمین نمایشگاه بزرگ ایرانگردی از تاریخ ۹ لغایت ۱۸ مرداد ۷۴ و کسب مقام انحصاری در کشور به همراه اداره کل ارشاد اسلامی خوزستان
- ۷- شرکت در چهارمین نمایشگاه سراسری صنایع دستی همدان از تاریخ ۱۰ الی ۲۴ شهریور ۷۴
- ۸- ارسال چهار طرح مجسمه به چهارمین بینال بین‌المللی طراحی مجسمه بوداپست مجارستان

۱۹۹۶



س: نظر تان راجع به کار چوب بعنوان یک هنر و یک صنعت چیست؟

ج: چوب از زمان های بسیار دور مورد استفاده بشر بوده است. تاریخ ساختن وسایل گوناگون از چوب، به زمانی می رسد که انسانها در جنگلها و غارها برای مبارزه با حیوانات، گرزهای چوبی بکار می بردند. هنوز هم با تمام پیشرفتی که در راه ساختن وسایل از فلزات و مواد پلاستیکی و سایر مواد پیدا شده است، باز هم درها، میز و صندلی چوبی و دیگر وسایل، مورد استفاده بسیاری دارد. تکنولوژی چوب، علمی همانند کامپیوتر، الکترونیک، مکانیک است. مهندسين و صنعتگران در پی دست یافتن به روش های جدید، برای بهتر کردن محصولات خود هستند و هر روز که می گذرد کار با چوب آسانتر و زیباتر می شود. اینک در آستانه قرن بیست و یکم، قرن تکنولوژی ماشین، کامپیوتر، رباط در حالی که سیستم ماشینیسیم مجالی به انسان نمی دهد، هستند کسانی که با دست های خلاق خویش آثاری می آفرینند که پیچیده ترین کامپیوترها قادر به آفرینش اینهمه ظرافت دقت، و زیبایی نیستند. در هنرهای تجسمی هنر مجسمه سازی را بعنوان هنر مادر می توانیم نام ببریم. بحث اختلاف عقل و دل از دیرباز ذهن آدمی را مشغول نموده است و هر روز بر گستره تضادها افزوده می شود. یک صنعتگر از عقل پیروی می کند، بدنبال چیزی است که منطقی و مستدل باشد. اما یک هنرمند، از دل پیروی می کند. هدفش کسب درآمد نیست، او می خواهد روحش را آزاد نماید. می خواهد با اثرش حرف بزند، درددل کند. می خواهد انگیزه ایجاد کند، راه نشان دهد. امید آنکه صنعتگران و هنرمندان با الهام از عقل و دل، صنعت و هنر را بهم پیوند دهند.

س: موقعیت کار چوب در جهان و ایران را چگونه می بینید؟

ج: در گوشه و کنار جهان هستند بسیار کسانی که مجسمه می سازند و نمایشگاه های بسیاری مرتباً برگزار می گردد. زمانی کار بصورت کلاسیک انجام می گرفت مانند کارهای میکل آنژ، ولی بعد سبک های نو بوجود آمد و افرادی مانند هنری مور، باربارا هپووث، برانچیوزی کارهای جدیدی را ساختند که هرکدام در راه پیشرفت مجسمه سازی در جهان، بسیار تحول ایجاد نموده است. تمام هنرها بهم پیوسته می باشد طراحی، نقاشی، گرافیک، موسیقی، ادبیات، مجسمه سازی، باید خواند، تجربه کرد، تلاش نمود تا از غافله جهانی عقب نمانیم. در ایران بیشتر توسط استادان، کار بصورت کلاسیک انجام گرفته است در چند سال اخیر توسط هنرمندان این رشته، فرم های جدیدی ساخته شده است.

س: در مورد استقبال مردم از کارهای شما چه احساسی دارید؟

ج: احساسی که براحتی نمی توانم بیان کنم. خوشحالی توأم با گریه، احساس غرور، هنر وسیله ای است برای بیان افکار و احساسات خموش و پنهان. همیشه سعی کرده ام به شیوه ای کار نمایم تا بتوانم نظرات مردم را در کارهایم بگنجانم و کارهایم دارای پیام باشد. می خواهم انسان ها را به اندیشیدن وادارم، ولو برای مدت کوتاه؛ من عاشق کارم هستم.

در اهل هنر شکسته کامی به ز آنکه بود شکسته نامی

س: جنابعالی بعنوان یک هنرمند بختیاری در مورد انواع چوب و جنگل درسوزمینمان چه اطلاعاتی دارید؟
ج: عمر دو بایست در این روزگار

تا به یکی تجربه آموختن، در دگری تجربه بردن به کار یکی از آرزوهایم اینست که بتوانم عمرم را در سرزمین ایران و بخصوص سرزمین بختیاری مسافرت نمایم. بتوانم با ایلات و قشلاق کنم. با کسانی برخورد داشته باشم که ابزار محدود و بعضی اوقات، فقط با یک تیشه و با استفاده از چوب درختان موجود در منطقه نسبت به رفع نیازهای اولیه ایلات می پردازند و تمام کاری را که انجام می دهند از راه تجربه بوده و هیچ گونه آموزشی را ندیده اند و یا نزد استادکاری کار نکرده اند. در مورد مجسمه سازی شاید کسانی باشند که کار انجام می دهند ولی من آنها را نمی شناسم. اما باید عرض کنم، ثروت طبیعی سرشاری در این سرزمین وجود دارد، آنهم درختان بسیار فراوان مانند درخت بلوط که چوب بسیار مرغوبی دارد. درخت گردو که دارای خصوصیات ویژه مربوط به خودش است. درختان بادام و کی گم و بسیاری درختان دیگر.

س: جناب آقای شاهین زاده با اطلاع شدیم که جنابعالی بر روی یک پروژه بزرگ چوب یعنی مجسمه یک زن عرب کار می کنید. خواهش می کنم راجع به این کار توضیح دهید و انشاءالله کی به پایان می رسد؟

ج: اوقاتی که در طول روز بکار مشغولم، بسیار فشرده و پراثری است و هنگامی که از کار دست می کشم و به زندگی هادی می پردازم، کار در مغز من به نشو و نمای مداوم خود ادامه می دهد. منظوم این است که من یک زندگی معمولی را دنبال می کنم، کمتر به میهمانی می روم از دوستانم درخانه پذیرائی می کنم. اما کار هیچ گاه از خمیر من خارج نمی شود. همواره آن کاری را می خواهم انجام دهم، حاصل چیزی بودن، که هنوز متولد نشده و گاهی وقتها بصورت زودرس متولد می شود. اکثر اوقات روی چند طرح همزمان کار می کنم که با حفظ فرهنگ جامعه خودمان، بتواند جهانی باشد و در بین ملل دیگر قابل درک باشد. موضوع مجسمه جنگ را مدت چند سال بود که در اندیشه داشتم. تا اینکه در اوایل مهرماه شبی در بهشت شهدای اهواز آن را یافتم و تراشیدن آن را شروع کرده ام. حجمی است مولتی یعنی چهارحجم در یک قالب یکپارچه است و حدود هفتاد درصد کار را انجام داده ام. همانطور که شروع هرکاری مشخص نیست پایان آنهم همینطور. کار حال و هوای خود را می طلبد شاید چند روز پشت سر هم روی یک طرح کار صورت بگیرد و چندین روز هم فقط آن را نگاه کنم. طرح دیگرم کلنچار نام دارد و یک موضوع خانواده می باشد و بعد زن عرب اهوازی که مدت هشت ماه از شروع کار آن می گذرد.



اولاد عشق و کاکریو و آزادی

شعر و فرهنگ بختیاری

در گفتگویی با سیدعلی صالحی

س: شما به عنوان یکی از اهل قلم ایل بختیاری که در حال حاضر به گونه‌ی یکی از چهره‌های شاخص شعر امروز در پایتخت ایران سکونت دارید، چه نگاهی به ایل خود دارید، لطفاً از خودتان و از ایل بختیاری بگویید:

ج: من هم بختیاری ام، متعلق به سادات سید صالح، اهل مرغاب ایذه، از مادر به هفت لنگ ها و از پدر به چهارلنگ ها می‌رسم. دو سال بعد از کودتای ضد مردمی ۱۳۳۲ خورشیدی، در بُنه سید محمد از دهات قریه مرغاب به دنیا آمدم، تولدم با سرکوب و خلع سلاح ایل مقارن شد، بعد ملخ آمد، حصبه، سرخک، مالاریا و هزار بیداد دیگر، مرگ و میر کودکان در سال ۱۳۳۸ سراسر ولایات را گرفت، برادر کوچکترم عبدالله بر اثر بیماری حصبه درگذشت، پدر برای نجات من و دو برادر بیمار دیگر، همه چیز ما را فروخت، و ما راهی مسجد سلیمان شدیم. صبح یک روز بهاری بود، فامیل به بدرقه می‌گریستند، مادرم دل از روستا نمی‌کند، گاه برمی‌گشت و با تمام وجود پشت سرش را نگاه می‌کرد، مرا بالای بار قاطری بسته بودند، خورشید که بالا آمد ما به دامنه کوه «چریک» Geryak رسیده بودیم، پدرم برای آخرین بار، بر بلندی رو به سیاه‌ده، دمی ایستاد و انگار چیزی زیر لب گفت. پدر تنها شاهنامه خوان ایل بود. نزد او بود که با قصص قرآن کریم و حکایات شاهنامه آشنا شدم بعدها تا مدت‌های مدید، گاه در شهر، پدرم با اندوه می‌گفت: «باز خوابِ مرغا را دیدم!» من و فریدون سال ۱۳۳۹ پا به دبستان گذاشتیم، اما برادر بزرگترم فرهاد در سن ده سالگی در کنار پدر نان آور خانواده شد، اگر او نبود ما قادر به تحصیل نبودیم. فرهاد اولین شنونده زمزمه‌های من بود، بعد آموزگار سال پنجم دبستانم آقای مجید پوست فروش (الفشاری شیرازی) مشوقم شد، تا روزنامه دیواری برای دبستان تهیه و تدوین کنم، اولین اشعارم در همان روزنامه منتشر شد. هم کار، هم درس، هم شعر، هرگز ناامید نشدم. زخم‌ها، شکست‌ها، تحقیرها و گرسنگی‌ها کم نبود. البته ما هم کوتاه نمی‌آمدیم، بختیاری یعنی همان صخره‌های فلک فرسای زاگرس، مرگ ندارد. من هم بختیاری‌ام، روح نامیرای زاگرس بزرگ در جان تک تک ما تکثیر شده است، چو خا پوشان بزرگی که سلسله جنیان تاریخ بوده اند. از بستن راه بر سواران اسکندر، تا انقلاب مشروطیت، و حتماً از طریق تلویزیون هم دیده اید، همین

اواخر در جنگ هشت ساله، که مردان ایل با همان لباس ملی در جبهه می‌جنگیدند، در روایت فتح دیدم کسی را که می‌گفت رزمنده‌ای بختیاری - اهل ایذه - با وجود هفت گلوله در بدن، باز باهمان حضور حماسی، شاهنامه خوان و غرنده به دل تانک‌های - به قول خودش - سپاه قادیسیه زد، رفت و باز نیامد. ما اولاد عشق و گاگریو و آزادی مطلقیم.

س: شعر ایلی، شعر بختیاری از کجا آغاز می‌شود، سیر تطور آن چیست؟

ج: بررسی، جست و جو و کندوکاو در این باب، کار ساده‌ای نیست که حتی از عهد یک گروه زبده تحقیق - با صرف زمان و هزینه کافی - برآید، چه رسد به من که هم دست تنه‌ایم و هم توشه‌ی راهم - در این زمینه - اندک است، اما حقیقت این است که قوم بزرگ ما اولاد همان گهواره کهن - شاهنامه کبیر - است، اول موضوع را از این زاویه نگاه کنیم، تاثیر شاهنامه، آن هم به صورت شفاهی و سینه به سینه بر این ایل به حافظه‌ای تاریخی بدل شده است. حیات حماسی، سرود حماسی می‌طلبد، هر زن بختیاری یک گردآفرید است. طبیعی است که باور کند شاهنامه را برای او سروده‌اند. آیین گاگریو که رسمی کهن از عصر میترائیسم است، در دوره بازشناخت شاهنامه، به جذب سرودهای دری برآمد و سپس با ترانه‌های بومی و مراثی ایلی توأم شد، اصل شعر ما به «گاگریو» Gagerive باز می‌گردد، گاگریو مادر همه سرودهای بختیاری است، بعد از آن، این مادران شهیدان تاریخ ایل، عاشقان و چوپانان بودند که فرهنگ شعر قومی ما را گسترش دادند، چه در عزا و چه در سرور، چه در عشق و چه در جنگ، چه در فتح و چه در پیروزی، از «دی بلال» و «عبده محمد و خدایس» گرفته تا «شو - خی = شبیخون» تا سرود «برزگری» و حماسه «ابوالقاسم خان...» و اشعار عاشقانه کوچ و اسب و کوه و تفنگ و شقایق ...، عطر آوازهای ایل ما همان عطری ست که از ایذه = ایذج برمی‌خاست و می‌رفت و حتی حافظ شیرازی را نیز به جانب خود فرا می‌خواند:

بعد از این نشکفت اگر با نگهت خلقت خوشست

خیزد از صحرای ایذج نافه مشک ختن

در این ترانه‌ها و مراثی و سرودهای حماسی ست که بطرز غریبی می‌بینیم تمام صنایع و بدایع شعری و حتی مکاتب ادبی رعایت شده است، آنهم به گونه‌ای شهودی و غریزی! واقع‌گرایی درونی و پرتاب‌های ذهنی، قدرت تخیل و ایجاز، فرم و صورت و زبان، ساخت و بیان و هنجارهای طبیعی لحن، و شور و جنونی که در پس واژگان بصورت توفانی مستمر دیده می‌شود، خبر از اشتیاق عاطفی شاعران این قوم را به ذات کلام و شعر می‌دهد، شاعرانی گمنام که هرگز نامشان بر هیچ جریده‌ای نخواهد آمد و هیچ تذکره نویسی قادر به کشف نشانی آنان نخواهد بود:

آسمون اوری گره تیره به تیره

کی دیده دو تا گوو وایک بمیره

آسمان را ابری چنان گرفت که تیرگی در تیرگی تمام، چه کس دیده است دو برادر با هم شهید شوند؟

شاعرانی که نه خواندن را و نه نوشتن را آموختند، نه المعجم را می‌شناختند، نه چهار مقاله هروزی را، نه اوزان را می‌دانستند و نه محور و سجع فنی دیگر را، تنها همه چیز به آنها عطا شده بود تا عاشق شوند، و عشق سرچشمه همه دانش هاست. شعر این گونه در ایل من زاده شد. بی نام و بی نشان، تا آنجا که اگر برای توریق تاریخ این نوع ادبی، پشت سرمان را نگاه کنیم، بسا بانام «داراب» روبه‌رو می‌شویم، داراب افسر بختیاری، اولین شاعر سوادمند ایل، و دیگر نام آوری نیست، البته شاعرانی نیز چون ملا روز علی هم داشته‌ایم، و سید محمد صالحی (شادروان) که شعر می‌سرودند و مکتب دار ده بودند، اما نتوانستند چون داراب، مهری بر کتابی زنند که مانا باشد، و اگر ترکمن‌ها مختوم‌قلی را دارند، آذری‌ها که شاعران بسیار و بزرگ، دشتستانی‌ها فایز را و اهل لر نیز باباطاهر، اما بختیاری به علت عدم فرهنگ کتابت، و به خاطر نوع زیست و موقعیت اجتماعی و طبیعی خاصی که داشتند، تا سده اخیر تکیه گاه و نماد بزرگی در این زمینه نداشته‌اند. کتابت و فرهنگ کتابت از آن مدنیت و سکونت دائمی است و بختیاری که همواره از راه گله داری، کوچ و نظامی‌گری طی حیات کرده است، تنها به همان فرهنگ شفاهی قناعت می‌کرد؛ اما در مقابل اگرچه دیرآمد، اما خوش برآمد، ظهور شعر نو تقریباً با دوره شروع کتابت و تحصیل به معنای امروزی آن در بختیاری همزمان می‌شود و طی چهاردهم اخیر، شاعران جدی و توانا و تأثیرگذاری - در سطح ملی - از میان این ایل بزرگ برمی‌خیزند، تا آنجا که «موج ناب» به عنوان یک حرکت ماندگار در تاریخ شعر نو دستاورد کلام شاعران همین ایل است. معماران نخست این نهضت ادبی همگان بختیاری و اهل مسجد سلیمانند (هرمز علی پور، حمید کریم پور، یارمحمد اسدپور، سیروس رادمنش و مخاطب شما در این گفت و گو) که طی نیم دهه به جبهه ای وسیع بدل شد، و بسیاری از شاعران ایران (نیمه دوم دهه پنجاه) را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد.

س: شعر نو، شعر پیشرو امروز از کی و توسط چه کسانی در بختیاری آغاز شده و در حال حاضر این شیوه و منش در میان شاعران ما به کجا رسیده است، آیا موج ناب، یک حرکت بختیاری - فرهنگی در تاریخ شعر معاصر ایران است؟ سابقه و چهره‌ها و حیات این راه از کجا شروع و به کجا انجامیده است؟

ج: هوشنگ چالنگی و علی مقیمی از طلایه داران شعر نو در حوزه ایل بختیاری به شمار می‌روند و همین دو شاعر توانا بودند که برای اولین بار نسل‌های جوانتر خوزستان و بویژه بختیاری را حمایت کردند تا در مسیر شعر نو دست به تجربه بزنند، علی مقیمی دبیر دبیرستانی بود که من در آن درس می‌خواندم و همو بود که به صورتی دلسوزانه - برای مدتی کوتاه - از کار من حمایت کرد، از دبیرستان دور شد و سپس با هرمز

علی پور آشنا شدم، بعد یار محمداسدپور، حمید کریم پور و رادمش نیز به ما پیوستند، یعنی در حقیقت یک گروه تشکیل دادیم، منوچهر آتشی از زبان و راه و رسم ما حمایت بی دریغ کرد، عنوان «موج ناب» هم از آتشی ست، مرید میرقائد نیز از دیگر شاهران خوب ماست که در سیطرهٔ شعر نیمایی، آثار درخشانی ارائه داد (دههٔ چهل و پنجاه)، با پیرزاده، علی مراد موری، رستم الله مرادی، علی بدازی و روزبه ناصری (ببخشید اگر حافظه‌ام یاری نمی‌کند، ممکن است نام کسانی را به یاد نیاورم) نیز از شاهران همین سرزمین‌اند، بتول هزیزپور هم از نخستین شاهران زن بختیاری بشمار می‌رود. چالنگی در گروه شاهران موج حجم و «شعر دیگر» قرار داشت، علی مقیمی مستقل بود، کریم پور به اوزان نیمایی روی آورده است، رادمش و اسدپور هنوز به زبان و شیوهٔ موج ناب وفادار مانده‌اند، علی پور به سوی نوهی سادگی خاص خود سوق یافته است، میرقائد دل به انتشار نمی‌دهد، و از او بی‌خبر مانده‌ایم. و تازه نسل جوانتری در ادامهٔ راه آمده‌اند، هم اهل ایذه، هم اهل مسجد سلیمان و اهواز که بختیاری‌اند، و باید دید، یقیناً باید توانا تر عمل کنند، با علاقه و اصرار و پشتکار آن گونه که دو نسل پیش از آنها چنین کردند. به هراتجام شعر بختیاری دارای سه دورهٔ ویژه و یا بهتر بگویم صاحب سه حرکت خاص بوده است:

۱- شعر فولکلوریک

۲- شعر کلاسیک

۳- شعر نو

حرکت دوم یعنی شعر کلاسیک هنوز بصورت پراکنده ادامه دارد، نمونهٔ آن آثار خسروی (قاعده بختیاری) است، شعر بومی و فولکلور، سال به سال کم‌رنگتر می‌شود. سه دههٔ اخیر تقریباً همان داشته‌های پیشین تکرار شده است، اما این وجه و این حرکت به گونه‌ای تازه در حال جوانه زدن از نوع دیگری ست، می‌بینیم که بعضی از شاهران جدی ما گاه به سرودن شعر فولکلوریک نیز علاقه نشان می‌دهند، اما این تجارب نمی‌تواند همسنگ اشعار بومی سرودهٔ شاهران روستایی و گمنام باشد. در وجه سوم، یعنی شعر نو پارسی، جای هیچ شبهه‌ای نیست که نقش کارساز شاهران بختیاری در تاریخ شعر امروز انکارناپذیر است. پدران و اجداد ما سپهداران اهل شمشیر بودند، اما امروز ما قلمداران اهل ترانه‌ایم، و همین خوب است، و نه تنها شاهران و کلام و شعر، که این ایل مقدس، در هر رشته‌ای، فرزندان زبده و لایق و توانایی به میهن بزرگ ایران عطا کرده است. از این مردمان هوشمند، عفیف و وفادار باید حمایت کرد، به ویژه که در رژیم پهلوی، شدیداً مورد اهانت و ستم قرار گرفته بودند، و در آن عصر، ایذه و مسجد سلیمان به عنوان مرکز سیاسی و اجتماعی و مدنی بختیاری، از محرومترین شهرهای ایران بشمار می‌رفتند. ما خواهان شادمانی و آسایش و امیدواری و امکانات حقیقی برای رشد فرزندان این قبیله‌ایم چرا که در طول تاریخ نگهبانان استقلال و آزادی سرزمین خود ایران بوده‌اند.

س: هیچ فکر می‌کردید روزی از مرغا بیایید، شاعر شوید و سپس در معتبرترین دانشگاه‌های جهان شعر بخوانید و سخن رانی کنید و کلام و سخنانتان به بیش از پنج زبان زنده دنیا ترجمه شود؟

ج: اجازه می‌خواهم به خاطراتم برگردم، می‌دانید که مسجد سلیمان در گذشته، دو پاره بود، بخش حوام که عمدتاً فقیر بود و بخش و محلات مقامات شرکت نفت که آن اوایل پر از خانوارهای انگلیسی و آمریکایی بود. محله کمپ کرسنت، باغ ملی، شاه نشین و... در کودکی تمام آرزوی من رفتن به این محلات زیبا بود، برای دیدن گلها و باغچه‌های پر از گل، اما M.P پلیس ویژه و محافظ منافع آنها ما را به چشم «بچه گدا» می‌دیدند، اگر بدستشان می‌افتادیم با آن کمر بند پهن به جانمان می‌افتادند، ورود ما (محرورین مازاد بر احتیاج) به این بهشت‌های کوچک ممنوع بود، یک روز (دوم دیستان بودم) قرار شد هر محصولی برای روز معلم هدیه‌ای بخرد، من دستم خالی بود، دل زدم به دریا و با ترس و دلهره رفتم تا از محله کمپ کرسنت، یک دسته گل برای معلم سرقت کنم، پا به باغچه خانه رئیس شرکت نفت مسجد سلیمان گذاشتم، دیدم یک نفر از پشت پنجره نگاهم می‌کند، از راز حیرت آور وسیله‌ای بنام «تلفن» بی‌خبر بودم، گفتم تایپرون برو و بخواد پی M.P برو، من موفق شده‌ام اما چند دقیقه بعد من در حال فرار و پلیس موتورسوار هم در پی‌ام. اسیر شدم، زیر رگبار شلاق و در حال گریه، کودکانه فریاد می‌زدم: «زن! ترا به فاطمه زهرا زن، یک روزی پشیمان می‌شوی!» بعدها همان پلیس، کارمند دون پایه شد، پسرش هم‌کلاس من شد، دیپلم گرفتیم و دیگر یکدیگر را ندیدیم، هرگز به او نگفتم من همان کودک کتک خورده‌ام، سال ۱۹۹۴ میلادی بعد از سخنرانی در دانشگاه تورنتو کانادا، مردی آخوش گشود، گریست و مرا بغل کرد. در میان حضار و مستمعین نشسته بود. من فراموش کرده بودم: همان هم‌کلاس بود، پسر همان M.P آن‌جا در فرصتی مناسب خاطره گل و شلاق را برایش گفتم، عکس‌ها و مصاحبه‌های مرا که در روزنامه چاپ شده بود، برای پدرش - ساکن اصفهان - فرستاد و حکایت را بازگفت. بعد از بازگشتم به تهران، روزی پیرمرد سالخورده‌ای به دیدنم آمد، آمده بود که هذرخواهی کند، همان M.P جوان آن سال‌های دور بود. بوسیدمش و به او گفتم: گاهی اوقات هم می‌توان از درخت رنج، میوه امید را چید! حالا این حکایت، در جواب سوال جنابعالی است.

س: در کانادا هم با بختیاری‌ها ملاقات داشته‌اید، آیا خبری از دعوت شما گرفته بودند، و اصولاً اهل دانشگاه و ادبیات و شعر بودند که به دیدن‌ت بیایند؟

ج: دو سال پیش از حضور من در دانشگاه‌های آمریکای شمالی، نویسنده بزرگ معاصر محمود دولت آبادی نیز در دانشگاه سخنرانی داشتند، هدهای از دوستان - بنابه قیاس - با شادمانی می‌گفتند: صجب استقبالی از تو شد! و من در دل شوق و ذوق می‌کردم، خبر نداشتند، گفتم نیمی از این مردم، بختیاری‌اند، حمایت قومی ست! یکی دو نفر آمده بودند که ابداً در زندگی شعر نخوانده بودند، یکیشان با بغض و گریه

می‌گفت: «بوم و گوم، پیاخومون، زمرها، زایده!» و «فرزاد» که او را «فرزاد لر» صدا می‌زدند، تمام عکس‌ها و پلاکاردهای تبلیغاتی جهت خبر و دعوت مرا به درودیوارهای خیابان خودشان زده بود. دعوت‌ها و محبت‌ها بود، و شبی که تا دیروقت، بختیاری‌های تورنتو دور هم جمع بودیم، ترانه و سرود و دی بلال و عبده محمد و ابوالقاسم خان و گاگریو می‌خواندند، نوار ساز و دهل و کرنا و دو دستمالی... یادم رفته بود کجایم، انگار ایذه بود یا بی‌بیان مسجدسلیمان. زراسوندها، عالی‌خانی‌ها، آسیدالی‌ها و بسیاری از هر «تک و طایفه‌ای!» به شوخی می‌گفتند کانادایی‌ها تقاضا کرده‌اند تا ما بختیاری‌ها به آنها استقلال و خودمختاری بدهیم. فرزاد بعد از دو دهه که در کاناداست، هنوز به زبان خلیط بختیاری حرف می‌زند. برای من حیرت‌آور بود، بیست سال دوری و این همه امانت دار فرهنگ ایل! بعضی از اقوام هوشمند، در کانادا به مراتب عالیه تحصیلی دست یافته و در امور مهم کشوری صاحب مشاغل مهم بودند، از بانک‌ها تا دانشگاه‌ها، از تجارت تا پزشکی...

س: چرا شما نماندید، آیا تمایلی نداشتید؟

ج: هیچ کجای جهان، این ایران عزیز، این پاره‌دل و چشم و وجود ما نمی‌شود، اینجا برای من یعنی همه چیز، افتخار، زندگی، عشق. لااقل برای من، دوری از این خاک و از این مردم، عین مرگ است. با آن که دو ماه از ایران دور مانده بودم و با آن که می‌دانستم مسافرم و این هجرانی موقتی است، اما دلم برای چیزهایی تنگ شده بود که در وهله اول حتی بنظر نمی‌رسیدند.

س: شنیده‌ایم به ندرت به مسجدسلیمان می‌روید، کمتر از همیشه، چرا؟ مگر آنجا گهواره اول شما نیست؟

ج: مسجدسلیمان را دوست دارم. همچون کسی که در دوزخ بدنیا بیاید و دوزخ گهواره او باشد. با انقلاب این شهر را ترک کردم، مسجدسلیمان در گذشته گهواره من نبود، گور زندگانی من بود، تنها رنج و ستم و نادانی و خفت و اندوه و گریه‌های بلند بود. حالا می‌فهمم در رژیم گذشته، چه ستم‌هایی بر مردم این ناحیه می‌رفته است. کثیف‌ترین مزدوران رژیم گذشته می‌آمدند و مردم مرا به انحاء مختلف تحقیر و سرکوب می‌کردند، آن سال‌ها بچه بودم و نمی‌فهمیدم، حالا وقتی گذشته را مرور می‌کنم، جز پیری زودرس هیچ ثمری از این خاطرات نصیب نمی‌شود. ظاهراً در گذشته عمدی در کار بوده است تا مردم این دیار همچنان سرکوب شده باقی بمانند. با آن همه امکانات طبیعی، شهر من سرچشمه همه بیماری‌ها و فلاکت‌ها شده بود و ما فکر می‌کردیم که این مشیت الهی است، در حالی که محصول سیاست استعماری بیگانگان بود.

س: مسجدسلیمان زادگاه شماست یا در آن شهر بزرگ شده‌اید؟

ج: من اهل ایذه‌ام، همان‌طور که گفتم بیماری و مشکلات ما را به مسجدسلیمان کشاند، و تازه چه فرق می‌کند، هرکجای این جهان، کودکی سرگرسنه بر خاک بگذارد، زادگاه ماست.

س: به عنوان آخرین سوال چه آرزویی دارید؟

ج: برای خودم هیچ! تنها آرزویم آبادی مسجدسلیمان، ایذه و زاگرس میانی است، شادمانی، امید و آسایش مردم مسجدسلیمان و کلا قوم و قبیله ام، تنها آرزوی دیرینه من است. این مردم با استعداد و غیرتمند و وطن دوست و مرزبان، نمادی از حریت ملی اند، اگر امکانات لازم را داشته باشند، می توانند خدمت گذاران بزرگی به جامعه تحویل دهند.

- از محبت شما و وقتی که به ما داده اید، ممنونیم.

- من هم، متقابلاً عزیزم!





نشستی با عبدالعلی خسروی «قائد بختیاری» شاعر و پژوهشگر معاصر

به دنبال چاپ و انتشار کتابهای تاریخ و فرهنگ بختیاری جلد اول، دوم و سوم که در فاصله سال های ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۴ از سوی این شاعر و محقق انجام گرفت که تنش ها و چالش هایی را نیز به همراه داشت، بر آن شدیم که گفتگویی را با ایشان داشته باشیم و در این بخش از کتاب آنزان توجه خوانندگان را از زبان خود مؤلف به اینکار فرهنگی و پیگردهای آن جلب نماییم.

س: بعنوان نخستین سوال بگوید چه انگیزه ای شما را در زندگی بطرف شعر کشاند؟

ج: معمولاً انگیزه شاعری در نهاد بسیاری از جوانان ما وجود دارد و علت آن بودن احساس و احیاناً کمبودهای درونی است که هرکس میخواهد دارای هنر خارق العاده ای باشد تا با عرضه کردن آن بر فراز دایره های مردم قرار گیرد و چون نواختن تار و ویلن حداقل سال ها تجربه و تمرین لازم دارد، سهل الوصول ترین هنری که میتواند آدم را ارضا کند، شعر است که در گامهای نخستین انسان تصور می کند با بهم بافتن واژه هایی میتواند شاعر شده باشد ولی هنگامی که پا در این راه پرخوف و خطر نهاد، تازه متوجه می شود که برای شاعر شدن هم حداقل بیست سال استخوان خورد کردن و تازیانة انجمنی ها را خوردن لازم دارد تازه اگر در آن زمان هم بشود نام شاعر پرروی او نهاد. شاید من هم این اندیشه در ذهنم بارور شد که بتوانم افسانه های کوهساران منگشت و زرد کوه را با مردم صبور و بردبار ایل بختیاری که در سخت ترین شرایط زیستی یا نهادهای طبیعی مدام در پیکارند به زبان شعر بیاورم و آن را بارور سازم. از این روی به دامن شعر کشانده شدم و او نیز مانند سرایی مرا بدنبال خود کشاند و نخستین اثر شعری خود را با نام گلبهار در سال ۱۳۴۲ منتشر نمود و بعد، از اشعارم در مطبوعات و کتب مختلف حدوداً در طول سی سال به چاپ

رسید و در کنار شعر به پژوهش در باره سرزمین بختیاری پرداختم و حاصل این تحقیقات را بصورت کتابهای تاریخ و فرهنگ بختیاری منتشر نمودم که از سال ۱۳۶۷ تا به امروز و تا فراهم سازی جلد چهارم و پنجم ادامه خواهد داشت و استقبال بی نظیر هم ولایتی ها و هم تبارانم از این سلسله کتاب ها موجب تشویق به ادامه کار شدم، زیرا آنان تشنه مطلب و نوشته تازه در زمینه سرزمین تباری خود بودند.

س: در انتشار کتاب دوم شما نظریات مخالف و موافق بسیاری ابراز شد بنظر شما این برخورد عقاید از کجا ناشی می شود؟

ج: من با انتشار کتاب دوم در حقیقت نسل معاصر بختیاری را مطرح کردم که همگی در قید حیات بودند و در نتیجه منش های حاصله از آنجا بوجود آمد که همه تصور می کردند باید همه افراد مطرح مردم شش ملیونی بختیاری، یکجا در این کتاب فراهم آمده باشد لذا هرکس که از طایفه و تیره خود نامی نمی یافت زبان به اعتراض می گشود، غافل که آنان نیز در کتاب های بعدی مطرح می شدند؛ از سوی دیگر در معرفی بزرگان و سلسله جنبانان ایل در گذشته نیز در میان مردم هم آهنگی وجود نداشت و می دانیم که براساس سنت ایلی که همواره جاری بود گروهی از مردم طرفدار گروه ایلخانی بودند و گروهی دیگر طرفدار حاج ایلخانی که این حساسیت هنوز هم البته بصورت کم رنگی در نسل باقیمانده وجود دارد که این خود نیز اختلاف برانگیز بود و اگر من دو کفه ترازو را هسان نمی کردم موجب ایجاد تنش ها و بحث ها می شد که آنهم بنظر خودم نوعی انتقاد توجه برانگیز بود که ناشی از کار تازه و مشغول کننده من بود، وانگهی اگر من می خواستم درباره کریمخان زند که مربوط به سه قرن پیش بود مطلب بنویسم، هیچکس مدعی نبود، اما درباره نسلی که هنوز احقابش زنده اند اگر بخواهیم مطلب بنویسیم، طبعاً حرف هایی بدنبال داشت و ما ناچار بودیم به روشن گری بپردازیم و از انتقادها نرنجیم.

س: نظر شما در مورد شعر بومی بختیاری و سیر تحول آن تا به امروز چیست؟

ج: در آغاز کار هدفم تلاش روی شعر بومی بختیاری بود که آغازگرش مردم گمنامی بوده اند که از ۲۵۰ سال پیش شعرشان بطور پراکنده و سینه به سینه بما رسیده است، بی آنکه در کتابی مدون شده باشد آنهم به مناسبت جنگ ها و حماسه های درون مرزی و برون مرزی بود. نخستین بار مرحوم ایلخانی، حسینقلی خان، غزلی منسجم با لهجه بختیاری سروده که با این مطلع آغاز می شد.

دُونی زچه ری نَزیده آفَتو یَاژم نَوَریستاده زَخَو

بعداً ملا ذوالفعلی کرونلی یک سلسله اشعار محلی می سروده که بین مردم منتشر گردید و تاثیر خوبی برجای نهاد، سپس داراب افسر با تأثیرپذیری از او به کار سرایش شعر محلی پرداخت که آن را بعد کمال رسانید و برادرش مهرباب افسر هم آثاری در این زمینه برجای نهاد که اینکار مهرباب بسبب وجود خورشیدی فراگیر مانند داراب درخششی نداشت. در این اشعار یکی از ویژگی ها وجود چالش نرم و انتقادی از دستگاه

آفرینش و وجود شیطان بعنوان موجودی که تعادل ها را برهم می زند بود که شعر همه این شاعران بر مبنای آن استوار بود، بنده برای ترویج هنر بومی سرود، همواره از دوران نوجوانی انگیزه هایی داشتم که شاهد آن منظومه گلپها ریود که سال ۱۳۴۲ منتشر کردم. در نهایت باین فکر اقدام که با فراهم سازی شاعران بختیاری در زیر یک چتر هماهنگ، آنان را به سرودن شعر بومی تشویق نمایم و بسیاری از این شاعران درونمایه را داشتند که با نشست های شاعران بختیاری توانستیم به این آرزو تحقق بخشیم و امروزه شاعران متعددی را داریم که همگی در هنر بومی سرود، حرف اول را می زنند.

س: چرا کتاب های شما بصورت جنگ در فصول مختلف فراهم می شود؟

ج: باتوجه به تنگنای چاپ و انتشار کتاب، من چگونه می توانستم در فاصله دوسه سال که یک کتاب منتشر می کردم همه ارگانهای فرهنگی هنری را از سرزمین بختیاری عرضه نمایم، با توجه به اینکه در این سال های حساس که نیاز داشتیم هرچه زودتر کارهای فرهنگی ما در دسترس مردم قرار گیرد. این بود که ناچار بودیم ده فصل عوامل مختلف فرهنگی هنری را در یک کتاب فراهم آوریم؛ حالا اگر احساس کنیم که باید فرصلی را جداگانه بصورت یک کتاب تهیه و منتشر کنیم این کار را خواهیم کرد. در نهایت حرف های ما زیاد و مجال انتشار کم بود و ما ناچار بودیم که همه شاعران و نویسندگان و هنرمندان را معرفی کنیم تا به میدان بیایند و یارویاور ما باشند.

خوشبختانه با طلوع دو انتشاراتی جدید در کار چاپ و انتشار مربوط به سرزمین بختیاری گشایشی بوجود آمد؛ یکی از انتشارات آژان، به مدیریت آقای غلامعباس نوروزی در تهران و دیگری انتشارات ایل، به سرپرستی آقای داراب رئیسی در استان چهارمحال بختیاری بود که در مدت کوتاهی چند جلد کتاب از آثار ایران شناسان خارجی در زمینه بختیاری چاپ و منتشر نمودند.

س: یکی از مشکلات مهم شما و سایر قلم زنان بختیاری مشکلات مالی است به ویژه در زمان حاضر که دیگر ناشری روی کتاب های نویسندگان سرمایه گذاری نمی کند و به طوری که شنیده ام شما برای انتشار کتاب سوم ناچار شدید ماشین مورد استفاده خود وزن و بچه خود را بفروشید تا بتوانید کتاب را بدست چاپ بسپارید، بنظر شما چه راهی برای حل این مشکل وجود دارد؟

ج: باید بگویم که در انجام کارهای فرهنگی سرزمین خود، یک عاشق بودم که با حقوق ناچیز بازنشستگی، کار چاپ و انتشار کتاب های خود را آغاز کردم و اگر چیزی در زندگی فراهم کرده بودم، به فروش آنها تن در دادم، از جمله ماشین خود را فروختم تا بتوانم کاری در خور استفاده هم تباران بختیاری خود انجام دهم، در اینجا نکته ای بگویم، که روی وجدان فرهنگی در منطقه ما کاری انجام نشده بود و سابقه ذهنی هم برای سرمایه داران و افراد ثروتمند محلی وجود نداشت. فی المثل همین انسان ها که در مدت یک

سال می توانستند مسجدی را با هزینه بالا در محلشان بسازند برای انجام این قبیل کارهای فرهنگی که ثوابش کمتر از ساختن مسجد نبود حاضر به استمداد نبودند که ما هم حاضر نمی شدیم دست استمداد دراز کنیم و این می رساند که ما برای ساختن مراکز خیریه مانند مسجد یک سابقه ۱۲۰۰ ساله داشتیم که رویش کار شد و وجدان ها بیدار شد و کارائی و سودمندی آن در طول تاریخ به مردم تفهیم شد؛ لذا برای توجه دادن افراد خیر در زمینه استمداد فرهنگی، باید سال ها کار شود تا مردم پی ببرند که زنده نگاه داشتن آداب، رسوم و فرهنگ ماندگار یک قوم، کاری است در حد ثواب ساختن یک مسجد و این مطلبی بود که همواره در ذهن من مرور می شد و حالا فرصت یادآوری آن را به هم تبارانم یافتم. در سایر مناطق افرادی مانند مرحوم افشار وجود داشتند، که وصیت کردند، بعد از مرگ، تمام دارایی و املاک و ثروتشان در راه بنیاد نیکوکاری افشار، به هزینه چاپ و انتشار کتاب برسانند و می دانیم که پس از مرگش بسیاری از نویسندگان تهری دست به این موسسه روی آوردند و افکار و اندیشه اشان را منتشر کردند.

ما اگر مسئله روشنگری را یکی از شاخه های فرهنگ بشمار آوریم، باید بدانیم که سرزمین بختیاری بانمتهای خدادادی، دارای چهار رودخانه پربرکتی مانند کارون، زاینده رود، دز و رودخانه زرد است که چند استان کشور را مشروب می نمایند و منابع زیرزمینی نفت هم که بیشتر چاه های آن در سرزمین بختیاری حفر شد، بیش از هشتاد سال بودجه کشور ما را تامین می کرد در حالی که کمترین بهره ای به بختیاری نمی رساند. اگر اینها را نمی نوشتیم به مانند عهده ای روی دلمان می ماند و ما این مسائل را در کتاب هایمان عنوان کردیم که از هر خدمت صوابی بالاتر بود و ممکن است در آینده استفاده بهینه از نعمتی که خداوند به سرزمین ما عطا کرده است داشته باشیم.

س: راجع به شعر ایران گفتگوی بیشتری داشته باشیم، شما به عنوان شاعر مطرح معاصر که لااقل پنجاه سال با شعر ایران جاری هستید نظرتان نسبت به شعر امروز ایران چیست؟

ج: شعر ایران تا قبل از مشروطیت یک روال هادی داشت که گرایش بیشتر شاعران به شعر عرفانی بوده، در پیله خودماندن و خود را تسلیم قضا و قدر ساختن از ویژگیهای آن دوران بود. بعد از مشروطیت جهشی در زمینه های سیاسی و اجتماعی در شعر ایران پدید آمد و شاعر از انزوای قرون بدآمد و بی پرده و دور از ابهام های پیچیده مسائل زندگی را وارد بافت شعر نمود و بتدریج تهور و بسی باکی، در شاعران بعد از مشروطیت بوجود آمد که یکنوع تجدید نظرطلبی را در شعر ایران پذیرا بود که از شعر ملک الشعراء بهار آغاز و به سنت شکنی نیما انجامید، البته هدف نیما تحول زیربنایی در شعر بود با قید احتیاط، که اخوان ثالث نیز همین قید احتیاط را رعایت کرد و نیز اکثر شاعران همگام با او بتدریج کار سایر شاعران دنباله رو؛ به لجام گسیختگی انجامید و شعر را صدچندان از شیوه شاعران پیش از انقلاب و سبک هندی پیچیده تر و بفرنج تر

نموده که حالا اگر نیما سر از قبر بدر آورده بر احوال این قبیل هرج و مرج های ادبی خواهد گریست، بسیاری از شاعران کار نیما را پذیرفتند و بر سر مرز خود ایستادند که مضامین و مفاهیم جدید را وارد همان بافت آهنگین شعر نموده‌اند؛ شاید من خود را از جمله این شاعران می‌دانم و براین باورم که وزن را لازمه شعر بدانم که آن مرز کلام و شعر است و محتوای شعر باید با ارائه پیام زندگی و انعکاس مسائل پیرامون زمان و مکان ما شکل بگیرد که در آینده هرکس بتواند با خواندن شعر پی به تاریخ سرایش آن ببرد و شادیه‌ها و غم‌های توده‌ها را از لابلای محتوای شعر حدس بزند.

س: در زمینه شعر بختیاری نظرتان چیست؟

ج: شاعران پارسی سرای بختیاری که شاخص آنان پژمان بختیاری، عبدالحسین احمدی و تنی چند شاعر دیگر می‌باشند، در زمان خود به اوج شهرت رسیدند و به عالی‌ترین درجه شعری دست یافتند و در زمینه بومی سرود، سخن بیشتری داریم که این شیوه همان طور که قبلاً گفتیم با شعر حماسی شاعران گمنام از ۲۵۰ سال پیش آغاز و به داراب الفس کشیده شد و در حال حاضر، شاعران بختیاری دست اندرکار سرودن شعر بومی هستند که حاصل کار آنان در کتابهای تاریخ و فرهنگ بختیاری تألیف اینجانب منتشر گردید و من خود براین باورم که تازه‌ایم شاهد چاپ دهها جلد کتاب با لهجه بختیاری خواهیم بود، که در هنبخشیدن به ادبیات بومی بختیاری نقش سازنده و تعیین‌کننده خواهد داشت.

س: نظرتان راجع به فرهنگ و هنر بختیاری چیست؟

ج: در آغاز به تجزیه دو عامل فرهنگ و هنر می‌پردازیم، فرهنگ بختیاری عبارت است، از عناصر متشکله تاب و ماندگاری که در چهارده‌ویاری معنویات و اصالت‌ها قرار گرفته و نشأت یافته از صداقت و صفای ایلیاتی و کوهستانی است که اگر آنان را ردیف کنیم، می‌توانیم از وحدت و اتحاد، همپشتی و برادری، خون و چوب، خون بست، مهمان نوازی، راستگویی و پرهیز از دروغ، صفای باطن و استوار بر ریشه آغاز کنیم و کسانی که روی این عناصر کار می‌کنند باید تمام نیروی خود را روی مانائی و پایائی این عناصر بگذارند که با هجوم تکنولوژی قرن حاضر آسیب‌پذیر نباشند. همچنین تقویت بنیان روح سلحشوری که همواره در جنگهای برون مرزی سودمند قرار گرفته، باید مورد توجه قرار گیرد. شاخه دیگر فرهنگ استفاده بهینه از ارگان‌های گویش و عناصر سودمندی که من آنان را در سه کتاب خود فراهم کردم، یعنی واژه‌ها و زیانزده‌ها و ضرب‌المثل‌ها که یک تجربه را در پیش رو داریم. می‌دانیم که زبان فارسی کاستی‌هایی دارد و ما بسیاری از فصول آن را از زبان‌های غیرفارسی وام گرفته‌ایم، حالا اگر این زبان مادری و سترگ بتواند شاخه‌های پرمحتوای محلی و اقوام درون سرزمین خود مانند بختیاری لری، گیلکی، مازندرانی و سیستانی را در خود بپذیرد به صورت معجزه‌آسایی غنی خواهد شد به صورتی که بتواند وام‌های گرفته شده از زبان‌های غیرفارسی را پس بدهد و با این ارگان‌ها قوی‌تر و پربارتر شود به ویژه که لهجه استوار و ماندگار

بختیاری ریشه در تاریخ چند هزار ساله دارد که بر بنیاد اوستا، فارسی پهلوی و شاهنامه فردوسی استوار است و می‌تواند مبنای حرکت یک زبان زنده و پویا قرار گیرد و این ریشه در خویشتی زبان بختیاری، حاصل محصور ماندن در کوهستان‌های سربه فلک کشیده دور از هجوم اقوام مهاجم است که آن را از آرایش و پیرایش زبان و تهاجم فرهنگی بیگانه بدور نگهداشته است. این بود فصل فرهنگی بختیاری و اما رشته هنر که در تئاتر، موسیقی و کارهای دستی خلاصه می‌شود باید هر کدام را جداگانه در مسیری که هستند بررسی کنیم.

تئاتر با گویش بختیاری، از کارهای خوبی بود که آقای ملک‌شاه ابدالی در سال‌های اخیر بروی صحنه نمایش آورد که شاهد پنج نمایشنامه خوب با عنوان سوگ آفرود، تیگ نوشت، تخت قاپو، تکسوار و آوای ایل بودیم. این قبیل حرکت‌ها نباید در چهار دیواری خود بماند و با اندیشه‌های تک بعدی به انزوا سوق داده شود، دانش تئاتر باید در سرتاسر منطقه و با امکانات وسیع، گسترش یابد و اندیشه‌های جدیدی هم وارد میدان گردد تا خطر تکرار مضمون و سوژه تهدیدش نکند، ما سوژه‌های بسیاری در منطقه داریم که می‌تواند دستمایه نویسندگان حوزه تئاتر قرار گیرد و همچنان پیش‌تاز و انتقادی گام‌هایی به جلو بردارد و روح تشنه جوانان ما را سیراب نماید.

در زمینه موسیقی، آنهم در منطقه بختیاری که دارای آهنگ‌های اصیل و ماندگار است، سالیان دراز با ساز، سرنا، دهل و نی زندگی می‌کرده که ما آن را به موسیقی تک بعدی تعبیر می‌کنیم، لذا با گسترش زندگی باید سازهای دیگری وارد زندگی موسیقی بختیاری بشود که در سال‌های اخیر کمانچه و ویلن و سنتور نیز وارد میدان گردیده و امید زیادی به گسترش و چند بعدی شدن موسیقی بختیاری ایجاد گردیده است. ما خوانندگان خوبی داریم که در سال‌های اخیر با ترانه‌های شاعران بختیاری کار خود را شروع کردند و به اوج هم دست یافتند.

در کار هنرهای دستی محلی که شاخص آنان قالی بافی، گلیم بافی و چادر دوزی است باید توجه بیشتری بشود. در بختیاری شرقی، که دامنه‌اش به چهارمحال می‌رسد، فرش‌های گرانبهای بافته شده و می‌شود که از هنرهای ارزنده بومی است و یکی از رقم‌های صادراتی مهم کشور را تشکیل می‌دهد. اگر در سرتاسر منطقه کارگاه‌های قالی بافی بوجود آید و با پرداخت وام به هنرمندان قالی باف، به یاری این هنر در حال انهدام برخیزیم، شاهد آن خواهیم بود که حاصل زرین باف پنجه‌های هنرمند دختران و زنان بختیاری به اقتصاد خانواده‌ها کمک خواهد کرد.

س: در باره شکل‌گیری موسسه فرهنگی و هنری خانه هنرمندان بختیاری نظرتان را بگویید؟

ج: این موسسه با کار تئاتر آقای ملک‌شاه ابدالی آهاز گردید و با ارائه چند نمایشنامه در صدر دآوری‌ها

قرار گرفت و بعداً با تلاش اینجانب و سایر هم تبارانم شب های شعر شاعران بختیاری تولد یافت و درهم ادغام گردید، با تشکیل مجمع عمومی بختیاری های اصفهان و انتخاب هیئت مدیره، کار خود را در حجمی وسیع تر دنبال کرد و با دریافت قطعه زمینی به مساحت تقریبی چهار هزار مترمربع در پارک لاله با کرامت شهردار محترم و استاندار ارجمند اصفهان، کار ساختمانی آن به وسیله هیئت مدیره آغاز گردید که براساس نقشه تفصیلی که در نهایت با یک پروژه پنج ساله منتهی انجامد و به ساخت چند سالن تئاتر و نمایشگاه و برگزاری نشست های شعر و استودیوم ورزشی و استخر شنا منجر خواهد شد، که اعتبار آن از محل اعلانات و کمک های مردمی بختیاری ها تامین می گردد.

س: سمت شما در این موسسه چیست؟

ج: اعضاء شریف و لایق هیئت مدیره که همه از افراد خوشنام می باشند، بنده را به جهت بالابودن سن و ضمناً پاداش کارهای فرهنگی به سمت رئیس مدیره برگزیدند و آقای ملکشاه ابدالی را نیز به سبب فعالیت های هنری و تلاش برای دریافت زمین به سمت مدیرعامل و آقای خلیل اله کریمیان که به نوبه خود در تلاش برای دریافت زمین مؤثر بودند به سمت مدیرمالی و خزانه داری و آقای قهرمان محمدی را به سمت دبیر جلسات و منشی هیئت مدیره برگزیدند.

س: موسسات و اجتماعات متشکله در بختیاری بنظر شما می توانند موفق باشند؟

ج: در حال حاضر اجتماعاتی را که من می شناسم مهمترین آنها جامعه بختیاری هاست که در رأس آن شخصیت های کلیدی و مهم بختیاری قرار گرفته است و این جامعه که بعد از انقلاب شکل گرفت می تواند نقطه عطف و سازنده در بختیاری باشد به شرطی که به شکل تصویری نماند و به نام آن اکتفا نشود و کار خود را در سطحی فراتر از حرف به جامه عمل دریاورد و در چند استان کشور که مجاور بختیاری است، شعبه هایی تاسیس کند و از کمک مالی دستگاه هایی که هم اکنون در آن با سمت های بالا مستقر هستند، در جهت پیشبرد مقاصد ایل بختیاری، بهره برداری نمایند، گروه دوم کانون فرهنگی بختیاری است که آنهم با پیشنهاد مدیریت انتشاراتی آژان آغاز و شخصیت های ارجمندی مانند دکتر صمصام و دکتر نوذهور و اردشیر صالحپور و سایر عزیزانی که در ذهنم نیست، اداره آن را بعهده گرفته اند که ما موفقیت های درخشانی را در آینده آنان تصویر می کنیم. گروه سوم نیز که سابقه چندساله دارد موسسه فرهنگی هنری خانه هنرمندان بختیاری است که پیگیر و پرکار در راه انجام مقاصد و برنامه های تعیین شده به پیش می رود و اگر توفیق یابد مجله ماهیانه ای منتشر نماید که حاصل دستاوردها و تلاش ها را بنظر مردم برساند و اندیشه های فرهنگی و هنری را نشوونما دهد، به انجام برنامه های خود دست یافته است.

س: آخرین کتاب شما چه نام دارد و در چه مرحله ای از چاپ است؟

ج: کتاب تاریخ و فرهنگ بختیاری جلد سوم بدست چاپ سپرده شده و بزودی وارد بازار کتاب

خواهد شد که دارای ده فصل می‌باشد و شامل مسائل مختلف فرهنگ بختیاری است.

س: نظرتان راجع به انتشار کتاب آنزان چیست؟

ج: من از همان کودکی واژه آنزان را دوست داشتم زیرا در سن هفت سالگی بدیدار مجسمه سرباز پارتی که از دره شهی، از دل خاک بیرون آمده بود و در بخشداری ایذه به امانت نهاده شده بود، توفیق یافتم. بعداً این کشف گرانها و تاریخی به موزه ایران باستان انتقال یافت و سنگ نوشته‌های کول فرح و اشکفت سلمان در ایذه حاکی از دوران عظمت و شکوه ایلامیان در آن خطه بود که با نام استان آنزان به اوج اقتدار و سربلندی رسید. روی این اصل من در سن ۱۸ سالگی با یاری تنی چند از برادران آگاه بختیاری «ندای آنزان» رامنشر کردیم و پنج شماره از آن بیرون آمد و اکنون که این نام بار دیگر زینت بخش کتاب آقای هلامعباس نوروزی شده بسیار خوشحال و مسرورم و نخستین شماره آن را که دیدم دریافتم که مدیر محترم مؤسسه آنزان همه شاعران، نویسندگان و هنرمندان بختیاری را در آن مطرح کرده و این خود میتواند هالی ترین اندیشه باشد. در پایان گفتگو ضمن تشکر و عرض سپاس از مدیریت مؤسسه آنزان که نظریات مرا استناد یکی از نوشته‌های خود در کتاب آنزان قرار می‌دهد،+ توفیق ایشان را از خدای بزرگ خواستارم و دست ایشان را به گرمی می‌فشارم.



بیاد

«دلی سرشار از تکلم دریا»

بیاد آرش بارانیپور

حسن زاده راهدار

«بیستون را گو کزین محنت سرا فرهاد رفت»

اخبار کوتاه بود ولی گران و جانکاه ۱۰ آذرماه ۱۳۷۱ روزنامه‌ها با این عنوان «درگذشت یک شاعر خوزستانی» خبر مرگ این گران مایه را که بر اثر سکنه صورت گرفته بود درج نمود.

این تن

بگفت جان نمی‌رود

ورنه

سلام کوچکی از عشق

کفاف می‌کند

تا چشم فروبندم و

آرام بمیرم^۱

سنایی شاعر خوزستانی در فراق آرش.

این خبر با همه کوتاهی‌ش کوهی از اندوه را بر دل دوستان و آشنایان و خوانندگان شعرهایش به همراه داشت چرا که همه با آرش و شعرهایش آشنا بودند، حتی آنانی که با شعر میانه‌ای نداشتند. ولی این خبر جمع دوستان او را پریشان نمود. بقول «محمد بقالان» هر جا که بوی شعر می‌آمد پروانه می‌شد و آن خصیصه آشفته‌گی‌اش مضاعف تر می‌گردید تا آخرین گل کلام را نمی‌بویید آرام نمی‌گرفت و هنگام که نوبتش

۱. از سروده‌های شادروان بارانیپور

می شد تا نفس داشت بلند بلند شعر می خواند.

آسمان باز پریشانتر از این می خواست

جمع ما را که به مصداق پریشانی بود

«بهروز یاسمی»

نامش را و شعرش را شنیده و دیده بودم ولی خودش را هرگز ندیدم، تا اینکه چندی پیش سرور گرامی غلامعباس نوروزی مدیر انتشارات آئزان از بنده خواستند تا شمه ای از زندگی و شعرهای شادروان آرش بارانپور را برایشان تهیه نمایم و این افتخار نصیبم گردید تا اجازه آن را از خانواده گرامیش کسب کنم که در این راه از همکاری صمیمانه و صادقانه آن عزیزان و همچنین شوهر خواهر آن مرحوم آقای فدایی سپاس گزار باشم.

شادروان بارانپور در سال ۱۳۲۹ در بخش حصار، از توابع ایذه در خوزستان متولد شد و در چهارم آذرماه ۱۳۷۱ به هنگام شرکت در کنگره شعر بسیج در بوشهر به دیار باقی شتافت. از بارانپور ۲ دختر و ۴ پسر به یادگار مانده و دفتر شعری و خرمی از یادها و خاطرات در خاطر دوستان و آشنایان.

او که شعرهایش را برای سربلندی خودش و میهنش که عشقی سرشار نثار آن می کرد و در حضور این عشق چه سربلند ایستاده بود. او که سینه اش را به روایات ولایت سپرده است هرگز گریه نمی کند و سیلاب شادیش از صبح تازه ای جاریست که به درگاه خانه اش می نشیند و پنجره اش هرگز بسته نخواهد شد، تا از این پنجره بشارت های عشق را به دل ها و دل ها را به فردایی روشن فرا خواند.

...گریه نمی کنم

سیلاب شادی ام

از صبح تازه ایست

نشسته بر درگاه خانه ام

دخترم پنجره را بگشا

«درج شعر، ادبیات جنگ روزنامه اطلاعات - اسفند ۱۳۶۶»

اینک دیروزیست و دیروزهایی که

فردایم را باز خواهند نوشت

اما همیشه این دل

در بشارتی از عشق

نشانی از فردا را می گیرد

«روزنامه رسالت - ۱۰ آذر ۷۱- گلشن راز»

خور در اشعار و سروده های بارانی او را به کارشناسان و استادان عزیزی می سپاریم، تا شخصیت والای این عزیز را بیشتر به شیفته گانش بنمایانند و نیز به مردمی که به آنها عشق می ورزید و برای آنها می سرود. "اگرچه آرش و شعر آرش را تنها زمان باید نظر دهد و قضاوت کند که چنین نیز خواهد شد" م-ق-روزنامه گزارش هفته ۱۸ مهر ۱۳۷۲

بهر حال جای شروه ها و سروده های گرم جنوبی او، در ستونهای روزنامه ها خالیست، اگرچه تا آخرین روزهای زندگی همکاریش قطع نگردیده بود و حتی بعضی از شعرهایش چند روز پس از مرگش بدست بعضی از روزنامه ها رسیده بود. اما فقدان وجود این بزرگوار و تأثیری که بعد از خود بر شیفته گانش بر جای نهاد خالی از یادها نیست بلکه بهتر به جایگاه «وسعت چشمانش که هزار هزار گل سوسن و نرگس قدم برافراشته اند»^۱ پی خواهیم برد و بر «سجاده نگاهش» نماز عشق را اقامه خواهیم کرد.^۲

بی تردید سوگ او بر دخترش «سارا بارانپور» که برآستی هنرمند تصویرگر و نقاش ماهریست تأثیر عمیق داشته است و این چنین در سوگ پدر می سراید:

بعد تو تصویرهایم مردنی است	بالهای دست من پژمردنی است
چون تمام واژه هایم مبهم اند	برگهای این غزل تا خوردنی است
میهمانم کن به باغ چشم خود	یک نگاه ما مگر آزدنی است
تا تو پرواز مرا باور کنی	بالهای این کبوتر مردنی است
عاقبت برشانه های می بری	هرچه در این کوله بارم بردنی است

سخن از آرش گفتن فراوان است و در خور شنیدن چرا که صادق بود، استوار و صبور چون کوه های بختیاری بی شکایت و صمیمی، آرش را از یادها باید جست و از کلام و سخن خود و دوستانش، استاد علی مقیمی می گوید: "او فردی بود پرشور و هیجان... او آدمی بود زود جوش و در عین زودجوشی خیلی زود دوستان را بدست می آورد و این دوستان را حفظ می کرد." (روزنامه گزارش هفته ۱۸ مهر ۱۳۷۲)

گسترده گی شناخت و آشنایی بیشتر دلها با آرش پس از مرگش چون سهراب سپهری بیشتر و بیشتر شد و سخنان و سروده های بسیاری در باب او مطبوعات سراسر کشور چاپ نموده اند که نمی توان احساسات پاک آن بزرگان را آذین این مقوله نبندیم چرا که قدر زر، زرگر شناسد قدر گوهر گوهری. مثلاً احساسات پاک ماه

۱. با برداشت از شعر آرش، از جیبیت اله بهرامی «شهنی»

۲. مأخذ پیشین

گل... گماری^۱ از اصفهان که خود را در سوگ برادران گرمسیریش شریک دانسته قابل ستایش است و نیز اگرچه بعضی ها خاضعانه در مقام والای آرش این چنین سخن دل بیان داشته اند "گوهرشناس نبودیم و گنج بردیم و در مفاک سپردیم و آمدیم" «محمد بقالان ابرار ۲۶ آذر ۱۳۷۱»

و زیباتر آنکه هرمز علیپور: "شیدایی آرش همیشه برای من شگفت انگیز بود. نمی دانم در ذهن او چه می گذشت که در نهایت شور و عشق به هیچ چیز دل نمی بست، چنانکه می باید بست" (۱۸ مهر ۷۲ گزارش هفته)

سخن آرش بسیار است و سخن در باب او باید گفت. آرش بی شک از برجستگان شعر آزاد و از نام آوران شعر معاصر کشورمان در خوزستان است و سروده هایش نوین و همگام با شعر نوین ایران است و با آن برابری و تا حدودی چرییده است چرا که به قول جناب آقای اکبر نبوی "آرش فرزند زمان خویش بود" (روزنامه رسالت ۱۰ آذر ۱۳۷۱) و "شعر در جان او شعله می کشید" (مجید زمانی اصل: گزارش هفته)

و این سخنان از فرامرز سیدآقای در رواق روزنامه رسالت ۲۶ آبان ۷۳ درباره آرش درج گردیده "... در سال ۱۳۷۰ در کنگره شعر بسیج آبادان سفارش داشتم که از تمام شرکت کنندگانی که شعر می خوانند عکس بگیرم برای همین روزنامه، کوچک و بزرگ و معروف و گمنام.

آرش قیافه معمولی و ساده ای داشت تا آن هنگام فکر می کردم شاعر یعنی کسی که قیافه خاص و رفتار خاص، حرف های خاص (شاید کمی عجیب) دارد و همیشه سربه گریبان! مانند خیلی هایی که دیده بودم. او ساده و شیرین گفتار بود بدون اینکه اسمش را بدانم و یا شعرش را خوانده باشم و فقط خودش را دیده بودم. بعد هم گفت از او عکس بگیرم و من هم گرفتم و قول دادم برایش بفرستم، یادم نیست که به قولم وفا کرده ام یا نه. دست آخر هم تحمل نکردم اسمش را پرسیدم. عجب صفایی در اسمش بود مثل صفای برخوردش، اسمش هم نمی از «باران» پاک و زلال در خود داشت.

... عشق

نه بر رنگی می نشیند و

نه بر نامی

که تنی

نشان از تمامی وجود آدمی دارد

عشق این فروغ مکرر دل

۱. نام این گرمی قبل از گماری ترکیب فامیلی داشته است که چون بعداً بخاطر آمد در اینجا آورده شده است. با پوزش از «آنزان» می خواهیم اگر شناخت دارند حتما فامیل قید شود.

زمزمه آخرین لحظه بودن ماست

در پگاه بهاری که

خیال شکفتن را

در جان تازه می‌کند

از سروده‌های آن روانشاده

در پایان جهت حسن ختام یادمان های عزیزان دربارہ آرش بارانپور لازم آمد از اشک ریزان «فرید» یک دویتی را آذین بسته و سپس به شعر «پژواک یک شعر» که به مناسبت سالگرد بارانپور توسط آن شاعر، فرج اله عباسیان «فرید»، در حوضه هنری اهواز خوانده شد و از سروده های «فرید» می باشد، چون دسته گلی به یادش آورده شود.

گل خورشیدی مهتاب بگرفت
دو کارون از دو چشم آب بگرفت

شفق عکس ترا تا قاب بگرفت
نگاه واپسین پشت شیشه



پژواک یک شعر

به مناسبت یکمین سالگرد بارانپور، از استاد فرج اله عباسیان (فرید)
تو...

با تو حرف می‌زنم
ای خفته در جنین عاطفه
اینک! وقتی...

در فصل سرد پنهانی؟!
از لحظه

لحظه ظهورت،

چندیست، دیر!

که می‌گذرد...

دلم،

آری، دلم... شور می‌زند

از آن ورای واژه عادت

هر لحظه، هر شب

در واژگان تازه تغییر

ببینمت

هنگام

هنگام سرودنت

ماهی توفان گرفته را

درهاله همیشه خورشید

باابریشم نگاهی نو

بدیدن نشیمنت

تو...

ای سوگلی همیشه افلاک

در منحنی حقیقی اندیشه

وقتی!

که در خط مجاز مستقیمی

نمی گنجی

اینک! هر ذره ات

برای من، موجیست

اما!

در امتداد چشم انداز مستقیم عشق

باری

ای بی نهایت نو آغاز

جنازه مرا

آهسته بر شانه ها

بکش

و

از نخ دیبای تازه باران

جامه ام را بیاف

اما

پیوسته، ماندگار...

همین... همین و بس

سروده ذیل در غم از دست دادن یار و همدمش حاجت مراد بارانیور
برادر شاعر می باشد که خود نیز دستی در شعر داشته است. آرش این شعر
را به برادرزاده اش «قیام» دهشت کرده بود.

منظومه رنج ها

درست شاید نگفتمت

حکایت غباری را که

بناگاه به ستیز جانم برخاسته بود.

در هر کنار این ولایت

صدای شیونی ست

که پُر می کند جانم را

مرده، من خویشم

با کوله باری از رنج های بیشمار

و نگاهی که

معنا می کند اندوهان دنیا را.

مردمان به ناگهان
با لبانی که بوی شقایقهای گرمسیری داشتند
و چشمانی که کاکل کوه را نشان گرفته بود
آه... دل آن را ندارم
تا از سوگ تو بسرایم.

این سنگ را بگویدشان
بر سینه من مگذارند
این خاکها را
و گلهایی که خاک معطر گورت را
خوش عطر می کند.
تدبیر شاید برای حکایت بود و
من
نقش آفرین خاکستر بی شمار بادم
از اول روز
و خود نمی دانستم.

.....

هماره روانش شاد و یادش گرمی و سروده هایش دلگشای فرداها باد

ایدون باد

آنچه زین پس میخوانید از سروده های شادروان بارانپور گلچین شده است:

از این سرودها
چه می خواهم؟
تو را که به فراوانی، زیبایی
و تمامی، راستی را
در صداقت کلامت
به روشنایی آفتاب
رقم زده ای
از این سرودها چه می خواهم؟
جز سربلندی این مردم

که عاشقانه

شکل می دهند

واژگان شعرم را.

چه سربلند بوده ایم

در حضور عشق

اینک ماییم و سینه سرایی سرود عشق

از ترانه های قشنگ رهایی میهن

چه سربلند بوده ایم

در حضور عشق.

در این دستها

آسمانی از ستاره دارم

آسمانی از کلام ساده ی

روستایی

در این سینه

هزار ترانه ناسروده دارم

هزار کلام ناگفته

نگاه کن

تا تمامی جانم را

برایت ترانه کنم.

«سرود آمدن»

پیا تا بی درنگ

پیشانی ماه را ببوسم

منکه دلی سرشار از

تکلم دریا دارم

صبری آمیخته با جان

بیا

تا بی درنگ

برایت

جهانی پُر از غزل کنم

«بانوی اندوهان»

بانوی اندوهان بی‌شمارا

بانوی آشنا

دل مهتاب هم

در غربت غریب تو می‌گرید

نگاه کن

همسایه‌ام

دل رمیده از طپش‌های خویش دارد

با این وجود

کودکانت

کاکلی آراسته از شکوفایی میهن

خواهند داشت

بانوی اندوهان بی‌شمارا

جهان به تقسیم رسیده است

باید به فکر تقسیم مهربانی و

عشق بود

اسناد

زهرایختیار

زمانی که کتاب با من به سرزمین بختیاری بیاپید نوشته خانم «دکتر مکین» روز منتشر شد، متوجه شدم در صفحات ۲۲۴ و ۲۲۵ کتاب (یادداشت‌های مترجم) به موادی از عهدنامه خوانین دورکی در مورد مشروطه اشاره گردیده، چون اصل این عهدنامه و متمم آن در آرشیو اینجانب موجود می‌باشد بهتر دیدم تا فتوکپی متن اصلی و بازخوانی این اسناد را جهت استفاده علاقمندان در اختیار کتاب آنزان قرار دهم.

مشخصات : سند شماره ۱

موضوع : اتحاد خوانین بختیاری راجع به مشروطه

ابعاد : ۳۳/۵ × ۲۰ سانتی متر

مشخصه : در آخر یک جلد کلام ا... مجید چاپ سنگی نوشته شده.

تاریخ : ۱۱ ربیع الاول ۱۳۲۷

تحمیده : بسم الله الرحمن الرحيم

(۱) - معاهده ایست که از جانب خود و جنابان اجل آقای صمصام السلطنه و سردار مظفر و سالار

حشمت با جنابان اجل سردار محتشم و سالار اشرف منعقد شده است.

(۲) - در پیشرفت مشروطیت و آزادی ملت و اتحاد فی مابین فصل [در اصل فصول] معاهده از اینقرار

[این قرار] است.

(۳) - شرط اول جناب ضرغام السلطنه به هیچ وجه نباید در امورات این خانه واده [در اصل

خانواده] مداخله نماید و بکلی از این معاهده و موافقت و شراکت خارج و از این دو خانه واده [در اصل

خانواده]

(۴) - بیرجوع باشد شرط دوم از دولت و ملت هر قسم امتیاز و شرف جزئی و کلی تحصیل شود

فیما بین برادران متعاهدین بدون تفاوت تقسیم شود.

(۵) - شرط سوم از بختیاری و چهارمحال بعد از وضع قرار [حرف اضافی دال که احتمالا از کلمه

قرارداد که با تیغ پاک شده، باقی مانده [که اختصاص به جنابان سردار محتشم و سالار اشرف داشته و دارد از اصفهان و خارج و داخل

(۶) - آنچه عاید شود بالسویه خاهد [در اصل خواهد] بود و نصف باید تقسیم نمایند نصف جناب سردار محتشم و سالار اشرف نصف هم ماخوان شرط چهارم

(۷) - آنچه از مالیات و مداخل اصفهان عاید جناب صمصام السلطنه شده بعد از وضع مخارج صحیح و جیره سوار تفنگچی که طرفین قبول نمایند هر قدر اضافه است.

(۸) - بالسویه تقسیم کنند شرط پنجم تفنگ و اسباب و سایر اشیایی که از ذخیره و سربازان گرفته و بیرون آورده اند بالسویه تقسیم کنند یا مجدداً در ذخیره بگذارند.

(۹) - شرط ششم اسباب و اموالیکه از اقبال الدوله غارت و عاید اولاد مرحوم ایل خانی شده از روی صدق و صفا جناب صمصام السلطنه معلوم نموده.

(۱۰) - جناب سردار محتشم و سالار اشرف را بدهند بالسویه شرط هفتم از بزرگ و کوچک و رئیس و مرأوس [فعلاً بصورت مرنوس نوشته می شود] این دو خانه واده [در اصل خانواده] مصدر خلاف و خودسری شوند برعهده

(۱۱) - اینجانب و جناب ساکار اشرف است تصدیق نموده در مجازات مخالف تمام یک جهة [جهت] شوند و به سختی سزا دهند هیچ کدام از اولاد حق حمایت مقصر را ندارند.

(۱۲) - شرط هشتم هرگاه دولت به مشروطگی [مشروطگی] برقرار شد اولاد مرحوم ایل خانی را مصدر خدمت و خاست [در اصل خواست] جناب سردار محتشم و سالار اشرف را خارج و ریاست

(۱۳) - چهار محال و بختیاری را به یک طرف بدهد و طرف دیگر را بی رجوع نماید طرف منصوب نباید قبول کنند الا بر مساوات و شراکت

(۱۴) - که طرفین بالسویه باشند شرط نهم هرگاه جنابان اجل آقای صمصام السلطنه و سردار ظفر مثل سال های سابق با جناب سردار محتشم و سالار اشرف

(۱۵) - به بدسلوکی رفتار کنند و اسباب کدورت فراهم کنند برعهده و ذمه اینجانب حاجی علی قلیخان است و اولاد به قید قسم فضل [احتمالاً] قلمی است جداً مخالفت کنیم

(۱۶) - و تا آخرین نفس با جنابان سردار محتشم و سالار اشرف همراه باشیم شرط دهم هر قدر نوکر و بسته از طرف جناب امیرمفخم و سالار جنگ

(۱۷) - روگردان شده بیایند شخصاً و اسب و یراق آنها تعلق به جناب سردار محتشم و سالار اشرف خاهد [در اصل خواهد] داشت

(۱۸) - این شرط بصیغه مؤکده سوگند شرعی در ظهر کلام الله مجید و امضای علماء اعلام کز الله

امثالهم درج شد که انشاءالله تعالی به حول [و] قوه الهی مالاً جاناً تا آخرین

(۱۹) - نفس در پیشرفت مقاصد مشروطه و آزادی ملت از روی صداقت و غیرت سعی و جهد نماییم تا

به مقصود [د] نائل شویم یازدهم شهر ربیع الاول ۱۳۲۷

زیر صفحه:

(۱) خداوند را بشهادت می طلبم

(۲) و به قرآن مجید [در اصل سوگند] میخورم که مادام الحیات

(۳) با جنابان سردار محتشم و سالار اشرف متحد و مالاً جاناً

(۴) در اتحاد آنها حاضر باشم و از شرایط معاهده تخلف

(۵) نکنم بتاريخ فوق علیقی مهر: علی قلی

حاشیه سمت راست: (از راست به چپ)

(۱) بسم الله والسلام علی من تبع الهدی این عقد اتحاد بمبارکی و بصحت و درستی جاری و واقع شد.

و امیدواریم این عقد اتحاد حفظ شرف و بزرگی

(۲) مثل قبل [یک کلمه ناخوانا] ابدالدهر برقرار و اسباب افتخار و نیک نامی جاوید و رضایت خداوند

عالم و خاتم انبیاء و ائمه طاهرین سلام الله الیههم اجمعین بوده باشد

(۳) و انشاءالله ابدالدهر این اتحاد و یگانگی باقی و برقرار خواهد بود و بواسطه این اتحاد سعادت دنیا

و آخرت نائل خواهد شد تحریراً فی ۱۷ ج ۲ [منظور جمادی الثانی] ۱۳۲۷ مهر: جعفر قلی

حاشیه سمت راست صفحه قسمت چپ:

(۱) چاکر هم تا آخرین نفس از روی این قرارداد

(۲) جاناً مالاً در فدویت حضرتان اجل آقای سردار محتشم

(۳) و آقای سالار اشرف حاضر و به این قرآن مجید قسم یاد

(۴) میکنم که مدت عمر فرق مابین حاج علی قلیخان

(۵) و حضرت سردار محتشم نخواهم [در اصل نخواهم] گذاشت

(۶) جاناً در خدمت گذاری این

(۷) دو برادر و پیشرفت آزادی

(۸) ملت حاضر باشم یا مرگ یا آزادی

مهر: جعفر قلی بختیاری

سندھ، راجپوت

مجلس

1871

مجلسه

مکتبہ اسلامیہ

١٢٢٤
١٢٢٥
١٢٢٦

میرزا حسن

بسم الله الرحمن الرحيم

خبر و خبر

مجلس

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

تاریخ

... ..

طوریہ ۲

۲۲۱۷
مجلس
مجلس

۱۳۳۷
مجلس شورای ملی
مجلس شورای ملی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

...

فهرست در
مجموعه
کتابخانه
موزه
و مرکز
اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

میں نے اس کے لئے ایک خط لکھا ہے جس میں

— *Leaves* —

سند شماره ۲

موضوع : اتحاد خوانین بختیاری راجع به مشروطه
 ابعاد : ۲۰×۳۳/۵ سانتیمتر
 مشخصه : در پایان یک جلد کلام الله مجید چاپ سنگی نوشته شده
 تاریخ : ۶ جمادی الثانی ۱۳۲۷
 تحمیدیه : بسم الله الرحمن الرحيم

- (۱) چاکر جعفرقلی از جانب حضرت اجل آقای حاجی خان مدظله و اخوان عظام ایشان و خود چاکر همان قسم که در ورق اول
- (۲) در مال امیر عرض شده است قول می‌دهم و هیچ تردیدی در قول اول نیست چون حضرت سردار محتشم بواسطه کسالت
- (۳) مزاج و بعضی موانع نتوانستند در خدمت حضرت حاجی خان حرکت نمایند چنین تصور می‌گردند [در اصل می‌کردند] خدای نخواست [در اصل نخواست] از عقیده
- (۴) و رأی خود خارج شده‌اند بحمدالله حالا که رفع کسالت ایشان شده است در کمال راستی و غیرت مندی [غیرتمندی] حاضر شده‌اند
- (۵) قول خود را از قوه بفعل بیاورند حضرت اجل آقای حاجی خان و اخوان قول میدهند و قسم یاد می‌نمایند به این کلام [الله] مجید
- (۶) که در برادری و اتحاد حضراتان سردار محتشم و سالار اشرف جاناً مالاً تا آخرین نفس همراه باشند خدای نخواست [در اصل نخواست] اگر
- (۷) اخوان ایشان حتا [در اصل حتی] حضرت حاجی خسروخان بخواهند [در اصل بخواهند] یک زره [در اصل ذره] مخالفت این قول را بکنند شخص حضرت حاجی خان و اولادش
- (۸) تا آخرین نفس در برادری حضراتان سردار محتشم و سالار اشرف همراه خواهند [در اصل خواهند] بود دست از برادری این دو آقای محترم برنخواهند [در اصل برنخواهند] داشت
- (۹) جان و مال را پای برادری ایشان بگذارند هرچه از برای شخص خودشان بخواهند [در اصل بخواهند] از برای آقایان سردار محتشم و سالار اشرف بخواهند [در اصل بخواهند]
- (۱۰) و از روی قرارداد سابق رفتارنمایند بدون یک زره [در اصل ذره] کم و زیاد تا آخرین نفس با

آقایان محترم همراه [بوده] جان [و] مال را

(۱۱) در راه آزادی ملت و مشروطیت بگذارند اگر خدای نخواست [در اصل نخواسته] سایر اولاد

مرحوم ایل خانی طاب الله ثراه و بستگان بر ضد این

(۱۲) قرارداد باشند شخص حضرت حاجی خان و اولادش تا نفس آخر برضد عموم حاضر و در

برادری آقایان عظام

(۱۳) و آزادی ملت ثابت باشند اگر از این قرارداد زره [در اصل ذره‌ای] تخلف کنند نامرد روزگار باشند

به خواست [در اصل خواست] خداوند

(۱۴) حاضرند جان و مال را فدای برادری و اتحاد و آزادی ملت بنمایند و اگر مابین اردوی کاشان

طهران قم نزاعی

(۱۵) بشود هرکس کشته شود مانع این اتحاد نخواهد [در اصل نخواهد] شد ۶ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۷

(۱۶) برزمه [در اصل ذمه] شخص حضرت اجل آقای حاجی خان است که قرارداد مال امیر را بدون

زره [در اصل ذره‌ای] کثر و نقصان

(۱۷) اجرا نماید قرارداد مال امیر برزمه [در اصل ذمه] شخص ایشان است ۱۳۲۷ مهرهای زیر صفحه

از راست به چپ: جمفرقلی بختیاری، خسرو، علی قلی، نجفقلی

حامش سمت راست:

(۱) از قرار قرارداد جناب حاجی علیقلی خان

(۲) که در مال میر [همان مال امیر است] بوده با قرارداد

(۳) آخری باین [به این] کلام الله مجید

(۴) تخلف نخواهد شد

(۵) آنچه قول به جنابان

(۶) سردار محتشم و سالار اشرف

(۷) داده شده است

(۸) تمام صحیح است قول دادم

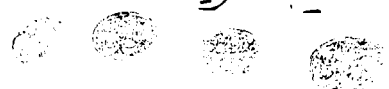
مهر: نجفقلی

سند شماره دو

سم ۱۰۰ (۱۰۰)

ما که جعفری از جانب حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی و نحو ما که این قسم در ورق امیر
 در ملک ایران و غیره است قریب به بیست و پنج هزار در حق حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی است
 مزاج و بعضی سوانح نوشته اند در خدمت حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی من بعد گردان سوار است و غصه
 در این مرقی صاحب شده اند چون در روضه کلاست این است که در عصر دوازدهم حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی اند
 قریب به بیست و پنج هزار در خدمت حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی در این مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی است
 در در بلاد و آله حضرتانی سرار ختم و در هر طرف جان و آفرین نعمت همدان باشد و از خانه اگر
 از این مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی باشد که در خدمت حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی است
 آفرین نعمت در بلاد حضرتانی سرار ختم و در هر طرف جان و آفرین نعمت همدان باشد و از خانه اگر
 مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی است که در خدمت حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی است
 و از در قرار داد حق رتق و نایس بر روی یکدیگر کم درگاه آفرین نعمت همدان باشد و از خانه اگر
 در راه آفرین نعمت و در هر طرف جان و آفرین نعمت همدان باشد و از خانه اگر
 قرار داد باشد نعمت حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی است که در خدمت حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی است
 و از در است ثابت باشد اگر از این قرار داد زود کشف کند، مرد در درگاه باشد به نیت نواز
 و نموده مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی است که در خدمت حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی است
 بشا که هر کس که تو مانع این آله تا هر که و نه بعد از ۱۳۲۲
 بر زود حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی است که در خدمت حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی است
 انرا نماید و در بلاد ایران بر زود حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی است که در خدمت حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی است

این سند در روز دوازدهم ماه رجب سال ۱۲۲۲ در حضور حضرت مرقی صاحب علیه و آله عظمی و غنی و در حضور جمعی از اعیان و بزرگان شهر تهران صادر گردید و در هر طرف از آنجا که در این سند مذکور است امضا و مهر گردید و در هر طرف از آنجا که در این سند مذکور است امضا و مهر گردید



افتخارات

استاد دکتر مظفر بختیار که برای یک دوره پنج ساله جهت تدریس و تحقیق به کشور چین سفر کرده بود، بخاطر تحقیقات و تدریس در دانشگاه پکن مورد تحسین مقامات دولتی و دانشگاهی این کشور قرار گرفتند. همچنین استاد بختیار در طول اقامت پربار خود در پکن، کتابی درباره چین تألیف کرده‌اند که بزودی در لندن به چاپ خواهد رسید. در زیر لوح استادی ممتاز دانشگاه پکن و متن نامه رئیس دانشکده خاورشناسی دانشگاه پکن همراه با مصاحبه کوتاه روزنامه «بی جینگ داشوه شیائوکان» با دکتر مظفر بختیار را خواهید خواند.

中国北京大学伊朗文化研究所

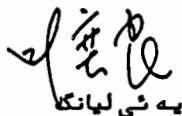
Institute of Iranian Culture Studies
Peking University, Beijing, CHINA

دانشگاه
مرکز پژوهش‌های بین‌المللی

۱۹۹۴/۶/۲۵

ریاست محترم دانشگاه تهران

باطلاع عالی میرساند دکتر مظفر بختیار استاد دانشگاه تهران به لحاظ شایستگی ها و تلاش ارزنده‌ای که طی مأموریت خود در دانشگاه پکن در تحقیقات علمی و ایران‌شناسی و فعالیت های آموزشی و گسترش روابط و مناسبات فرهنگی و دانشگاهی ابراز داشته از طرف دانشگاه پکن به دریافت عنوان "استاد ممتاز دانشگاه پکن" و منشور ویژه آن نائل آمد. این منشور طی مراسم خاص در روز ۲۴ ژوئن ۱۹۹۴ با حضور مقامات و استادان دانشگاه پکن و شخصیت های علمی و فرهنگی به ایشان اعطا گردید. ما این موفقیت درخشان را به دانشگاه تهران تبریک میگوئیم و دوام و پایداری و روزافزون روابط دو دانشگاه را آرزو داریم.



به شی لیانگا

رئیس دانشکده‌های خاورشناسی دانشگاه پکن

رئیس مرکز پژوهش‌های فرهنگ ایران

授



予

伊朗教师巴赫提亚 (M. Bakhtiyar) 先生

北京大学优秀教师称号



ترجمه رسمی

په ښوونځي نوم "استاد ممتاز" د ښوونځي د نوم لاندې لیکل شوی دی.
آقای مطهر بختیار اعلا میگردد.

۱۳۹۲ ز. ۲۲



一九九四年六月二十四日

中国北京大学伊朗文化研究所

Institute of Iranian Culture studies
Peking University, Beijing, CHINA

مصاحبه شیاوولو خبرنگار روزنامه بی جینگ
داشوه شیاوکان (چاپ پکن) بادر مظهر بختیار
استاد دانشگاه تهران
شماره ۷۰۱ تاریخ ۱۹۹۵/۴/۱۰

گوهری درخشان در میان استادان

آقای دکتر مظهر بختیار استاد دانشگاه تهران است. دوره ماموریت دانشگاهی ایشان در دانشگاه پکن چهار سال بطول انجامید. ایشان در این مدت موفقیت‌های ارزنده و بسیار درخشان بدست آوردند. بطوری که در پایان ماموریت از طرف دانشگاه پکن عنوان «استاد ممتاز دانشگاه پکن» به دکتر مظهر بختیار اعطا شد. دادن عنوان استاد ممتاز به یک استاد خارجی در تاریخ دانشگاه پکن بی سابقه است.

قبل از عزیمت دکتر مظهر بختیار به کشور خود ایران خبرنگار روزنامه ما گفتگویی با ایشان ترتیب داد. صحبت از روابط و احساسات دوستانه میان استاد و دانشجو به میان آمد، ایشان گفت: «همیشه این احساس را دارم که دانشجویانم فرزندان عزیز و معنوی من هستند». واقعاً این بخوبی محسوس است که با کوششهای دکتر بختیار سطح زبان فارسی دانشجویان بطور مشخص بالا رفته. بطوری که شاهد بوده‌ایم فارسی‌گویی با ایشان ترتیب داد. اطلاعات گسترده دانشجویان بخش فارسی درباره تاریخ و فرهنگ ایران مورد تحسین و ستایش مقامات ایرانی که از دانشگاه پکن بازدید می‌کنند قرار می‌گیرد. دکتر بختیار در دوره‌های فوق‌لیسانس دانشگاه پکن هم تدریس می‌کند. علاوه بر تحقیقات دانشمندانه‌ای که کرده و آثاری که از ایشان در این مدت به زبان چینی ترجمه و انتشار یافته در تدوین و تالیف کتابهای آموزشی هم با استادان چینی همکاری‌های نزدیک داشته. دکتر بختیار علاوه بر فعالیت‌های درخشان آموزشی و پژوهشی در گسترش و پیشبرد روابط و همکاری‌های میان دانشگاه پکن و دانشگاه تهران سهم شایان، خدمات درخشان و کوشش‌های موثر و سازنده داشته است.

دکتر بختیار قبل از عزیمت به کشور خود در پاسخ خبرنگار ما اظهار داشت: «چهار سال در دانشگاه پکن کار و زندگی کرده‌ام، این دوران در عمر فرهنگی من فراموش نشدنی است. برای من مایه خوشوقتی و افتخار است که عنوان استاد ممتاز دانشگاه پکن را دریافت داشته‌ام. من در زندگی خود از بسیاری از دانشگاه‌های بزرگ دیدار کرده‌ام، دانشگاه پکن نه تنها یکی از بزرگترین دانشگاه‌های دنیاست از نظر محیط و شرایط علمی و تحقیقاتی از برجسته‌ترین مراکز علمی جهان است».

دکتر بختیار در طی اقامت خود با استفاده از تعطیلات دانشگاه به شهرها و مناطق متعدد و گوناگون سرزمین پهناور چین برای تحقیقات فرهنگی سفر کرده است. ایشان درباره فرهنگ چین اظهار داشت: «من در برابر عظمت فرهنگ و تمدن باستانی چین سرتعظیم فرود می‌آورم، امیدوارم در آینده بتوانم در معرفی فرهنگ و تمدن چین سهم شایسته‌ای داشته باشم».

در پاسخ خبرنگار ما که نظریاتشان را درباره جوانان چین پرسید دکتر بختیار اظهار داشت: «بعنوان یک دوست صمیمی و خیرخواه مایلم بطور صریح اظهار نظر کنم، اکثریت نسل جوان چین به عظمت و غنای فرهنگ باستانی خود آشنائی و آگاهی ندارند و هنوز نمی‌توانند چین را بطور عمیق بعنوان یکی از خاستگاه‌های بزرگ تمدن جهان بشناسند، متأسفانه بیشتر توجه آنها به فرهنگ مادی گرایش دارد. ما آسیایی‌ها باید به فرهنگ عظیم و انسانی خود اتکاء و افتخار نماییم، ما نباید در برابر فرهنگهای دیگر احساس حقارت داشته باشیم». این انتقاد صادقانه بطور کامل نمودار احساسات عمیق و دوستانه دکتر بختیار است.

در دومین نمایشگاه هنری - دانشجویی سراسر کشور که از دوازدهم بهمن تا بیست و هشتم اسفندماه سال ۱۳۷۴ در موزه هنرهای معاصر برگزار گردید، لوح تقدیر نمایشگاه نقاشی به کارهای هنرمندانه و تحسین برانگیز هنرمند جوان و پرکار سرکار خانم زینت لیموچی دانشجوی سال آخر دانشگاه اهداء گردید. خانم زینت لیموچی همچنین مقام سوم دانشجویان را در سراسر کشور بدست آورد. ما آرزوی موفقیت و پیروزی بیشتر برای این هنرمند جوان بختیاری را داریم.



بسم الله الرحمن الرحيم

لوح تقدیر

هنرمند ارجمند سرکار خانم زینت لیموچی

برگزیده شدن اثر هنری شما را به عنوان یکی از آثار خوب و در خور تقدیر بخش نقاشی

«دومین نمایشگاه هنری - دانشجویی سراسر کشور»

تبریک می گویم.

توفیق ادامه کوششهای هنری شما را از خداوند متعال خواستارم.

ابوالقاسم خوشرو
معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی
اداره امور هنری

دومین نمایشگاه هنری - دانشجویی سراسر کشور

۱۲ بهمن تا ۲۸ اسفند ۱۳۷۳

از میان نامه‌های رسیده

۱- نامه آقای ظهراب مددی:

کتاب آنزان، لازم دیدیم چند خطی درباره نقد رنویسی شتابزده که در کتاب اول چاپ شده بنویسم. انتظار دارم در شماره بعدی برای اطلاع خوانندگان به چاپ برسد:

- ۱- بخاطر بیت بالای مطلب که آنزان بر مطلب افزوده از آقای صالحی معذرت می‌خواهم.
- ۲- در تمام مقاله غلط‌های چاپی فراوانی به چشم می‌خورد که ناشی از حروفچینی و عدم غلط‌گیری است.
- ۳- حذف شناسنامه کتاب مورد نقد که در بالای مطلب آورده بودم، باعث شده که خواننده تا پایان مقاله درنیابد نقد درباره چه و که است.

۴- خود بخوبی می‌دانم که مطلب من با توجه به حجم کتاب آنزان نیاز به تلخیص داشت ولی کار تلخیص و ویراستاری علاوه بر لطمه زدن بر خود مطلب، در چند جا باعث نارسایی هم شده است: نخست در صفحه ۳۶ پاراگراف پایانی که آن را در پاسخ جملاتی از آقای صالحی مبنی بر عدم دستورمندی زبان بختیاری آورده‌ام که متأسفانه آنزان جملات نقل شده از آقای صالحی را حذف کرده‌اند و وقتی خواننده می‌خواند «این چند جمله نشان می‌دهد... هرچه می‌گردد جمله‌ای نمی‌یابد. دوم: در صفحه ۴۱ ابتدای پاراگراف دوم آمده است: "در خاتمه از ذکر ۳۳ مورد اشتباه فاحش لغوی... چشم می‌پوشم." تلخیص‌کننده محترم مطلب را بگونه‌ای تغییر داده‌اند که انگار در این کتاب تنها ۳۳ غلط فاحش هست و بس. غافل از این که من برای نمونه به ۳۳ مورد بسنده کرده بودم.

۲- شاعر گرانمایه جناب آقای سید محمد آدینه پور سروده ای برای آئزان ارسال داشته اند که ما را قرین منت کرده اند.

به مناسبت انتشار گاهنامه آئزان سجار غیرت و عزت

ن - نگوید جز به حق آئزان، بود زرین ورق آئزان
و - ورود جان به تن آئزان، گل دشت و دمن آئزان
ر - روایات کلار آئزان، حکایات سوار آئزان
و - وصال خوش وصال آئزان، مثال بی مثال آئزان
ز - ز زرده عاریه آئزان، نعیم جاریه آئزان
ی - یگانه شاهکار آئزان، یگانه راهدار آئزان
ف - فرادیس بیان آئزان، فرادیس زمان آئزان
ر - ربیع آرزو آئزان، رطیب گفتگو آئزان
ه - هویت را سند آئزان، دویت را کند آئزان
ن - نشان بی نشان آئزان، کلام درفشان آئزان
گ - گواه روی زرد آئزان، گواه رنج و درد آئزان
پ - پگاه باوران آئزان، نگاه یاوران آئزان
ژ - ژغار سینه ها آئزان، نمای دینه ها آئزان
و - وثیق آئزان شفیق آئزان، رفیق آئزان عمیق آئزان
ه - همای جوادان آئزان، هزار بوستان آئزان
ب - بهار معرفت آئزان، بحار مکرمت آئزان
خ - خصال طاهره آئزان، خیام داتحه آئزان
ت - تأویل ذکا آئزان، تفاسیر سخا آئزان
ی - یراع راستی آئزان، رسالت را بدوش آئزان
ا - افاضل را سلام آئزان، اعظم را پیام آئزان
ر - ربود آئزان زدود آئزان، عبیر و عطر و عود آئزان
ی - یواقیت وفا آئزان، خرد را رهنما آئزان
مشایخ را امید آئزان، مشایخ را نوید آئزان

۳- نامه آقای اکبر جمال منش

انتشارات آئزان - نویسنده ارجمند جناب آقای غلامعباس نوروزی بختیاری. با درود و سپاس از زحمات جنابعالی و همکاران دلسوز و اندیشمندان و با تقدیر از قلم شیوای سرکار علیه خانم روشنگر

بختیار در خصوص شهادت خانباخان اسعد بختیاری، که در آنزان به چاپ رسید. مطالعه این سرگذشت غم انگیز اما سودمند برای تاریخ هر خواننده بی غرض را وادار به تحسین آن قلم دلسوز و شیوا می نماید. بنده هم درینغم آمد سپاس خود را بعرض نرسانم و بعنوان کسی که فرهنگ و تاریخ را سند زنده بودن یک ملت می داند بیان نکنم. چون بر این عقیده استوارم ملتی حیات دارد که هویت ملی خود را حفظ کرده باشد و هویت ملی حفظ نمی شود مگر با ثبت ارزشها و فرازونشیبهای آن ملت، و با تعظیم بکار شما و قلم روشنگر این شعر حکیم فردوسی در حین مطالعه از ذهنم رسید که در جنگ گردآفرین با سهراب می فرماید:

زنانشان چنانند ایرانیان چگونند گردان و جنگ آوران.

پس باید گفت در قلم محققین مردان این تبار چه هنرها که نیست. بنابر همین ارزشها است که باید سر تعظیم به پیشگاه همه دانشمندان، نویسندگان، قلم بدستان و علاقمندان با ادب و اخلاص فرود بیاورم و بگویم بمیدان بیاورید داشته های خود را و آنجا که روشنگر بختیار افسوس می خورد به کشته شدن خانباخان فرزند ستاره درخشان مشروطیت ایران، با فروتنی می گویم شیر دست بسته در قفس را روبه هم توان درید و جای افسوس ندارد که قلم زنی همتیار، مردانه تاریکی تاریخ را از چهره تابناک خانباخانهای ما بکنار می کشد و نام افتخارآفرین آنها را بعنوان شهیدان راه حریت و آزادی انسانها بر تارک فرهنگ این قوم سلحشور و شکیبا به اهتزاز درمی آورد و آنان را جاودان می سازد. آفرین بر قلم روشنگر که روشن است خمیر او. امید است هرکس از مردم ما خاطره و یادداشت های تاریخی دارند بدون تأمل و اخلاص کامل و بی ریا در اختیار تاریخ بگذارند و نگذارند آنها را موریانه بخورد و از بین بروند. و نگویند حرف و یادداشتهای من بدرد فرهنگ و تاریخ نمی خورد. همه چیز بدرد تاریخ می خورد حتی شادی کودکان بر آب نبات آنها و گریه طفلی برای پستانک خود. تاریخ و فرهنگ میهن خود را از داشتها بهره مند گردانیم. که عدم آن بسی جبران ناپذیر است و خیانت به آرمان یک ملت است که آرزویشان سرپلندی و وطنشان می باشد. عزیزان برای نهادن چه سنگ چه زر اما این سرمایه های ملی که ما در گنجهای خود نگاه داشته ایم فزاینده تر از زروسیم می باشد و با آن می توان کاخ بلند فرهنگ و تمدن ایران عزیز را مزین کرد. حالا که خداوند منان قلم کاوشگر و حقوقی خود را بدست فرزندان تبار، چون محقق بزرگ خسروی قائد بختیاری، نویسنده گرانقدر نوروزی بختیاری، پژوهشگر نویسنده و شاعر ارجمند داراب رئیس بختیاری، مترجم دلسوز و آگاه استاد سهراب امیری بختیاری و دیگر اندیشمندان عنایت فرموده داشتهای خودمان را در اختیارشان بگذاریم تا فرهنگ انشاله بی زوال ایران را پرثمر و پر بار کرده باشیم و ارزش گذشتگان را ارج نهیم و به آیندگان بسپاریم. از بی تفاوتی برهیم که مساوی با مرگ است. هر فرد در تاریخ و سرنوشت کشورش شریک است. همانطوریکه هر انسان در تاریخ و تمدن و فرهنگ انسانیت و رفاه و زوال آن شریک می باشد. پس بر ما است که فرهنگ و تمدن ایران زمین را با جان و دل پاس داریم و دست این بزرگان را که می خواهند با قلم و همت خود وطن

عزیزان را از قلم و نوشتار غرض آلود بیگانه برهاند با گرمی بفشاریم، من بر آن خط سجده می‌کنم و بر این قلم بوسه می‌زنم ز روی مهر.

۴- فریبرز خواجه برج سفیدی

جناب آقای نوروزی بختیاری، هم ایل و تبار، هم میهن فرهنگدوست و فرهنگی پرور، با سلام و آرزوی بهروزی و آینده‌ای خوب و روشن برای جنابعالی و همکارانتان در پایداری و پیوستگی کارهای فرهنگی و بویژه پایداری نشر کتاب آنزان...

بی شک کتاب اول آنزان دارای کاستی‌هاییست، از بار ارزشی شماری نوشتارها، (گزارش از یک (دو) روستا)، محدودکردن خوانندگان به بختیاری‌ها بویژه در بخش شعر (با برگردان و واژه نامه و آوانگاری این محدودیت برطرف خواهد شد) که به یاری خداوند و با همت و همیاری و همکاری همه اندیشمندان بختیاری و ایرانی علاقمند به فرهنگ و تمدن ایران، و پایمردی شخص جنابعالی و همکارانتان در شماره‌های آینده برطرف خواهد شد. اما بر دست توانایی که در این روزگار تنگ و سخت و بویژه در بخش نشر، دست به چنین کار ارجمندی زده است باید بوسه زد، طرح روی جلد، قطع کتاب، تنوع مطالب، و مهمتر از همه هدف مقدس شناسایی و شناساندن فرهنگ و تمدن بختیاری به سایر هموطنان و... قابل تقدیر، ستایش و همه گونه سپاسگزاریست.

شناخت گوشه‌های فرهنگ و تمدن بختیاری بویژه برجستگی‌های طبیعی، اجتماعی و فرهنگی سرزمین بختیاری از کوه‌ها و دشت‌ها و دره‌ها و گردنه‌ها و دژها گرفته تا مردمان و جانوران و گیاهان و پیوستگی میان عناصر مختلف طبیعی و اجتماعی، علاوه بر پایداری آنها و جلوگیری از نابودی و از بین رفتن آنها، جهت رفع خطاها و نادرستی‌هایی، گاه‌ها بسیار تأسف انگیز، راه یافته به پژوهش‌های پژوهشگران ایرانی و با کمال تأسف بختیاری هم، که عمدتاً بدلیل تبعیت از نوشته‌های مسافران و ماموران و مورخان خارجی (سفرنامه‌ها و خاطرات و...) است، بسیار مفید خواهد بود. بعنوان نمونه و مشتی از خروار...

یکی از برداشت‌های نادرست و تأسف انگیز در بین اندیشمندان ایرانی «آقایان حصوری، شاهمرادی و اینک آقا یا خانم (الیمه)» پیروی از نظر نویسنده در جمله زیر از کتاب ایران و ایرانیان یا سفرنامه پنجابین، نخستین سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران «عصر ناصرالدین شاه» ترجمه مهندس محمدحسین کردبچه، نشر جاویدان، چاپ اول، ۱۳۶۳ ص ۱۱۰ می‌باشد. "بختیاری‌ها از نظر پاره‌ای آداب و رسوم شبیه سرخ پوستان امریکا هستند، آنها پس از تولد نوزادشان اسامی حیوانات مانند گرگ و شیر و ببر به آنها می‌دهند..." و بدین ترتیب موضوع ساده‌ای که عمدتاً بلحاظ تعلق خاطر به خداوند، پیامبر اسلام و بویژه حضرت علی (ع) صورت بگیرد و به احتمال بسیار قوی پس از روی کار آمدن حکومت صفوی و کاربرد عنوان کلب و سگ درگاه علی (ع) از روی شاهان صفوی، گسترده‌گی بسیار یافته است و یا تشبیه و مقایسه برخی خصوصیات

انسانها با حیوانات که ناشی از شناخت دقیق ویژگی های حیوانات می باشد باعث می شود تا بختیاری ها را به سرخ پوستان امریکا تشبیه کنند. خرس را توتم دنیای اولیه بختیاری ها می دانند و... و اینهمه بسادگی از نام های مورد استفاده پیداست. راه، شیر، گرگ، زلف، بنده (..علی)، شیرمحمد، علی شیر، خدا بنده، بنده خدا، استفاده از نام درختان، کوه ها و مکان ها نیز در میان بختیاری ها، جهت نامگذاری، رواج داشته است. مانند گناری، بلیطی (بلوطی)، گچی، کوهی... و یا حرب گاومیش (نام طایفه ای حرب در بختیاری بلحاظ دارا بودن گاومیش، یا طایفه گله و... اصولاً حیوانات در زندگی کوچ روی یا کوچ نشینی، چه حیوانات اهلی و چه کوهی (وحشی) نقش ویژه ای دارند و بر پژوهشگران علوم اجتماعی بویژه دانشجویان فرض است تا چنین موضوع های بکر را به مطالعه و پژوهش بنشینند و دانشجویان بختیاری می توانند با ایجاد اینگونه پژوهش ها با یک تیر دو نشان را هدف قرار دهند).

بهرحال نبود مراجع دقیق و قابل اعتماد، عدم آشنایی اندیشمندان به ویژگی های فرهنگ و تمدن بختیاری ها، عادت به پژوهش های خانه ای و کتابخانه ای، بسیاری از پژوهشگران را ناچاراً به استفاده از همان نوشته ها و خاطرات و سفرنامه های قرون گذشته خارجی و داخلی نموده است و از اهم اهداف کتاب "آنزان" به همت خوانندگان و فرهنگدوستان بختیاری روشن نمودن گوشه های تاریک فرهنگ و تمدن بختیاری و به نقد کشیدن نوشتارهای گذشته، از طریق بررسی ها و پژوهش های میدانی و با حضور و تماس مستقیم با بختیاری ها در سرزمین بختیاری، قبل از آنکه زمان همه چیز را بنا بودی بکشاند، می باشد. و در این راه سرفصل هایی بشرح زیر راه گشا تواند بود.

۱- کتابشناسی بختیاری

۲- کتابشناسی با فهرست و معرفی نامه دانشمندان و پژوهشگران و اساتید بختیاری.

۳- معرفی موضوع های خاص پژوهشی و پژوهش های در دست اقدام

۴- بررسی و برخورد انتقادی با سفرنامه ها و خاطرات... راجع به بختیاری

۵- معرفی تشکلهای بختیاری ها و خدمات آنها

۶- معرفی تاریخ و جغرافیای تاریخی شهرها و روستاها و...

۷- معرفی استانهای همجوار و اصطلاحاً همزادگان ما در استان های همجوار

۸- معرفی آثار تاریخی و باستانی

۹- ارتباط تنگاتنگ با خوانندگان از طریق اختصاص بخشی از کتاب به خوانندگان هادی.

درد دل فراوان است «مندیر» شماره های دوم و سوم و... هزارم خواهیم ماند.

نامه هایتان رسید سپاسگزارم

پیشنهادات و انتقادات شما حتما در بالا بردن کیفیت کتاب آنزان موثر خواهد بود.

- ۱- عبدالرسول قلی پور ۲- جانمراد احمدی ۳- حسین آقا فرشیدی ۴- محمد نوروزی ۵- مرادعلی سعیدی ناشلیل ۶- غضنفرحیدری ۷- داریوش شهریاری ۸- هیبت‌اله تاج مرادی بختیاری ۹- عبدالحمید کیانی ۱۰- علیداد لجمیری بختیاری ۱۱- جمشید اسدی ۱۲- شمس علی منصوری ۱۳- محمد محمدی ۱۴- مهران خواجه ۱۵- امیر خواجه ۱۶- مجتبی البرزی ۱۷- جواد صالحی ۱۸- حجت‌اله اسلامی ۱۹- شهرام حیدری ۲۰- سیامک احمدزاده ۲۱- غلامحسین صفری بختیاری ۲۲- جانمراد احمدی بختیاری ۲۳- نیکفر ۲۴- علیم‌ادغیبی حاجی‌ور ۲۵- مرتضی سهرابی ۲۶- نادر نوروزی ۲۷- شروین خواجه شلای ۲۸- فیروزه گچیزان ۲۹- هاشم حسینی ۳۰- ابراهیم آذری بختیاری ۳۱- بابک زمانی پور ۳۲- حسین حافظی بختیاری ۳۳- داراب چراغی ۳۴- جمشید روزبهانی ۳۵- احمد رضا زنگنه

اخبار

هوشنگ فرجی فر محققى که با زحمات بسیار بدنبال نوشته‌های کهن بختیارىست بعد از سپردن دست نوشته‌های کتاب اشعار میرزا لطفعلی صیفورى به اداره ارشاد مسجد سلیمان و موسسه آنزان اطلاعیه‌ای منتشر کرده است که در زیر می‌خوانید:

سرزمین بختیاری از دیرباز مهد پرورش استعدادهای درخشانی در زمینه‌های علوم اسلامی، ادبیات و خلق آثار هنری و غیره بوده است، آثار ادبی بدست آمده به قرن‌ها پیش، خود گواه بر این مطلب است که سخن به گزاف نگفته‌ام و حق این است که قبول داشته باشیم، بختیاری‌ها از نخستین پیشگامان شعر و ادبیات هستند که به دلیل کوهستانی بودن مناطق زندگی خود، ترجیح می‌دادند از علوم و معارف قبل و بعد از اسلام فقط در سرزمین خود استفاده نمایند، این بود که متأسفانه آثارشان بعد از سالها بدست فراموشی سپرده می‌شد و آثار دیگری از اشخاص دیگر جای آنها را می‌گرفتند، اما مگر کوههای سربلک کشده کلار، زردکوه و آلاله‌های روئیده شده در دشت‌های ایذه و لالی و مسجد سلیمان می‌تواند برای همیشه این آثار ارزشمند را در خود پنهان نماید.

در این سرزمین که میراث اجدادمان می‌باشد، آثار و نسخه‌های خطی بدست آمده، که وقتی اهل قلم و ادبا آنها را مطالعه می‌نمایند صدای مرحبا و آفرینشان فضای مجالس ادبی را پر می‌کند، ۱۱ سال پیش هنگامی که برای نخستین بار اقدام به جمع‌آوری دیوان اشعار خطی مرحوم میرزا لطفعلی صیفوری نمودم به امید روزی بودم که برای ایشان بزرگداشت برگزار گردد و دیوانش را چاپ نمایم، بالاخره پس از ۱۱ سال رویاهايم به یقین تبدیل شد و با معاضدت و اهتمام ارشاد اسلامی مسجد سلیمان، اشعار ایشان مورد بحث و بررسی قرار گرفت و موافقت گردید که برای این شاعر گمنام که حدود ۲۵ سال پیش فوت کرده بزرگداشتی گرفته شود.

حال روی سخنم با تو خواهر و برادر همتبار می‌باشد، بیایید ارزش‌های واقعی گذشتگانمان را در مقابل

دید اندیشمندان و روشنفکران جامعه ادبی بگذاریم تا خود قضاوت کنند که واقعاً پرچمدار شعر و ادبیات، اجداد و نیاکان ما بوده‌اند و هم تبار شما، بعنوان یک پژوهشگر، خالصانه از شما تمنا می‌کند اگر آثار ادبی اعم از دیوان، شعر و غیره در جایی از خانه‌تان است و اوراق آن در حال از بین رفتن، آن را به رسم امانت به اینجانب بسپارید تا با نام خود نویسنده چاپ و در معرض دید همگان قرار داده شود.

در پایان دست همه کسانی را که حاضرند با حقیر همکاری نمایند می‌فشارم.

* مجموعه داستان «ریل وی» نوشته «جهانشاه آل محمود» توسط انتشارات داریوش منتشر شد.

* جدیدترین اثر شاعر و نویسنده پرکار و نامدار بختیاری «سیدعلی صالحی» کتابی است بنام «هفت دفتر» که جدیداً روانه بازار کتاب شده است، این دفتر گزیده اشعار شاعر از سال ۵۱ تا ۷۳ می‌باشد همچنین متن سخنرانی صالحی در دانشگاه کانادا و انجمن ادبی آمل نیز ضمیمه این کتاب می‌باشد.

* مجموعه شعر «آینه‌های ناگهان» کار شاعر گرانمایه دکتر قیصر امین پور پس از یکسال و نیم به چاپ دوم رسید. همچنین به تازگی چاپ سوم دفتر شعر تنفس صبح این شاعر ارزنده نیز توسط انتشارات سروش چاپ و منتشر شده است.

* ذبیح اله کریمی نماینده و سابق مردمی و آگاه شهرستان شوشتر دست به کار تحقیقی چند ساله بر روی ضرب المثل‌های بختیاری زده که توسط انتشارات داریوش منتشر شده است.

آقای کریمی در این کتاب هفتصد ضرب المثل بختیاری را به شکل بسیار شیوا و ارزنده‌ای مطرح کرده است. با توجه به موفقیت در کار ضرب‌المثل‌ها از آقای کریمی بخاطر آگاهی و دانش شان انتظار کارهای بیشتری است. انتشارات داریوش و همکار ارجمندمان جناب آقای معظمی از موفقترین ناشران کشور می‌باشند، اما گله از استاد معظمی و آقای کریمی این است که طرح جلد مناسبی برای کتاب ضرب المثل‌ها انتخاب نکردند. هرچند به استاد معظمی برای صفحه آرایی فوق العاده زیبای کتاب می‌بایست تبریک گفت. * جدیدترین کتاب‌هایی که از جناب آقای عبدالعلی خسروی امسال منتشر شد، دو کتاب بشرح زیر می‌باشد: ۱- فرهنگ و ادبیات بختیاری توسط انتشارات ایل به چاپ رسید. فرهنگ و ادبیات بختیاری دارای شش فصل "تاریخ دو قرن اخیر بختیاری"، "شاهران بختیاری"، "حماسه‌های بختیاری"، اسنادنیافته از گذشته بختیاری"، و نوشته‌ها و خاطره‌ها ۲- کتاب گویش بختیاری که توسط انتشارات فزل منتشر شد. با سرآغازی از تلاش فرهنگی در زمینه گویش بختیاری آغاز و با معرفی اشعار به گویش بختیاری پایان خواهد یافت.

* فریبرز فروتن، دانشجوی رشته حقوق قضایی جلد اول کتاب گنجینه مثل‌های بختیاری را با قطع وزیری منتشر کرده است. این کتاب که ۱۵۲ صفحه می‌باشد، توسط انتشارات خوزستان که مشتمل بر ضرب‌المثل‌های بختیاری با آوانویسی و فارسی روان و کاربرد مثل‌ها و انتخاب معادل مثل‌ها به اضافه شواهد و قراین است. موفقیت فریبرز هریز که از یک خانواده فرهنگدوست و اصیل بختیاری می‌باشد را آرزومندیم.

* تاریخ مسجد سلیمان منتشر شد این کتاب با زحمت‌های جوانی خوش ذوق و علاقمند، جناب آقای دانش عباسی شهنی دبیر آموزش و پرورش در منطقه اندیکا نوشته و با سرمایه شخصی به چاپ رسیده است. کتاب دارای مطالب و خاطرات و عکس‌هایی از آغاز ورود انگلیسی‌ها به مسجد سلیمان تا به حال می‌باشد که در واقع یک گزارش تاریخی از این شهر است. این کتاب در اولین روزهای انتشارش در شهر مسجد سلیمان با استقبال بسیار روبرو شد. طبعاً آقای عباسی شهنی با تجربه‌ای که در مورد این کتاب بدست آورده است در کارهای آینده موفقتر خواهد بود.

* کار ویراستاری دومین کتاب آقای حافظ عیدی وندی آغاز شده است. اولین کتاب ایشان که کار چاپ و صحافی آن بمهده انتشارات حجت اصفهان بود با سروصدای بسیار که راه انداخت منتشر نشد. امیدواریم کتاب دوم آقای عیدی وندی بشکلی سودمند نوشته و چاپ شود که کار قبلی را جبران کند.

* افسانه‌های بختیاری در آئینه وحی نوشته حجت الاسلام والمسلمین یحیی پیرعباسی با مقدمه داراب رئیسی به بازار عرضه شده است. این کتاب در نوع خود کار جدیدی بر روی افسانه‌های بختیاری می‌باشد و آقای پیرعباسی را بعنوان یک محقق جامع معرفی خواهد کرد که افسانه‌های بختیاری را با شواهد قرآنی نشان خواهد داد و طبعاً بسیاری از خوانندگان از مطالعه آن لذت خواهند برد.

* انتشارات فردا اصفهان که مدیریت آن را استاد ارجمند جناب آقای اسداله شکل آبادی بمهده دارند بعد از انتشار دو کتاب موفق در مورد بختیاری، امثال و اصطلاحات چهارمحال بختیاری نوشته محمد فاضلی و ترانه‌ها و مثل‌های بختیاری نوشته احمد عبدالهی موگویی، دست به انتشار سه کتاب دیگر در رابطه با بختیاری زده است که بزودی به بازار عرضه خواهد شد. ۱- موقوم (سیری در ادبیات منظوم بختیاری) محمد فاضلی ۲- داستانهای امثال بختیاری - محمد فاضلی ۳- اشعار بروجنی دیوان اشعار حیدر طالب. * انتشارات ایل چاپ‌های جدید دو کتاب قبلی خود را به پایان رساند. ۱- چاپ سوم گلبانگ بختیاری با قیمت ۴۰۰ تومان. ۲- چاپ دوم دوبیتی‌های بختیاری با قیمت ۲۵۰ تومان که در دسترس علاقمندان قرار گرفته است.

* بهجت میری کار ویراستاری کتاب فرهنگ واژگان آنزان را آغاز کردند. این کتاب ثمره یازده سال کار غلامعباس نوروزی بختیاری با همکاری حسن زاده راهدار، احمد عبدالهی موگویی و بیش از پنجاه گویشور می‌باشد.

* خانم کتایون علیپور آخرین بازبینی‌های کتاب افسانه‌های بختیاری را پشت سرمی‌گذارد. ایشان امیدوارند که تا پایان امسال کتاب را به دست چاپ بسپارند.

* چند سال است که شاعر حماسه سرای بختیاری، قهرمان محمدی مشغول کار بر روی کتابی است که معرفی اشعار شعرای بومی سرای بختیاری می‌باشد. امیدواریم در سال ۷۶ این کتاب که در نوع خود بی‌نظیر خواهد بود به دستمان برسد.

* همچنین در آواخر سال جاری کتاب مجموعه اشعار قهرمان محمدی بنام بر شانه‌های زردکوه توسط انتشارات آژان به زیر چاپ خواهد رفت.

* کتاب نسیم بختیاری مجموعه اشعار اسماعیل اسماعیلوندی شاعر ایزدهای از طایفه لجمورک که اشعار آن به فارسی و بختیاری است منتشر شد.

* "تغییرات و دگرگونی‌های ایل بختیاری در سده اخیر" نام کتاب علمی و بالارزشی است از محقق ارجمند دکتر کیانوش کیانی هفت لنگ.

این کتاب در دویست و پنجاه صفحه باضافه ۵۰ نمودار و ده نقشه منحصر بفرد و بیش از سی جدول با استفاده از چهارصد منبع دست اول به زبان‌های فارسی و انگلیسی در دست چاپ می‌باشد. دکتر کیانی سال‌ها بر روی این کتاب زحمت کشیده است و طبعاً علاقمندان به کتاب‌های علمی بااستقبال از این کتاب جواب زحمات استاد کیانی را خواهند داد.

* دکتر اسفندیار آهنجیده رساله دکترای خود را به نام ایل بختیاری و مشروطه به صورت کتاب به چاپ رساند. کتاب ایل بختیاری و مشروطه که در شهر اراک منتشر شده است با ۴۱۶ صفحه و به قیمت ۱۴۰۰ تومان به بازار کتاب کشور عرضه شد.

* از انتشارات ایل در شهر کرد بزودی سه کتاب با ارزش منتشر خواهد شد. ۱- پژوهشی در تاریخ و تمدن و فرهنگ استان چهارمحال بختیاری نوشته آقای سعید مردانی (محقق و باستانشناس). ۲- علی داد رستم بختیاری که در قالب مثنوی و بحر تقارب برگرفته از شاهنامه فردوسی با اشعار حماسی و رزمنامه زبان فارسی است که توسط داراب رئیسی سروده شده است. ۳- تذکره شعرای بختیاری. شرح حال دویست و بیست تن از شعرای بختیاری می‌باشد که کار گردآوری آنرا آقای شایان بعد از شش سال زحمت به عهده داشته است.

* استاد و زبان‌شناس ارجمند ظهراب مددی مجوز انتشاراتی در شهرستان مسجدسلیمان گرفته است به نام "نورند" که با شایستگی که در آقای مددی سراغ داریم امیدواریم که کانون انتشاراتی موفق در این شهر بوجود بیاید و از هم اکنون انتظار آثار مکتوب بختیاری از این موسسه را داریم. استاد مددی سالهاست که روی فرهنگ واژگان بختیاری کار می‌کند که منتشر شده است. این کتاب که با نام فرهنگ زبان بختیاری در صفحه به چاپ رسیده واژگان ما را بشکلی علمی و شخصی معرفی و معنا کرده است. کار استاد مددی بهترین و علمی‌ترین کاریست که تا بحال بر روی واژگان بختیاری انجام گردیده است.

* کتاب تاریخ و جغرافیای شوشتر توسط آقای حسن فرشیدی بهداروند تألیف و آماده چاپ می‌باشد. این کتاب براساس آخرین داده‌های آماری و شیوه نگارش علمی تدوین گردیده است که مشتعل بر چندین فصل و شامل اطلاعات جغرافیایی، تاریخی، باستان‌شناسی، معماری مسکونی و نقشه‌ها و تصاویر مختلف در زمان‌های متفاوت می‌باشد. امید آنکه انتشار این کتاب فصلی تازه در مطالعات شوشترشناسی نوین باشد.

خبرهای هنری

* گروه تاتر ابدالی نمایشنامه تاراز که براساس زندگی علی مردانخان بختیاری می‌باشد را در اصفهان بروی صحنه برده است. قرار است این نمایشنامه در تابستان امسال در تهران بروی صحنه اجرا گردد.

* در مهرماه ۷۴ نمایشنامه عاشق کثون به کارگردانی نمایشنامه نویس و کارگردان با سابقه تاتر خوزستان محمد نوروزی چهار جایزه ارزنده از جشنواره سراسری آئینی، سنتی، مذهبی در تهران بدست آورد. در این نمایش محمدشیرعلی و خانم عباس زاده با بازی‌های خوبشان درخشیدند. از گروه تاتر رامهرمز به‌همراه محمدنوروزی تا بحال بیش از ۵۰ نمایش تک پرده‌ای و میان پرده بصحنه رفته است و سه نمایش بلند نیز به نام‌های «سرنوشت غضنفر»، «دکترریالی» و نمایشنامه «این سرود ما» نوشته و اجرا گردیده است.

* کاست ریواس منگشت با صدای داریوش شهریار و شعر ترانه‌ها از استاد عبدالعلی خسروی به زودی در دسترس همکاران عزیز بختیاری خواهد بود.

* از نریمان فاضلی خواننده نوارهای ۱- چویل ۲- عشق لر ۳- ری گشون بزودی نوار جدیدی به بازار خواهد آمد که زخم دل نام دارد. نریمان فاضلی یکی از خواننده‌های پرکار چند سال اخیر می‌باشد.

* خواننده خوش صدا علیداد لجمیری که با خواندن ترانه‌های اصیل بختیاری مشهور گشته و کاست همسفر او که توسط شرکت فرهنگی و هنری گلبانگ بختیاری عرضه شده بود از موفقیت چشمگیری برخوردار گشت. امسال کاست جدید او با نام تیگ نوشت در دسترس علاقمندان قرار خواهد گرفت.

* آقای علی تاجمیری مدیر شرکت فرهنگی هنری آرنگ جنوب و خواننده معروف نوار گل گیس در ۱ مرداد ماه سال گذشته در اهواز مرکز خوزستان کنسرتی اجرا کردند که با استقبال همکاران بختیاری روبرو گشت. این برنامه بمدت یازده شب اجرا شد که آقای تاجمیری خبرش را بدین صورت برای ما ارسال داشتند:

۱- حدود ۳۵۰۰ نفر از این برنامه دیدار و مستمع بودند

۲- برخی از همکاران با لباس بختیاری در برنامه شرکت نمودند و این امر به زیبایی برنامه افزود.

۳- مردم همدوست و خون گرم خوزستان در دفتر پیشنهادات کنسرت مصراً خواستار تداوم اینگونه برنامه‌ها بودند.

* در اردیبهشت ماه سال گذشته آقایان رضا زدوار، علی حاجیان، علی شاولی هنرمندان نقاش و خطاط

شهرستان ایزه نمایشگاهی از آثار خود را به مدت ده روز در تالار مولوی دانشگاه تهران به معرض دید علاقمندان قرار دادند. این نمایشگاه که با همت معاونت فرهنگی جهاد دانشگاهی واحد تهران برگزار شده بود مورد استقبال عموم قرار گرفت. لازم به ذکر است که سرپرستی این گروه هنری را آقای محمدرضا مُندنی پور عهده دار بودند.

* در کنسرت موسیقی اصیل که به مناسبت جشن فارغ التحصیلی دانشجویان رشته باستان شناسی و تاریخ هنر دانشگاه تهران برگزار شد، آقای علی شاولی هنرمند خوب بختیاری به خواندن چند قطعه آواز و تصنیف پرداخت که مورد توجه و استقبال شرکت کنندگان در این مراسم قرار گرفت.

اخبار بختیاری

* با کمک و یاری بختیاری‌های مقیم اصفهان و شهرداری محترم این شهر، بنای ساختمان خانه هنرمندان بختیاری مقیم اصفهان آغاز و تابحال پی و دیوارهای اطراف آن ساخته و فعالیت در این بنا ادامه دارد. خانه هنرمندان بختیاری مقیم اصفهان مهمترین تجمع هنری و فرهنگی بختیاری کشور است که با همت ملک‌شاه ابدالی و همسر گرامیشان، عبدالعلی خسروی، قهرمان محمدی، عباس ارشاد، احمد عبدالمهی موگویی، مسعود موگویی و دیگر دوستان فعالانه کارش را ادامه می‌دهد.

* با خبر شدیم که بختیاری‌های مقیم سوئد با مسئولیت آقای چهارلنگ انجمنی تشکیل داده‌اند با نام انجمن بختیاری‌های مقیم شهر گوتبورگ سوئد که این انجمن دارای یک صندوق قرض الحسنه می‌باشد. * در اهواز به همت آقایان صفر محمدی حاجی وند و نجف پور شهنی، مهندس داریوش کاشه، بهرام نودری صندوق قرض الحسنه ایثار بختیاری‌ها تشکیل و در روز جمعه ۷۵/۳/۴ مجمع عمومی آن تشکیل گردید.

* بختیاری‌های مقیم دوگنبدان از سال ۷۱ صندوق قرض الحسنه‌ای تشکیل داده‌اند، که تابحال بصورت موفقیت‌آمیزی ادامه دارد. هیئت مدیره این صندوق را آقایان رمضان والی زاده، غلامعباس حیدری، جمال نبوی، مراد عظیمی کیا، نبی اله نبی‌پور، حمزه امیدی تشکیل می‌دهند.

* مدیر فرهنگ دوست و شریف کتابفروشی فردوسی مسجد سلیمان مرحوم عیدی وندی در بهمن ماه سال گذشته بر اثر تصادف فوت کردند. این خبر باعث تأثر مردم مسجد سلیمان شد و به علت این ضایعه شهر را اندوه فرا گرفت، ما این حادثه تأثیر بار را به خانواده آن مرحوم تسلیت می‌گوییم.

* در اواخر سال سال گذشته محقق ارجمند جناب آقای نورعلی مرادی پدرگرامیشان را از دست دادند. دوستان و علاقمندان ایشان مخصوصاً موسسه آئران این مصیبت بزرگ را تسلیت عرض کرده و خود را شریک غم آقای مرادی می‌دانند.

* در شهریورماه سال گذشته بعد از چندین جلسه تشکیل هیئت موسس و تصویب اساسنامه پیشنهادی وزارت ارشاد اسلامی، مجمع عمومی کانون فرهنگی بختیاری به ریاست دکتر مرتضی صمصام بختیاری در سالن هنر برگزار گردید که بعد از قرائت اساسنامه برای شرکت کنندگان و خواندن چند شعر توسط شعرای بختیاری چون عباس ارشاد، فریده چراغی (ممیرا)، انتخابات هیئت رسیده شد که آقایان دکتر مرتضی صمصام، دکتر علی نوذر پور، دکتر یوسف نیکفر، استاد اردشیر صالحپور و غلامعباس نوروزی بعنوان هیئت اجرایی و آقای مهندس شهریار قربانی بعنوان بازرس انتخاب گردیدند. در جلسه دیگر که با حضور همه افراد هیئت موسس و هیئت اجرایی برگزار گردید، آقای دکتر علی نوذرپور بعنوان رئیس کانون فرهنگی بختیاری و غلامعباس نوروزی خزانه دار انتخاب شدند و اسناد این نشستها جهت اخذ مجوز به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارائه گردید.

* آقای جعفر مهرکیان در جلسه دفاعیه فوق لیسانس از پایان نامه خود تحت عنوان «نگارندهای نویافته الیمایی» در خوزستان دفاع نمود. نکته جالب توجه در اول این تز تقدیم نمودن آن به کوچگران بختیاریست. در این تز نکات جدیدی در مورد نگارندهای الیمایی خوزستان بخصوص ایذه و مسجد سلیمان شده است. هرچند باستان شناس محترم در بعضی جاهای این تز به نکات جدیدی اشاره می کند از جمله انتساب مرد پارتی به تمدن الیمایی اما در مجموع کاری بسیار ارزنده می باشد. برای این باستان شناس پرتلاش آرزوی موفقیت روزافزون داریم و منتظر دیگر نوشته های ایشان هستیم.

* آقای علی اصغر نوروزی کارشناس ارشد باستان شناسی از تز فوق لیسانس خود پیرامون «باستان شناسی پیش از تاریخ چهارمحال بختیاری» دفاع نمودند. این تز دربرگیرنده نکاتی جدید از یافته های پیش از تاریخ چهارمحال بختیاری می باشد. هرچند نویسنده در بعضی جاها با مسائل عجیبی برخورد نموده است.



در روز یکشنبه یکم تیر ماه هزار و سیصد و هفتاد و شش، مهرباب امیری مرد تحقیق و علم، نامدارترین مترجم تاریخ و منابع بختیاری با زندگی وداع گفت. مردی که تمام هستی و زندگی خود را فدای کار و تلاش برای معرفی فرهنگ و تاریخ بختیاری گذاشته بود. بدون شک سالها باید بگذرد تا ما چون روانشاد امیری را در عرصه تاریخ و فرهنگمان بدست آوریم. از دست رفتن ایشان ضایعه‌ای بود جبران ناپذیر، در ذیل اطلاعیه‌ای که بدین مناسبت نوشته شده می‌آید. ما در آینده درباره ایشان بیشتر خواهیم نوشت.

در سوگ شادروان مهرباب امیری

این مرگ چه بی‌نگاه چنگ در گریبان آدمهای خوب و مهربان می‌افکند. آنهم برای عزیزی که بودش برای همیارانش یعنی زندگی، یعنی تاریخ این قوم و مرگش غیر قابل جبران.

«مهرباب امیری»

عزیزی است با نجیبانه‌ترین تصویری که می‌توان از یک مرد داشت. مورخ، مترجم، محقق که شور و پشتکارش اطمینان می‌داد و به ما روحیه‌ای مضاعف. او راه پرشمی برگزیده بود و نزدیک به نیم قرن در روشنگری و ترویج افکار کوشش کرد. او به مسئولیت بزرگ خویش آگاهی داشت. او درختی کهن بود که با دقت و وسواس شیره زمین را می‌مکید تا عصاره حیات را به شکوفه‌هایی که میبایست میوه‌های پرآبی شوند برساند. حرفش دفاع از حق انسان، دفاع از فرهنگ، تاریخ، تمدن سرزمین همیشه محبوبش بختیاری و دفاع از غرور مردان، دفاع از جوق قومینای هم تبارانش که پرچم عزت و شرف آنان است. نوشته‌هایش از تاریخ می‌گویند، از تاریخ بختیاری! با آن دید عمیق و آن برداشت فوق العاده، با آن دانش ارزنده نسبت به تاریخ سرزمینش سرزمینی که زادگاهش بود، زادگاهی که میرستیدش ... آمهرباب تو نمرده‌ای چون بختیاری زنده است. تو در کوهها، چشمه ساران، آواز نسلهای آینده زنده خواهی ماند. تو همیشه معلم مائی و همیشه جاویدان خواهی ماند.

کانون فرهنگی بختیاری، خانه مردمان بختیارهای مقیم اصفهان، کانون پژوهشگران صنعت نفت، انتشارات آفران

روانشاد امیری در آرزوی تدوین تاریخ تحلیلی بختیاری

مهندس علی نوذرپور

تحلیل آثار و نوشته‌های نویسندگان، مورخین و محققین فرهنگ‌های محلی و منطقه‌ای کشور از سه منظر قابل بررسی و توجه است

۱- نگاه مولف در تحلیل فرهنگ بومی - محلی می‌تواند قوم‌مدارانه باشد و هر چه متعلق به آن فرهنگ است، خوب و با ارزش دانسته و سایر فرهنگ‌ها را بد و ناپسند معرفی می‌کند و یا اینکه نگاه مولف در بررسی و تحلیل عناصر فرهنگی داشته باشد طبیعتاً در ارزیابی این دو دیدگاه، دیدگاه دوم مورد تأیید و تصدیق است.

۲- در توجه و بررسی و بزرگداشت فرهنگ‌های محلی می‌توان تکیه و تأکید بر تقویت و تحکیم فرهنگ ملی داشت و در جهت شناسایی و ایجاد هویت ملی تلاش نمود و یا اینکه در تحلیل و بزرگداشت فرهنگ‌های محلی بر بزرگنمایی تفارقات با سایر فرهنگ‌های محلی و تضعیف پایه‌ها و ارکان فرهنگ ملی اهتمام ورزید.

۳- سمت‌گیری محقق به تحقیقات و پژوهش‌های فرهنگی متأثر از پذیرش این دیدگاه باشد که توسعه و پیشرفت از طریق توسعه فرهنگی صورت می‌پذیرد و یا اینکه به فرهنگ صرفاً از دید فولکلوریک توجه کند و شناخت فرهنگ با همه ابعادش صرفاً دغدغه علمی محقق می‌باشد.

با توجه به سه محور مذکور در تحلیل آثار و تألیفات محققین و نویسندگان فرهنگ‌های مناطق مختلف کشور می‌توان به ارزیابی و داوری نوشت. از جمله پژوهندگان فرهنگ‌های محلی آقای مهربان امیری می‌باشد که در ماه گذشته دارفانی را وداع گفت. در این مقاله فرصت و مجال بررسی و تحلیل دقیق آثار و نوشته‌های مرحوم مهربان امیری نیست، وقت و مجال بیشتری می‌طلبد. در این مقاله مروری اجمالی به بیوگرافی، آثار و دیدگاه وی در تحلیل تاریخی حوادث و رخدادهای این مرز و بوم خواهیم داشت.

بیوگرافی

PDF.tarikhema.org

استفاده از منابع ایرانی و خارجی به نام بختیاری تألیف کند. وی کتب و مقالاتی که درباره تاریخ بختیاری منتشر شده‌اند را از لحاظ علمی دارای اعتبار نمی‌دانست و اعتقاد داشت که..

و از لحاظ تحقیقی چندان در خور اهمیت نیستند، تاریخ بختیاری منسوب به سردار اسعد، بیشتر شامل خاطرات و یادداشت‌های مسافران خارجی و ایرانی است که به مناسبتی به قلمرو بختیاری سفر کرده‌اند که نقل تمام آن خاطرات آن هم تحت عنوان تاریخ بختیاری (غیر از چند مورد استثنایی) نه لازم بود و نه ضروری! و تاریخ بختیاری تألیف سرهنگ ابوالفتح اوژن بختیاری نیز تماماً مربوط به جنگ و ستیزهای محلی و اختلافات خانوادگی است و در این کتاب نیز مسائل اقتصادی و اجتماعی و ریشه‌یابی حوادث و رویدادها که یکی از اصول تاریخ نویسی است رعایت نشده است، چرا که فلسفه تاریخ ایجاب می‌کند علل و اسبابی که موجب وقایع تاریخی می‌شوند هم مورد بحث قرار گیرند تا روشن شود که حوادث مهم تاریخ معلول چه هستند. خاطرات سردار ظفر و تاریخ بختیاری اسکندر خان ضیغم الدوله بیشتر جنبه خاطره‌نویسی دارند که در اغلب شرح وقایع، مصادره به مطلوب کرده‌اند. ولی با این اوصاف نمی‌توان گفت که در این کتاب‌ها نکاتی وجود ندارد که برای پژوهشگران و محققان در رابطه با تاریخ بختیاری مفید و سودمند نباشد.

گذشت ایام و جبر زندگی مرحوم امیری را در انتهای عمر به این نتیجه رساند که تدوین کتاب تاریخ تحلیلی بختیاری برای وی میسر نیست و در این باره در پیشگفتار کتاب «بختیاری در آینه تاریخ» می‌نویسد ...

جداً تصمیم گرفتم بعد از نشر این آثار دوباره به بررسی و نقد این اظهار نظرها بپردازم ولی متأسفانه در حال حاضر به این نتیجه رسیدم که به علت کهنوت و ضعف باصره و عدم تمرکز فکری دیگر قادر به انجام این کار نیستم ولی شک ندارم که روزی در بین نسل آینده بختیاری پژوهشگران و نویسندگانی توانا و پرشور قد علم خواهند کرد و دنباله تحقیقات مرا به پایان خواهند رساند و با استفاده از قریب دو هزار صفحه مطالبی درباره بختیاری، که تمام دوران جوانی و پیری‌ام را صرف جمع‌آوری و ترجمه و انتشار آنها کرده بهره خواهند گرفت و با استفاده از این منابع و اسناد داخلی، تاریخی که شایسته گذشته پر افتخار بختیاری است به شیفتگان تاریخ ایلات ایران عرضه خواهند کرد.

یادش گرامی و راهش پر ره رو باد

در تاریخ ۱۲/۳/۷۶ احمد باقرپور عضو هیئت موسس کانون فرهنگی بختیاری، یار و یاور انتشارات آنزان زندگی را بدرود حیات گفت. متن اطلاعیه هیئت رئیسه کانون را بمناسبت این ضایعه دردناک در ذیل می‌خوانید:

بنام خدا تو شمالها ناقوس مرگ را بنوازید

نیله سواری نیمه شب می‌گفت یاران رفته‌اند کبکان به قهر از چشمه‌ها تا مرز باران رفته‌اند
آوار باد این خیمه‌ها ای ایل بر سرهایتان گودرذیان آلاله رو، شهنامه خوانان رفته‌اند



حالا چه وقت مردن بود؟ پیا!
حالا که هر لیخند نجیبانه تو ما را به شوق و امیداشت.
حالا که مهربانیهات را با تمام وجود حس می‌کردیم.
حالا که ما به جمله «گویل وریستیم» تو نیازمندیم.
ای پیا! ای هنوز زنده در قله‌های کلار و منگشت و تاراز.
هنوز پیرزنان رها شده از بیمارستانها و سرگردان، «نی به ره» آمدنت و ره توشه‌شان هستند.
هنوز آدمهای گرفتار و دردمند سرزمین محبوت مندیر یاریت هستند.
دیگر کیست که هنرمندان و نویسندگان و شعرای بختیاری را تشویق کند.
دیگر کیست که همی جار بزند برای یاری به فرهنگ چند هزار ساله سرزمینت.
پیا! حالا چه وقت مردن بود؟
دیگر چه کسی به گردمان می‌آورد؟
این مرگ چه زودرس و بی‌امان بود.
نفرین به تو ای مرگ!
چه درد آور است رفتن کسی که دوستش داریم و تا دیروز مست صفا و محبتش بودیم.

همیشه این طور بوده که در یک جمع بهترش زودتر از میان می‌رود و احمد باقرپور بهترین ما بود.
او رفت و ما ماندیم و خلا وجود او را کسی پر نخواهد کرد.
ما یاران او با داستانی لرزان و غمی عظیم در ماتم از دست دادنش نشسته‌ایم.

دکتر مرتضی مصصام بختیاری، مهندس شهریار قربانی، مهندس علی بودریو، غلام عباس نوروری بختیاری، دکتر یوسف بکفر





آقای منصوری از چلگرد



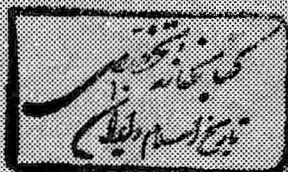
یک نفر استاد نمدمال با کلاه‌های (خسروی)



گروهی از دانش آموزان اعزامی به اروپا سال ۱۲۸۵ شمسی در میان آنها از راست، جعفر قلی خان سردار اسعد، سردار محترم، وزیرالسلطان، غلامرضا طهرانی در حاشیه عکس آمده است. شماره‌های ۱ - غلامرضا خان پسر سردار جنگ ۲ - خان بابا خان ۳ - امیر منصور ۴ - محمد علی ۵ - علی محمد ۷ - یداله ۸ - پسر میرزا حاجی آقا ۹ - علی رضا ۱۰ - عبدالرضا ۱۲ - امیر حسین خان ۱۴ - عبدالرحیم پسر حاجی اوستا



از راست ۱ - یوسف خان امیر مجاهد ۲ - جعفر قلی خان سردار اسعد (ایستاده) ۳ - خسرو خان سردار ظفر ۴ - علی قلی خان سردار اسعد ۵ - امیر قلی خان



انتشارات آفران

منتشر کرده است:

- ۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی بختیاری
- ۲- با من به سرزمین بختیاری بیاید
- ۳- کتاب آفران - کتاب دوم
- ۴- تاریخ پانصد ساله خوزستان
- ۵- از بیستون تا زردکوه بختیاری
- ۶- بختیاری در آینه تاریخ
- ۷- سفرنامه لایارد به بختیاری
- ۸- دیوان داراب افسر
- ۹- جنبش میهن پرستان اصفهان و بختیاری و مشروطه
- ۱۰- گل سعادت (ژمان)
- پروفسور جن. راف گارلوست - مهرباب امیری
- دکتر الیزابت مکمل روز - مهرباب امیری
- علامه عباس بوروزی بختیاری
- احمد کسروی
- زایرالا یشوب - مهرباب امیری
- جن. لاف. گارلوست - مهرباب امیری
- هنری لایارد - مهرباب امیری
- داراب افسر بختیاری
- دکتر نورال دانشور علوی
- داوآب افسر

منتشر می کند:

- ۱- پرشانه های زردکوه
- ۲- خاطرات سردار مریم
- ۳- جنگ نامه بختیاری
- فهرمان محمدی
- مریم بختیاری
- ثلاثه سردی - ویراسته عباسی باوری